

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب اول

آمریکا و انقلاب

انتشارات انقلاب اسلامی

تاریخ اولین انتشار : 1367

تذکر

انقلاب، رویدادی جهانی است. هم از این نظر که بیانگر آغاز تحول نظام جهانی است و هم از این لحاظ که ساختهای روابط داخلی و خارجی جامعه‌های که انقلاب در آن روی مدهد، توان تحمل فشارها را نیاورد. انقلاب ایران در زمانی روی داد که دولت در جریان خارجی شدن و قدرت سلطه‌گر در جریان داخلی شدن، به مرحله‌های رسیده بودند که در دولت عناصر ایرانی کم‌شمار و کم‌توان و عنصر انیرانی پرشمار و فشاری که به جامعه ملی وارد میکردند، از حد تحمل در میگشت. بدین خاطر بود که دولت بیش از آنچه در تصور گنجد ناتوان میشد. قدرت سلطه‌گر، نه متوانست دولت دست نشانده را در مهار جامعه بکار گیرد و نه متوانست پای از ماجرا بیرون گذارد. زیرا داخلی شده بود. اینست که بتدریج رشته عقل و تدبیر سیاسی خود را بدست گروهها و شخصیت‌های ایرانی می‌سپرد و آنها می‌کوشیدند بسود خود و به زبان رقیبان، این قدرت را وارد عمل سازند. این تحول تعیین کننده‌ای بود. زیرا اینبار ایرانیها بودند که سیاست آمریکا را دنباله رو می‌ساختند. با اینحال نباید ساده اندیش بود و اصل راهنما را از یاد برد: اصل راهنما این بود که این گروهها برای قدرت مسلط «منافع» بشناسند و پاسداری از حفظ این منافع را عهده دار شوند. نظریه‌ها که درباره تقدم و تأخر اصلهای استقلال و آزادی و رشد و اسلام پیدا شدند و بهایی که مردم ایران می‌پردازند و تأخیری که انقلاب در دستیابی به هدفها باید تحمل کند، بازتاب این رابطه با قدرت مسلط نیست؟

بدینقرآ، مطالعه انقلاب ایران، بدون مطالعه سیاست‌های قدرتهای خارجی، بخصوص قدرتی که نقش اول را بازی می‌کرده است، ناتمام است. کتاب اول، از سه کتاب که اینک در دسترس خواننده قرار می‌گیرد، مطالعه سیاست آمریکا در ایران، از سالهای پیش از انقلاب تا گروگانگیری است. شامل: 1 - مطالعه تحلیلی اسناد سفارت آمریکا در ایران است که قسمتی از آنها تا کنون در 60 جلد منتشر شده است. 2 - چکیده‌های کتابهایی هستند که مسئولان وقت دولت آمریکا، در تهران و واشنگتن انتشار داده‌اند. کوشیده‌ام از کتابها، قسمتهایی را نقل کنم که یا یکدیگر را تکمیل می‌کرده‌اند و یا از این و آن جنبه این سیاست رفع ابهام می‌کرده‌اند. در جستجوی حقیقت، به این کار بسنده نکرده‌ام: کوشیده‌ام نوشته‌های مسئولان رژیم شاه و خود او و نیز گفته‌ها و نوشته‌های آقای خمینی و همکاران او را با سندها و نوشته‌های مقامهای آمریکایی مقابله و مقایسه کنم و بدینکار، ابهامها را رفع و از دروغ‌ها، با یافتن تناقضها و گشودن گره از مشکل آنها، راستها را بیرون بکشم. با وجود این، هنوز کار را از کمال بدور می‌دانم زیرا بخشی از حقیقت در توقیف سانسور مانده است. بدین خاطر از عهد با تحقیق دست نمی‌شویم. و در قلمرو، بکار ادامه می‌دهم: 1 - دستیابی به آن بخش از حقیقت که گرفتار سانسور است و آزاد کردنش و 2- تمایلهای موجود در رژیم شاه و تمایلهای موجود در مخالفان آن رژیم، چگونه سیاست آمریکا را داخلی و از خود می‌کردند و در کشمکشهای سیاسی بکار می‌پردند

تحقیق را به گونه‌ای انجام داده‌ام که در مرحله به مرحله جریان تحول، رویدادها خود چندی و چونی و چرانی قوت یا ضعف گرفتن نیروها و شخصیت‌های سیاسی را باز گویند. به سخن دیگر، خواننده را از نیاز به مدخل و حاصل سخن پر طول و تفصیل بیاسایم. با وجود این، بنا دارم وقتی مطالعه را کامل کردم، حاصل سخن را بنویسم شامل قاعده‌ها که در پرتو این مطالعه یافته‌ام و می‌نویسم. از این قاعده‌ها، اساسی‌ترین و عمومی‌ترینشان را می‌آورم: نگرش هر ملتی به خود، باور یا ناپاوری بخود و اندیشه راهنمای ناظر به آن، لوحی است که اندازه تأثیر عوامل خارجی را در یک تحول نشان می‌دهد. در واقع عوامل خارجی تا وقتی داخلی نشوند، نقش پیدا نمی‌کنند. و تا وقتی جامعه باور به خود و اندیشه راهنمای ناظر به آن، اندیشه استقلال آزادی و رشد را از دست ندهد، عملهای خارجی را داخلی نمی‌کند. رمز رشد، باور به خود است.

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب اول

امریکا و انقلاب

قسمت اول

تحول سیاست آمریکا از زبان اسناد در سالهای پیش از انقلاب

درباره اسناد منتشره:

درباره اسناد منتشره سخن‌های بسیار می‌توان گفت. از آن‌همه گفتنی به سخن‌های زیر بسنده می‌کنم:

1- مسلم است که همه اسناد منتشر نشده‌اند. بنابر مقصدی که داشته‌اند اسنادی را منتشر کرده و اسنادی را منتشر نکرده‌اند. حتی درباره یک سازمان و یا یک شخصیت و یا یک واقعه نیز، همه اسناد منتشر نشده‌اند.

2- مقایسه متن اسناد و ترجمه‌ها آشکار می‌گرداند که در ترجمه امانت و دانش بکار نرفته‌اند. گاه از خود معنای دلخواه را بعنوان ترجمه آورده‌اند.

3- اسناد را در شماره‌های گوناگون و پراکنده‌اند. اسنادی که به یک زمان و به یک موضوع و به یک سازمان و یا شخصیت و به یک سیاست راجعند را در شماره‌های گوناگون و بی‌ربط و بدون فهرست صحیح، پراکنده ساخته‌اند. چرا؟

- زیرا نمی‌خواستند، خوانندگان سر از سیر تحول سیاست آمریکا در آورند تا ببینند چرا از دفاع شاه تا دفاع از خمینی تحول کرده است؟

- زیرا نمی‌خواستند، خوانندگان به توانایی‌های واقعی سیاست آمریکا پی ببرند و ببینند که در جریان همگرایی و آشتی ملی، دست و پای غول بسته می‌شود اسناد گواهی می‌دهند، اقلیت کوچکی که بطور کامل ابزار سیاست آمریکا بوده‌اند بکنار، بقیه به یمن هوش و وطن پرستی، موفق شده‌اند، غول‌های آمریکایی و روسی را در جریان انقلاب بزرگ ایران از عمل باز بدارند و انقلاب بدون خسران به پیروزی رسد.

- زیرا می‌خواستند، از اسناد بمثابه حربه تکفیر استفاده کنند و مقاومت در برابر استبداد را از میان ببرند. در نتیجه ایرانیان ندانند که بهای آشتی با یکدیگر چه اندک و نتایج آن چه عظیم اند. احساس شخصیت نکنند و در برابر تمایل به استبداد و وابستگی که در پی استبداد بضرورت تحمیل می‌شود، نایستند.

4- از آنجا که مقصود از انتشار اسناد، شناساندن سیاست آمریکا و جریان تحول آن نبوده، بلکه پوشاندن آن در پرده ابهام بوده است، تا توانسته‌اند، اسناد منتشره را پراکنده منتشر ساخته اند. ناگزیر:

- خوانندگان نمی‌توانند پی به وجود فضاهای خالی ببرند.

- خوانندگان نمی‌توانند پی ببرند چرا از میان نظرها و تدابیر سیاسی پیشنهاد شده و یا حتی متخذ، فلان نظر و تدبیر بعمل در آمده و فلان نظر و تدبیر رها شده است؟

- خوانندگان نمی‌توانند پی ببرند چرا از میان انتخابها، انتخابهای معینی جامعه عمل پوشانده‌اند و رابطه جریان وقایع با انتخابها چه بوده است؟

حتی اگر انسان معدودی زحمت مطالعه تمامی اسناد را بخود بدهند، سر از تحول سیاست آمریکا و علل آن در نمی‌آورند. مگر آنکه در جریان تحول حضور مستمر داشته و زحمت دسته بندی علمی اسناد را بخود بدهند و فضاهای خالی را با مراجعه به کتابهایی که بازیگران وقت سیاست آمریکا و سران رژیم شاه نوشته‌اند و اسناد دیگر حتی المقدور پر کنند.

کوشیده‌ام بدین روش، خط تحول سیاست آمریکا و عوامل موثر آن را از اسناد بیرون کشم و در متنی نه چندان مفصل در اختیار نسل مسنول بگذارم. این اسناد به بهای هزاران کشته و معلول و میلیارها دلار (که در جریان گروگانگیری بغارت آمریکا رفت یا بر اثر محاصره اقتصادی و جنگ و استبداد برباد رفت) زیان تمام شد است و دست کم باید بکار آگاهی نسل امروز ایران و نسل امروز بشریت اسیر بیایند و همگان را در یافتن روشهای درست در مبارزه بخاطر رهایی از روابط سلطه گر- زیر سلطه، بکار آیند. در حقیقت اسناد گزارشگر صدیق اندازه کارایی روشهایی است که پیش و در جریان و پس از پیروزی انقلاب، از سوی شخصیتها و سازمانهای سیاسی ایران پیشنهاد شده و بعضاً بعمل درآمده‌اند. خواه روشهایی که از سوی رژیم شاه و حامیان آمریکانش اتخاذ شده‌اند و خواه روشهایی که از سوی مخالفین اتخاذ شده‌اند. در نتیجه می‌توان فهمید چه روشهایی بر پایه چه دیدگاه عملی می‌توانند غول‌ها را عاجز گردانند. اگر این درس از این اسناد گرفته شود، شاید بتوان خسرانها را جبران کرد. بهررو، بنا بر روشی که آمریکاییان خود بکار برده‌اند، در این مطالعه تحت هدفها و روشهای آمریکا و در رابطه با پیش و کمی که به اهمیت هدفها در هر مرحله داده‌اند، به گروه‌بندی شخصیتها و سازمانها پرداخته‌ایم و سیاستهای متخذ و عوامل موثر در اتخاذ و بکاربردنشان را معین ساخته‌ایم.

1- هدفها و وسایل:

هر چند در باره اسناد، هدفها و وسایل بنا بر اهمیت ردیف نشده‌اند، اما در هر مرحله جای هر يك از آنها از لحاظ اهمیت زیر یا زیر می‌گشته است. با این وجود در دوران طولانی پیش و جریان و بعد از انقلاب، هدفها و وسایل معینی همواره در ردیفهای اول قرار گرفته‌اند. اینک اگر بخواهیم این هدفها و وسایل را بنا بر اهمیت ردیف بندی کنیم، فهرست زیر بدست می‌آید (1):

الف - هدفها:

* 1- ثبات رژیم سیاسی - نظامی ناظر به:

* 2- ساختهای اجتماعی - اقتصادی وابستگی

- * 3- جلوگیری از نزدیکی به روسیه و انسجام اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران در بلوک بندی جهانی تحت رهبری آمریکا
- * 4- سلطه بر شبکه راههای بین المللی و نقاط استراتژیک منطقه و بخصوص ایران
- * 5- جریان نفت و تنظیم قیمت‌های آن و روسیکلاج دلار
- * 6- سرنوشت ایران بعد از نفت

از درجه‌بندی بالا، روشن می‌شود که چهار هدف اول، بنوبه خود وسیله دستیابی همیشگی به دو هدف آخر هستند. با وجود این اگر نفت و منافع اقتصادی نیز در کار نمی‌بودند، موقعیت «ژئوپولیتیک» ایران، ایجاب می‌کرد که آمریکا چهار هدف اول را اساس سیاست خویش قرار بدهد. توضیحاتی که در اسناد داده شده‌اند، از هر لحاظ روشن‌تر هستند:

* درباره ثبات سیاسی، این امور مورد تاکید قرار گرفته‌اند: (2)

- ساختهای وابستگی و قابلیت دوامشان
- قابلیت تجدید نخبه‌ها و توسعه پایگاه اجتماعی یا قابلیت تحول رژیم و توانایش در جلب نیروهای جدید. توجه اساسی به این امر است که با تحول اجتماعی، نیروهای سیاسی جدیدی پدیدار شده و می‌شوند. توانایی رژیم برای جلب این نیروها چه میزان است؟
- انواع ترکیب‌های رهبری با شاه و بدون شاه، با شاه بدون اختیار و با شاه با اختیار
- انواع اترناتیوها و امکانات هر کدام
- و از آنجا که ارتش را ستون فقرات رژیم سیاسی تلقی می‌کرده‌اند، پاسخ به سنوآلهای بالا را موقوف به سنوآلهای زیر درباره ارتش می‌ساخته‌اند (3):
- قابلیت دوام تشکیلات ارتش بخصوص از لحاظ سنگینی روزافزون هزینه‌ها و تراحم این هزینه‌ها با رشد اقتصادی.
- درجه وابستگی ارتش از لحاظ ساز و برگ نظامی، تعلیم و تربیت و مالی و بخصوص (4):
- توانایی در مهار خیزشهای داخلی
- همکاری در کنترل فعالیتهای نظامی روسیه (همکاری اطلاعاتی) و دفاع اولیه در صورت حمله این کشور
- توانایی بر عهده گرفتن منطقه‌ای در خاورمیانه، در شرق ایران، در خلیج فارس و غرب آفریقا و اقیانوس هند.
- توانایی در دفاع از دالان هوایی ترکیه - ایران که از لحاظ نظامی و اقتصادی حیاتی است.

* درباره ساختهای اجتماعی - اقتصادی وابستگی مسائل زیر مورد نظر بوده‌اند (5):

- موقعیت طبقات و مسائلی که از رشد کمی و کیفی شان پدید می‌آیند.
- نظام اقتصادی ایران و بخصوص نوع برنامه‌گذاری - فعالیت چند ملیتی و راههای توسعه آن. افزایش ظرفیت بازار ایران و راههای فروش حداکثر فرآورده‌های آمریکایی به این بازار.
- تغییر طرز فکر و اعتقادات قشرهای میانه بخصوص شیوه‌های زندگی.
- تثبیت موقعیتهای اقتصادی - سیاسی قشرهای میانه بمنظور تثبیت رژیم سیاسی: حدود دمکراسی و چگونگی توسعه آن

* درباره جلوگیری از نفوذ روسیه در ایران یا جلوگیری از نزدیکی به روسیه علاوه بر مسایل بالا، مسائل زیر مورد توجه بوده‌اند (6):

- نقش آمریکا بعنوان مدافع تمامیت ارضی ایران و مخالف تجزیه آن
 - زمینه‌های نظامی (نیاز به سلاح) و اقتصادی (نیاز به تکنولوژی و خدمات و کالاهای سرمایه‌نی)
 - حل مسائل منطقه و از جمله ایران با همسایگان آن بدون دخالت دادن به روسیه شوروی
 - زمینه‌های رشد گروه‌های وابسته به روسیه شوروی و گروه‌های متمایل به استقلال از هر دو قدرت. «استقلال کامل وهم است و استقلال از آمریکا بمعنای قرار گرفتن در حوزه جاذبه روسیه است» (7) این تمایل، بعلت آنکه جاده صاف کن کمونیستها تلقی می‌شود، رادیکال خوانده می‌شود.
 - نقش ایران در گروه بندیهای سیاسی - نظامی منطقه: همکاری با عربستان سعودی، اسرائیل و مصر
 - اثرات قدرتمند شدن رژیم سیاسی ایران بر تمایل آن به جستجوی تعادل جدید از راه دورتر شدن از آمریکا و نزدیکتر شدن به روسیه.
 - تغییر تناسب قوا در جهان و بخصوص در منطقه و اثر آن بر روابط ایران و شوروی
 - تغییر در اعتقادات و شیوه‌های زندگی و اثر آن بخصوص اندازه توجه نسل جوان به ناسیونالیسم انطباقی طلب، به لیبرالیسم اقتصادی و بمارکسیسم
- برخاستن موج اسلامی و اثر آن بر روابط دو قدرت.

* درباره سلطه بر شبکه راههای بین المللی و نقاط استراتژیک منطقه و بخصوص ایران، مسائل زیر همواره مورد نظر بوده‌اند (8):

- تأمین ارتباطات زمینی و دریایی و هوایی هم از نظر نظامی و هم از نظر بازرگانی
- حضور سیاسی و نظامی در خلیج فارس: پر کردن خلاء قدرت از سوی آمریکا.
- نقش متفوق نیروی دریایی و هوایی ایران

* درباره جریان نفت و تنظیم قیمت‌های آن و روسیکلاژ پترو دلار، مشکلاتی حل کردنی بقرار زیرند (9):

- حفظ بهای نفت در حد توقعات اقتصاد آمریکا
- جریان نفت بغرب به میزان لازم.
- اثرات اندازه و ترکیب بودجه بر تضمین جریان نفت و سیاست معتدل درباره قیمت‌ها.
- اثرات تحول مجموع اقتصاد کشور بر میزان صدور نفت و قیمت آن.
- نقش نظام بانکی ایران و وابستگی ریال به دلار در جریان نفت و روسیکلاژ پترو دلار (نخیر ارزی - ذخیره پشتوانه - خریدهای نظامی - جریانهای سرمایه - ارزش

- جانشین شدن آمریکا در دادن کمکهای مالی و نظامی به کشورهای متحد آمریکا و کمک به تثبیت رژیمهای آنها.

* درباره سرنوشت ایران بعد از نفت، دو امر زیر مورد توجه خاص قرار گرفته‌اند (10):

- وقتی نفت ایران به پایان می‌رسد، ایرانی بر جا می‌ماند با قدرت نظامی بزرگ و اقتصاد مبرهنه. اگر این ایران شروع به باج‌گیری از همسایه‌ها کرد، چه باید کرد؟ - ایران بعد از نفت، هنوز از موقعیت ژئوپلیتیک بی نظیری برخوردار است. اگر از لحاظ اقتصادی نتواند بر سر پا بماند، چه باید کرد؟

خطوط اصلی هدفهای بالا، بر کسانی که به مطالعه علمی مسائل سلطه و استقلال پرداخته‌اند معلوم بودند. در حقیقت در عصر قاجار، در قراردادهای تحمیلی به رژیمهای دست‌نشانده، هدفهای بالا عناصر غیر متغیر بشمار می‌رفتند. اما جزء به جزء مسائلی که تحت عنوان این هدفها، موضوع فعالیت سفارت آمریکا بوده‌اند، اینک به یمن اسناد، در تمامت خود شناخته می‌گردند. در پرتو این شناسایی نه تنها می‌توانیم به هویت واقعی گروه‌های سیاسی که در جریان انقلاب و پس از آن برنامه عمل منتشر ساخته‌اند و می‌شناسند پی ببریم، بلکه قادر می‌شویم، جهت سیاست آمریکا و وسایلی را که برای بازسازی نظام اجتماعی - اقتصادی وابستگی و رژیم سیاسی ناظر به آن بکار می‌برد، نیز، از پیش بشناسیم و وسائل متناسب را برای بازجستن هدفهای انقلاب بزرگ ایران، با دقت علمی تشخیص دهیم و تعیین کنیم.

ب - وسائل:

اموری که ذیل هر يك از هدفها، موضوع فعالیت سفارت بوده‌اند، بنفسه وسایلی نیز هستند که برای برآوردن مقاصد بالا، بکار می‌رفته‌اند. با وجود این، بر اساس درجه بندی هدفها و با توجه به این امر که دو هدف اول، شرط تحقق هدفهای بعدی تلقی می‌گشته‌اند و حفظ رژیم سیاسی، مسئله اصلی به شمار می‌آمده است، مهمترین وسایلی را که بطور مستمر بکار رفته‌اند، بنا بر درجه اهمیت در زیر شماره می‌کنیم (11):

- 1- وابستگیهای ارتش. این وابستگیها عبارتند از: وابستگی به سلاح - به درآمد نفت - به تعلیم و تربیت نظامی - به پیوندهای نظامی در سطح منطقه و با ارتش آمریکا - شیوه زندگی آمریکایی (غربی شدن فرهنگ).
- 2- به اختیار درآوردن آلت‌رناتیو، طوریکه بر فرض تحول سیاسی، رژیم جانشین به هدفهای بالا وفادار بماند. اینکار مستلزم:
 - * نفوذ هر چه گسترده‌تر در کارهای نظامی و سیاسی و اقتصادی با استفاده از وسایلی زیر است:
 - القاء ایدئولوژی (ترس از کمونیسم - ترس از تجزیه - متقاعد کردن کادرها که استقلال و آزادی کامل وهم است)
 - پیوند قشر حاکم (سیاسی یعنی حمایت از مقام و موقع آنها، ایدئولوژیک، اجتماعی از راه ترغیب به دیدارهای مکرر از آمریکا، ایجاد تماس با مقامات سیاسی، اقتصادی و هنری آمریکایی و اقتصادی یعنی ترغیب به سرمایه‌گذاریهای مختلط، همکاری با بازرگانان آمریکایی و...)
 - * جذب نیروی مخالف شاه با استفاده از: سیا، جامعه دانشگاهی، بازرگانان آمریکایی برای تماس با رهبران سیاسی در داخل کشور و تبعیدهای ایرانی در خارج از کشور و نیز:

- ایجاد حزب مذهبی و جدا نگاهداشتن آن از روشنفکران.

- در انزوا نگاهداشتن گروهها و شخصیتهای سیاسی که حاضر به همکاری با آمریکا بر اساس خطوط بالا نمی‌شوند. در نتیجه:

- در اختیار داشتن يك آلت‌رناتیو میانه رو متمایل به آمریکا

3- برنامه‌گزارى اقتصاد ایران و جهت دادن به سیاستهای اقتصادی.

4- فروش اسلحه به ایران و کنترل آن به دو قصد: یکی تداوم جریان نفت و دیگری قادر کردن ارتشش به ایفای نقشهایی که در بالا شماره شدند.

5- جلوگیری از دسترسی ایران به سلاح هسته‌ئی.

6- پشتیبانی از صادرات بازرگانی غیر نظامی از سوی شرکتهای خصوصی آمریکایی به ایران.

7- توسعه علانق فرهنگی، بخصوص تحصیل دانشجویان ایران در آمریکا. کوشش برای متقاعد کردن کادریهای ایرانی به کارآمد بودن ایدئولوژی آمریکایی...

با آنکه درجه بندی هدفها و وسایلی به شرح بالا، روشن می‌گرداند که آمریکا کدامیک از هدفها را در کوتاه مدت می‌تواند قربانی حفظ هدفهای دیگر بگرداند، می‌کوشم بکمک اسناد و نیز کتابهایی که مسنولان دولت آمریکا نوشته‌اند، هدفهای صرف نظر نکردنی و کردنی را از یکدیگر مشخص کنم:

بنا بر اسناد، تا وقتی کودتاهای نظیر کودتای نصر و قذافی و بعد کودتاهای نظامیان حبشه و بخصوص کودتای افغانستان واقع نشده بودند، انسجام در ارتش و حاکمیت افراد وفادار به سیاست آمریکا و ساختهای اجتماعی - اقتصادی وابستگی، برای نگاهداشتن ایران در اردوگاه غرب، کافی بنظر می‌رسیدند. اما وقوع این کودتاهای و تغییراتی که در کشورهای دیگر خاورمیانه بوجود آمدند، بر کارگردانان سیاست خارجی آمریکا، روشن ساختند که ساختهای وابستگی می‌توانند روسیه را بجای آمریکا بعنوان تکیه‌گاه و حامی ببینند (12). از این زمان است که هدف اول، هدفهای اصلی و در میان آنها، دورنگاهدشتن ایران از روسیه، از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود (13) در عوض سه هدف بعدی، هدفهایی هستند که دست کم در کوتاه مدت می‌توانند فدای هدفهای سه‌گانه اول بخصوص دورنگاهدشتن ایران از روسیه بگردند (14).

از این زمان بی‌بعد است که نظر آمریکائیان درباره شخصیتها و گروه‌های سیاسی ایران تغییر می‌کند و بطور جدی ب فکر جانشینانی در درون رژیم و حتی آلت‌رناتیو می‌افتند:

«در صورت مرگ یا عزل شاه، ممکن است دید رژیم جانشین، مثل دید شاه نباشد. بعلاوه نزدیکی روابط ایران و آمریکا متواند، يك مسئله قابل بهره برداری برای عناصر رادیکال و ضد رژیم باشد. لذا ایالات متحده يك توجه اساسی در ثبات بلند مدت در ایران تحت حکومتهایی دارد که منطقیاً دوست آمریکا باشند و احتمال نداشته باشد بر ضد ما اقدام کنند. بهمین دلیل به نفع ایالات متحده است که رفتار دوستانه‌ای میان مردم ایران نسبت به آمریکا پرورش و ادامه یابد» (15).

تا اواسط سال 1976، تماسی با مخالفان رژیم شاه، تماس با افراد و اغلب بقصد خریدن آنها بوده است و از هرگونه تماسی که تردید در باور آمریکا به ثبات رژیم شاه تعبیر کرد، اجتناب می‌شده است (16). اما از این زمان، تماسها به صفت ایجاد رابطه با مخالفان رژیم شاه و ایجاد آلت‌رناتیو برای زمانی است که مهار امور کشور از دست شاه بیرون برود (17). از اینرو سلطه رژیم سیاسی ایران و جلوگیری از پیدایش آلت‌رناتیو مستقل یا وابسته به روسیه، هدف اول می‌گردد. وسیله اول برای دست یابی به این هدف، جذب نیروهای مخالف به درون رژیم و ایجاد بدلی در محدوده رژیم شاه و اگر نشد، ایجاد آلت‌رناتیوی است که در دراز مدت بطور منطقی دوست آمریکا باشد.

3- گروه‌بندی شخصیتها و گروههای سیاسی پیش از انقلاب:

نظر طراحان سیاست آمریکا در ایران، نسبت به گروهها و شخصیتهای سیاسی، بخصوص در فاصله 1970-1976، تحول چشمگیری کرده است. در سالهای پیش از آن، اطلاعات سفارت آمریکا از جنبه‌های مختلف زندگانی اجتماعی مردم ایران، اندک بوده‌اند. ایران را «جزیره ثبات» فرض و بیشترین مراقبت را صرف مواظبت از رژیم شاه و هدایت آن می‌کرده‌اند. در این دوره گروهها و شخصیتهای سیاسی را به شرح زیر ارزیابی و طبقه بندی کرده‌اند:

الف - گروهها و شخصیتهای سیاسی ایران، پیش از دهه 1980 - 1970:

- سازمانها و شخصیتهای سیاسی را به شش گروه تقسیم می‌کرده‌اند (18):
- گروهها و نخبه‌های سیاسی که بر حول قدرت شاه حکومت را در دست دارند و ارتش که ستون فقرات حکومت را تشکیل می‌دهد.
- گروههای سیاسی میانه رو که با نزدیکی با آمریکا و دوری از روسها و سیاست نفتی و اقتصادی و سیاست خارجی رژیم موافقت اما با سیاست داخلی وی مخالفند.
- جبهه ملی و همکاران مصدق و دیگر عناصر آزادیخواه و استقلال طلب.
- روحانیان.
- چپگرایان.
- مجامع روشنفکری که کمتر در قید ایدئولوژی و بیشتر خواهان فضا و امکانات فعالیت برای رشد اقتصادی و اجتماعی کشور هستند.
- درباره گروه اول. بیشترین توجه را به ارتش و تحول تمایلات افسران، بخصوص افسران جوان مکرده‌اند (19). تا سالهای اول دهه 80-1970، نه تنها آلترناتیوی در اختیار نداشته‌اند، بلکه بر آن بوده‌اند که رژیم شاه را در متلاشی کردن سه گروه آخر کمک نمایند (20). با وجود این، در دوره ریاست جمهوری کندی، کوشش موفقی را برای متشکل و حکومت رساندن گروه جدیدی انجام داده‌اند (21). شاه با انقلاب سفید خود، با حفظ حزب مردم و تاسیس حزب ایران نوین (بعنوان جانشین حزب ملیون) و جذب عناصر قابل جذب، از گروهها و شخصیتهای سیاسی که بیرون از گروه اول بحساب می‌آمدند، کوشید به بدلی سیاسی تحت قدرت مطلقه خویش واقعیت بخشد. چهار سال بعد از این آزمایش، نخستین تردیدها در موفقیت‌آمیز بودن انقلاب سفید بوجود آمد.
- در پی این تردید، کوشش برای بوجود آوردن بدلی سیاسی در محدود رژیم شاه بعمل می‌آید. بدینقرا «راه حل امینی» که در دوران انقلاب مطرح شد، سابقه‌ای دیرین دارد و در اواسط سال 1345 ارائه شده است. در همین زمان است که از گروه میانه روی با مشخصه (22): «موافق سیاست خارجی و سیاست نفتی و مخالف سیاست داخلی رژیم شاه» سخن بمیان می‌آید. این گروه کودتا 28 مرداد را «نجات ایران غریق توسط آمریکا» (23)، تلقی می‌کرده‌اند. مجموعه‌ای از عناصر جبهه ملی، جناح راست سوسیالیستها خلیل ملکی و کسانی بوده‌اند که بعدها نهضت رادیکال را بوجود آورده‌اند (24)، اینان در سال 1346 بر آن شدند که بر گرد علی امینی جمع آیند و با اجازه شاه، فعالیت سیاسی را بیاغازند. بنظرشان نزدیک شدن رژیم شاه به روسیه خطرناک بوده است و سفارت آمریکا را از عواقب آن می‌ترسانده‌اند!
- از این زمان در اسناد سفارت نشانه‌ها بر جدایی میان تمایلهای مختلف احزاب تشکیل دهنده جبهه ملی، زمان به زمان صریح‌تر می‌شوند. سیاست عمومی بر اینست که این جریان تشدید گردد و جذب شدن آنها، در گروههای اول و دوم جذب شوند و در رژیم سیاسی موجود، بدلی سیاسی را بوجود بیاورند که سبب ثبات رژیم بگردد.
- جریان تقسیم جبهه ملی و احزاب سیاسی که در درون و بیرون آن فعال بوده‌اند، در اسناد سفارت بازتابی روشن دارد:
- جبهه ملی و احزاب سیاسی تشکیل دهنده آن که به ادعای اسناد، در دوران مصدق به سازش با کمونیستها تن داده بودند (26)، پس از آنکه در سالهای اول 1960، فعالیت را از سر گرفتند، در سال 1964 به منتهای درجه ضعف رسیدند (27) و به سه جریان منشعب گردیدند:
- آنها که میانه رو شدند یعنی با سیاست خارجی (مخالفت با روسیه و دوستی با آمریکا) و سیاست نفتی موافق شدند و با سیاست داخلی شاه مخالف ماندند.
- آنها که از اصلاح پذیری سیاست آمریکا مایوس شدند، اما از لحاظ سیاسی یا غیر فعال شدند و یا سیاست صبر و انتظار در پیش گرفتند (28) و یا همچنان می‌کوشیدند آمریکا را بر اساس دوری از روسیه و نزدیکی به آمریکا و موافقت با پارتهی منافع آمریکا، از حمایت رژیم منصرف کنند (29).
- آنها که گروههای چپ گرا را بوجود آوردند. اینان موافق استقلال ایران از سلطه آمریکا بوده‌اند (30).
- توجه به روحانیان، از 15 خرداد 1342 (5 ژوئن 1963) بیشتر می‌شود. با وجود این، در این دوره آمریکا موافق دور کردن آنان از سیاست و سلطه رژیم شاه بر بنیاد مذهبی است (31). نظر طراحان سیاست آمریکا، بر این است که روحانیان بضعف و زوالند و آینده ندارند (32).
- چپ گرایان، از حزب توده سرچشمه می‌گیرند که در جریان ضعف به سه جناح تجزیه شده است (33): وفاداران به مسکو و مخالفان مسکو و جناحی متشکل از آنها که به خدمت رژیم شاه درآمد‌اند و در تشکیلات تازه نی با «عناصر مترقی در درون رژیم» همکاری می‌کنند (34). بر روی هم چپگرایان بر اثر رخنه ساواک و سرکوب موفق تشکیلاتی که در جریان چپ پس از تجزیه حزب توده، بوجود می‌آوردند (35) در آغاز دهه 70-1960 دیگر خطری برای رژیم بحساب نمی‌آمدند (36). پا به پای تجزیه و متلاشی شدن جریانهای سیاسی، در ارتش نیز دو اقلیت راست و چپ، جریان تیمور بختیار و جریان متمایل به نصریسم بروز می‌کنند و سرکوب می‌شوند.
- با اینهمه رشد درس خوانده‌ها، عامل نگران کننده‌ای می‌گردد. افزایش تعداد دانشجویان و ناهمسازی بلکه تضاد میان آرمان‌طلبی ذهنی شان و واقعیتهای زندگانی اجتماعی‌شان، سبب می‌گردد که رژیم شاه از هواداران بسیار کمی در میان دانشجویان که فعالترین بخش روشنفکری بشمار می‌رفتند، برخوردار باشد (38).
- اما روشنفکران را به روشنفکران سنتی و روشنفکران جدید تقسیم باید کرد. روشنفکران سنتی همانها هستند که در بحث از گروهها و شخصیتهای بالا از آن‌ها سخن رفت. در میان روشنفکران جدید، آن‌ها که سرشان به سنگ واقعیتها خورده است و اینک ملاحظاتی ایدئولوژیک و دلبستگیهای ملی را در درجه دوم اهمیت قرار می‌دهند، (39) شماری بزرگ و روزافزون را تشکیل می‌دهند. این تغییر تمایل - بنابر سنجش افکارها - در میان دانشجویان نیز ملاحظه می‌شود (40):

«در پاسخ به بزرگترین نیاز جوانان ایران چیست؟ 14 درصد پاسخ دهندگان جواب داده‌اند: وسایل و تاسیسات تفریحی، 33 درصد: فرصتهایی برای مشارکت در کار تولیدی، و 40 درصد: آزادیهای سیاسی... بر اساس نظر سنجی دیگری در بهار 1342... کارکردن برای عدالت اجتماعی 82 درصد آراء را به دست آورده است. انجام وظیفه 81 درصد، آزادی شخصی 79 درصد، وفاداری به آرمان «بشر» 80 درصد، اطاعت از مقامات تنها 14 درصد...»

بدینسان اصلاحات داخلی هم در نظر روشنفکران سنتی و هم در نظر روشنفکران جدید تقدم قطعی پیدا میکند (41): درباره اولویت نیازهای اقتصادی بر نیازهای سیاسی، اظهار نظر روشنفکری شده است: 42 درصد اظهار کرده‌اند اولین کاری که باید انجام بگیرد اینست که «در راه تغییر و بهبود اوضاع اقتصادی کار کنند» و 34 درصد «به بهبود وضع فرهنگ و بهداشت و اخلاقیات عمومی» اولویت داده‌اند در حالیکه تنها 18 درصد به تغییرات سیاسی اولویت بخشیده‌اند. از سویی دیگر، 35 درصد طرفدار چیزهایی نظیر «انقلاب و تغییر رژیم و برقراری سوسیالیسم و آزادی بیان و مطبوعات و بیرون آمدن از پیمانهای نظامی و پایان دادن به نفوذ بیگانگان»

بوده‌اند و 55 درصد اظهار می‌گرداند که برای ایجاد تغییرات لازم باید زور بکار برد.»

بدین‌قرار، در افکار قشرهای روشنفکری، حتی پویاترینشان، آزادی بر استقلال و اصلاحات بر آزادی و اقتصاد بر سیاست تقدم پیدا می‌کند. در يك کلام ایدئولوژی غالب، ایدئولوژی رشد و دور «مدرنیسم سیاسی» اجتماعی-اقتصادی» شده است تا آنجا که بیاور 55 درصد دانشجویان، رشد و نوسازی کشور بدون اعمال زور سرانجام نمی‌گیرد. طبیعی است اگر این تحول در اندیشه اندیشمندان سبب گردد که «دار و دسته‌های سیاسی و روشنفکری در یکدیگر تقریباً بور بخورند و بر یکدیگر نفوذ داشته باشند اما بر مردم بطور عموم نفوذ نداشته باشند». و نتیجه در یکدیگر بر خوردن، پیدایش شکل سازمانی جدیدی بگردد: دوره‌های بسیار پدید بیایند و هر روشنفکر در یکچند از این دوره‌ها حضور بیاید. مشهورترین تشکیلات از این نوع، یکی تشکیلات فراماسونری، و دیگری باشگاه‌های «امرسون» و «ما» و کانون ترقی هستند که با آغاز انقلاب سفید، بر تشکل خویش می‌افزایند و سرانجام در حزب ایران نوین با جذب تاملی‌هایی که از گروه‌های سیاسی بالا جدا می‌شدند، متشکل می‌شوند و با شعار تقدم ترقی بر استقلال و آزادی و اسلام، از سوی شاه رسالت تاریخی، تبدیل ایران عقب مانده به ایران مترقی را بر عهده می‌گیرند (41). اما غیر از این دوره‌ها، دوره‌های دیگری وجود داشتند. مهمترینشان دوره امینی و دوره ایران جوان و اتفاق ملی و دوره خانواده فرمانفرمانیان و... بودند. یکی از دو خاصه مهم این دوره‌ها این بود که بتدریج بر محور دو تمایل متمرکز می‌شدند (42):

- يك تمایل این بود که با توجه به ضعف گروه‌های سیاسی مخالف و تحول طرز فکر روشنفکران و دانشجویان، اعطای آزادیهای محدود هم ممکن است و هم سبب تثبیت رژیم کشور می‌گردد.

- تمایل دوم این بود که بدون رهبری دارای اختیارات مطلق و اعمال قوه، سنتهای کهن و ضد نوگرایی را نمی‌توان از پیش پا برداشت.

این دو تمایل، انعکاس دو تمایل در دستگاه حاکمه آمریکا بودند: تمایلی که با ظهور کندی و نظریه «مرزی جدید» آزادی محدود و رشد را در کشورهای زیر سلطه برای استراتژیهای آمریکا سازگار، بلکه لازم می‌شمرد و نظریه‌ای که آزادی را برای کشورهای نظیر ایران زود می‌شمرد اما «ترقی» اینگونه کشورها را لازم می‌دانست. شاه به آمریکا می‌زود و کندی را قانع می‌کند که به برنامه نوسازی کشور بدست خود او انجام بگیرد. از اقبال او، کندی کشته می‌شود و جانسون می‌گوشد بر آیند دو تمایل دستگاه آمریکا بگردد. بازتاب این تحول، موافقت با «انقلاب سفید» به رهبری شاه و تحکیم قدرت شخصی او می‌شود. بر اثر این تحول سیاسی، اکثر درس خوانده‌ها که در «پی ایدئولوژی نیستند» و روشنفکرانی که به رشد تقدم می‌دهند، در محدوده استبداد شاه و منافع آمریکا، انقلاب سفید را بعمل در می‌آورند.

در این دوره‌ها، جوانترها از دختر و پسر شرکت مسکردند و از راه ازدواج، يك رشته «خویشاوندیهای در هم بافته» پدید می‌آمدند (43). به سخن دیگر، این دوره‌ها يك وظیفه اجتماعی - سیاسی بسیار مهمی انجام میدادند که عبارت بود از جنب استعدادهای جدید (اغلب از راه موافق کردن مخالف) به تار عنکبوت اجتماعی حاکم بر کشور. نظر بر این بود که پیوندهای اجتماعی و تعلیم و تربیت یکسان، «دوستیهای پدید می‌آورند که برتر از اعتقادهای ایدئولوژیک‌اند». در نتیجه در صورت جذب شدن افراد، هم می‌توانستند از وفاداریشان مطمئن گردند و هم به دوره و رویه خودداری از همکاری با رژیم پایان بخشند. در حقیقت خصصه 80 درصد درس خوانده‌ها این بود که کاری بکار سیاست نداشتند اما حاضر نیز نبودند برای رژیم کار کنند. انقلاب سفید با ایجاد تحرك در بیش از 90 درصد از درس خوانده‌ها، مشکل يك قرن عدم همکاری روشنفکر با دولت را حل می‌گردد!

همه این دوره‌ها و تمایلهای گوناگون شرکت کنندگان در آنها که مهمترینشان دو تمایل بالا بودند، با «نقش خودکامانه شاه» مخالف بودند. اما این مخالفتها برای توده‌های بزرگ کارگران و کشاورزان با سواد، بیان نمی‌شدند (44). بدینسان کار رژیم در جنب روشنفکرانی که بیرون از جامعه نارضایی خود را در محافل خود اظهار می‌کردند، آسان می‌نمود.

در این تحلیل از تحول طبقات اجتماعی و نقش مردم خبری نیست. نه اینکه هیچ حرفی در میان نباشد، بحث از گروه‌های سیاسی بالا و روشنفکران سنتی و جدید، بواقع بحث از «طبقه میانه» سازی است. بواقع نیز در مرامنامه کانون ترقی و بعد حزب ایران نوین، «اجداد طبقه میانه» هدفی اساسی شمرده می‌گردد. بجاست برای روشنتر کردن خط سیاسی که این اسناد بدست می‌دهند، دو قول را نقل کنیم:

- در همین ایام از امینی نقل می‌شد که وی در ملاقات با شاه گفته است، جوانها می‌خواهند حکومت کنند و شاه به او پاسخ داده است، همه شان را وزیر و وکیل و مدیر کل کردیم. امینی پاسخ می‌دهد نوکری نمی‌خواهند، حکومتگری می‌خواهند.

- در روزهایی که صحبت بر سر کار آمدن دولت جدید مرکب از اعضای کانون ترقی بود، دیداری میان هویدا و بنی صدر واقع شد. در این دیدار بحث درباره موفق شدن و ناموفق شدن دولت جدید پیش آمد. هویدا گفت: قصد آنست که وحدتی از روشنفکران و کارگران و دهقانان بوجود آوریم و جامعه نونی بسازیم. در این پاسخ سنوال که با استبداد شاه و هدف اول که ایجاد «طبقه میانه» است، چگونه می‌توانید به این وحدت برسید و موفق شوید؟ پاسخ داد که تحول اجتماعی ناگزیر باید از مرحله «اجداد و حنف طبقه میانه» بگذرد!...

با توجه به دو قول بالا، اینک می‌توان روشنتر فهمید که در نظر هر دو جناح رژیم حاکم و نیز تنظیم کنندگان سیاست آمریکا، مردم باید کارپذیر تلقی می‌شدند. بدون این «اصل موضوع» نه نظریه‌ای که بر اساس آن، انقلاب سفید انجام گرفت و نه نظریه آزادی محدود، تدوین کردنی نبودند. نظریه کارپذیر یا بهتر بگویم القا و تحریک پذیری مردم، همچنان اساس تفکر سیاسی آمریکا را پیش و در دوره انقلاب و پس از آن، تشکیل می‌دهد. از اینروست که در این روزها که با شروع «انقلاب سفید» جامعه ایران و رژیم شاه وارد يك مرحله تعیین کننده می‌شدند، درباره نقش مردم اینطور آمده است (45):

«توده‌ها در معرض (تبلیغات) عوام فریبانه قرار گرفته و دستخوش تبلیغات مطبوعاتی و رادیو واقع شده‌اند. به توده‌ها درباره مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور، آموزش داده نمی‌شود. بر عکس رژیم از راه تبلیغات در پی آنست که از راه تحریک احساسات و جلب عواطف، توده‌ها را متقاعد سازد. اما اگر رژیم حاکم شکست بخورد، توده‌ها در اختیار نیروهای قرار می‌گیرند که وسایل تبلیغاتی در دست آنهاست!»

بر اساس این تحلیل، پاسخ «چه باید کرد» را بدست می‌دهند (46):

- باید حداکثر روشنفکران را جمع کرد و بخصوص در دانشگاهها به القا ایدئولوژی پرداخت:

«تعیین مامورین جوان اداره اطلاعات آمریکا برای تحصیل تمام وقت در دانشگاه تهران به پیروزی از الگوی آمریکای لاتین با رسالت اصلی تحت تاثیر قرار دادن افکار عمومی دانشجویان در جهتی مساعد برای سیاستهای ایالات متحده» و...

- باید با هر دو جناح دستگاه حاکمه روابط محکم را حفظ کرد. اما از آنجا که (47)

«سازش بین حکومت و اندیشمندان که در کنار ایستاده‌اند، تا زمانی که مخالفین اصرار دارند شاه از سمت خود بعنوان فرمانروا کنار رفته و قدرت واقعی را بوزارتخانه‌ها منتقل کند»

ممکن نیست، باید از تمایلی حمایت کرد که تحت فرماندهی شاه به «ترقی ایران» تقدم می‌بخشد. انقلاب سفید بر اساس آن اطلاعات و این تحلیل، شروع می‌شود... در اواخر دهه 70-1960، ارزیابی دیگری بعمل می‌آید که بنا بر آن آرایش عمومی نیروهای سیاسی ایران بقرار زیر است:

«شاه با موفقیت مدرنیزه کردن ایران را رهبری می‌کند و به درست بودن آرمان خویش اطمینان دارد. بهمان اندازه که به درستی (انقلاب سفید) اطمینان دارد، از اینکه مهار سیاسی ایران را از دست نداده است. خوشحال است. بر آنست که مخالفان در انتظار تحقق پیش بینی‌های شومشان، در اختناق بمانند» (48). این مخالفان که «هیچگونه تهدیدی برای شاه به شمار نمی‌روند» (49) عبارتند از:

- افراد جبهه ملی که «امروز بکلی غیرفعال هستند. آنها همچنان ضد شاه هستند و بهمین دلیل تهدیدی در حال کمون برای نظام کنونی به شمار می‌روند» (50).

- مخالفان غیر کمونیست رژیم را به سه گروه متوازن تقسیم کرد: «فعالان جوان، عنصر محافظه کار بازار و اندیشمندان مسنتر. فعالان جوان مدعی هستند که انگیزه آنها میل به محدود کردن اختیارات شاه است و در پی آنند که یک حکومت ملی و طبق قانون اساسی، روی کار آورند. عنصر محافظه کار بازاری از تجددگرایی شاه نفرت دارند و برآنند که شاه راه و رسم زندگی اسلامی ایران را تباہ کرده است. اندیشمندان مسنتر که از لحاظ روش سیاسی «لیبرال» هستند ولی از سرکوبی همه جاتبه مخالفان سیاسی، نفرت دارند» (51)

با وجود این نشانه‌های ناراحت کننده‌ی ملاحظه می‌شوند که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت:

«هنوز بقایای عناصر مخالف (غیر کمونیست) که با سرسختی با رژیم شاه مخالفند، وجود دارند... اینان فریب دلبریهای دولت را نخورده‌اند و از سازش با رژیم شاه سرسختانه خودداری کرده‌اند. این سازش ناپذیری آنها از گروه بزرگتری که... با قدرت حاکم از در صلح در آمده‌اند،... متمایز می‌کند... اینان از نظر تعداد بسیار محدودند، اما انعکاس صدایشان در جامعه بسیار وسیع است و نمی‌توان نادیده شان گرفت...» (53).

اما در طرز فکر و عمل سه گروه بالا نیز، تحولی ملاحظه می‌شود:

- 1- در میان فعالان جوان، عده محدودی هستند که «اگر امکان بیابند، بنیاد سلطنت را به نفع جمهوری از میان برمی‌دارند...» «اینان استقلال و آزادی هر دو را با هم می‌خواهند (53)
- 2- مخالفت در میان محافظه کاران در حال رشد است. اینان با «نوگرایی شاه» مخالفند، شیوع فساد را سخت انتقاد می‌کنند و «نظر اغراق‌آمیزی درباره نفوذ اسرائیل بر شاه دارند...» (54)
- 3- اندیشمندان مسنتر کمتر از گروه‌های قبلی تمایل به اقدام دارند و در میان جمعیت گسترده و پیچیده شهری، صدایشان به گروه‌های کوچکی بیش نمی‌رسد... بیشترشان، طرفدار غرب و لیبرال هستند و از مدرنیزه کردن ایران پشتیبانی می‌کنند. نزاعشان با شاه اینست که می‌گویند، شاه باید سلطنت کند و نه حکومت... درباره امور خارجی، مایلند ایران روابط نزدیکتری با کشورهای رادیکالتر عرب داشته باشد... در عین حال از رخنه روسیه به خاورمیانه عمیقاً نگرانند...» (55). اینان این اواخر از آمریکا یأس کلی حاصل کرده‌اند: «در اواخر سال 1345 الهیاب صالح از کوتاهی ایالات متحده در وادار کردن شاه به شکل کردن مهار سیاسی، سخت ناراحت شده و... گفته بود: دیگر نمی‌توان به آمریکا چشم امید دوخت زیرا آن‌ها نیز در سیاست استعماری از انگلیسیها پیروی می‌کنند...» (56).

بدینقرار، در اوایل دهه 80-1970، رژیم ایران برغم نشانه‌های کوچک ناراحت کننده بالا، از ثبات کامل برخوردار است. چرا که نمایندگان سیاسی قشرهای میانه به سه تمایل تقسیم شده‌اند: آنها که به رشد تقدم می‌دهند، آنها که به آزادی تقدم می‌دهند و آنها که به «مشروع» تقدم می‌دهند (57). از آنجا که تمایل اول با تکیه به اکثریت درس خوانده‌ها و شاه و ارتش، در حال رشد موافقت، بنابراین، از ناحیه این دو تمایل خطری رژیم را تهدید نمی‌کند. هر چند در اقلیت کوچکی که به استقلال می‌اندیشند، تمایل به همکاری با کمونیستها بوجود آمده است و سران جبهه ملی را از تبدیل ایران به ویتنام هراسان کرده است اما، این تمایل با توجه به تشددی جریان انقلابها در میان چپگرها، خطری بشمار نمی‌رود (58). در این سالها نیکسون، جاتبدار تمایل حمایت از رژیمهای استبدادی، بدنبال شکست ویتنام، طرح سیاسی جدیدی را به اجرا می‌گذارد. این طرح، با توجه به افزایش درآمدهای نفت شدنی است و نیت شاه در ایجاد یک ارتش بزرگ که به ایفای نقش تعیین کننده‌ی از هند تا شاخ آفریقا و از مرز شوروی تا یمن جنوبی قادر باشد، کاملاً سازگار است. مرحله آخرین حیات رژیم شاه و در نتیجه سلطنتی بدینسان آغاز می‌شود.

ب - گروهها و شخصیت‌های سیاسی در دوره 76-1970:

در تمامی این سالها نظر بر اینست که:

«پادشاهی ایران... تنها عاملی است که می‌تواند استمرار خط مشی عمومی را تأمین کند و... در حالیکه آمریکا تعهدی در حمایت از هیچگونه شکل حکومتی خاص در ایران ندارد، شاه فعلاً از عهده حفاظت منافع اصلی امنیتی ما در ایران برمی‌آید و تنها شخصیتی است که می‌تواند راهبر ایرانیان شورشگر باشد... تا ظهور منبع قدرت موثر دیگری که انتظار آن را طی 2 تا 5 سال آینده نداریم، حمایت از شاه و برنامه‌های اصلاحی او شرائط اساسی برای تعقیب هدفهای اساسی ما است...» (59)

هدفهایی که زیر این اظهار نظر، ذکر شده‌اند، همان هدفهای ششگانه و همیشگی هستند. اما مسائلی که در آغاز این دوره مد نظر قرار می‌گیرند و وسایلی که بکار می‌روند، با مسائل و وسایلی مورد نظر و عمل پایان این سالها فرق می‌کنند:

ب 1- سیاست آمریکا تا سال 1975:

مسئله اول و اصلی، مسئله ساخت و قدرت ارتش و نقش آنست. بنابر اسناد مدانیم که باروی کار آمدن کندی، آمریکا به جد خواستار کوچک و نوسازی کردن ارتش است. میخواهد ارتش ایران وظایف پلیسی خود را رها کند و ارتشی 50 هزار نفری بگردد و همسنگ ارتشهای کشورهای صنعتی بشود و بتواند در صورت پیش آمدن جنگ تحت فرماندهی ارتش حامی آمریکا دفاع مقدماتی را بعمل بیاورد. آمریکا این نظر را تا بالا رفتن قیمت‌های نفت تعقیب می‌کند. با وجود تهدیدهای شاه به خرید اسلحه از روسیه (60) بجد کنترل و کنترل انحصاری بر سلاح و تأسیسات نظامی را از آن خود میداند و حفظ این کنترل را از اهم هدفهای خود می‌شمرد (61) اما بتدریج تجربه ویتنام، نظریه راهنمای طراحان سیاست آمریکا در ایران را تغییر میدهد. اینبار به نقش داخلی ارتش در دفاع از رژیم بها می‌دهند و با تدوین دکترین نیکسون، با شاه در ایجاد ارتش بزرگ که نقشهای داخلی و منطقه‌ی داشته باشد، همراه می‌گردند (62). افزایش قیمت‌های نفت، برآوردن این هدف را آسان می‌گرداند. به وزارتخانه‌های دفاع و خارجه آمریکا دستور داده می‌شود، توقعات ایران را در خرید هر نوع اسلحه برآورده سازند. از این پس نظر براینست که ارتش، چنان

توانایی پیدا کند که از عهده وظایف زیر برآید (63):

- حفظ توازن نظامی در منطقه^۴
- محدود کردن روسیه
- کنترل راه‌های بین‌المللی در منطقه^۵
- ایفای نقش ژاندارم در منطقه خلیج فارس و بلکه از هند تا شاخ آفریقا
- کمک نظامی به ثبات رژیم‌های منطقه^۶
- جانشین آمریکا شدن در کمک‌های نظامی به کشورهای منطقه بقصد جلوگیری از نفوذ روسیه در این کشورها.
- بدیهی است که افزایش هزینه نظامی بخصوص وقتی با شعار «ارتش بالاتر از همه» همراه می‌شود تعادل سیاسی را در درون دستگاه حاکم و میان این دستگاه و جامعه برهم می‌زند، میزان نارضایتیها افزایش می‌یابد و برای ثبات رژیم، باید وسایل بسیار بکار برد و اصلاحات را جدی‌تر تعقیب کرد. از این روست که اسناد این دوره همه بحث درباره وسایلی هستند که باید بکار برده شوند. «اصولی» که به «اصول انقلاب شاه و مردم» اضافه می‌شوند، همانها هستند که در این اسناد، بعنوان وسایلی ذکر شده‌اند که برای تأمین ثبات رژیم ایران باید بکار برده شوند (64):
- اصلاح اداری، برای جلب روشنفکران و رضایت عمومی (همان انقلاب اداری)
- تأکید برنامه‌گزارای اقتصاد ایران^۷
- جذب نهاد مذهب در دولت (همان که بعنوان سپاه دین اصلی از اصول انقلاب گردید)
- مبارزه با مواد مخدر
- مبارزه با تورم^۸
- مبارزه با فساد
- جلب نخبه‌ها از راه اعطای امتیازات مالی و غیره^۹
- علاوه بر کارهای بالا، رژیم ایران برای اینکه در نظر افکار عمومی داخلی و خارجی حیثیت بیابد و بتواند از عهده نقشه‌هایی که بر عهده می‌گیرد برآید باید در عین دوری از روسیه، چسبندگی زیاد به آمریکا پیدا نکند (65). با وجود این نباید توجه به مسائل و وسایل بالا سبب غفلت از هدفهای زیر بگردد (66):
- جانشین کردن ایران در کمک‌های مالی به کشورهای نیازمند
- سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران^{۱۰}
- توسعه بازار فرآورده‌های آمریکا در ایران^{۱۱}
- عدم کاهش میزان تولید نفت^{۱۲}
- بدین سان سیاست آمریکا می‌باید از عهده انجام کارهای ضد و نقیض برآید. یعنی منافع آمریکا را حداکثر تأمین سازد و ثبات رژیم را از طریق جلب رضایت عمومی و جلوگیری از پیدایش آلترناتیو خطرناک، حفظ کند. بدین‌خاطر ناگزیر می‌یابد، توجه اساسی را به اثر تحول اجتماعی - اقتصادی بر پیدایش نیروهای جدید و اندازه اهمیت نیروهای مخالف معطوف گرداند.

بنابر برآوردی که در پایان این سالها بعمل می‌آورند، در اندیشه سیاسی گروه‌های روشنفکری توجه به دموکراسی را بیشتر می‌یابند. طوریکه اگر نه بیشتر از «اصلاحات» دست کم بهمان اندازه مورد توجه است (67). نیروهای مذهبی از آنجا که نتوانسته‌اند با نیروهای سیاسی مهمی وحدت بجویند، دارای نقشی نیستند و البته سیاست آمریکا باید در جهت جلوگیری از اهمیت و قدرت پیدا کردن روحانیان عمل کند (68). فساد بی اندازه و اجرا نشدن برنامه‌های عمرانی و بزرگ شدن ارتش، مسائل تازه‌تری را بوجود آورده‌اند، که راه حل دیگری می‌جویند. در این اوضاع و احوال نیکسون بدنبال واقعه واترگیت استعفا می‌کند. بی اعتمادی افکار عمومی آمریکا بدولتمردان آن کشور و ناکامیهای سیاست خارجی آمریکا و بحران سخت و بی‌مانندی که در آمریکا و همه غرب شروع به برخاستن می‌کند، سبب توجه افکار عمومی آمریکا به حقوق بشر و انزجارشان از رژیم‌های استبدادی می‌گردند. در دستگاه حاکم آمریکا از نو تمایل طرفدار دموکراسی محدود در کشورهای زیر سلطه، قوی‌تر می‌شود. بازتاب قوت گرفتن این تمایل در این دستگاه و توجه روشنفکران ایرانی به دموکراسی و ضرورت مهار کردن ارتش بزرگ را در توجه سفارت آمریکا به آلترناتیو باز می‌یابیم. برای اولین بار پس از دو دهه، آمریکانیان خطر آلترناتیو را جدی می‌یابند.

ب 2- سیاست آمریکا در سالهای 1976-77:

با توجه به برداشت مسنولان آمریکایی از تحول اجتماعی - اقتصادی و نیز تحول اندیشه سیاسی گروه‌های سیاسی، بدیهی است همچنان بر این نظر باشند که نیروهای سیاسی مخالف رژیم شاه ضعیفتر شده‌اند و برغم مشکلاتی که پیش آمده‌اند، نمی‌توانند به خطر تهدید کننده‌تری بدل گردند (69). با وجود این، شکست انقلاب سفید و برخاستن بحران سبب می‌شود که در این دو سال، عوامل تعیین کننده سیاست آمریکا و در نتیجه، هدفها و وسایل دیگر شوند. در حقیقت شکستهای پی در پی سیاسی - نظامی و شروع بحران سیاسی - اقتصادی داخلی بخصوص کودتاهای ناموفق در آفریقا و خاورمیانه و نیز ناکامی رژیم در برنامه اصلاحاتی‌اش، سبب شده‌اند که دور نگاهداشتن ایران از روسیه و حفظ ثبات رژیم ایران به هدفهای اول سیاست آمریکا تبدیل بگردند.

نتیجه تقدم بخشیدن به این دو هدف (که در عین حال از عوامل مهم این تقدم دادن بشمار می‌رود) توجه به ارتش، به اندازه بزرگی آن و حتی به نقش منفی است که بعد از تمام شدن منابع نفتی در منطقه می‌تواند پیدا کند. با اینحال مسئله اصلی اینست که بر اثر کودتا، ارتش تغییر جهت سیاسی ندهد. از اینرو مطالعه تحول ارتش و جستجوی وسایل تحکیم مهار بر ارتش و نیز تحقیق مداوم در جهت و خط سیر تمایلهای سیاسی ارتشیان (70) از اهمیتی به تمام برخوردار می‌شود. نظرهای گوناگون برای ایجاد تعادلی جدید و پایدار بر میان می‌آیند که از آنها، دو نظر مهم‌ترند که یکی پیش از آن بعمل درآمده بود و دیگری بجای آن پیشنهاد می‌شد:

- حفظ قدرت شاه و ایجاد سازمان سیاسی فعال بقصد ایجاد وزنه‌ای در برابر وزنه ارتش؛
- کاهش قدرت شاه، ایجاد فضای سیاسی باز و بر روی کار آوردن حکومتی معرف جاتبارداران اصلاحات و دموکراسی بمثابه راه حل حفظ ارتش بعنوان تکیه گاه رژیم و در عین حال ممانعت از کودتا.

در هر دو نظر، حفظ شاه برای مهار ارتش لازم شمرده می‌شوند (73). از آنجا که شاه مایل نبود سرسوزنی از قدرت خویش را از دست بدهد، پیش دستی کرده و دو حزب پیشین ایران نوین و مردم را که بنابر نظر اول و حتی در صورت بعمل درآمدن نظر دوم، می‌توانستند به قدرت رقیب بدل شوند، در حزب فراگیر رستخیز منحل ساخت و مردم کشور را به انتخاب یکی از سه تمایل مجبور کرد: پیوستن به حزب، یا سکوت و خودداری از فعالیت سیاسی و یا رفتن به خارج و برای اینکه شکل سیاسی مزاحمی بوجود نیاید و هیچ شخصیتی از مهار شاه بیرون نرود، عضویت در آن اجبار می‌شود (73). در این پیشدستی از حمایت سیاست انگلیس (که بعد از شکس تجربه تا کنفرانس گوادلوپ با «ایجاد فضای باز سیاسی» مخالف است) (74) و نیز جناحی از دستگاه حاکم آمریکا که دموکراسی را برای ایران زود و خطرناک می‌داند و هنوز بر سر کار است، برخوردار می‌باشد. بخشی از دلایلی که شاه برای ایجاد این حزب ذکر می‌کند (75)، همان است که در اسناد سفارت نیز بعنوان «دلایل» بیان شده‌اند در

مجموع جمع آوردن و فعال کردن گروه‌های روشنفکری (76)، اما شاه به ایجاد وزنه تعادل در قبال ارتش و نیز جلوگیری از مقبولیت پیدا کردن نظر دوم، سخنی بمیان نمی‌آورد. با وجود این می‌پذیرد که تجربه حزب رستاخیز، اشتباه بود و به شکست انجامید (77).

بازتاب این شکست و تحول داخلی بحران زای آمریکا، سبب قوت گرفتن نظردوم در دستگاه حاکمه آمریکا می‌شود. این امر ارزیابی مجددی از نیروهای سیاسی را ضرور می‌گرداند. مصاحبه‌هایی که طی ربع قرن بطور مرتب انجام گرفته بودند، اطلاعاتی که از منابع گوناگون اخذ شده بودند و سنجش آراهایی که بعمل آمده و می‌آمدند، مبنای این ارزیابی را تشکیل می‌دهند. بر اساس سه ضابطه و تمایل عقیدتی (از لحاظ قائل شدن به تقدم اصلاحات یا دموکراسی یا استقلال یا اسلام یا مارکسیسم) شخصیتها و گروههای سیاسی مورد ارزیابی مجدد، قرار می‌گیرند (78):

اول - گروه الف، هواداران سیاست آمریکا. این گروه، مخالف روسیه و موافق آمریکا و مدافع منافع ششگانه آمریکا در ایرانند. از لحاظ گرایشهای نظری در تمایلهای زیر از یکدیگر مشخص می‌شوند:

- تقدم قطعی به ضدیت با کمونیسم و روسیه و «ترقی» می‌دهند و دموکراسی را در این مرحله غیرممکن می‌دانند. مخالف اسلام و سنتهای فرهنگی بومی هستند.

- تقدم قطعی به «ترقی» و ضدیت با کمونیسم و روسیه می‌دهند، دموکراسی محدود را نه غیر ممکن بلکه ممکن و لازم می‌دانند. مخالف پارتهای از جنبه‌های اسلام و سنتهای بومی هستند. اما ضدیت با اسلام را شرط نمی‌دانند.

- در نتیجه تمایل اول موافق شاه با اقتدار و تمایل دوم موافق شاه با اختیار محدود است.

دوم - گروه ب، افراد این گروه در جمع با روسیه مخالف و با همکاری با ایالات متحده موافق و در قبال ضابطه سوم یعنی منافع ششگانه آمریکا در ایران، نظر هاشان گوناگون است. از این نظر و تقدمی که به آزادی، یا ترقی یا اسلام، یا... می‌دهند، به تمایلهای زیر تقسیم می‌شوند:

- آنها که تقدم قطعی را به تغییر سیاست داخلی (اصلاحات و دموکراسی) می‌دهند و نسبت به سیاست خارجی همانند گروه الف فکر می‌کنند. بنابراین بینابین دو گروه الف و ب قرار می‌گیرند.

- تمایلی که تقدم قطعی را به استقرار دموکراسی می‌دهد و بدون آن اصلاحات موفق را ممکن نمی‌شمرد. این لیبرالها، مخالف نفوذ روسیه موافق دوستی با آمریکا هستند، اما منافع ششگانه را یکجا قبول ندارند و معتقدند تقدم با منافع ایران است. با وجود این منافع نیز برای آمریکا می‌شناسند.

- تمایلی که تقدم قطعی را به آزادی می‌دهد، به ترقی باور دارد و از لحاظ عقیدتی پایبند اسلام است. مخالف روسیه و موافق دوستی با آمریکا است. و از لحاظ منافع ششگانه آمریکا نظری مشابه نظر لیبرالها دارد.

سوم - افراد این گروه، با روسیه مخالف و با آمریکا نیز موافق نیستند. بنابراین نسبت به منافع آمریکا در ایران، نظری خصمانه دارند. از لحاظ عقیدتی به تمایلهای زیر تقسیم می‌شوند:

- تمایلی که تقدم را به استقلال و آزادی می‌دهد. به رشد باور دارد و لیبرال است.

- تمایلی که تقدم را به تحول اجتماعی می‌دهد و نظرهای مارکسیستی دارد.

- تمایلی که تقدم را به استقلال و آزادی می‌دهد و به اسلام باور دارد و موافق رشد است.

- تمایلی که به اسلام تقدم می‌دهد و واپس گرا است.

چهارم - افراد گروه چهارم، آنها هستند که به مخالفت با آمریکا و تغییر نظام اجتماعی و همکاری با اردوگاه کمونیسم تقدم قطعی می‌بخشند. این گروه به تمایلهای زیر تقسیم می‌شوند:

- حزب توده، که عامل روسیه است. به مخالفت با آمریکا تقدم قطعی می‌دهد. آماده همکاری با گرایشهای بالا بقصد بدست آوردن فرصت هست.

- گروههای مارکسیست که هوادار نظریه مانو هستند. بتحول اجتماعی تقدم قطعی می‌دهند و به آزادی باور ندارند و به مخالفت با روسیه نیز تقدم می‌بخشند.

- گروههای مارکسیستی که با آمریکا مخالفند و آماده همکاری با گروههای غیر مارکسیستی هستند.

بر اساس این تقسیم بندی، به این نتیجه می‌رسند که باید دو گروه سوم و چهارم را بطور قطع از دست یابی به قدرت سیاسی بازداشت. برای اینکار، وحدتی میان دو گروه اول و دوم را تحت هژمونی گروه اول لازم می‌بینند. هیچیک از دو تمایل از گروه اول با اینکار مخالف نیست. همه حرف بر سر اینست که جانشینان قدرت شاه برای این باورند که اعطای آزادیها، سبب می‌شود که گروه سوم و چهارم بسرعت قوت بگیرند و ثبات رژیم را از بین ببرند و حتی آن را سرنگون سازند. جانشینان آزادیهای محدود، عکس این نظر را دارند و برآنند که دو گروه سوم و چهارم اولاً گروههای کوچکی هستند و بر اثر تجزیه‌ها و خصومتها سخت ضعیف شده‌اند و ثانیاً تنها وقتی مردم از هر گونه تحول مطلوبی مأیوس شوند، این گروههای ضعیف طرف توجه مردم واقع می‌شوند و اینبار ممکن است خطرناک گردند. بدینسان هر دو گروه در عین آنکه به ضعف گروههای سوم و چهارم باور دارند، می‌خواهند از وجود آنها در غلبه بر یکدیگر در محدوده دستگاه حاکم، سود بجویند. از آنجا که مسئله اصلی ایجاد تعادلی پایدار و بدون خطر میان ارتشیان و غیر ارتشیان در شرائط بحران آمریکاست، سیاست آمریکا جانشینان «فضای سیاسی باز» می‌شود چرا که آن را شرط وحدت دو گروه اول و دوم تحت هژمونی گروه اول و تضمین ثبات رژیم می‌داند. بنابراین، در این دوره، بیشتر از ابزار زیر استفاده می‌کند (79):

- حمایت از حقوق بشر از راه محدود کردن اختیارات ساواک؛

- اعطای تدریجی پاره‌های آزادیها؛

- تعدیل بودجه و مهار هزینه‌های نظامی و بخصوص محدود کردن فروش سلاح به ایران؛

- تعدیل مدرنیسم؛

- جدا کردن روشنفکران از روحانیان؛

- مبارزه با فساد خانواده سلطنتی و ژنرالها و سران رژیم؛

- ایجاد ثبات حرفه‌ای، بخصوص برای کارمندان؛

جذب نیروهای اجتماعی جدید که پدید می‌آیند از راه تحول سیاسی کنترل شده؛

جلب حمایت اکثریت خاموش از راه تغییر مسئولان کشور؛

هر دو جناح دستگاه حاکم، با تمام قوا به فعالیت مشغول میشوند. شاه زیر بار از دست دادن هیچیک از اقتدارات خود نمیرود و جناح رقیب نیز خواهان تمام قدرت است. بنابراین هر یک می‌کوشند نظر خود را پیش ببرند. از آنجا که هر دو جناح در حسابهای خود، گروههای سوم و چهارم را ضعیف می‌دانند و به چیزی نمی‌شمارند، موافق رسم قدرت مداران، با گروههای سوم و چهارم بازی گریه و موش راه می‌اندازند. شاه و جانشینان نظریه قدرت مطلقه او، بر آن می‌شوند که با میدان دادن به «مذهبیهای ضد آمریکایی» حساسیت آمریکا را تحریک کنند. باین عنوان که حق با آنها بود وقتی می‌گفتند اعطای آزادیها ولو محدود، هنوز برای ایران زود است. درج مقاله بر ضد آقای خمینی در روزنامه اطلاعات به «قصد به مبارزه طلبیدن رهبران مذهبی» و تمام کردن کار آنها انجام می‌گیرد (80). چگونگی برخورد رژیم شاه با تظاهرات و اعتصابات سبب برانگیخته شدن سوءظن جناح رقیب می‌شود (81).

این جناح که امینی آن را رهبری می‌کند، بعکس می‌کوشد از راه دعوت به آرامش و حفظ آن، ثابت کند که نظر او دایر به اعطای آزادیهای محدود درست است: با

پادرمیانی، گروه دوم می‌کوشد روحانیان را قانع کند که باید آرامش را حفظ کنند (82)، حتی نیروهایانی را که مبارزه مسلحانه می‌کردند دعوت می‌کند از «عملیات

تروریستی» بازایستند و بدینسان مانع تحول سیاسی نشوند (83). این جناح تا ماههای آخر حیات رژیم شاه برآنست که تحریکها همه از ناحیه شاه و جناح طرفدار استبداد

مطلقه است که می‌خواهند اعطای آزادیها را غیر ممکن جلوه گر سازند (54). اما جاتباداران استبداد سلطنتی در عین اینکه گاه آمریکا و گاه انگلیس و گاه روس و حتی ژاپن را محرک می‌خوانند (85)، می‌کوشند ادامه تظاهرات را بهانه لزوم تقدم بخشیدن به حفظ نظام سلطنتی قرار دهند و اعطای آزادی را به آینده‌ی نامعلوم حواله دهند (86).

وقایع بعدی روشن می‌گرداند که ارزیابیها درباره ضعف و قدرت گروههای چهارگانه بخصوص ضعف گروه سوم، تا کجا نادرست بوده‌اند. به پاره‌های از خطاها در اسناد دوره انقلاب اشاره مرود، اما بنظر مرسد خطای اصلی دربار موقیعت اجتماعی «قشرهای میانه» مورد توجه جدی قرار نمی‌گیرد. در حقیقت هدف «انقلاب سفید» ایجاد وسیعترین قشرهای میانه بمتابیه تکیه گاه ثابت و پایدار رژیم بود. «انقلاب سفید» در قلمرو سیاسی بجای نجات رژیم شاه و استمرار طولانی آن حتی در آینده‌های دور، آن را بسوی انحلال برد. در قلمرو اقتصادی کار را به فساد و سرانجام فلج اقتصادی کشاند. در قلمرو اجتماعی، قشرهایی با موقیعت ناپایدار پدید آورد و در قلمرو فرهنگ بعکس هدف خود رسید و سبب تقویت اسلام گشت. بدینسان رژیم شاه به هدفهای خود دست نیافت بلکه کار را به نقطه مقابل آنها کشاند و سقوطش احترازناپذیر شد. این امور هنوز به این وضوح بر طراحان سیاست آمریکا و هواداران ایرانی آن، شناخته نیستند. اما عاملی که بیش از همه بدان اهمیت مدهند و همان یکی از عوامل مهم سرنگونی رژیم شاه مشود، قشرهای میانه و جهت یابی تمایل سیاسی آنهاست. ارزیابیشان از موقیعت این قشرها و جهت یابی تمایل سیاسی‌شان، نادرست است: گروههای چهارگانه، نزدیک به تمامشان، از قشرهای ماینه بودند و ناپایداریها و قهر و آشتیهای سیاسی‌شان، بازتاب ناپایداری موقیعت اجتماعی این قشرها بودند و باید طراحان سیاست آمریکا و ایرانیان هوادار را از واقیعت آگاهانیدند. اما بلحاظ الگوسازیهای مرسوم، به اختلاف گرایشها، تنها از لحاظ ضعف و قوت هر يك از گروهها و روحیه ایرانی که میان افراط و تفریط سرگردان است (87)، توجه می‌کنند و گمان می‌پزند صرف موقیعت میانی از لحاظ درآمد و شغل و رفتارهای فرهنگی کفایت می‌کند تا قشرهای میانی، نقش دلخواه آنها را تثبیت رژیم ایفا کنند. حقیقت آنست که این قشرها نه به «دهقانان» جامعه کهن ایرانی که قشرهای میانی و با منزلت ثابت بشمار می‌روند و برغم جنگها و انقلابها موقیعت خود را حفظ می‌گردند، شباهت می‌پزند و نه به قشرهای میانی جامعه‌های غربی می‌مانند: تفاوت اصلی دهقانان جامعه کهن با قشرهای میانی جامعه‌های زیر سلطه، بی ثباتی منزلت و موقیعت اجتماعی قشرهای میانی جدید است. چرا که از لحاظ سیاسی نه تنها مشارکت در امور ندارند، بلکه حق داشتن نظری مخالف نظر طبقه حاکم را نیز ندارند. از لحاظ اقتصادی به تولید داخلی متکی نیستند، بلکه نقش توزیع تولید خارجی را در کشور خود و رقابت بر سر بدست آوردن درآمد بیشتری از محل صدور نفت و ورود کالا دارند. تجربه انقلاب ثابت کرد که هر گونه تغییری در رابطه اقتصادی با خارجه، سبب می‌شود، که این قشرها در شمار قشرهای محروم جامعه ایرانی درآیند. از لحاظ اجتماعی، محصول تلاشی شدن نظام اجتماعی پیشین و بریده از پیوندهای هستند که هنوز در جامعه دهقانی و بخشی از جامعه شهری برجاست و از لحاظ فرهنگی، نه تنها تولید نمی‌کنند و مصرف کننده عناصر فرهنگی وارداتی هستند، بلکه از عقده «خود انگل بینی» بشدت رنج می‌پزند. چرا که نزدیک به تمام درآمدهای نفتی ك باید صرف رشد و تولید می‌شوند، صرف حقوق و مزایایشان می‌شوند، به این دلایل بود و هست که این قشرها، بیشتر از قشرهای دیگر در پی این ثبات موقیعت، خواهان تغییرات بنیادی در جامعه‌های زیر سلطه می‌شوند. به این دلایل است که هر دو جناح دستگاه حاکم و سیاست آمریکا، غافلگیر می‌شوند و ضربه را از جانی که انتظار آن را ندارند، می‌خورند، با وجود این بخود نمی‌آیند.

3- سیاست آمریکا در دوران انقلاب:

نتیجه ارزیابیهای نادرست، اینست که بهنگام شروع بحران انقلاب، آمریکا نه تنها، آترناتیوی در اختیار ندارد و آترناتیوی را که با انقلاب رو می‌آید، نمی‌شناسد، بلکه مهارش بر گروه اول و دربار شاه و ارتش نیز بسیار سست است. در حقیقت دستگاههای اطلاعاتی آمریکا و رژیم شاه، از نظرهای مخالفان سیاست آمریکا و رژیم شاه، یکسره ناآگاهند. از اندیشه راهنمای نیروهای مخالف و تحول آن طی سه دهه، ناآگاهند. در نتیجه این خودسانسوری، ارزیابیشان از توانایی مردم به ایفای يك نقش فعال هنوز نادرست است. به این امور بسیار دیر پی می‌پزند (88).

در این اوضاع و احوال، ناگزیر باید کورمال کورمال قدم بردارند و سرنوشت رژیم را بدست تجربه‌ها و عملکردهای روزمره و نتایجشان بسپارند. اینست که اصول موضوعه و فرضهای روزهای اول بحران، بتدریج به عکس خود تبدیل می‌شوند:

در آغاز فرضهای راهنما اینها هستند (89):

الف - ضرورت حفظ رژیم شاه:

- 1- تعادل در جامعه ایرانی بهم خورده است چرا که قشرهای میانه قدرت اقتصادی بدست آورده‌اند، اما قدرت سیاسی بدست نیآورده‌اند. این نظر در محافل آمریکایی هنوز نیز از قوت تمام برخوردار است.
 - 2- دو گروه سوم و چهارم، بسیار ضعیف هستند و شانس موقیعت ندارند.
 - 3- قشرهای میانه نتوانسته‌اند رهبری قوی و توانا برای استقرار رژیم با ثبات بوجود بیاورند. در نتیجه جبهه ملی و نهضت آزادی، حتی با کمک روحانیان میانه رو نمی‌توانند محور تعادل جدید قرار بگیرند. خمینی بدون پشتیبانان رادیکال و کمونیست، قادر به برقراری حکومتی مذهبی نیست و چنین حکومتی هیچگونه شانس ندارد.
 - 4- تعادل جدید باید با حفظ رژیم سلطنتی و بخصوص با حفظ شاه و از راه تحمیل هژمونی گروه اول برقرار شود. چرا که با رفتن شاه ارتش که ستون فقرات هرگونه تعادل پایداری است، انسجام درونی خود را از دست می‌دهد و خود عامل تشدید بی ثباتی می‌گردد. علاوه بر این، رفتن شاه، رژیمهای «میانه رو» منطقه را متزلزل و از آمریکا مأیوس می‌گرداند (90).
 - 5- ایرانیان، در سالهای اخیر، پی برده‌اند که منابع ثروتشان یعنی نفت رو به زوال است. توجه روزافزون به این واقیعت، سبب تحول افکار عمومی و حتی ارتشیان جوان در جهتی مخالف منافع آمریکا می‌شود. از اینرو باید رد پی آن تعادل سیاسی رفت که بتواند اقتصاد ایران را نجات بخشد و ادامه حیات آن را تضمین کند (91).
 - 6- اگر ایران کمونیست نشود، می‌توان آن را بخطر آمریکا بازگرداند
 - 7- بر اساس فرضهای بالا، تعادل جدید را از دو راه بیشتر نمی‌توان برقرار کرد:
 - از راه رژیم نظامی با شاه یا بدون شاه؛
 - از راه سیاسی با کاستن از قدرت شاه و ایجاد ائتلافی میان دو گروه اول و دوم با هژمونی گروه اول.
- بنابراین نظرهایی که در اسناد نه ماه اول 78، اظهار شده‌اند، راه حل نظامی مرود شناخته شده است. چرا که (92):
- نظامیان، بخصوص سران نظامی شاه و همراه او شکست خورده‌اند. بدون تصفیه رده‌های بالای ارتش، ارتش نمی‌تواند عامل تعادل جدید و با ثبات بگردد.
 - دولت نظامی، بمعنای تقویت جنبه‌های استبدادی و سرکوبگر رژیم شاه است چرا که مخواهد بجای ایجاد تعادل از راه تفویض اختیارات سیاسی به نمایندگان قشرهای میانه - که مورد درخواستشان است - با تشدید فشار تعادل برقرار کند. این امر سبب می‌شود که جامعه کاملاً دو قطبی شود و میانه روها اعتبار خود را، بسود

گروه‌های رادیکال و چپ از دست بدهند.

- سوءظن دولت روسیه و همسایه‌های ایران که اینک با رژیم شاه کم و بیش کنار می‌آیند، برانگیخته بشود و در صدد تقویت قطب مخالف برآیند.

- میانه روها و صد البته رادیکالها و چپها از آمریکا دورتر و به روسیه نزدیکتر بشوند.

- از لحاظ کشورهای منطقه نیز دولت نظامی، بمعنای شکست تجربه «انقلاب سفید» شاه است. این امور اثرات مرگبار بیاب می‌آورند.

- در نتیجه، در قطب مخالف رژیم، کمونیستها قوت روزافزون پیداکنند و تروریسم رواج یابد.

- و بالاخره، ارتش وحدت ایدئولوژیک خود را از دست بدهد. دست کم میان رأس ارتش و افسران و درجه داران جوان ارتش تضاد بوجود آید. افسران جوان با ایدئولوژی

گروه‌های رادیکال و چپ جذب شوند و در صدد برآیند از راه کودتا یا پیوستن به قطب مخالف، تعادل جدیدی را بوجود آورند که مشخصات عمومی آن بقرار زیرند:

از لحاظ داخلی، گروه‌های اول و دوم بسود گروه‌های سوم و چهارم از میدان سیاست ایران بیرون می‌روند. و از لحاظ خارجی وحدت جدید با رادیکالها و چپها، سبب

می‌شود که روسیه جای آمریکا را در ایران بگیرد. از این رهگذر رژیمهای منطقه دچار تزلزل می‌شوند. اولین اثر رژیم جدید بر منافع آمریکا، در سیاست نفتی بخصوص

قیمتهای نفت ظاهر می‌شود (983). چشم انداز عمومی وقتی تاریکتر می‌شود که در نظر بیابوریم روسیه در آینده بجرگه خریداران نفت خواهد پیوست (94).

بدون شاه، جریان دو قطبی شدن جامعه و دو قطبی شدن ارتش بسرعت بیشتر پیدا می‌کند و با توجه به این امر که بحران برخاسته است، سرگردانی نیروهای مسلح

فزونتر و خطر بقدرت رسیدن مخالفان سیاست آمریکا، مسئله روز می‌شود. پس باید شاه را بهر قیمت حفظ کرد.

با توجه به بن بست بالا، سیاستی که سفارت آمریکا در این مرحله از آن پیروی می‌کند، جستجوی راه حل سیاسی از طریق حفظ شاه با «اختیارات محدود» و ایجاد

تعادلی جدید میان ارتش و گروه‌های سیاسی از سونی و میان گروه‌های سیاسی از سوی دیگر است. طوریکه دو گروه سوم و چهارم حتی در آینده‌های دور نیز، اقبال

بقدرت رسیدن را پیدا نکنند. از اینرو با توجه به فرضهای بالا و خطرات راه حل نظامی، جانبدار راه حل سیاسی است (95):

با وجود برخاستن موجهای تظاهرات، بعثت ضعف کمونیستها و رادیکالها، هنوز میانه روها متوانند اوضاع را در دست بگیرند. باید تا «جناح چپ» قوت نگرفته و

حیات رژیم شاه و منافع آمریکا را بخطر نیانداخته است، اقدام کرد. رهبری میانه روها بادو گروه اول و دوم است. بدیهی است که براساس فرضهای بالا، هژمونی باید با

گروه اول باشد. دلیل دیگری نیز بر لزوم هژمونی گروه اول وجود دارد و آن اینکه در این مرحله یعنی در ماههای اول انقلاب، از لحاظ آمریکا، پیروزی خمینی بمثابه

پیروزی کمونیستهاست. چرا که گروه سوم نه کادرهای لازم و نه سازمان قوی را ندارد (96). اگر این انتلاف انجام بگیرد، یک نیروی سیاسی جدید و قوی متکی به

قشرهای میانه جامعه، پدیدار می‌شود که می‌تواند خمینی را از «جناح چپ جبهه ملی» جدا کند (97) و با اثری که بر ارتش می‌گذارد و مانع از رشد اندیشه‌های رادیکال و

چپ در آن و در نتیجه از بین رفتن خطر کودتا می‌شود، تعادل جدید و پایداری را بوجود بیاورد. اینهمه در گرو رضایت دادن شاه به محدود شدن اقتدار اوست.

اما شاه در پی آن نیست که از اقتدارات خویش چشم ببوشد. بلکه می‌خواهد از وضعیتی که خود به ایجانش کمک کرده است، قویتر بدر آید. بدینقرار، آمریکا از تسلط

کافی بر شاه و ارتش و گروه اول برخوردار نیست تا بتواند «راه حل» بالا را به اجرا درآورد. از اینرو هم آمریکا و هم شاه بر آن می‌شوند که از تظاهرات برای پیشبرد

مقصودهاشان سود بجویند. مقصود شاه اینست که سرانجام آمریکا را متقاعد کند که از دو امر یکی «اعطای آزادی» و دیگر «نظم» تقدم، با دومی است. وضع ماه به ماه

سختتر می‌شود و سرانجام شاه اصرار می‌ورزد که آمریکا اصل تقدم نظم را بپذیرد و بالاخره آمریکا پاسخ می‌دهد که:

«دولت ایالات متحده با تلاشهایی که نظم عمومی را برقرار سازد و آن نظم در محدوده‌ای برقرار شود که زمینه دخالت (مردم) را در امور سیاسی خود فراهم آورد،

موافق است... هر قدر وضعیت سیاسی برای اعمال زور مناسبتر باشد، دوستان ایران و اروپا و آمریکا از آن راحتتر دفاع می‌کنند (98)».

این پاسخ در 16 شهریور به نخست وزیر شاه داده می‌شود و 17 شهریور خونین رادر پی می‌آورد. شاه بظاهر پیروز می‌شود. اینک دور، دور نظم است. میانه

روهایی که تا این زمان حملات شدید بر رژیم شاه می‌گردند، تا «خلاء رهبری» را پر کنند، اینک موقع رامغتم می‌شمرند تا رهبری انقلاب را از تغییر رژیم مایوس کنند.

شعار این می‌شود که: باید با رژیم سازش کرد. 17 شهریور نشان داد که ارزیابی ما از توانایی رژیم و رفتار ارتش و... نادرست بوده است...

اما نیروی انقلاب از حرکت باز نمی‌ایستد. پیروزی شاه و هم از آب درمی آید و حکومت نظامی بی‌اعتبار می‌شود. علل این امر آنطور که در اسناد هفته‌ها و ماه‌های بعد

منعکس شده‌اند، عبارتند از:

1- همانطور که از متن اجازه نامه آمریکا برمی آید، بکار بردن زور برای مایوس کردن خمینی و گروه‌های سوم و چهارم از تغییر رژیم و آماده کردن زمینه برای موفق

گرداندن راه حل سیاسی بوده است. بنابراین اعمال زور نمی‌توانسته است از حد مجاز تجاوز کند چرا که زمینه راه حل سیاسی را از بین می‌پرده است. اما شاه نیز

نمی‌توانسته است در اعمال قوه تا جایی که سبب حذف خود وی گردد، پیش برود. هم آمریکا و هم شاه موافق شده‌اند که: «فرونشاندن تظاهرات با خونریزی زیاد ممکن

است (99)». در نتیجه تا ممکن است باید از آن اجتناب کرد و به مثابه یک حربه تهدید مورد استفاده‌اش قرار داد.

2- اگر هنوز زود است متوجه بشوند که میان قشرهای میانه جامعه و شخصیتها و گروه‌های سیاسی که سفارت و شاه و نزدیکانش گمان می‌پرده‌اند سخنگویان این قشرها

هستند، فاصله بسیار است، اما این مقدار دستگیرشان می‌شود که میانه روها قادر به رقابت با خمینی نیستند و بنابراین نمی‌توان ابتکار عمل را به آنها داد اما باید به آنها

میدان داد. بدینسان در پایان ماه نهم سال 1978، بن بست ماههای اول این سال، تغییر مهمی در فرضهای راهنما بوجود می‌آید. حالا دیگر خمینی و گروه سوم را باید

بحساب آورد. از این زمان ترساندن از کمونیسم، روش کار شاهیان و میانه روها و حتی آمریکاییها می‌شود. بخصوص که بنا بر قرارداد دو جانبه آمریکا و ایران، در

صورت تهدید کمونیسم، آمریکا می‌تواند به دخالت مستقیم دست بزند (100).

3- خمینی که تا این زمان کسی می‌شود که نه او حاضر است همکاری میانه روها را بپذیرد و نه میانه روها رغبتی به همکاری با او دارند، با اعلامیه‌ای که بمناسبت 17

شهریور صادر می‌کند و با مواضعی که از آن پس می‌گیرد، علاوه بر کسبه و بازاریان و کارگران و کارمندان جزء، دیگر قشرها را نیز بخود جلب می‌کند. نه او و نه

سخنگویان گروه سوم، در پی حوادث 17 شهریور جا نمی‌زنند. بنی صدر در مصاحبه تلویزیونی عصر 17 شهریور درباره اثر کشتار می‌گوید: شاه رفت.

ب - ضرورت بحساب آوردن خمینی

بدینسان، بتدریج که شکست سیاست سرکوب از سونی و امتیاز دادن از سوی دیگر، ظاهر می‌شود، تمایل جانبدار رژیم نظامی در دستگاه حاکم ایران قوت می‌گیرد. در

دستگاه حاکم آمریکا دو تمایل پیدا می‌شوند. تمایل اول، تمایلی است که می‌گوید: خشونت زیاد تنها به نفع راستیها و چپهای افراطی تمام می‌شود و سیاست اعطای امتیاز

توأم با اعمال زور شکست خورده است و اگر زود راه حل سیاسی را بعمل در نیآوریم، کوتاهی که باقی مانده نیز از دست خواهد رفت. نمایندگان این تمایل سلیوان و وزیر

خارجه آمریکا هستند. در مقابل، تمایل دوم بر این باور است که اگر از خونریزی زیاد نمی‌ترسیدیم، انقلاب سرکوب شده بود و پس از مدتی عوارض طوفان نیز برطرف

می‌شد و شاه با خیال راحت می‌توانست راه حل سیاسی پایداری برای کشور پیدا کند. نماینده این تمایل برژنسکی است. بطوریکه خواهیم دید هر دو تمایل در ماههای

واپسین عمر رژیم شاه، فعال بوده‌اند. یکی از طریق سفارت و دیگری خارج از سفارت و از راه ارتباط مستقیم میان کاخ سفید و شاه و نظامیان.

با اینحال در ماههای سپتامبر و اکتبر که هنوز سیاست آمریکا به دو خط سیاسی جداگانه تبدیل نشده و امور از طریق سفیر آمریکا انجام می‌گیرند، هدفهای درجه اول

عبارتند از:

1- تقدم بخشیدن به حفظ رژیم سلطنتی و شخص شاه و اعاده «نظم و قانون» با سرکوب بدون خونریزی و یا با خونریزی کم از راه بکار بردن تجهیزات خاص ضد اغتشاش.

2- دور نگاهداشتن ایران از حیطة نفوذ روسیه.

روشهایی که تجویز شده و بکار می‌روند، عبارتند از (101):

1- با توجه به اینکه میان «میانه روها» و خمینی اختلاف وجود دارد، باید به میانه روها میدان عمل داد. این میدان عمل را باید از دو راه آماده کرد:

یکی استفاده از تهدید به دولت نظامی و حتی کودتا و خونریزی برای منفرد کردن رادیکالها و چپها و دیگری از بین بردن ناباوری مردم نسبت به ادعای شاه در اجرای برنامه «آزادسازی».

2- تبعید خمینی از نجف سبب می‌شود که از مردم ایران دور گردد. قرار گرفتن او در محیط روشنفکری اروپا، سبب می‌شود که او با اظهار نظرهای ارتجاعی، منزوی گردد. پراکنده شدن رادیکالها و چپها از اطراف خمینی را با کارهای زیر باید کامل ساخت:

3- به مراجع قم و روحانیان میانه رو و به گروه دوم باید اطمینان خاطر داد که برنامه اعطای آزادی بمحض فرونشستن آشوبها و رفع خطر، از سر گرفته خواهد شد. طوریکه اینان، با اطمینان خاطر، بر سر مواضع معتدل بایستند و خمینی را تنها گردانند.

4- قشربلای میانه را باید با کارهای بالا و تدابیر دیگر، از خمینی جدا کرد. در اسناد ماههای بعد این تدابیر که هنوز معلوم نشده‌اند، معلوم می‌شوند. اما هم از ابتدا معلوم است که مایوس کردن این قشربلای از تغییر رژیم، تدبیر اصلی است.

5- سیاست آمریکا باید چنان باشد که احساسات ضد آمریکایی در حال رشد، تخفیف یابد. طوریکه هم ایجاد جو سیاسی بسود میانه روها را ممکن بگرداند و هم با موفقیت این راه حل، آمریکا محبوبیت نیز پیدا کند.

آمریکا بر آنست که با توجه به اینکه گروه چهارم، یعنی حزب توده و تمایلات نزدیک به آن ضعیف هستند (102) و دولت روسیه نیز هنوز نمی‌خواهد، مناسبات خوب خود را با رژیم شاه برهم بزند و از آنجا که اگر نظامیها بیشتر از 6 ماه بمانند، شاه آنقدر ضعیف شده است (103) که دیگر راه حل سیاسی دلخواه انجام گرفتنی نیست، طوفان انقلاب باید بسرعت فرونشیند.

ضرورت سرعت عمل در حالی که خمینی در پاریس منزوی نشده و حکومت نظامی بجای نرسیده است، سبب تغییر فرضهای راهنما و نیز هدف اول و روشها می‌شود:

در نیمه دوم شهریور ماه و نیمه اول مهرماه، شاه و خمینی و میانه روها، موضوع ارزیابیهای قرار می‌گیرند که کم و بیش با ارزیابیهای پیشین فرق می‌کنند. اینک فرض راهنما که خمینی و حامیان «چپ و رادیکال» وی را به چیزی نمی‌شمرد، جای خود را به این فرض داده است که خمینی و حامیان او قوی هستند و نباید به تواناییهایشان کم بها داد (104). بنابراین باید از راههای زیر او و حامیان او را بی اثر ساخت (105):

- جدا کردن خمینی از رادیکالها و چپها از راه:

- کشاندن مصدقیها به خط جدید یعنی خط همکاری با گروه اول؛

- ایجاد بازاریان و وادار کردن آنها بفشار آوردن به خمینی برای تعدیل در نظرهایش؛

- مایوس کردن خمینی و رادیکالها از امکان رفتن شاه، حتی به قیمت رژیم نظامی؛

- برآوردن توقعات میانه روها، در تعدیل اختیارات شاه و مبارزه با فساد و اصلاحات اداری...

با وجود تاکید بر ضرورت حمایت قاطع آمریکا از شاه، شاه بقصد حفظ رژیم شاه و با آنکه هنوز نظریه غالب اینست که جز دو دسته افراطی چپ و راست بقیه مردم جمهوری را نمی‌خواهند، تردید در اهمیت دادن به نقش شاه و چسبندگی زیاد آمریکا به شاه، در اسناد فزونتر می‌شود (106):

- ایرانیان می‌گویند: شاه با استفاده از ضعفهای ما ایرانیان مانع از رشد ما شده است؛

- اگر شاه زیر فشار کنار برود، بدترین حکومت، حکومت نظامیان ارشد است و دولت کمال مطلوب، دولتی است که در پی وحدت نظامیان جوان و مخالفان غیر نظامی، پدید آید.

این تردید در درستی فرض راهنمای چهارم (ضرورت حفظ نظام سلطنتی) نتیجه تغییر نظر درباره فرص سوم است. در حقیقت، آرام آرام، این فکر قوت می‌گیرد که

«شیعه از لحاظ سیاسی ضد استبدادی است» و «ملی گرایی شیعه محل تردید نیست» و «شیعه با رشد و ترقی سازگار است». علاوه بر این امور، روحانیان میانه رو و میانه روها ضعیف هستند. ضعف آنها جهات متعدد دارد. از جمله یکی اینکه، چیز قابل نادانند که به مردم بدهند چرا که از پیش بخاطر همکاری با رژیم شاه بی اعتبار شده‌اند (107) دو دیگر اینکه قطع کمکهای دولتی به روحانیان، آنان را بسوی مخالفت کشانده است (108). سه دیگر اینکه، میانه روها بخاطر گرفتن امتیازات بیشتر از شاه، با افراطیها همکاری می‌کنند (109) و بالاخره متوجه می‌شوند که عامل روستائیان مهاجر را که سالها مثل سیل به شهرها سرازیر شده و جز از راه مذهب، هیچگونه وسیله آشنایی و انس با محیط شهری نداشته‌اند و اینکه به عامل مهم تحول انقلابی جامعه بدل شده‌اند، هیچ ندیده‌اند (110).

این تردید در درستی فرضها و تغییر آنها سبب می‌شود که دولت آمریکا میزان فعالیت خویش را افزایش دهد: سیا باید به ارزیابی وقایع و سیاست داخلی ایران تقدم بخشد و در این زمینه فعالیتهای خود را افزون سازد. باید دید با کارشناسان امور ایران، مشاوره‌های بیشتر و مستمرتری بعمل آیند. باید با تبعیدیان ایرانی در خارج تماس برقرار شود. باید بازرگانان آمریکایی بر تماس خود با بازاریان ایران بیفزایند (111) باید...

اما وقایع و سیاست داخلی ایران، منتظر نمیمانند. سیاست امتیاز دادن دولت شریف امامی و همراه کردن آن با سرکوب نظامی، به شکست منتهی شد. چرا که ایرانیان امتیاز دادن را علامت ضعف می‌شمارند (112) و بدلیل محدود بودن زوری که بکار می‌رود، هم به دلیل جلوگیری از نابود شدن زمینه راه حل سیاسی و هم به دلیل از تاثیر نیانداختن امتیازهای اعطائی حکومت نظامی، این زور محدود میانه روها را به خمینی و رادیکالها و چپها نزدیک و مخالفان را متحد می‌کند. موافقت شاه با تقویض اختیار به نخست وزیر، پوشش خواستن از مردم، وعده انتخابات آزاد، مهار ساواک (113) نتیجه معکوس بیار می‌آورند و بر جرأت مردم می‌افزایند. موافقت شریف امامی با درخواستهای میانه‌روها دامن بر آزادی احزاب و آزادی اجتماعات و محاکمه مسنولان خشونتها و فشارها و کوتاه کردن دست خانواده سلطنت از امور بازرگانی و انتخابات آزاد و اکتفا کردن شاه به سلطنت و خودداری از حکومت و انحلال حزب رستاخیز و برقرار کردن تاریخ هجری و... کار را از بد بدتر می‌کند (114) و قشربلای میانه را در خواست تغییر رژیم استوارتر می‌سازد. بدینسان نشانه توجه به نادرستی برداشت از قشربلای میانه و مواضع آنها در اسناد ماههای اکتبر و نوامبر 1978 پیدا می‌شود. در حقیقت، بنا بر این اسناد، بازاریان بر سه گروهند (115): طرفداران همکاری با دولت شاه و طرفداران خمینی و میانه‌روها. فعالیت را باید بر روی گروه سوم متمرکز کرد. از جمله باید (116):

- مراجع را از خمینی جدا کرد؛

- مردم را از خطر کمونیسم و خطر تجزیه کشور ترساند. با میدان دادن به مارکسیستها و فعال شدن آنها، این خطر در نظرها ملموس خواهد شد؛

- فشار به خمینی را از راه جبهه ملی و نهضت آزادی و مراجع قم و بازاریان معتبر افزایش داد. به نشان اینکه متوجه شده‌اند طرز فکر شخصی خمینی با طرز فکر

«جناح چپ جبهه ملی» فرق دارد (117)؛

- شخصیتهای ملی و سیاسی خارجی به ایرانیان حالی کنند که دموکراسی یعنی حکومت اکثریت بر اقلیت؛

- تهدید کرد که با رفتن شاه، ارتش انسجام خود را از دست می‌دهد و موقعیت میانه‌روها بخطر می‌افتد؛
- تهدید به کودتا

...و

این تهدیدها و تحبیبها، نیز کارساز نمی‌شوند. شاه در جدا کردن مخالفان از یکدیگر و آرام کردن کشور شکست می‌خورد (118) عامل مهم دیگر این شکست، اشتباه مهم دیگر شاه و شریف امامی است. در اینجا فرض راهنمای اول بدین صورت درمی‌آید که:

«از آنجا که قدرت سیاسی با قدرت اقتصادی همراه نشده است، طبقات میانه جلب علمای مذهب شده‌اند» (119).

خمینی که انتظار صرفت در پاریس حرفه‌ای بزند که روشنفکران و این طبقات میانه را از او برهانند، بعکس حرفه‌ای را می‌زند که همه را به او جذب می‌کنند. در نتیجه اشتباه اول و این اشتباه، این شاه است که بجای منزوی کردن خمینی، خود منزوی می‌شود. وقتی سنجابی به پاریس می‌رود و در آنجا بر اساس سه اصل استقلال و دمکراسی و سوسیالیسم و اسلامی مناسب با این سه با خمینی متحد می‌شود (120)، چاره‌ی برای شاه میان تسلیم شدن و یا بر سر کار آوردن حکومت نظامی نمی‌ماند (121). دولت نظامی باید با میانه‌روها که مصالحه را می‌پذیرند، مصالحه کند و تندروها را بزور مطیع گرداند (122). برای موفق شدن این راه حل که آخرین چاره شاه است، او باید از سونی به میانه‌روها پیشنهادی بدهد که نتواند رد کنند و در نتیجه خمینی را تنها بگذارند (123) و از سوی دیگر دولت نظامی در سرکوب افراطیها باید با قاطعیت تمام عمل کند. شاه به اصرار خواهان تصویب دولت نظامی و شدت عمل از سوی آمریکاست (124).

اما اینکه دولت نظامی با موانع و مشکلاتی دیگری روبروست که در ارزیابی پیشین مورد توجه واقع نشده‌اند. در حقیقت حضور خمینی در پاریس سبب شده است که افکار عمومی جهانی نقشی مهم در انقلاب ایران ایفا کنند. تشکیل دولت نظامی، این افکار عمومی را ناراضی‌تر می‌گرداند (126) نظامیان قادر به اداره تأسیسات نفتی و غیر آن نمی‌شوند (127) و با ناراضی‌تر شدن بازاریان و کادرها، زندگی اقتصادی دچار رکود می‌شود. اما وقتی تظاهرات رو به افزایش است و جبهه ملی با پایان گرفتن رژیم سلطنتی موافق شده است، شاه چه راه دیگری جز تن دادن به دولت نظامی دارد (128)؟ حال که چاره جز اعلام دولت نظامی نیست، دست کم باید کاری کرد که مردم باور کنند راه حل نظامی را مخالفان به شاه تحمیل کرده‌اند (129). آمریکا با این نظر موافق می‌شود که در ارزیابی توانایی خمینی و گروههای سوم و چهارم دچار اشتباه شده است (130) و با دو قطبی شدن جامعه، شاه یا باید دولت نظامی را تشکیل بدهد و یا برود (131).

شاه در 6 نوامبر 1978 با موافقت دولت آمریکا، دولت نظامی را به ریاست از هاری تشکیل می‌دهد. کارتر، بسیار دیر، با فرستادن تلگرامی، دولت نظامی را تأیید می‌کند و در همان تلگرام خواستار جانبداری شاه و دولت نظامی از افزایش نیافتن قیمت نفت می‌شود (132).

اما شاه، بیمار و مردد، از تشکیل دولت نظامی طرفی نمی‌بندد. یکی به این دلیل که موفقیت دولت نظامی را نه تنها شکست خود که پایان عمر خویش می‌بیند. مگر آنکه اتخاذ سیاست خشونت مطلق صد در صد متکی به حمایت آمریکا باشد. اما آمریکا مأموریت دولت نظامی را تنها حذف گروههای سوم و چهارم از صحنه سیاسی می‌داند و نگران است که اگر عمر دولت نظامی طولانی شود، جای خود را به رژیم از نوع رژیم قذافی بدهد (133). بدین خاطر دولت نظامی کاری بیشتر از حکومت نظامی نمی‌تواند انجام دهد. عامل دیگری که ضعف دولت نظامی را تشدید می‌کند، اینست که حالا دیگر ایرانیان آگاه شده‌اند که بدون اسلحه هم می‌توان در سیاست کشور نقش ایفا کرد (134) و طبقات میانه جازمتر از آنند که تصور می‌رفت. با رو به ضعف نهادن دولت نظامی، شاه بسوی انزوی کامل و خمینی بسوی رهبری و جامعه بطرف وحدت کامل می‌روند....

بدینسان اصرار شاه به حفظ قدرت شخصی و اتخاذ راه حلهای اشتباه‌آلود که نتیجه نادرستی ارزیابی موقعیت طبقات اجتماعی ایران و بخصوص موقعیت و توقعات قشرهای میانه است، کار را به شکست می‌کشاند. اینک بالا گرفتن احساسات ضدآمریکائی و قوت گرفتن خمینی و پشتیبانان وی، خطر نزدیکی به روسیه را به خطری فوری تبدیل ساخته است. حال دیگر چه کسی جز خمینی می‌تواند در این شرایط با این خطر مقابله کند؟ بناچار می‌باید در فرض راهنما تغییری بنیادی انجام بگیرد و خمینی عامل کمونیسم، باید خمینی مانع کمونیسم توصیف بشود. توجه به این امر بسیار مهم که نظرهای اظهار شده در پاریس، افکار خود خمینی نیستند، کار فهمیدن راه چاره را بر آمریکائیان بسی آسان می‌سازد. اثر آن توجه و این چاره‌جویی اینست که سیاست منزوی ساختن خمینی بتدریج جای خود را به سیاست جدا ساختن خمینی از «جناح چپ جبهه ملی و رادیکالها و چپها» می‌دهد. این سیاست را تا پیروزی انقلاب و بعد از آن نیز ادامه می‌دهند.

بد شدن موقعیت آمریکا و افزایش نفرت از سیاست این کشور و بزرگ شدن خطر نزدیکی به روسیه، آمریکائیان را بر آن می‌دارد که منتظر پایان دولت نظامی نمانند. از شاه فاصله بگیرند. با مخالفان تماس برقرار کنند و از طرق گوناگون سعی کنند رهبری انقلاب را به اتخاذ مواضع صریح بر لزوم دوری از روسیه وادارند (135). وقتی این مقصود حاصل می‌شود، چهره خمینی در نظر مسئولان آمریکائی که جانبدار راه حل سیاسی هستند، تغییر می‌کند. او که تا دیروز به چیزی شمرده نمی‌شد و پیروزی، پیروزی کمونیستها خوانده می‌شد، اینک قدرت جانشین و مانع نزدیکی به روسیه و دفع کننده خطر کمونیسم شمرده می‌شود.

ج - شاه باید قربانی حفظ رژیم شود

حال دیگر سفارت دنباله رو ایرانیان شده است. اسناد سراسر نظرهای هستند که ایرانیان به مسئولان سفارت القا می‌کنند و هر گروه می‌گوشد آمریکا را با راه حلهای خود موافق گرداند. در حقیقت زیر فشار نیروی انقلابی، سفارت می‌گوشد از راه تعدیل نظرهای رهبری، انقلاب را در مسیر هدفهای اصلی آمریکا نگاهدارد. از اینرو رفتن شاه را به شرط حفظ رژیم سلطنتی بتدریج می‌پذیرد (136). تردیدها به تغییرها تبدیل می‌شوند و در «فرضهای» راهنما این تغییرات بعمل می‌آیند (137):
- با رفتن شاه ایران تحت نفوذ روسیه فرار نمی‌گیرد:

«رژیمی که تحت حکومت آیت الله خمینی و رهبران مذهبی سطح بالا قرار بگیرد، تغییراتش با رژیمی که بوسیله رهبران مخالف متمایل بچپ جبهه ملی اداره شود، فرق دارد (138). تنها اگر جناحهای چپ بر دولت تسلط یابند منافع آمریکا بخطر می‌افتد و شاهد کوششهای زیاد شوروی برای اظهار «بیطرفی» بیشتر نسبت به سیاست ایران خواهیم شد (139)».

- گروه سوم بسیار قوی است و رهبری خمینی چپها را ضعیفتر نیز می‌گرداند؛
- گروه اول بعلت اختلافهای داخلی و شکست راه حل و از دست رفتن موقعیت ارتش، متلاشی شده و نه در حال و نه در آینده از آن کاری ساخته نیست. عناصر سالم این گروه می‌توانند تحت هژمونی گروه دوم در اداره امور کشور شرکت کنند. با رفتن شاه موقعیت گروه دوم تقویت می‌شود و در رژیم جدید، می‌تواند هژمونی خود را برقرار کند. بنابراین باید وحدت جدیدی تحت هژمونی این گروه با موافقت ارتش، ارتشی که تصفیه می‌شود، بوجود آورد؛
- کار بجانی رسیده که شاه مانع پیدایش تعادل لازم شده است. اما حفظ رژیم سلطنتی عامل حفظ انسجام ارتش و قوت کار میانه‌روها و ایجاد رژیم بادوامی در حدود منافع اصلی آمریکا است؛

- از آنجا که دولت نظامی شکست خورده است، راه حل نظامی را باید بالمره رها کرد و راه حل سیاسی بر اساس فرضهای بالا را عملی گرداند. و این کار را باید پیش از آنکه دیر شود و دیگر کنار زدن رادیکالها و چپها ممکن نشود، عملی گرداند.

اما کاخ سفید با تغییر فرضهای راهنما موافق نیست. هویزر را به ایران می‌فرستد و او مأموریت دارد ارتش را آماده کودتا بر ضد انقلاب بگرداند و به قیمت خونریزی بزرگ «نظم و قانون» را از نو مستقر سازد. ماههای دسامبر 78 و ژانویه و فوریه 1979، با فعالیتهای جداگانه و اغلب ضد و نقیض سفیر و هویزر و شاه و افراد گروه اول و فعالیت یگانه مخالفان آغاز و پایان می‌یابند...

با وجود این، هر دو تمایل دستگاه حاکمه آمریکا موافق هستند که دولت نظامی نه تنها به هدفهای خود دست نیافته است بلکه بجای مایوس کردن خمینی، میان‌ه‌زوها را از بقاء شاه مایوس و صحنه رهبری را برای خمینی خالی کرده است (140). از اینرو هر دو تمایل باید دو مشکل را با هم حل کنند: مشکل نگاهداشتن و یا بردن شاه و مشکل جذب و یا حذف خمینی. از اینرو محتوای اسناد این دوره، درباره شاه و شورای سلطنت و انواع حکومت‌های قابل تصور با و بدون شاه و نقشهای خمینی و گروه‌های میانی و رادیکالها و چپها و راه حل سوم یعنی راه حل نه شاه و نه خمینی است:

درباره اثرات ماندن شاه، ولی بی‌اختیار شدن وی این نظر اظهار شده است که حفظ آرامش غیر ممکن می‌شود و مهمتر اینکه افکار ارتشیان در جهت تمایل به افراطیها تغییر می‌کند (141). اما اگر شاه بماند و کودتای نظامی انجام بگیرد و ارتش نقش سیاسی شاه را خود بر عهده بگیرد، باید در تحمیل نظم و قانون بیش از دولت از هاری قدرت بخرج بدهد (142) اما بکار بردن قدرت بیشتر، دست کم متضمن دو خطر است: یکی اینکه اگر ارتش ششماه بیشتر بر سر کار بماند، دیگر قدرت را رها نخواهد کرد و دیگر اینکه در صورت عدم موفقیت، دیگر هیچ وسیله و امکانی در دست آمریکا برای حفظ موقعیتش در ایران باقی نمی‌ماند. این خطر کوچک نیست. هم شاه و هم آمریکا سخت از آن نگرانند، چرا که آثار فرسایش حمایت ارتش از شاه در پی و به نشانه جدا شدن قشرهای میانه از شاه، آشکار شده‌اند: «ژنرال‌هایی که در رأس هستند، در مقام آماده شدن برای ترک کشور، منابع هنگفتی پول تهیه می‌کنند. از نظر آنها وفاداری بشاه، مصلحتی موقتی است. نظامیان درجات پایین‌تر در وفاداری متزلزل هستند... چیزی که ما شاهد آن هستیم، تغییری ناگهانی و عمومی بر «ضد پهلوی است...» (143).

با توجه به واقعیت‌های بالا، هنوز بهترین راه حل آنست که شاه بر جا بماند و با وجود آوردن تعادلی میان ارتش و نیروهای مخالف، شعله‌های انقلاب فروخواباند و اما شرط موفقیت این راه حل نیز آنست که مخالفان به سازش تمایل نشان بدهند و ارتش انسجام و ثبات خود را از دست ندهد (144). بدین‌قرار برای موفقیت این راه حل، باید کاری کرد که مخالفت خمینی موثر نشود و همبستگی سنجابی رهبری جبهه ملی با خمینی بی اثر شود، طوریکه از نو خمینی در انزوا قرار بگیرد. این است که در پاسخ پیشنهاد جبهه ملی دایر بر رفتن شاه و تشکیل شورای سلطنت و بر روی کار آمدن دولت انتقالی ملی، امریکا می‌گوید شاه باید بر سر جای خود بماند و جبهه ملی باید به این واقعیت تمکین کند (145). برای بعل در آوردن راه حل بالا، شاه در 6 دیماه از دکتر صدیقی دعوت می‌کند، دولتی تشکیل بدهد (146). دکتر صدیقی شرايطی پیش می‌آورد که شاه با آن‌ها موافقت نمی‌کند. در این میان دولت نظامی ماه آذر، دست روی دست منتظر تعیین تکلیف می‌تشیند و اینک نیز در جریان و بعلت مراجعه به شخصیهایی که در آن شرایط از عهده قبول مسئولیت برآیند، از عمل بازمانده است. مردم با استفاده از ضعف دولت نظامی، رژیم شاه را زیر فشار خود به لبه پرتگاه سقوط برده و می‌زنند. وضع چنان شده است که کسانی که نگران استبداد مذهبی هستند، به سفیر آمریکا می‌گویند: «حتی اگر خمینی تصمیم بگیرد که شاه بماند، مردم آن را قبول نخواهند کرد» (147).

پیش از اینکه کار به این مرحله بکشد، سه راه حل اساسی پیشنهاد شده بودند:

- 1- رفتن شاه و بقا رژیم سلطنتی
- 2- نه شاه و نه خمینی، با حفظ نظام سلطنتی.
- 3- رفتن شاه و آمدن خمینی برای قوت بخشیدن به «میان‌ه‌زوها» و جدا کردن خمینی از رادیکالها و چپها و جذب وی به دولتی انتقالی با شرکت ارتشیان، تحت هژمونی گروه دوم. گروه چهارم باید از این ائتلاف بکلی کنار بماند. گروه اول باید از عناصر فاسد تصفیه بشود و گروه سوم نیز باید از عناصر افراطی تصفیه و در ائتلاف شرکت کند.

راه حل اول مستلزم آنست که همگان با اصل شورای سلطنت و ترکیب شورای سلطنت موافق شوند. برای این منظور باید (148):

- بقول امینی: «صد عضو از هزار فامیل اعدام شوند»؛

- ساواک منحل گردد؛

- ثروت خانواده پهلوی بدولت منتقل شود؛

- سران ایلها، بخصوص قشقانیها از سلطنت حمایت کنند؛

- در جنوب شهر تهران کارهای رفاهی انجام بگیرد و با جلب موافقت جنوب شهریها، از آن‌ها در شکستن موج تظاهرات مردم استفاده شود.

همزمان با تدابیر بالا، فشار به خمینی برای تن دادن به شورای سلطنت باید از راههای زیر افزایش پیدا کند (149):

- فرستادن بازاریان عمده و سرمایه‌داران به پاریس برای اقتناع خمینی. کوشش برای جلب سران قشقایی و مانع شدن از نزدیک شدن آنان به خمینی. استفاده از تهدید آمریکا و ارتش و انواع تهدیدها به خونریزی و غیر آن؛

- تشویق میان‌ه‌زوها به اینکه روی نظر خود بایستند؛

- ایجاد وحدت بزرگ بر حول شعارهایی که خمینی نتواند با آن مقابله کند؛

- خرید روحانیان؛

- بسیج وسائل تبلیغاتی و اهل قلم با این روش که يك زمان به شاه و سران رژیم او بتازند و پس از اینکه در افکار عمومی احترام پیدا کردند، حمله‌های خود را متوجه

خمینی کنند؛

- استفاده از نفوذ آمریکا برای جدا کردن قشرهای میانه از خمینی.

و همانطور که می‌دانیم همه این تدابیر بعمل آمدند اما نه تنها نتوانستند از تبدیل شدن خمینی به چاره اصلی سیاسی جلوگیری کنند، بلکه نتیجه معکوس بیار آوردند. طوریکه راه حل اول و حتی راه حل دوم غیر ممکن شدند و دو راه یکی کودتای نظامی و دیگر راه حل رفتن شاه و آمدن خمینی بیشتر ناماندند. ناگزیر فرضهای زیر روآمدند (150):

- سقوط خمینی بمعنای روی کار آمدن کمونیستهاست. بنابراین ضرورت دارد که حکومت در دست نمایندگان طبقات میانه بماند؛

- شاه باید برود تا میان‌ه‌زوها به نیروی تعدیل‌کننده تبدیل شوند و زیر فشار آن‌ها، خمینی از افراطیها جدا شود و به جمع میان‌ه‌زوها درآید. تا وقتی شاه نرفته است،

فعالیت جدای از رهبری خمینی، از نظر مردم مشکوک جلوه می‌کند؛

- ایجاد دولتی میان‌ه‌زو، حتی با رفتن شاه و سلطنت، تحت هژمونی گروه اول غیر ممکن است. باید هژمونی را به میان‌ه‌زوها داد تا هنوز وقت از دست نرفته است،

بتوان رادیکالها و کمونیستها را از دست‌چابی بقدرت بازداشت.

اما دینامیک انقلاب، میان‌ه‌زوها را با رادیکالها و چپها در يك جریان به پیش میرد. میان‌ه‌زوها بخلاف تصور پیشین مسئولان سیاسی آمریکا در ایران، اینک آمریکا را دنباله رو سیاست خویش ساختند. تغییر پی در پی مواضع و فرضهای راهنما، بهترین دلیل آن نیست که تن دادن به خواستههای میان‌ه‌زوها، مواضع قدرت را یکی پس از دیگری از دست ما بیرون میرد طوریکه سرانجام بدست خود، ایران را، تسلیم رقیب میکنیم؟ با این استدلال، تمایل جانبدار اعمال قدرت، در دستگاه رهبری آمریکا، غالب

مآید. این تمایل جانبدار اعمال قدرت، در دستگاه رهبری آمریکا، غالب مآید. این تمایل مگنود همانطور که با يك رشته امتیاز دادن و تردید و بعد تغییر فرضهای راهنما کار به اینجا رسیده است که اینک ناگزیر شده‌ایم شاه و رژیم سلطنتی و هواداران سیاست آمریکا را قربانی سازیم، با موافقت‌های جدید راه را برای سلطه افراطیها بر ایران هموار می‌گردانیم. اولاً میان‌ه‌زوها نشان داده‌اند بدون خمینی و هواداران او قادر بکار نیستند (151) و ثانیاً همکاری با خمینی و طرفداران او را بر هم آواری با ما ترجیح می‌دهند. هم اکنون جبهه ملی و نهضت آزادی بنو جناح تقسیم شده‌اند، اگر بختیار و میناچی با حفظ سلطنت موافقت، سنجایی و بازرگان مخالفند (152). قشقانیها به خمینی پیوسته‌اند (153) و... موافقت با راه حل سوم سبب می‌شود همه میان‌ه‌زوها خود رانگیز ببینند با خمینی و هواداران او بسازند. و هر حکومت بدون شاهی که بر سر کار بیاید برای آمریکا مضر خواهد بود (154). بنابراین چاره کار اینست که با اعمال قوه «نظم و قانون» را اعاده کرد. وقتی داستان خمینی و رادیکالها و کمونیستهای هوادارش بیابان رسید، فرصت کافی خواهیم یافت برای آینده رژیم ایران فکری بکنیم.

بازگشت به این فرض راهنما که باید دولتی با هژمونی گروه اول بر سر کار آورد و ارتش را آماده يك برخورد سرانجام بخش ساخت، بدینگونه انجام می‌گیرد. از آنجا که دیگر به سفیر اطمینانی نیست، برژسکی از طریق زاهدی با شاه تماس مستقیم برقرار می‌کند. نتایج غلبه این تمایل، تشکیل دولت بختیار با جلب موافقت دولت انگلیس در تاریخ 29 دسامبر 1978 است (155). این دولت مأموریت دارد از طرفی «میان‌ه‌زوها» را بخود جلب کند و از سوی دیگر برخورد سرانجام بخش را با نیروهای انقلاب تدارک ببیند (156).

اما حکومت بختیار ناتوان بنیاد آید. از ابتدا هفت وزیر کم دارد و جم وزیر جنگ نیز استعفا می‌کند. بدنبال او وزیر دانشگاه نیز استعفا می‌کند. باقی مانده وزراء یا گمنامند و یا بدنام (یکی ساواکی، دیگری فاسد رشوه خوار، سومی دانم الخمر، چهارمی عضو چیس مانهاتان بانک، تبعه آمریکا... (157). خود بختیار از جبهه ملی طرد می‌شود. بازار با او مخالفت می‌کند. مراجع قم، در پی ادعای بختیار به برخورداری از حمایت آنها، ناگزیر می‌شوند طی بیانیهای حمایت خود را از او تکذیب کنند (158). نه تنها گروه اول با او موافق نمی‌شود بلکه گروهانی که موضع بیابین گروه اول و دوم دارند نیز، با او اظهار مخالفت می‌کنند. تهدید به کودتای نظامی فایده نمی‌بخشد زیرا پاسخ اینست که مردم تا همه جا ایستاده‌اند و علاوه بر اینکه از کودتا نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد، مردم برای همیشه با آمریکا مخالف خواهند شد (159). بدینسان دولت بختیار هم در روزهای اول در یکی از دو هدف خویش شکست می‌خورد. بنابراین باید میان سازش با خمینی و یا کودتای خونین نظامی یکی را انتخاب کنند. در حقیقت هر دو کار را با هم شروع و با هم پیش می‌برند: آماده سازی ارتش از سویی و نزدیکی با خمینی از سوی دیگر. یکی برنامه آشتی‌طلبی و جلب است و دیگری برنامه کودتا است. اجرای دو برنامه‌ای چنین بغرنج، در بحبوحه انقلاب و در نقطه اوج خیزش سراسری مردم کشور، تغییر زودبزد و حتی روزبروز فرضهای راهنما و مواضع متخذ را ضرور می‌گرداند.

د- نه شاه، نه خمینی، میان‌ه‌زوها:

با وجود این، فرضهای راهنمای پیشین، به فرضها و مواضع زیر تحول می‌کنند و این مواضع روزبروز تحکیم پیدا می‌کنند و تا پایان رژیم سلطنتی دوام می‌آورند:

1- شاه اینک به مانع بزرگ اجرای برنامه‌هایی بدل شده است که برای خاتمه بخشیدن به بحران انقلابی، باید اجرا گردند (160):

- اگر شاه برود، میان‌ه‌زوها تقویت می‌شوند. وضع چنانست که میان‌ه‌زوه‌های مخالف رفتن شاه نیز، خود را جانب دار خمینی می‌خوانند و تا وقتی شاه نرفته است، مراجع و میان‌ه‌زوها دیگر جرأت نمی‌کنند از خمینی جدا شوند. این نظرها که ایرانیان در تماس با سفارت با مقامات سفارت در میان می‌گذاشته‌اند، بتدریج صراحت و قاطعیت بیشتر پیدا می‌کنند: ایران شاه بدون اختیار به خود ندیده است. بنابراین، ماتدن شاه و قناعت کردن به سلطنت و خودداری ورزیدن از حکومت، غیر ممکن است. سران ارتش که در ابتدا گمان می‌رفت با رفتن شاه قرار از دست بدهند و بسود شاه، خونریزی بیاعلاند، در روزهای واپسین حیات رژیم، با خمینی برای سازش و تفاهم تماس برقرار می‌کنند. سفارت از این تماس در پی مصاحبه مطبوعاتی خمینی آگاه می‌شود (161). واقع آنست که سران ارتش از راه داریوش فروهر این امر را با بنی صدر در میان می‌گذارد. باتفاق نزد خمینی می‌روند و موافقت خمینی را جلب و نامه‌ای از او درباره تعهد به حفظ ارتش و تضمین مصونیت سران ارتش از تعرض می‌گیرند. فروهر سران نظامی را از موافقت خمینی آگاه می‌کند و روز ورود به تهران از فرودگاه مستقیم به نزد آنها می‌رود و تا نامه را به آنها بدهد. سفارت از این ماجرا بی‌اطلاع است و با تعجب می‌بیند که دو مقام وزارت خارجه ایران و فردوست افسر عالیرتبه و دوست نزدیک شاه بر این باورند که خمینی هم مانع کودتایی از نوع کودتای ناصر و هم مانعی در برابر خطر چپ است (162). نه تنها سران نظامی تغییر نظر می‌دهند بلکه شاخصهای گروه اول یعنی رهبران هواداران سیاست آمریکا در ایران و گروه‌های بینابینی و گروه دوم نیز بر این باور می‌شوند که تنها با رفتن شاه آنها می‌توانند وارد معرکه شوند و قدرت خمینی را دچار فرسایش گردانند (163). اینست که سرانجام سفارت به این نظر می‌رسد که «زمان راه حل میانه گذشته است» (164) و باید از شاه چشم پوشید. رفتن شاه شرط دور کردن افراطیهاست (165).

2- بتدریج که موجهای انقلاب سدهای مقاومت را می‌شکنند، فرض راهنما و مواضع مقامات سفارت و گروههای ایرانی که با آنها در رابطه بوده‌اند، درباره خمینی تغییر می‌کنند. اینک دیگر صحبتی از در انزوا قرار دادن او در بین نیست. از جنب و تضعیف او سخن به میان است. توجه به این امر اساسی که خمینی ماهیتی غیر از رادیکالها و چپها دارد و سخنانی که می‌گوید از او نیستند، بیشتر و بیشتر می‌شود. اینک نظر اینست که اظهارات خمینی و مواضع قاطع او از همکاران او در پاریس است و بنابراین، جذب خمینی با جداکردنش از همکارانش در پاریس ضرورت پیدا می‌کند. اینان مارکسیست ضد آمریکایی و تندرو توصیف می‌شوند. در اسناد مربوط به دو ماه آخر عمر رژیم شاه، از بنی صدر و قطب‌زاده و یزدی چند نوبت سخن بمیان می‌آید (166):

منافی به مأمور سفارت مگنود: خمینی خود يك ضدکمونیست ثابت قدم است. یزدی و قطب زاده و بنی‌صدر و بعضی جوانان دیگر در اطراف او، مارکسیستهای تندرو هستند. باید خمینی را از آنها جدا کرد. میان‌ه‌زوها به مقامات سفارت می‌گویند، کمونیستها و رادیکالها دارای سازماندهی هستند و می‌توانند در دسر ایجاد کنند. مقامات روحانی میان‌ه‌زوها به آمریکاییان می‌گویند: آمریکا باید از میان‌ه‌زوها بی سرو صدا حمایت کند تا بتوان با رادیکالها و کمونیستها مقابله کرد.

ه - ضرورت جدا کردن خمینی از همکاران «چپی اش»:

و در گزارشهای سفارت آمریکا به وزارت خارجه این کشور، به تکرار از قول ایرانیان و خود، یادآور می‌شوند که (167):

- تعدادی از همکاران خمینی در پاریس تمایلات چپ دارند؛

- خانه مراجع قم در محاصره «ملاهای کمونیست» است؛

- باید روشی اتخاذ کرد که مارکسیستهای اسلامی تصفیه و طرد شوند؛

- خمینی را باید از چپهای نظیر بنی‌صدر و قطب زاده جدا کرد و موضوع مارکسیستهای اسلامی که مدتها توسط خیلی از مخالفین نادیده گرفته می‌شد، اکنون آشکارتر از آنست که نادیده گرفته شود.

اگر سفارت با این آسانی می‌پذیرد که بنی‌صدر و قطب‌زاده مارکسیست هستند، بدان جهت است که در ارزیابی پیشین خود این دو را «جناح چپ جبهه ملی» و ضدآمریکایی و مارکسیست خوانده بوده است (168) و اینک بیان پاریس را بر محور چهار اصل استقلال و آزادی و رشد و اسلام که مایه همگرایی ملی شده است، به آنها نسبت میدهد و بر آنست که مواضع ضدآمریکایی خمینی و سازش ناپذیری او از آنهاست. بنابراین راه حل سیاسی دلخواه بدون جدا کردن خمینی از آنها، ممکن نمی‌شود. از

اینرو دو نظر پا به پای هم عمومیت پیدا می‌کنند: ضد کمونیست بودن خمینی و کمونیست بودن همکاران خمینی. شخصیت‌های گروه اول نیز در این جهت تغییر عقیده می‌دهند (168):

- امینی متقاعد شده است که خمینی نظریه‌های میانه را می‌پذیرد و می‌گوید نیروهای داخلی کشور از قبیل آیت‌الله‌های قم، بازاریها و مردمی که بیکار هستند شروع به دفاع از موقعیت خود می‌کنند و بتدریج آزادی عمل مطلق خمینی را فرسایش می‌دهند.
- دکتر شاهقلی، یکی از وزرای هویدا، بر این باور شده است که خمینی بتدریج سپر در برابر کمونیستها شده است.

...و

و سلیمان سفیر آمریکا نظر خود را به وزارت خارجه آن کشور اینطور گزارش می‌کند که (170):

«اسلام جنگجو با کمونیسم خوب مقابله می‌کند».

بدینسان خمینی که در فرضهای راهنمای پیشین عامل کمونیسم شمرده می‌شد و پیرویش، پیروزی کمونیسم بحساب می‌آمد، اینک سد استوار بر ضد کمونیسم شمرده می‌شود و سفارت با میانه‌زوها و سران نظامی و حتی افسران جوان هم آواز می‌شود که «اگر خمینی شکست بخورد، کمونیستها جای او را خواهند گرفت (171)».

بنابراین تنها کاری که می‌ماند جدا کردن او از رادیکالها و چپهاست. در این باره سفارت آمریکا اظهار امیدواری می‌کند که با میدان دادن به حزب توده در تهران، نهضت آزادی به هراس خواهد افتاد و به کوشش برای راه حل سیاسی میانه خواهد افزود (172) و با امیدواری شاهد کوشش جناح میانه نهضت آزادی است که «با زیرکی خمینی را بدخل سیستم می‌گشاند (173)». این باور جدید به قابلیت خمینی به سازش و ضرورت جدا کردنش از همکارانش در پاریس از چنان قطعی بر خوردار می‌شود که بهنگام مذاکره درباره مراجعت خمینی از پاریس، به این امر مهم استناد می‌شود که تا خمینی از محیط خارج به ایران نیاید نمی‌توان او را ز همکارانش جدا ساخت. چرا که در ایران میان خمینی و گروه همراهانش، مشکلات بروز می‌کند و همین امر وی را وادار بسازش می‌کند (174). از آنجا که حضور و عمل «گروه سومی» مسئله اعتماد میان خمینی و آمریکاییان را بفرنج می‌گرداند، «این مسئله مهم است که خمینی به ایران آورده شود و افراد واسطه کنار گذاشته شوند. مأمور سفارت پرسید منظور اشخاصی هستند که در پاریسند؟ امیرانتظام بسیار با دقت پاسخ داد، یزدی خوب است... (175). این فرض راهنما به باوری جزمی بدل می‌شود و تا انقلاب و پس از آن، همچنان اساس سیاست آمریکا در قبال خمینی و همکاران او قرار می‌گیرد. طوریکه سیاست پیشین که عبارت بود از سد کردن موجهای انقلاب و زبون ساختن خمینی از راه میانه‌زوها مخالف، اینک جای خود را به سیاست نزدیک کردن میانه‌زوها به خمینی و پرکردن اطراف او از میانه‌زوها و ایجاد «خط میانه‌ای بر محور رهبری خمینی» می‌دهد. این امر شرط طرد رادیکالها و چپها می‌شود.

3- با توجه به دو فرض بالا، میانه‌زوها که اینک به دو صف تقسیم شده‌اند، اهمیت بیشتری در صحنه سیاسی پیدا می‌کنند:

میانروهای سیاسی و روحانی، جانبدار خمینی، باید تقویت شوند تا جدانی خمینی از رادیکالها و چپها ممکن شود. علاوه بر این حفظ ارتش و ایجاد تألیف سیاسی جدید و پایدار، ایجاد مکتب که موقعیت این میانه روها تقویت شود. عامل سومی که نقش میانه روها، خصوص میانه روهای روحانی را از لحاظ دو هدف مقدم آمریکا یعنی دوری از روسیه و نزدیکی به آمریکا، تعیین کننده مسازد، این است که میانه‌روهای نزدیک به رژیم سابق از روحانی و غیر روحانی بابت اعتبار شده‌اند (176). آنها هم که بدین لحاظ از انقلاب جلوگیری کنند، نتوانستند و بابت اعتبار شده‌اند و سیاست استفاده از میانه‌روها برای سد کردن انقلاب شکست خورده است. دلایل این امر که چرا آمریکا صبر نمکند تا اینان را بعد از پیروزی انقلاب، وقتی فشار مشکلات، در افکار عمومی دلزدگی بوجود می‌آورد، وارد عمل سازد، اینک معلومند. پاره‌ای از دلایل که بکار دنباله این مطالعه می‌آیند را تکرار کنیم: انقلاب، آمریکاییان و شاه و همه را غافلگیر می‌کند. همواره تدابیر بسیار دیر و بعد از وقوع حادثه اتخاذ می‌شوند. با اوضاع و احوال نیز تناسب ندارند و بنوبه خود آتش انقلاب را تیزتر می‌کنند. تصور اجتماعی ایران، پریها دادن به «نمایندگان سیاسی» قشرهای میانه و بی اطلاعی از موقعیتهای عینی و ذهنی قشرهای میانه و غفلت از این امر که گروه‌های سیاسی که با سفارت در رابطه‌اند، نمایندگان این قشرها نیستند و نادیده گرفتن طبقات پیشه‌وران و کارگران و دهقانان، و بالاخره ترس آمریکا و شاه از تفویض نقش سیاسی به ارتش، سبب می‌شود گروه‌های روحانی و سیاسی میانه رو را یکی پس از دیگری به میدان بفرستند و ندانند که این سدهای ناتوان، تنها بکار بزرگ و مقاومت‌ناپذیر کردن موج می‌آیند. وقتی بسیار دیر متوجه می‌شوند که باید بگذارند انقلاب پیروز شود و بعد میانه روها را وارد عمل سازند، ارتش در حال فروریختن از درون است. تمایل جانبدار شدت عمل در دستگاه حاکم آمریکا، در پی این باور که از راه شدت عمل ارتش از نو قوام می‌گیرد و موجهای انقلاب را واپس می‌زند، ابتکار عمل را به دست می‌گیرد و در طرح و انجام عملیات کودتا مصر و ناسکیبا است و امیدوار است که میانه روها بایستند و بختیار استعفا نکند و خمینی دست از لجاجت بردارد (177). بدینقرار نقش میانه روهای جانبدار خمینی از لحاظ آینده، چه کودتا موفق بشود و چه نشود، تعیین کننده است. اما منافع آمریکا ایجاب می‌کند یک نیروی رقیب و تعدیل کننده دیگری نیز شکل بگیرد تا در صورت شکست کودتا، بعد از انقلاب از تمایل مجدد خمینی به سوی گروه‌های سوم و چهارم بطور قطع جلوگیری کند. این نیرو بر فرض موفقیت کودتا، همان اهمیت را پیدا می‌کند که میانه روهای طرفدار خمینی در صورت پیروزی انقلاب پیدا می‌گردند. از اینرو تشویق گروه‌های میانه رو به ایجاد تشکیلات سیاسی (178) و ضرورت حمایت بی سرو صدا از میانه روها در رقابت با خمینی و در مقابله با رادیکالها و کمونیستها (179) و تشدید ترسهای میانه روها بخصوص بازاریان و روحانیان از انحلال ارتش، از کمونیستها، از خانها، از مشاوران خمینی، از کودتا و جنگ داخلی (180) برای مجبور شدن به فعالیت پیگیر سیاسی، مورد موافقت هر دو تمایل دستگاه حاکم آمریکا هستند. با وجود این در مسئله اصلی یعنی راه حل روز، اختلاف نظر بنیادی است:

و - شاه باید برود و خمینی باید بیاید

در هشتم بهمن 1357، سفیر و مقامات سفارت و وزارتخانه آمریکا بر این نظر هستند که قول سناتور خواجه نوری صحیح است و کودتایی نظیر کودتای 1953 ممکن نیست. رفتن شاه و آمدن خمینی اینک دیگر شرط جلوگیری از سرمایه گذاری کمونیستهای روی ادامه ناآرامیهاست (181). خمینی عامل اساسی حفظ ارتش و میانه روها در صحنه سیاسی کشور و بلکه بدست گرفتن قدرت شده است. تضعیف خمینی، چه رسد به حذف او، بمعنای آنست که گروه سوم و چهارم قدرت را در دست بگیرند و ایران برای همیشه از سیطره قدرت آمریکا بیرون برود. باید تا باز دیر نشده، شاه و بختیار بروند و خمینی بیاید و یک دولت انتلافی از ارتش و جبهه ملی و شخصیت‌های مذهبی بر سر کار بیاید. سرلشکر فردوست، نزدیکترین شخصیت نظامی به شاه نیز بر این باور است (182).

برژنسکی، مشاور امنیتی رئیس جمهوری آمریکا، معتقد است که خمینی نمی‌تواند جای شاه را برای آمریکا بگیرد. چرا که رفتن شاه و آمدن او زیر فشار مردم انجام می‌گیرد و این فشار با رفتن شاه و آمدن خمینی تشدید می‌یابد و میانه روها و ارتش زیر این فشار فزاینده خورد می‌شوند. بنابراین باید، با وادار کردن ارتش به عمل، هم مانع از بین رفتن انسجام داخلی آن شد و هم جریان انقلابی را متوقف گرداند. میانه روها، تنها بعد از ضربه ارتش، می‌توانند با موفقیت در زندگی سیاسی ایران فعال شوند. با وجود این، هر دو تمایل در دو امر زیر توافق دارند (183):

1- شاه باید برود و

2- دست یابی به راه حال سیاسی از راه جلب موافقت خمینی با دولت بختیار، بهترین راه حلهاست.

از اینرو سفیر آمریکا در تهران ماموریت پیدا می‌کند که از قول رئیس جمهوری آمریکا به شاه ابلاغ کند که دولت آمریکا مصلحت ملت ایران و شخص شاه را در این می‌داند که شاه ایران را ترک کند (184) و شاه در تاریخ 26 دی ماه 1357 ایران را ترک می‌گوید.

محدوده حوادثی را که بعد از رفتن شاه تا سقوط رژیم سلطنت روی می‌دهند، فرضها و دو تمایل بالا، معین می‌شوند. سفیر آمریکا و هویزر، فرستاده ویژه رئیس جمهوری آن کشور، ماموریت می‌یابند از دولت بختیار حمایت کنند و در جستجوی هر راه حل، بنا را بر حفظ این دولت بگذارند. از اینرو، سفیر کوشش برای ایجاد توافق میان بختیار و میانه روها و خمینی را اساس کار خود قرار می‌دهد و برای دست یابی به این هدف روشهای زیر را بکار می‌برد:

1- تهدید خمینی و سران جبهه ملی و نهضت آزادی به کودتای نظامی. گفتگو درباره احتمال کودتا، یکی از موضوعات اصلی روزمره این دوره است (185). نهضت آزادی می‌گوشد تا در دولت بختیار شخصی وزیر جنگ شود که طرف اعتماد و مخالف کودتا است، اما بجای وی سپهبد شفق که يك «تندرو» و «کاتدیای نظامیان است» وزیر می‌شود (186) به نشان اینکه، تهدید به کودتا بسیار جدی است. نگرانی از کودتا آنقدر عمومی و جدی می‌شود که خمینی نسبت به آن هشدار می‌دهد (187). بختیار نیز تهدید به کودتای خونین می‌کند (188) و نظامیان حمله به اجتماعات مردم را از سر می‌گیرند (189).

2- جلوگیری از تشکیل شورای انقلاب و تلاش برای وادار کردن خمینی به عمل کردن در چهارچوب قانون اساسی. در ابتدا کوشش میشود که خمینی اصل شورای سلطنت را بپذیرد و ترکیب شورای سلطنت معرف ائتلاف ارتش و میانه روهای سیاسی و مذهبی و شخصیتهایی از گروه سوم به استثناء مشاوران خمینی در پاریس، بگردد (190). این کوشش به نتیجه نمرسد. میانه روها سعی میکنند با فرستادن منتظری به پاریس، خمینی را راضی کنند تا که شورای انقلاب «با رژیم فعلی» وابستگی قانونی داشته باشد (191). این مقصود بدست نمی‌آید. خمینی موافقت می‌کند پیش از شور بامیانه روها و مراجع قم، اعضای شورای انقلاب را تعیین نکند (192) و طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی می‌گوید که مشاوران او در پاریس عضو شورای انقلاب نیستند. این خود علامت خوبی است و به آمریکا امکان می‌دهد امیدوار شود که با پیروزی خمینی، رادیکالها به قدرت نمی‌رسند.

3- کوشش برای جلوگیری از تشکیل دولتی رقیب دولت بختیار از سوی خمینی بهنگام ورود به تهران با تهدید به کودتای نظامی و سعی در ایجاد سازش میان دولت بختیار و خمینی (193). این کوشش دوبار نزدیک به موفقیت می‌شود. بار اول، خمینی موافقت می‌کند در صورتی که بختیار از نخست وزیری شاه استعفا کند، نخست وزیر رژیم انقلابی بگردد. ترتیب آمدن بختیار به پاریس و چگونگی مراجعت او به تهران نیز موضوع بحث و گفتگو قرار می‌گیرند (194). سلیوان طی تلگرامی از رئیس جمهوری آمریکا تقاضا می‌کند با اینکار و با تشکیل دولتی ائتلافی با همکاران خمینی موافقت کند، اما کارتر بطور قاطع این تقاضا را رد می‌کند و می‌گوید آمریکا اجازه کمترین نزدیکی به خمینی و مردان او را نمی‌دهد (195). بار دوم، خمینی موافقت می‌کند بختیار بدون استعفا به پاریس بیاید. مسولان سازمان روحانیت تهران که بتازگی «برای کمک به برقراری نظم در چند هفته آینده» تشکیل شده است و رهبران آن عبارتند از بهشتی و رفسنجانی و موسوی اردبیلی و محمد مفتاح و مهدی کنی (196) موافق آن بودند که در محدوده نظام قانونی موجود، عمل شود. و اینها که با سران نهضت آزادی همکاری کامل داشتند (197)، خمینی را با اینکار موافق می‌شازند (198) اما «همراهان پاریس خمینی» توافقی را برهم می‌زنند.

بقول استمپل، رئیس وقت قسمت سیاسی سفارت آمریکا، اگر خمینی این موافقت را می‌پذیرفت، انقلاب زیبای فاحش می‌کرد و شاه و زاهدی ابتکار عمل را از نو بدست می‌آوردند (198). بدینسان «گناه نابخشودنی بنی صدر» (200) اینست که مانع شکست انقلاب و افتادن ابتکار عمل بدست شاه و آمریکا شده است. در پی این ناکامی، هر دو تمایل در دستگاه حاکم آمریکا و نیز بختیار که پیش از این مخالف آمدن خمینی به ایران بودند، اینک موافق می‌شوند. میانه روهای مخالف نیز موافق می‌گردند. جانبداران راه حل سیاسی بر آن می‌شوند که حضور خمینی در ایران برای رساندن مقابله با ارتش بحداقل و مهار تهدید رشد یابنده کمونیسم، لازم شده است (201). حضور وی سبب می‌شود که ارتشیان، دولت بختیار را رها کنند و به انقلاب بیبوندند و انجام کودتا را غیرممکن بسازند. اما بختیار در خیال دیگری است، نخست با تصویب کارتر بنا دارد هواپیمای حامل خمینی و همراهان را توقیف و به محل دلخواه خود ببرد و بعد که امکانات اینکار از دست می‌رود (202)، بر این باور می‌شود که حضور خمینی در تهران، سبب می‌شود که او از مهار مشاورانش رها شود. هم نفوذش کاهش پذیرد و هم بتوان با او به موافقتی بدون اطلاع «مشاوران بدذات» (203) رسید. بهر رو خمینی و همراهان در تاریخ 12 بهمن 1357 وارد ایران می‌شوند.

سنجایی و بازرگان برای موافق گرداندن آمریکا به چشم پوشی کردن از دولت بختیار و کودتای نظامی و تن دادن بدولت جدید، بتلاش بر منخیزند. سنجایی در پاسخ تهدید به کودتا، به آمریکاییان می‌گوید: پیروزی مردم ایران می‌تواند در همه مردم منطقه، افغانستان و عراق و حتی مسلمانان روسیه اثر بگذارد (204) و در سوم بهمن 1357، بازرگان در پاسخ این تهدید که در صورت معرفی دولت رقیب از سوی خمینی، خطر کودتا قطعی می‌شود (205) می‌گوید، برای جلوگیری از خطر کمونیستها، دولت نهضت آزادی هر چه زودتر باید تشکیل شود (206). گفتگو با بختیار و شورای سلطنت برای حل مشکل از راه سیاسی نیز انجام می‌گیرد. این امید بوجود می‌آید که بدنبال استعفای اعضای شورای سلطنت و نمایندگان مجلس، بختیار نیز کنارگیری نماید (207). خمینی در تاریخ 16 بهمن 1357 بازرگان را به نخست وزیری منصوب می‌کند. بنابراین، برای بختیار و حامیان آمریکاییش راهی جز تسلیم و یا اجرای برنامه کودتا نمی‌ماند. سفیر که جانبدار راه حل سیاسی است و بختیار را برگ سوخته‌نی می‌یابد، طی گزارش به وزارتخارج آمریکا، می‌نویسد: «برای نجات قانون اساسی، بختیار باید استعفا کند» (208). اما کاخ سفید و بختیار در پی اجرای برنامه کودتا می‌زنند. کودتای نیم بندشان شکست می‌خورد و ظهر 22 بهمن 1357، ارتش اعلام بیطرفی می‌کند. در لحظه‌های پیروزی، برژنسکی زودبزد می‌رسد آیا هنوز احتمال اقدام نظامی دیگری برای نجات وضع، وجود دارد؟ و سفیر در پاسخ، ناسزا می‌گوید (209). روز پیاپی می‌رسد و آمریکاییان باید فکر فردا را بکنند...

5- بازسازی استبداد:

فردا فرا رسیده است و معلومات کمتر و مجهولات بیشتر شده‌اند و چاره جز این نیست که همچنان «کورمال کورمال راه پیدا کنند». طبیعی است که نخست هدفها را معین گردانند و آنگاه با توجه بواقعتهای جدید، طرحی برای بازسازی رژیم سیسی وابسته بریزند و به اجرا بگذارند و چنین می‌کنند:

الف - هدفها:

این هدفها را می‌توان دو دسته کرد: یکی هدفهای همیشگی و دیگری هدفهای کوتاه و دراز مدت. هدفهای دسته دوم به اقتضای وضعیت سیاسی و اقتصادی پس از انقلاب طرح می‌شوند.

هدفهای درازمدت اینها هستند (210):

1- دور کردن ایران از روسیه و بستن راه نفوذ بر آن کشور؛

2- نزدیک کردن ایران به آمریکا و «ارتقاء دوستی ایران با آمریکا»؛

3- ادامه صدور نفت ایران؛

4- حفظ بازار ایران و حفظ ساختهای اقتصادی و هدایت سیاستهای مالی و پولی و بانکی؛

- 5- حفظ ثبات منطقه خاورمیانه؛
 - 6- بازسازی «یک دولت میانه رو» موافق با هدفهای بالا.
 - 7- جلوگیری از صدور انقلاب و به انزوای سیاسی درآوردن رژیم جدید ایران؛
 - 8- ایجاد یک محور جدید بجای شاه، محوری که قادر باشد مانع از رشد رادیکالها و چپها بشود؛
 - 9- حفظ ساخت ارتش و حفظ رابطه با «دوستان نظامی» تا زمانی که گرایشهای میانه‌رو آماده به دست گرفتن قدرت بشوند؛
 - 10- تضعیف انقلاب و به تحلیل تدریجی بردن آن.
- با توجه به هدفهای درازمدت و کوتاه مدت بالا، روشهای کار را در کوتاه مدت و دراز مدت معین می‌کنند:

ب - روشها:

مشکل اولی که می‌باید حل کنند، انتخاب جریانی سیاسی است که می‌تواند امکان رسیدن به هدفهای بالا را برایشان فراهم آورد. از آغاز انقلاب تا چند ماه بعد از آن، جریان دولت موقت را بر جریان خمینی ترجیح می‌دهند (213). علت این ترجیح تحلیلی است که از نیروهای شرکت کننده در انقلاب و تمایلهای فکری آنها بعمل می‌آورند. بنابراین تحلیل:

نیروهایی که بر ضد شاه برخاستند، با یکدیگر تجانس نداشتند. سه جریان با طرز فکرهای متضاد، جانشین جریان سیاسی شده‌اند که با سرنگونی سلطنت پهلوی قدرتمند سیاسی را از دست داده است. سه جریان اینها هستند (214):

- 1- آنها که به اسلام تقدم مطلق می‌بخشند. اینان بخصوص اسلام را با مدرنیسم مقابل می‌کنند چرا که رشدشان نتیجه تحمل نکردن مدرنیسم از سوی جامعه ایرانی بود؛
- 2- میانه روها و لیبرالها که به دموکراسی تقدم می‌دهند؛
- 3- چپها که به انقلاب اجتماعی تقدم می‌دهند.

در این تحلیل، رادیکالها کسانی که استقلال و آزادی و ترقی را با هم می‌خواهند و بر آنند که بیان انقلاب، برداشتی از اسلام و اسلام واقعی است که با سه خواسته مذکور سازگار است، به حساب نیامده‌اند. بطوریکه بعد خواهیم دید، این تمایل را در حال تجزیه به دو تمایل میانه‌رو و چپ و رو بزوال می‌دانسته‌اند. رهبری این سه تمایل با کسانی است که از میان شهرهای میانه برخاسته‌اند: روحانیان و سیاستمداران غیرروحانی که اداره حکومت را برعهده دارند و تشکیلات شبه حکومتی را اداره می‌کنند و رهبران گروههای شبه نظامی و رهبران ارتش و مدیران و تکنسینهای غریزه و سیاستمداران لیبرال و رهبران چپی تندرو و رهبران قومی و منطقه‌ای و محصلین و معلمین (215). نقش مردم، همچنان نقشی کارپذیرانه است «قدرت واقعی را آنها به دست می‌آورند که بتوانند اعتماد و احساسات مردم را جلب کنند» (216).

نتیجه منطقی گروه بندی بالا و طرز فکرشان این است که علل انقلاب عبارت باشند از (217):

- 1- تضاد ترقی با باور اسلامی بازاریان؛
 - 2- تضاد ترقی و آزادی دلخواه تکنوکراتها با استبداد فساد آلود رژیم سلطنتی؛
 - 3- تضاد استقلال و آزادی مورد نظر دانشجویان با استبداد وابسته؛
 - 4- مخالفت عمومی احزاب و اقلیتهای قومی و کمونیستها از لحاظ تضاد ایدئولوژیهایشان با ایدئولوژی رژیم پهلوی.
- با توجه به هدفهای درازمدت و کوتاه مدت نحوه ارزیابی نیروهایی که در انقلاب شرکت جسته‌اند و تقدمی که هر یک از آنها برای طرز فکر خاص خود قائل می‌شوند، مسئله اول برای آمریکاییان اینست که هم از ابتدا میان نیروهای ضد کمونیست و کمونیستها «تضاد اصلی» پدید آید. این تضاد باید سبب شود که گروههای رهبری کننده بالا بر محور تقدمهای زیر به یکدیگر نزدیک شوند:

- 1- گردانندگان رژیم پیشین دیگر خطر عمده نیستند. خطر عمده کسانی هستند که در حال حاضر در برابر دولت موقت به انواع توطئه‌ها دست می‌زنند. از همینجا:
 - 2- حفظ دست آوردهای انقلاب ایجاب می‌کند که رژیم جدید همکاری با غرب را ادامه دهد و فاصله خود را از روسیه حفظ کند؛
 - 3- ضرورت دفع خطر «کمونیسم» ایجاب می‌کند که دولت موقت به عنوان جریانی که هم با آزادیخواهان و هم با ترقیخواهان جورش جور می‌شود و بنابراین می‌تواند ترجمان وحدت وسیع و دیروپا شود، تقویت بگردد.
- در برابر شعار «خطر عمده چپها» هستند که توطئه‌های مسلحانه می‌چینند، از سوی اینگونه چپها شعار «انقلاب دوم» را عملی کنیم داده می‌شود. اینک که اسناد در دستر هستند، می‌دانیم که عناصر وابسته به رژیم شاه را برای اینکه بتوانند به فعالیت‌هایشان ادامه بدهند به کموت «مارکسیستها» در می‌آوردند (218) و یکی از روشهای کار سفارت آمریکا القاء ضدیت با کمونیسم و مدرنیسم و ملی‌گرایی به خمینی و روحانیان و القاء ترس در آنها نسبت به خطرهای «بازگشت شاه، ارتش، تجزیه، کمونیسم و روسیه» بوده است (219). بدینقرار بازگرداند ایران به موقعیت ژنویلیتیک پیشین، اصلی‌ترین روش کار سفارت آمریکا بوده و به این مقصود نیز نائل آمده است. همه ایرانیان ماههای اول انقلاب را به یاد می‌آورند. به یاد می‌آورند که در یک طرف کسانی «خطر چپ» را عمده می‌کردند و در طرف دیگر کسانی لزوم گذار به انقلاب دوم را به عنوان هدف مقدم و عاجل طرح می‌کردند و حادثه از پی حادثه می‌ساختند.
- بر اساس این خط و ربط و در انطباق با هدفهای کوتاه مدت و درازمدت، در سندهای متعددی روشهای دیگر کار را در کوتاه مدت و دراز مدت به شرح زیر، معین می‌نمایند:

در کوتاه مدت (220)

- 1- فرستادن سفیر به ایران؛
- 2- دیدار با خمینی و حفظ تماس با او؛
- 3- توسعه روابط نظامی؛
- 4- جلوگیری از درگیریهایی که سبب بیدار شدن حس سوءظن نسبت به آمریکا شود؛
- 5- بکار انداختن دستگاههای خبرگیری؛
- 6- توسعه کارهای کنونی؛
- 7- توسعه فعالیت حقوق بشر؛
- 8- تغییر نظر ایرانیان نسبت به آمریکا؛

در میان و دراز مدت (221)

- 1- با توجه به عدم امکان سرنگون کردن رژیم جدید، اتخاذ روشهایی که سبب تغییر آن از درون شوند؛
 - 2- جلوگیری از حمله مطبوعات به آمریکا و کاستن از سوعظن به آمریکا؛
 - 3- تحکیم دولت موقت، به عنوان بنیادی در مقابل جریان‌های ضد آمریکایی؛
 - 4- با توجه به اینکه دولت موقت به اهمیت روابط با آمریکا واقف است، این روابط را به مثابه زیربنای سیاست آمریکا و زمینه سیاست دولت موقت باید مستحکم کرد؛
 - 5- استفاده از دولت موقت برای تدارک زمینه‌های لازم برای سیاست آینده؛
 - 6- نفوذ در ارگانهای رژیم جدید، با استفاده از دولت موقت، پیش از آنکه رئیس جمهوری و حکومت رسمی کشور تعیین شوند؛
 - 7- نزدیکی با روحانیان و استفاده از انواع امکانات فرهنگی برای جلب روحانیان و غیر روحانیان، احترام به مذهب و ...
 - 8- استفاده از اقلیتهای قومی و دانشگاهها و مدارس و طرح برنامه‌های مختلف برای شکست انقلاب؛
 - 9- «فراهم آوردن شرایط روی کار آمدن رژیمی که ایران را از کمونیستها دور نگاه بدارد و به آمریکا نزدیک بگرداند». این راه حل مطمئنترین راه حلها برای آمریکا و دنیای عرب است (222). زیرا برای آنکه رژیمی با ثبات بر سر کار آید، باید رهبران مذهبی لیبرال که پلی میان مردم از سونی و ارتش جدید و تجار بازار و تحصیل کرده‌های غربی از سوی دیگر هستند، در دولتی که این چهار عنصر را با روحانیان پیوند می‌دهد، متحد شوند (223)؛
 - 10- حفظ ساختهای اقتصادی با نفوذ در اقتصاد ایران و بالا بردن فشار اقتصادی برای تامین صدور نفت؛
- حوادث در جهت دلخواه آمریکاییان جریان نمی‌یابند. دولت موقت روز بروز ضعیفتر می‌شود. نخست بر آن می‌شوند که با استفاده از حربه خطر کمونیسم، خمینی را متقاعد کنند که اگر بنا بر اینست که کشور از خطر کمونیسم حفظ شود، باید دولت موقت تقویت شود (224). اما هر روز، نشانه و علامت جدیدی از ضعف دولت موقت و قوت گرفتن محور خمینی بروز می‌کند. آمریکاییان متوجه می‌شوند که در ارزیابی خویش اشتباه کرده‌اند و براه افتادن منازعه میان «کمونیستها» و «ضد کمونیستها» سبب تضعیف دولت موقت شده است. با تجدید ارزیابی، بناگزیر، روشها تصحیح و تغییر می‌پذیرند.

ج- جریان محو شدن محور دولت موقت و جانشین شدن محور خمینی:

- دولت موقت که ابتدا تصور می‌شد می‌تواند مظهر وحدت وسیعی بر ضد چپهای وابسته به قدرت روسیه بشود و در عین حال رادیکالها را به تحلیل برد و از راه وحدت روحانیان و نظامیان و تاجران و روشنفکران، رژیم باثباتی را بنیاد افکند، بتدریج روی به ضعف می‌نهد. عوامل ضعف دولت موقت به تدریج روی نشان می‌دهند و در اسناد منعکس می‌گرداند:
- اداره سپاه که ابتدا از سوی دولت موقت و به دست دکتر ابراهیم یزدی با «خاصه نوق میهن دوستی و روحیه فداکاری اسلامی» (225) تشکیل شده بود و در آغاز این توهم را برای کارشناسان سفارت و کسانی که با آنها در ارتباط بودند، بوجود آورده بود که یزدی را به دیکتاتور ایران و «محور قدرت بعد از مرگ خمینی» بدل می‌گرداند (226)، از دست دولت موقت بیرون می‌رود و به مهار سران حزب جمهوری در می‌آید.
- به دنبال سپاه، کمیته‌ها هم که از ابتدا از دولت موقت حرف می‌شنوند، اینک روی در روی دولت موقت شده‌اند (227)، اختلاف ارتش با سپاه و اختلاف ژاندارمری و شهربانی با کمیته‌ها و غیر فعال شدن روزافزون دستگاههای نظامی و انتظامی سابق و فعالتر شدن کمیته‌ها و سپاه (228)، کار را بر دولت موقت باز هم مشکلتر می‌سازد. پیدایش کمیته‌های اسلامی در ادارات دولتی (229) و بسط شبکه و قدرت دادگاههای انقلاب که کمتر اعتنایی به دولت موقت ندارند، مهار دستگاههای اداری را نیز از دست دولت موقت بیرون می‌برد.
- بر عوامل بنیادی بالا که قدرت حقیقی را در دست روحانیان به رهبری خمینی قرار می‌دهند (230)، عوامل زیر نیز که از اسباب ضعف روزافزون دولت موقت می‌گردند، افزوده می‌شوند (231):
- عدم وجود آمادگی قبلی برای تشکیل دولت و اداره کشور؛
 - تردید در استفاده از قوای کشوری و لشگری و فقدان کنترل بر اداره امور؛
 - روحیه ایرانی که با دمکراسی سازگاری نمی‌جوید؛
 - عدم وجود زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و سنتی ثبات سیاسی؛
 - اختلافات آشتی‌ناپذیر میان گروههای سیاسی که نتیجه اول آن قربانی شدن اعتدال و میانه روی است؛
 - از هم پاشیدن روزافزون سازمان ارتش و شهربانی و ژاندارمری؛
 - بحران اقتصادی و بیکاری میلیونها نفر و تظاهرات بیکاران و بهره‌برداری سیاسی از این تظاهرات؛
 - باز بودن دانشگاهها که از عوامل تشدید اختلافها است؛
 - فعالیت‌های اقلیتهای قومی و انواع تحریکات در آذربایجان و کردستان و خوزستان و مازندران و بلوچستان و فارس؛
 - توسعه تروریسم (بخصوص فعالیت‌های گروه فرقان)؛
 - اختلاف با درون دولت موقت بر سر مسال اقتصادی؛
 - مخالفت با ولایت فقیه؛
 - اختلافات با خمینی و تمایل خمینی به تضعیف دولت مهندس بازرگان؛
 - رفتن شاه به آمریکا و استفاده خمینی از آن: شاه در آمریکا مثل خمینی در پاریس است.
- با توجه به عوامل بی‌شمار ضعف دولت موقت و قوت گرفتن خمینی، در توجیه رها کردن دولت موقت و چسبیدن به محور خمینی، استدلالهایی از این نوع در اسناد منعکس شده‌اند: «اگر کمونیستها حرکتشان را درست تنظیم کنند و همه عناصر ضربتی را هم خط و هم جهت بگردانند، ایران به سوی کمونیسم خواهد رفت (232)». علاوه بر این عامل بی‌ثباتی، سه عامل دیگر نیز وجود دارند (233):

- باند دست راستیها، بازمانده‌های رژیم پیشین؛

- جنبشهای تجزیه طلب؛

- تحصیل کرده‌های غیر مذهبی و روشنفکران؛

در برابر این عوامل بی ثباتی، سه عامل ثبات وجود دارند که عبارتند از: روحانیان و ارتش و افراد حرفه‌ای طبقه میانه (234). تا کمونیستها هنوز سازمان نیافته‌اند باید کارشان را تمام کرد (235). خمینی کرنسکی نیست و چنین خواهد کرد (236). اینک که جریان تحولی سیاسی کار را بدینجا کشانده است که در هشتمین ماه بعد از انقلاب (شهریور 58): نظر این می‌شود که:

«اگر دولت دوگانه‌ای وجود می‌داشت، موقعی که خمینی محور قدرت شده، صفت دوگانگی را از دست داد (237). سیاست آمریکا باید از دولت موقت امید ببرد و به قدرت خمینی راه بجوید: «دوگانگی دولت به سود آمریکا نیست. اگر فرض کنیم خمینی تنها محور قدرت است، ارتباط غیر مستقیم با او به سود آمریکا نیست» (238).

تغییر تدریجی نظر آمریکاییان درباره دولت موقت و محور قدرت جانشین، سبب می‌شود که توقعات دولت موقت را بر نیارود و بدینسان از عوامل تضعیف آن بشوند. موارد توقعات دولت موقت که پاره‌ای از آنها بعد از گروگانگیری، آمریکاییان را در دوران آوردن فشار به ایران بکار آمدند، عبارتند از (239):

- تهیه اطلاعات درباره هر نوع تهدید داخلی با حمایت خارجی؛

- حداکثر کمک به تحویل لوازم یدکی مورد نیاز ارتش؛

- لغو 3/1 میلیارد دلار جریمه دیر کرد بازپرداخت وامها؛

- فشار به شرکتهای آمریکایی برای تحویل مواد مورد نیاز صنایع؛

- فشار مطبوعات آمریکا برای اینکه مطلبی بر ضد ایران ننویسند؛

- باز کردن دوباره دفتر ویزا؛

- کمک به حل مشکل کردستان.

آمریکاییان که ابزار پیشین فشار را از دست داده‌اند، در پی برداشتهای تازه درباره وضعیت اقتصادی و نظامی، بخود می‌گویند چرا نباید از احتیاجات بالا در تحمیل سیاست نظامی و اقتصادی استفاده کنند؟ (240). درحقیقت برای بازسازی یک رژیم وابسته و با ثبات، باید ارتش و اقتصاد کشور ساختهای پیشین خود را حفظ کنند. بنابراین لازم است تحول سیاسی و اقتصادی جهتی را در پیش بگیرد که «درجه موفقیتی که بازرگان (یا هر جانشینی) ممکن است از آن برخوردار شود، تا حدود زیادی به توانایی دولت در تشکیل مجدد نیروهای مسلح بستگی کند (241)» و «دولت موقت به کمکهای اقتصادی حساس آمریکا نیازمند شود (242). درحقیقت بنا بر هدفهای درازمدت آمریکا در زمینه اقتصادی:

«داراییهای آمریکا در ایران بدون اهمیت نیستند. آن نیروهای غیرچپ که در میدان سیاسی دوستان طبیعی ما هستند، همانهایی هستند که نیازهای مستمر ایران را برای تماسهایی با غرب در زمینه تجارت و تکنولوژی تشخیص میدهند. باید مؤسسات آمریکایی را در مورد موضوعات حل نشده سرمایه گذاری در ایران توصیه کنیم تا با پافشاری و مقدار معتدله‌ای درک دوستانه جو ناسیونالیستی را که اقتضا دارد حضور تکنیکی و مدیریت خارجی به حداقل برسد، تحمل کنند (243)»

بدینسان حفظ ساختهای اقتصادی پیشین با تحکیم موقعیت «دوستان سیاسی طبیعی» ملازمه پیدا می‌کند. با توجه به این امر که «اقتصادی که دولت بازرگان به ارث برده دارای نفرین دوگانه است، یعنی میراثی از برنامه‌های غیر واقع بینانه و نمایشی است که در زمان فراوانی محصول نفت آغاز شد و هرج و مرج ناشی از انقلاب نفرین دومی است که این اقتصاد بدان گرفتار آمده است (244)»، می‌توان روشهایی را در پیش گرفت که از سویی نیاز بودجه دولت ایران را به درآمدهای نفتی افزایش دهد و سبب جریان نفت به خارج بگردد (245) و از سوی دیگر به آمریکا امکان دهد «رهران جدید را به فواید سرمایه گذاریهای چند ملیتیها در ایران قانع گردند (246)».

اگر نظام مالی همان که بود بماند و اگر نظام بانکی و پولی تغییر نکند و برنامه‌هایی که به منافع آمریکا لطمه وارد می‌کنند، طرح و به اجرا درنیايند، باید بتوان از راه ایجاد برخوردهای داخلی، نیاز رژیم جدید را به ارتش افزایش داد. در حقیقت «ناآرامی در کردستان و امکان عصیان قومی در آنجا، لزوم داشتن ظرفیت نظامی برای مقابله با آن را پیش آورده است. این امر بنوبه خود، علاقه به تجدید مناسبات و تحویل تجهیزات نظامی را به ایالات متحده برانگیخته است (247)» و مجموع این امور به آمریکا امکان می‌دهد از حربه‌های «تهدید به ضبط داراییهای ایران» و «تهدید به عدم تحویل قطعات یدکی و دیگر نیازهای نظامی» با موفقیت استفاده کند (248). در جریان تحول، سفارت مشاهده می‌کند که با سرمایه گذاریهای چند ملیتیها، مخالفت مؤثر می‌شود. نظام بانکی ملی می‌گردد، از پس دادن هواپیماهای اف - 14، جلوگیری می‌شود و فشار برای تبدیل ساخت ارتش به یک ساخت مستقل و بازسازی ارتش ملی افزایش می‌یابد. تبلیغات بر ضد آمریکا در رادیو و تلویزیون و روزنامه روزافزون می‌شود. چه کسانی این کارها را می‌کنند؟ چه کسانی برای پایین آوردن «تولید نفت تا حدود 40 درصد تولید آن روز» فشار می‌آورند؟ پاسخ این است که این کارها را رادیکالها می‌کنند. نامهای بنی صدر و قطب زاده هر بار که صحبت از مخالفت با مقاصد بالا به میان می‌آید، برده می‌شوند (249).

بدینسان آمریکاییان که تا این زمان گمان می‌کردند، کار رادیکالهای مطرود (250) تمام شده است، از سویی کمونیستها، بخصوص فداییان خلق آنها را بخود جلب می‌کنند (251). و از سوی دیگر دولت موقت نفوذ آنها، بخصوص بنی صدر، را کاهش داده است، متوجه می‌شوند که اینان دارند قوت می‌گیرند (251). امر مهمی که آمریکاییان هیچگاه در نمی‌یابند اینست که هدف بنیادی انقلاب مردم ایران، این است که ایران را میدان برخورد دو قدرت بزرگ و دست ایزارشانم بیاساید. تلاش آمریکا برای بازسازی صحنه سیاسی پیشین، نتیجه دلخواه آن دولت را نمی‌توانست ببار بیاورد و بناگزر جناحهای سیاسی را که در این تضاد مصنوعی طرفین دعوا می‌شدند، ضعیف می‌گرداند و بنوبه خود سبب تقویت کسانی می‌شود که «در برابر انحراف انقلاب از مسیر خود می‌ایستادند (252)».

اگر اسناد معلوم نمکنند که آمریکاییان بر حقیقت بالا پی برده‌اند، دست کم بوضوح بیاتگر و قوف آنها بر این امر هستند که اگر محور قدرت استبدادی جدیدی پیدایش نیابد، با رشد رادیکالها و چپها ایران را از دست خواهند داد.

د - محور خمینی:

بزرگترین امتیاز خمینی و قدرت سیاسی که بر محور او بوجود می‌آید اینست که در کوتاهمدت قویترین و در دراز مدت ضعف پذیرترین رژیمهاست (253). خمینی مشخصاتی دارد که به او امکان می‌دهند محور قدرت جدید بگردد. مشخصات هم شخصی و هم حاصل شرایط تاریخی و اوضاع و احوال روز هستند: از لحاظ شخصی، او مردی ضد کمونیست است. با روسیه سازگاری نمی‌جوید (254) و از آنجا که «در موقعیت دفاعی قرار دارد، آشتی‌ناپذیر است (255)». با توجه باینکه خطر کمونیسم و مخالفان سیاست آمریکا، یک رهبری قوی را ضرور گردانده است (256)، خمینی دارای موقعیتی است که می‌تواند این رهبری را بوجود بیاورد. در

کوتاه مدت، خمینی می‌تواند جریان نفت را تضمین کند (257) و آنقدر که ما به او احتیاج داریم، او نیز به ما احتیاج دارد (258). مهمتر از اینها اینکه اگر خمینی صحنه را ترک کند، یکپارچگی جامعه از بین می‌رود (259).

و وقتی در کنار واقعیت‌های بالا به این واقعیت توجه شود که «وضع تبعیدیهای میانه رو در بهترین صورت مایوس کننده و در بدترین صورت خطرناک است (260)» و بنا بر این آمریکا باید یکسره از بقایای رژیم شاه چشم‌پوشد و از واقعیت مهمتری غفلت نشود که:

«ارتباط رژیم کنونی روحانیان با غرب، آشکار نیست، بطوریکه لازم نیست ما بخاطر تخلفات حقوق بشرش، مورد سرزنش قرار بگیریم و این خود مایه تسلای خاطر است. علاوه بر این ماهیت ویژه ملی و مذهبی این رژیم بنفسه یک مانع موقتی در قبال پیشرفت کمونیست‌هاست و در ضمن وضع غیر عادی این رژیم، در میان امکان خطر اشاعه انقلاب را در منطقه از بین می‌برد (261)، ملاحظه می‌شود که در کوتاه مدت، خمینی بهترین انتخابها است.

1- عوامل تقویت قدرت خمینی در کوتاه مدت:

اسباب قدرت خمینی در کوتاه مدت علاوه بر مشخصات شخصی، عبارتند از جهات و شرائط و اوضاع و احوال داخلی و خارجی:

1، 1- انقلاب ایران از مسیر دمکراسی بیرون رفته و استبداد جدیدی در حال شکل گرفتن است. خمینی دارد جای شاه را می‌گیرد. یک دلیل بزرگ این امر اینست که «دمکراسی با روحیه ایرانی سازگار نیست. دمکراسی یعنی سازش و ایرانی روحیه سازش ندارد (262)» و از آنجا که «زمینه تاریخی و اجتماعی و سنتی برای ثبات معقول و اصیل وجود ندارد (262)» در طول تاریخ، جز وحدت دو بنیاد سلطنت و دین، نتوانسته است ثبات سیاسی را بوجود بیاورد. بنابراین تنها از راه وحدت نظامیان و روحانیان و قشرهای میانه می‌توان ثبات سیاسی را به کشور بازگرداند (264). خمینی بمثابة تنها نیروی محرك متفوق (265) سه عامل ثبات و قدرت یعنی روحانیان و مردم و نیروهای مسلح را در اختیار دارد (266). بنابراین سیاست آمریکا پذیرفتن «خمینی بعنوان یک قدرت مفید و ضد شوروی است (267)». قدرتی که می‌تواند «نظم و ثبات را در کشور برقرار کند و برای مردم یک زندگی آبرومند فراهم آورد (268)».

1، 2- خمینی علاوه بر مساجد که قویترین تشکیلات در حال حاضر است (269) با ایجاد حزب جمهوری، به تشکیلات سیاسی نیز متکی است. حزب جمهوری بمثابة قویترین حزب به رهبری بهشتی و رفسنجانی و موسوی (دستیاران خمینی بوجود آورده‌اند) است و مواضع قدرت را یک به یک از دست دولت موقت بدر آورده و در کف می‌گیرد (270). این حزب مدافع ولایت فقیه است و روحانیان را در رأس وزارتخانه‌ها قرار داده است (271). از آنجا که اختلافات سیاسی عمومی هستند و بخصوص ارزشها با هم سازگار نیستند و بکار بردن زور ارزش دوگانه‌ای پیدا می‌کند (262) نقش خمینی و حزب جمهوری باز هم با اهمیت‌تر می‌شود.

1، 3- خمینی نشان داده است که کرنسکی نیست و «در سرکوب منحرفین جدی است (273)» وی و روحانیان نزدیک به او «در مدت 6 ماهی که به قدرت رسیده‌اند، گروه‌ها را یکی پس از دیگری حذف کرده‌اند (274)» و عوامل قدرت را به شرح زیر در دست گرفته‌اند (275):

- دادگاههای انقلاب؛

- وسایل ارتباط جمعی از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و منبر و سینما؛

- صنعت نفت و بازرگانی خارجی؛

- سیاست خارجی کشور.

مجلس خبرگان با تصویب ولایت فقیه، تمامی قدرت دنیایی و معنوی را از آن خمینی شناخت (277). بدینسان خمینی بطور رسمی «منشاء مشروعیت و حاکمیت» شناخته می‌شود (278). با جمع آمدن این همه قوای دنیایی و دینی، وی در کوتاه مدت قدرت بدون رقیبی است. روسها نیز خمینی را به این صفت پذیرفته‌اند (279).

اما جمع شدن قوا در خمینی و گرایش به استبداد، زنگ خطر را به صدا درآورده است. در مجلس طالقانی و بنی صدر با ولایت فقیه مخالفت کرده‌اند: آخرین اقدام طالقانی مخالفت با اصل پنج بود و بنی صدر گفت، ملت به جمهوری اسلامی رأی داده است یا شما با حاکمیت ملت موافقت می‌کنید و یا از بین خواهید رفت (280). و در خارج مجلس، مجاهدین خلق که طرفدار اسلام نوآور هستند و مارکسیستها و ترقی خواهان و لیبرالها و روحانیان میانه رو با آن مخالفت کرده‌اند (281). با توجه به این مخالفتها و مخالفتهایی که از جهات دیگر با قدرت خمینی بعمل می‌آیند، قدرت جدید «نمی‌تواند برنامه سرکوب و حذف را تا مدت نامحدودی ادامه دهد و در درازمدت ضعیف می‌شود (282)». بدینقرار خمینی هر چند در کوتاه مدت توانایی سرکوب مخالفان سیاسی آمریکا را دارد» اما نباید فراموش شود که او دوست آمریکا نیست (283). به سخن دیگر سیاست آمریکا باید بر این اساس تنظیم شود که «در درازمدت نفوذ روحانیان کم می‌شود، اما از بین نمی‌رود (284)».

2- عوامل تضعیف قدرت خمینی در درازمدت:

قدرت خمینی به لحاظ تقدیمی که به اسلام مورد قبول خود می‌دهد، با گرایشهای فکری زیر در تضاد قرار می‌گیرد (285):

- با دمکراسی؛

- با حقوق بشر و حقوق زنان؛

- با ترقی و مدرنیسم؛

- با ناسیونالیسم؛

- با دو اسلام میانه رو و نوآورد؛

- با رشد اقتصادی؛

- با مارکسیسم و لیبرالیسم و افکار جدید دیگر.

با توجه به تضاد اسلام خمینی با طرز فکرهای بالا، این نتیجه آسان بدست می‌آید که شخصیت‌های روحانی و غیرروحانی مخالف اسلام خمینی، جانبدار اسلام نوآور، روشنفکران، دانشگاهیان، ملی گراها، میانه روها و لیبرالها و زنان و ارتشیان و حتی توده‌های عظیم بیکاران که خواهان رشد صنعتی و کشاورزی هستند تا کاری پیدا کنند، زود یا دیر با رژیم خمینی مخالف می‌شوند. کاری که می‌ماند تعیین درجه حذف پذیری گروهها و شخصیت‌های سیاسی است. بدینخاطر است که اسناد بعد از انقلاب که به ارزیابی گروهها و شخصیتها راجع می‌شوند، با اسناد قبل از انقلاب، تفاوتی کیفی دارند. بنا بر اسناد دوران بعد از انقلاب (بخصوص از سه ماه دوم بدینسو)، توجه معطوف به تشخیص دو امر سیاسی است:

- حذف پذیری در رابطه با قدرت جدید؛

- سازش پذیری در رابطه با سیاست آمریکا و قدرت جدید

اطلاعات مندرج در اسناد را می‌توان در جدولی باز نمایاند. این جدول، (جدول صفحه 77)، را که وضعیت گروه‌های سیاسی را در رابطه با یکدیگر و در رابطه با قدرت خمینی به روشنی نشان می‌دهد (286)، بر اساس آخرین ارزیابی‌های مأموران سفارت از جا و موقع و تمایل سیاسی گروه‌ها و شخصیت‌ها، ترتیب داده‌ام. جدولی که بدینسان با در یکجا گرد آوردن اطلاعات ترتیب داده می‌شود که در اسناد فراوان، در مجلد‌های مختلف پراکنده‌اند، هم به شرح و تحلیل بالا پرتو می‌افکند و هم فهم بسیاری از اشارات میهم در اسناد را روشن می‌سازد. از جمله جدول واضح می‌گرداند که:

- در جوی که همه در بسیاری از زمین‌ها اختلاف داشته‌اند و گروه خمینی تقریباً در همه زمین‌ها با گروه‌های دیگر اختلاف داشته است، «موقعیت دفاعی داشته و در موقعیت دفاعی، میان سازش با گروه‌های دیگر و یا اتخاذ موضع آشتناپذیر در قبال آنها باید یکی را انتخاب مکرده است. همانطور که اسناد منگوبند و جدول نشان می‌دهد، رژیم خمینی این رویه را بر می‌گزیند که با جلب میانه روی‌های ضعیفتر، گروه‌های مزاحمتر را از سر راه بردارد (287).

| گروه | خمینی | ولایت فقیه | اسلام میانه رو | اسلام نوآور | نظام اقتصادی دموکراسی آزاد | سازش‌پذیر | ترقی | با آمریکا | با روسیه |
|----------------------|-------|------------|----------------|-------------|----------------------------|-----------|------|-----------|----------|
| گروه خمینی | + | + | - | - | + | - | - | ++ | - |
| گروه بنی صدر | ++ | - | - | + | - | + | - | - | + |
| گروه میانه رو اسلامی | ++ | - | + | ++ | + | + | - | ++ | + |
| گروه میانه رو لائیک | ++ | - | - | ++ | + | + | - | ++ | + |
| گروه مجاهدین خلق | ++ | - | - | + | * | - | - | - | + |
| گروه فداییان خلق | ++ | - | - | - | * | - | - | - | + |
| گروه حزب توده | ++ | - | - | - | - | - | - | - | + |

- + : علامت موافقت و نیز قابلیت تحمل است
 - : علامت عدم موافقت و نیز سازش ناپذیری است
 + : علامت موافقت مشروط است و اینکه ممکن است به مخالفت بدل شود
 * : علامت موافقت با نوع خلص از دموکراسی است.

تذکر: یکسانی علامتها نشانه آن نیست که درباره موضوع معین نظرها یکسان هستند، بلکه نشان آن است که بر سر آن موضوع تفاهم وجود دارد و یا لاقلاً، دو گروه تفاهم را بخاطر اختلاف نظر بر هم نمی‌زنند. مثلاً گروه خمینی درباره دموکراسی نظر مشابهی با حزب توده ندارد اما دو گروه بخاطر دموکراسی با یکدیگر به منازعه بر نمی‌آیند.

ه - سنجش تمایل‌ها به محک اصل‌ها

- با اینکه ترس اصلی که القاء می‌شود، ترس از کمونیسم است، اما در عمل دو گروه آخر بلحاظ توافق در آنچه برای گروه خمینی در مرتبه اول اهمیت قرار دارد، در ردیف اول گروه‌هایی که باید حذف شوند، قرار نمی‌گیرند.

- هر چند جز گروه خمینی بقیه گروه‌ها در مسئله ترقی با یکدیگر موافق بنظر می‌رسند، اما با توجه به نایکسانی نظر‌هاشان درباره «نظم اقتصادی آزاد» و دموکراسی، روشن می‌شود که برداشتهای ضد و نقیضی از مسئله ترقی دارند.

در این جو نایکسانی عمومی نظر‌ها و عملها، بکار بردن زور از سوی گروه خمینی ارزش دوگانه‌ای پیدا می‌کند: از سویی مخالفان هدفهای آمریکا در ایران قربانیان اول اعمال زور می‌شوند و از سوی دیگر رژیم خمینی را ضعیف می‌گرداند. این امر اهمیتی حیاتی دارد چرا که این مخالفان هر چند در کوتاه مدت ضعیف هستند اما در دراز مدت قوت پذیرند. بنا بر این به از بین بردن زمینه رشد آنها باید دست زد. اینکار با یک تیر دو هدف زدن است: در دراز مدت رژیم خمینی و مخالفان سیاست آمریکا، هر دو را ناتوان می‌کند.

- مراجعه به جدول روشن می‌کند که گروه‌های مستقل از دو قدرت آمریکا و روسیه، وجوه مشترک بسیار دارند و همین امر، توضیح چرایی رشد این گروه‌ها در ماههای بعد از انقلاب است. آمریکاییان با لجاجت تمام از پذیرفتن این واقعیت که خط استقلال از دو ابرقدرت، خط دلخواه اکثریت عظیم مردم ایران است و عامل تعیین کننده قوت و ضعف گروه‌های سیاسی، وجود این زمینه اجتماعی است، امتناع می‌نورزد. دلیل این امر آنست که اشارنی به آن هیچ نمیشود، با وجود این، به این امر که جدا کردن میانه روها از چپ اسلامی و چپ غیراسلامی، ضرورت دارد، سخت بها می‌دهند (288). به نشانه اینکه دست کم متوجه این امر شده‌اند - جدول آن را واضح نشان می‌دهد - که

همگرایی این سه گروه می‌تواند اساس یک رژیم پایدار و مستقل و بیرون از حاکمیت آمریکا را بنیاد بگذارد چرا که می‌نویسند اینان «در کوتاه مدت ضعیف و در درازمدت قوی می‌شوند (289)». از اینرو و باز، مشخصه شخصیت خمینی که وقتی در موضع دفاعی قرار می‌گیرند، آشتی‌ناپذیر می‌شود، اهمیت اساسی پیدا می‌کند.

گروه خمینی را باید دانم در این موقعیت دفاعی نگاه داشت. این درسی است که آمریکاییان از تجربه می‌گیرند. نیاز گروه خمینی به بحرانهایی که امکان حذف رقیبان را فراهم بیاورند، کار را بر آمریکاییان آسان می‌گرداند. از این زمان با توجه به رشد گروههای سیاسی رادیکال و چپ و تمایل میانه روها به نزدیکی با آنها، دو خط اساسی، اساس کار آمریکاییان قرار می‌گیرد:

1- تلاش برای همگرایی قشرهای بالای طبقه میانه و کادرهای ناشناخته رژیم پیشین و ایلهها که مخالف رژیم بودند و «دوستان که در ارتش دارند» و جلب میانه روها به راست (290). از اینرو بخود می‌گویند «نباید در آغوش گرفتن خمینی و روحانیان به قیمت از دست دادن دوستان غیر روحانیمان تمام شود (291)».

2- طرح «سناریوهای» سیاسی (داخلی و خارجی) و به اجرا درآوردن آنها به قصد تضعیف رژیم خمینی در درازمدت، «طرد قطعی رادیکالها و چپها» در کوتاه مدت و زمینه سازی برای رژیمی که ترکیب بالا پایگاه اجتماعی آن را تشکیل بدهد و «در آن ناسیونالیستهای لائیک تسلط بیشتری داشته باشند (292)»، «سناریوهایی که در اسناد منتشره باختصار و یا به تفصیل مورد بحث واقع شده‌اند، همه به اجرا در می‌آیند (293):

- تهدید به ضبط داراییهای پولی ایران به اجرا در می‌آید و میلیاردها دلار ثروت مردم محروم ایران به یغما می‌رود؛

- تهدید به عراق، با تجاوز عراق به ایران جامعه عمل می‌پوشد؛

- دو سناریو تعطیل مدارس و ایجاد جنگ قومی که اینسان شرح شده اند:

«من حداقل دو سناریو و برنامه که می‌توانند به هرج و مرج و سقوط تدریجی بیانجامند را در نظر دارم:

- یکی نیروهای تمرکز یافته که توسط نارضاییهای منطقه‌ای و قومی تحریک شده باشد. اگر با این نیروها بنحو نادرستی برخورد شود، ممکن است باعث تعطیل و بسته شدن مناطق نفتی گردد. یا اقتصاد سنتی را از هم بپاشد. یا جوری ناسیونالیسم را بی اعتبار کند که توده‌ها با رهبران مذهبی بی عرضه خود مخالف شوند.

- دیگری ایجاد اختلاف و برخورد در مدارس و بین دانشجویان و دانشآموزان و میان کادرهای مدارس و میان کادرها و محصلان که متواترند سبب بسته شدن مدارس برای مدتی طولانی گردد و در نتیجه باعث نارضایی عمومی بشود و به خشونت‌های افراطی سر باز کند»، به اجرا در می‌آید و زمینه تجاوز عراق را فراهم می‌آورند؛

- سناریوی بردن شاه به آمریکا و نیز پیش بینی نتایج حاصل از آن، همه واقع می‌شوند؛

- طرح ایجاد فشارهای اقتصادی به قصد افزایش نیز به صدور بیشتر نفت، با مصادره ذخایر ارزی ایران و بالا کشیدن چند میلیارد دلار حساب تخواه گردان و سرانجام محصره اقتصادی، بعمل در می‌آید و...

و اینهمه به سبب نادانی و قدرت مداری خمینی و دستیاران او و کسانی است که موقعیت انقلابی کشور را از یاد برده و به بازی تقدم و تأخرها مشغولند. در برابر این

همه، رادیکالها و گروههای وطن خواه دیگر در کنار بنی صدر که اینکه در مقام رئیس جمهوری، مقاومت عمومی و پیروزی را سازمان می‌دهد، ایستاده‌اند. از آنجا که

جمهوری اسلامی خمینی در جهت منافع آمریکا تحول‌پذیر تشخیص داده شده است و آمریکاییان بر این باورند که «هر رژیم جانشینی از درون رژیم جدید سر بر خواهد

آورد (294)»، «لازم می‌آید بنی صدر» با یک تذکر کوتاه به خارج تبعید گردد (295)».

حاصل سخن

نوبت آنست که سخن را به حاصل رسانم. در این حاصل متغیرها و نامتغیرها، تواناییها و ناتوانیهای قدرت آمریکا و در نتیجه تواناییها و ناتوانیهای جامعه ملی ایران را به کوتاهی شماره می‌کنیم:

1- با آنکه در هر مرحله جاهای هدفها در سلسله مراتب اهمیت تغییر می‌کنند، هدفها همانها که بودند باقی می‌مانند. بنابراین، هدفها را می‌توان غیر متغیرهای سیاست آمریکا در ایران شمرد. از میان آنها این هدفها همواره هدفهای اول هستند:

- دوری از روسیه و نزدیکی به آمریکا؛

- در دست داشتن رژیم حاکم بر ایران؛

- نفت و منافع دیگر اقتصادی

بدینخاطر است که سیاست آمریکا نمی‌تواند با استقرار دمکراسی تمام عیار در ایران موافقت کند و همانطور که اسناد و عملکردهای آمریکا بعد از انقلاب نشان می‌دهند،

تمامی توان خویش را برای استقرار مجدد رژیم استبدادی واپسته در ایران بکار برده است و می‌پردازد.

با وجود این نسبت به قشر حاکم، از اصل وفاداری پیروی نم‌کنند. از متغیرهای بسیار مهم سیاست آمریکا یکی همین است که برای این سیاست ماکیاولی، شاه و هر

دست نشاندۀ دیگر تا وقتی حمایت کردنی است که بکار سیاست آمریکا بیاید. از اینرو وسایل نیز متغیر هستند. با وجود این در همین متغیر یک نامتغیر وجود دارد و آن

محتوای این وسایل است: زور در انواع اشکال و جلوه‌ها

2- بکار بردن زور از سوی غول طبیعی جلوه می‌کند. اما همانطور که اسناد نشان می‌دهند، بکار بردن مستمر زور، خصوص انواع روشها که برای فاسد کردن نخبه‌ها

بکار می‌پردازند، سبب شده است که نیازی به تحصیل اطلاعات هیچ نبینند. سیاست آمریکا و شخص شاه بیش از همه قربانی فریب شده‌اند. فریب اطلاعات نادرستی را

خورده‌اند که دستگاههای اطلاعاتی برای آشفته نکردن آسودگی خاطر نشان به آنها می‌دادند. بدینسان نامه اعتراض و انتقاد کارتر به سیا، کاملاً بجا بوده و اسناد گزارش روشنی هستند از ناآگاهی آمریکاییان از تحول عمیقی که در جامعه ایرانی از سیما تا ژرفا انجام می‌گرفته است.

از اینرو، سیاست آمریکا در همه وقت دنباله رو حوادث بوده و سرانجام نیز بازیچه دست کسانی شده است که در خیر میهن خویش آمریکا را از دست زدن بهر

ابتکاری در جهت حفظ رژیم شاه مانع کشته‌اند. فقدان اطلاعات صحیح و در نتیجه، اتخاذ سیاست انطباق جویی با تحول روابط قوا میان رژیم شاه و مخالفان آن رژیم،

موجب گشته است که توانایی آمریکا به ناتوانایی بدل گردد. یعنی نه تنها نتواند از نیروها و امکانات در دسترس استفاده کند، بلکه آنها را طوری بکار برد که خود عامل

شتاب گرفتن حرکت ارباب انقلاب بگردند.

3- یکی از مهمترین نیروها و امکانات، ارتش و نیروهای انتظامی و ساواک بوده‌اند. آمریکا بدو دلیل نتوانسته است از این نیروها برای تحمیل راه حل دلخواه خود استفاده کند:

- دلیل اصلی اینست که قدرت نظامی را نمی‌توان تا جایی بکار برد که خود جانشین رژیمی شود که آن را بکار می‌پردازد. این قاعده را همه تجربه‌های تاریخی و نیز تجربه

جامعه ایرانی دوران معاصر تایید می‌کند.

- از اینرو، آمریکا و شاه، بیشتر از مردم از افتادن ابتکار عمل به دست نیروهای نظامی هراسان بوده‌اند و بدینخاطر است که نباید از بکار بردن نیروی مسلح - هر نیروی مسلح - نگران و مأیوس شد. باید مقاومت کرد تا جایی که رژیم حاکم از بکار بردن بیشتر نیروی مسلح هراسان و مأیوس گردد. درس بزرگ انقلاب که در اسناد بازتابی روشن یافته، همین است. بدینسان این قاعده باز درست از آب درآمده که توانایی غول، قابل انتقال به قرباتی او است و ناتوانایی قرباتی نیز قابل انتقال به غول است. به شرط آنکه قربانی بتواند، غول را از بکار بردن زور نگران سازد.

- دلیل دوم این است که از کیفیت رژیم نظامی که ممکن بود جانشین رژیم شاه بگردد، نگران بوده است. البته اگر مطمئن بود رژیم جانشین از نوع رژیم شاه از آب در می‌آید و تعادل سیاسی ثابتی را پدید می‌آورد و در خدمت هدفهای آمریکا می‌ماند، وضع دیگر می‌شد. اما به حکم تجربه تاریخ که قاعده شده است، رژیم جدید بدون تغییر محور اتکاء نمی‌تواند بر سر کار آید و بر سر کار بماند. بنابراین مطمئن بود که هر رژیم نظامی برای دست یافتن به تعادل جدید و بر سر پا ماندن، ناگزیر مشهود به جامعه ملی تکیه کند و رژیمی از نوع رژیم ناصر از آب درآید.

4- این بود که می‌گوشید با «اعطای آزادیهای محدود» نیروهای مخالف را به وحدت با «عناصر سالم» رژیم شاه برانگیزد و با اینکار تعادلی میان نیروهای سیاسی و ارتش بوجود بیاورد که در عین جلوگیری از کودتا، خطر «رادیکالها و چپها» را نیز دور سازد. چگونگی تحول نیروها و شخصیت‌های سیاسی از اختلاف به وحدت، خود گزارش تبدیل توانایی سیاست آمریکا به ناتوانایی و تبدیل ناتوانایی رهبری جامعه ملی به توانایی است. در حقیقت تجربه انقلاب یکبار دیگر این قاعده را اثبات کرد که وقتی در درون وحدت می‌شود، قدرت بیرونی قادر بکاری نمی‌شود. به سخن دیگر توانایی قدرت مسلط از همان توانامایه می‌گیرد که از زیر سلطه می‌ستاند. وحدت سبب می‌شود که این توانهادر دست زیر سلطه بمانند. او قوی و قدرت مسلط ضعیف گردد. اگر این مشکل حل گردد که امروز دیگر ما در نظام طبقاتی جهانی زندگی می‌کنیم و مبارزه طبقاتی بیش از همه مبارزه با قشرهایی است که با ادغام در طبقه‌ای مسلط جهانی حاکمیت جسته‌اند، موانع ذهنی وحدت بزرگ و پایدار رفع می‌گردند. بدینسان سرنوشت مبارزه بزرگ ما در مبارزه با استبدادی که بعد از انقلاب مستقر گشته و با سلطه قدرتهای بزرگ، به توانایی ما به بازگشت به آن وحدتی بستگی دارد که در جریان انقلاب پدیدار شد. تجربه انقلاب و اسناد گواهی می‌دهند که آنها برای پدید آوردن آن وحدت کوشیدند و رژیم شاه و سیاست آمریکا را در انزوا قرار دادند، از خدمتگزاران بزرگ میهن خویش هستند.

5- و بالاخره حاصل جستجوی علمی در اسناد و کتابها و مدارک که به حاصل تجربه خودمان سازگار است، اینکه: توانایی هر قدرت خارجی از زمانی است که نیروهای داخلی در کشمکش بر سر قدرت، پای آن را به میان بکشند. اینست که هیچ خیانتی و جنایتی با خیانت و جنایت کشاندن پای بیگانه بداخل کشور برابری نمی‌کند. از خود بپرسیم:

- اگر خمینی از رهگذر استقرار استبداد، بازیچه نمی‌شد و با گروهانگیری پای آمریکا را از نو به میان نمی‌آورد، ما دچار محصره اقتصادی و جنگ و استبداد می‌شدیم؟
- اگر «سلطنت طلبان» امروزی برای بازگشتن به قدرت، رشته انواع توطئه‌های داخلی را به کشاندن ارتش عراق به ایران وصل نمی‌کردند، ایران در وضع و حالی بود که امروز پیدا کرده است؟

بدینقرار بنابر تجربه، موازنه عدمی در این معنی که پای بیگانه را چه بنام مبارزه و چه بنام مداخله، نباید به داخل کشاند، همچنان سیاستی درست است. در حقیقت مبارزه با آمریکا در رابطه قوا قرار گرفتن با او نیست چرا که این همان چیزی است که او می‌خواهد، بلکه در بیرون رفتن از رابطه قوا با او است. این تن ندادن به قراردگیری در رابطه قوا است که ناتوانایی زیر سلطه را به توانایی و توانایی قدرت بزرگ را به توانایی بدل می‌گرداند. اما اینکار به وحدت بزرگ و اتکاء مستمر حکومت به مردم و در نتیجه به گسترش آزادیها و به قبول و تمرین دموکراسی نیاز دارد. جامعه‌های ما باید دموکراسی را:

- به مثابه ابزار آزادی،

- به مثابه ابزار حق و عدالت و

- به مثابه ابزار رشد،

بپذیرند و تمرین کنند تا نیروهای سیاسی بجای تحمل نکردن یکدیگر و روی آوردن به قدرت خارجی، یکدیگر را تحمل کنند و جامعه‌ای آزاد و رشد یاب بوجود بیاورد. دلیل مخالفت آمریکا و هر قدرت جهانی دیگر با استقرار دموکراسی جز این نیست که می‌داند با بی نیاز شدن از او، منافعش به خطر می‌افتد. تجربه انقلاب بر اینست و اسناد با وضوح تمام نشان می‌دهند، که دستیابی به وحدت و دموکراسی چندان مشکل نیست و نیازی نداریم منتظر موافقت آمریکا با استقرار دموکراسی بگردیم. غولها همانسان که بزرگ می‌شوند، کم تحرک و ناتوان می‌شوند. اگر بتوانیم عوامل دخالت‌هایشان را بی اثر سازیم، عصر جدید را پدید آورده‌ایم. تجربه انقلاب ایران، تجربه‌ای که با موافقت از سوی ملت‌های زیر سلطه از سر گرفته شده است، نوید می‌دهد که بدینکار توانا می‌شویم. آن روز که وابسته‌های به قدرتهای خارجی بکلی خلع ید می‌گردند، آغاز عصر جدید، عصر آزادی و استقلال و رشد است.

6- همانطور که تحقیق مدلل می‌کند، عنوان وابسته، رادیکال، چپ، و.. اعتباری و نسبی هستند. در این باره نیز سیاست آمریکا نامتغیر و متغیر می‌داشته است: نامتغیر سیاست آمریکا جلوگیری از به قدرت رسیدن رادیکالها و چپها بوده است و متغیر این سیاست آشتی با هر گروه و نیز شخصیت سیاسی بوده که با هدفهای آنها موافق می‌گشته است.

از اینرو با همه تلاشی که تنظیم و انتشار کنندگان اسناد بکار برده‌اند، در عمل بعکس مقصود خود رسیده‌اند: گروه دوم (میانه روها)، جز آنها که عامل سیاست آمریکا بوده‌اند، بقیه کوشیده‌اند آمریکا را با نظرهای خود موافق گردانند. در عوض خمینی و دستیاران او بلحاظ استبدادطلبی، براه سازش با سیاست آمریکا رفته‌اند و آمریکا نیز این سازش را دست کم در کوتاه مدت پسود خویش یافته است. با وجود این، خمینی را نمی‌توان آمریکایی خواند و دستگاه کنونی هنوز باید تحولات اساسی بکند تا بتواند به رژیمی با خاصه‌های دلخواه سیاست آمریکا در درازمدت، انطباق جوید.

از واقعیت بالا که بگذریم، اسناد گزارشگر حماسه بزرگ انقلاب اند. حماسه‌ای که در آن سلاح اصلی، عشق و ایمان به آزادی و استقلال میهن بزرگ است. مردانی بدون وسیله اما مجهز به این عشق سرانجام موفق می‌شوند از ترس، ترس از غول سرنوشت‌رهایی بجویند و این بسا غول آمریکایی و روسی را مهار کنند و انقلابی چنان بزرگ را به پیروزی رسانند. و اینهمه به یمن این عامل مهم که آمریکا آلترناتیو شاه را در اختیار نداشت. تمام مدت کوشید و موفق نشد و هنوز نیز می‌کوشد آلترناتیو بسازد. کوشیدند و نگذاشتند، بکوشیم و نگذاریم به این مهم دست بیاید.

ماخذها

1- هدفها و وسایل و روشها در اسناد بسیار فهرست شده‌اند و هر نوبت بنا بر مقتضای زمان، پیشی و پسی پذیرفته‌اند. اسناد دوره پیش از انقلاب از آخرین تا اولین تاریخ عبارتند از:

- اسناد لانه جاسوسی شماره 1 تا 6 (11 ژانویه 1978) صص 81-69

- " 12 دخالت‌های آمریکا در ایران (2) (10 و 11 ژانویه 1978) صص 32-22 و (11 دسامبر 1977) صص 19-16 و صص 15-13

- اسناد لانه جاسوسی شماره 8 (5 آوریل 1977) صص 198-212 و (2 ژانویه 1977) صص 157-169 و (27 مه و نوامبر 1976) صص 152-156 و (24 ژوئن و اکتبر 1973) صص 137-146 و 100-117 و (آوریل 1974) صص 82-93 و (25 ژانویه 1972) صص 34-47 و (16 اوت 1966) صص 1-25
- 2- اسناد لانه جاسوسی شماره 8 صص 64-81 و 103-117 و 138-146 و 160-169 و 184-189 و 214-223 و شماره 12 دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 12-13 و 14-15 و 18 و 19 و 25 (22) و 35-40 و 41-60 و 75-77 و 124-142 و 144-49 و شماره 20 صص 81-35 و 82-104
- 3،4- اسناد لانه جاسوسی شماره 8 صص 152-156 و 172 و شماره 1 تا 6 صص 52 و 72 و 73 و شماره 12 دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 12-13 و 21-22 و 29
- 5- اسناد لانه جاسوسی شماره 12، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 22-25 و 89-93 و 104-105 و 106-108 و شماره 20، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 35-81 و 82-104 و شماره 22، احزاب سیاسی در ایران (3) صص 122 و 127-132 و شماره 21، احزاب سیاسی در ایران (2) صص 156-160 و 165-161 و شماره 7 روابط آمریکا با شاه صص 78 و 100-108 و 106 و 107 و 117 و 118
- 6- اسناد لانه جاسوسی شماره 1 تا 6 صص 72 و 73 و شماره 8 صص 2 و 6 و 10 و 11 و 12 و 16-14 و 18 و 34 و 47-45 و 52 و 59 و 94 و 109-117 و 133 و 138 و 142 و 152-156 و 165 و 184 و 206-212 و شماره 12، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 12-13 و 14-19 و 24 و 25 و 29 و 31-30 و 101 و 159 و شماره (12) دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 47-46 و 68 و 93 و 108-109 و 114 و 133-136 و 154 و 157 و شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 48 و 82
- 9- اسناد لانه جاسوسی شماره 1 تا 6 صص 70 و 267-268 و 264-267 و شماره 8 صص 70-81 و 82-84 و 89-93 و 108-117 و 144-146 و 157-162 و 23 و 28 و 86 و 93 و 106-105 و 148 و شماره 12، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 32 و 63 و 98 و 104-105 و 116-117 و 148
- 10- اسناد لانه جاسوسی شماره 8 صفحه 176 و ابوالحسن بنی‌صدر، نفت و سلطه بخصوص صص 331-364 و بیاتیه جمهوری اسلامی صص 1-5
- 11- همان مآخذی که تحت 10 شماره بالا ذکر شدند و بخصوص اسناد لانه جاسوسی آمریکا شماره 1 تا 6 صص 71-72 و 96 و 176-77 و 187 و 196-195 و 203-204 و 226 و 239 و 258 و 291 و 295 و 315 و 332-334 و 474-475 و 503 و شماره 8 صص 25-32 و 91 و 109-115 و 153-156 و 160 و 188 و 207-213 و شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 15 و 17 و 24-25 و 30 و 67 و 89 و 90 و 92 و ...
- 12- اسناد لانه جاسوسی شماره (7)، روابط آمریکا و شاه صص 108-100 و 117-118 و شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 132-134 و 146
- 13- اسناد لانه جاسوسی شماره 7 روابط شاه و آمریکا صص 78 و 84 و 86-89 و 90-92 و 94 و 98 و 100 و 107 و شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 28 و 63 و 75
- اسناد لانه جاسوسی (8)، صص 2 و 11-10 و 14 و 14-16 و 18 و 31 و 144 و 149 و 157 و 201 - شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 53 و 60
- 14- اسناد لانه جاسوسی شماره 12، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 26 و 33 و 34 و 40-42 و 61 و 63-65 و 72 و 92-93 و 113 و 131 و 134 و 154 و 157 و
- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 82-83 و 86-87 و ...
- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 82-83 و 86-87 و ...
- 15- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صفحه 109
- 16- اسناد لانه جاسوسی شماره (7)، روابط آمریکا و شاه صفحه 77 و شماره 8 صص 109 و 188
- 17- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 59-66 و شماره (8) صص 112 و 213-223 و 224 و شماره (24)، احزاب سیاسی در ایران (5) صص 4043 و 53-56 و 55-70 و 88 و ...
- 18- گروه بندی شخصیتها و گروههای سیاسی این دوره، با مراجعه به شماره (7)، روابط آمریکا و شاه و شمارههای 20 تا 25، اسناد لانه جاسوسی، احزاب سیاسی 1 تا 5 انجام گرفته است. اما درباره تقسیم شخصیتها و سازمانهای سیاسی به 6 گروه، نگاه کنید به گزارشهای سیاسی مندرج در صفحات 35-106 شماره 20 و شماره (7)، روابط آمریکا با شاه صص 53-16
- 19- اسناد لانه جاسوسی شماره (7)، روابط آمریکا و شاه صص 100-108 و 116-118
- 20- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 42-47 و 48-52 و 188
- 21- اسناد لانه جاسوسی شماره (22) صص 19-20 و 32-33 و 50 و 97
- 22- اسناد لانه جاسوسی شماره (22) صص 92 و شماره (23) صص 116
- 23- اسناد لانه جاسوسی شماره (23) صفحه 78
- 24- اسناد لانه جاسوسی شماره (23) صص 91-92 و 97
- 25- اسناد لانه جاسوسی شماره (23)، احزاب سیاسی در ایران (4) صص 84-86 و 87-90 و 91-92
- 26- اسناد لانه جاسوسی شماره (21)، احزاب سیاسی در ایران (2) صفحه 135
- 27- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 82-101 و شماره (21)، احزاب سیاسی در ایران (2) صص 161 و شماره (22) صص 77 و 93-95 و 96-97 و 113 و 121 و 128 و 129 و شماره (23) صص 11 و 88 و 89
- 28- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 97
- 29- اسناد لانه جاسوسی شماره (21)، از ابتدا تا انتها بخصوص صص 120 و 122 و 124 و 127 و 154 و شماره (23) صص 24 و شماره (24) صص 1-69
- 30- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 50 و 84-87 و شماره (21) صص 156-158 و شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران صص 43-44
- 31- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 46
- 32- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 43-47
- 33- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 55-56 و شماره (24) صص 84-159
- 34- اسناد لانه جاسوسی شماره (24)، احزاب سیاسی در ایران (5) صص 136-137 و شماره (8) صص 48-52 و 213-223
- 35- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 55-56 و شماره (24)، احزاب سیاسی در ایران (5) صص 86-87 و 97 و شماره (8) صص 49050
- 36- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 55-56 و شماره (8) صص 48-52
- 37- جریان سپهبد تیمور بختیار که گفته می‌شود در حوادث 1 بهمن 1341 دست داشته است و بعدها به مخالفت آشکار با شاه برخاست و در عراق بدست ساواکیهای

- دست پرورده خود کشته شد. و جریان افسران جوان که نزدیک به صد تن از آنها در سال 1340 دستگیر شدند. دوره 63-1955 دوره تصفیه ارتش بود. از جمله نگاه کنید به استمپل، در دورن انقلاب ایران صص 665
- 38- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 48-51
- 39- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 36-37 و 43
- 40- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (2) صص 52-54
- 41- اسناد لانه جاسوسی شماره (20)، احزاب سیاسی در ایران (1) صص 54-56 و 62-73
- 42- " صص 76-77
- 43- " صص 79-80
- 44- " صص 72-73
- 45- " صص 72
- 46- " صص 80-81
- 47- " صص 79
- 48- " صص 83
- 49- " صص 83
- 50- " صص 82
- 51- " صص 82-83
- 52- " صص 85-86
- 53- " صص 86
- 54- " صص 89-90
- 55- " صص 95-97
- 56- " صص 97
- 57- " صص 82-204 و شماره (21) صص 156-157
- 58- اسناد لانه جاسوسی شماره (21)، احزاب سیاسی در ایران صص 167
- 59- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران صص 14
- 60- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 10-11 و 14-16 و 18
- 61- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 3-4 و 6 و 13 و 18 و 20 و 24 و ...
- 62- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 143 و 153 و 157-159 و 183-185
- 63- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 143 و 153 و 157-259 و 183-185
- 64- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 46 و 70-71 و 75
- 65- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 2
- 66- در بیشتر شماره‌ها اسنادی در این باره وجود دارند. از جمله شماره (8) صص 90 و 109-110 و 144-145 و 157-162
- 67- اسناد فراوان در شماره‌های 20 تا 25، احزاب سیاسی در ایران (1) تا (5) و شماره‌های 1 تا 6 و شماره 7 و شماره 12، دخالت‌های آمریکا در ایران
- 68- اسناد لانه جاسوسی شماره (8) صص 46-47
- 69- شماره‌های (7) و (8) و (20) و (25) سراسر گزارش این «ضعف» هستند.
- 70- اسناد لانه جاسوسی شماره (7) و روابط آمریکا و شاه صص 100 و 106 و شماره (8) صص 188-189 و ...
- 71- اسناد لانه جاسوسی شماره (7)، روابط آمریکا و شاه صص 107-108 و شماره (8) صص 153 و 160-162 و 188 و 221-223 و شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 22-23 و 52 و شماره (23)، احزاب سیاسی در ایران (4) صص 110-111
- 72- اسناد لانه جاسوسی شماره (23)، احزاب سیاسی در ایران (4) صص 110-111
- 73- اسناد لانه جاسوسی شماره (7) صص 87-109 و 102-105
- 74- درباره کنفرانس گوادولوپ نگاه کنید از جمله به جیمی کارتر «وفای به عهد» متن انگلیسی صص 444-447 و درباره سیاست انگلیس در باره «فضای باز سیاسی، اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 104 و ...
- 75- پاسخ به تاریخ (فارسی) صص 229-233
- 76- اسناد لانه جاسوسی شماره (7) صص 86 و 89-91
- 77- پاسخ به تاریخ صص 229
- 78- این گروه بندی با مراجعه به تمامی شماره‌ها تنظیم شده است، بخصوص 5 شماره درباره احزاب سیاسی در ایران از شماره 20 تا 25 و شماره (7)، روابط آمریکا و شاه و شماره (8) و شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران و شماره (17)، رابطین خوب آمریکا و شماره‌های 25 تا 28 درباره «خط میانه» (1 تا 6)
- 79- شماره (7)، روابط آمریکا و شاه صص 22-26 و 74-80 و 114-115 و 126-128 و 141-142 و شماره (8) صص 3 و 4 و 46-47 و 75 و 198 و شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 39
- 80- داریوش همایون: دیروز و فردا سه گفتار درباره ایران انقلابی صص 54-70. وی که وزیر اطلاعات بوده است در جای دیگر دو سخن متناقض می‌گوید: «تا اواخر سال 57، خطر مذهبیان افراطی را بحساب نیاورده است (صص 54)، یکجا برآست که «شاه از سونی خود را در اوج قدرت مدید، بویژه پس از پشتیبانی بیدریغ کارتر، و از سونی از بیماری کشنده‌اش آگاه بود و می‌دانست سالهایش شمرده است و می‌خواست، هنگامی که فرصت داشت، بزرگترین تهدیدی را که متوجه جانشینش بود، بر طرف سازد». اما در جای دیگر می‌گوید: «تا تابستان 57 هنوز تصمیمی درباره جانشینی نگرفته بود... و از ارتش بیشتر از مذهبیهای افراطی می‌ترسید (صص 69)». اگر بازودن این تناقض، سخن او را درباره علت به مبارزه طلبیدن رهبران مذهبی، از ناراستی پاک گردانیم سخن او با مطالب اسناد یکی می‌شود.
- و اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 71-74
- 81- اسناد لانه جاسوسی شماره (24)، احزاب سیاسی در ایران (5) صص 14 و 50 و 55-54
- 82- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1)، صص 39-40 و 73-77 و 78-83 و 84-86
- 83- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 47

- 84- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 127-142
- 85- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) صص 35-41 و 54-62
- 85- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 45 و 154-155 - سلیمان، ماموریت به ایران (متن انگلیسی) صص 156-157 و 158 و 160 و 188
- 86- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 40-42 و 45-48
- 87- اسناد لانه جاسوسی شماره (7)، روابط آمریکا و شاه ص 18
- شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 41 و 59-66 و 119
- 88- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 1پ7 و 168-174
- 89- کتاب‌های نوشته آمریکاییان: استمپل، در درون انقلاب ایران و Ervand Abrahamian، ایران میان دو انقلاب؟ - اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 60 و 63 و 104-105 و 103-136 - شماره (25)، خط میانه (1) ص 97
- شماره (57)، روابط آمریکا با شاه صص 100-108
- شماره (8) صص 161-162
- شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 22-23
- 90- اسناد لانه جاسوسی شماره (23)، احزاب سیاسی در ایران (4) صص 110-112 - شماره (24)، احزاب سیاسی در ایران (5) صص 54 و 60
- شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 14 و 25 و 126-128
- شماره (25)، خط میانه (1) صص 95 و 97-98 و 101-102 و 109 و 111 و 122
- 91- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 28 و 116 و 119
- 92- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 61-66 و 106 و 108-109 و 114 و 131-136 و 169 - شماره (13) دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 20-22 و 23-38 و 49-50 و 62-63 و 75 و 82-87
- 93- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) 7 دخالت‌های آمریکا در ایران صص 34-35
- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 82
- 95- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) صص 65-66 و 95-99 و 100-108 و 133 و 172 و 179-184 - شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (2) صص 124-126 و 127-142
- 96- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 84 - شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 72 و 135-136
- 97- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 83
- شماره (25)، خط میانه (1) صص 73-77 و 81-82 و 100-103 و 109-112 و 172 و 174
- شماره (26)، خط میانه (2) 1-6 و 8 و 12-16
- شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 99 و 132-136
- 98- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 40-41
- 99- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 17 و 19
- 100- اسناد لانه جاسوسی شماره (2)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 168-169 و 170-171 - شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 17 و 48
- 101- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 41 و 49-50 و 57 و 63 و 92-94 و 96 و 99 و 110-111 و 114 و 145 و 147 و 168-169
- شماره (25)، خط میانه (1) 63-65 و 96-97 و 106 و 113 و 116 و 126 و 141 و 144 و 178
- 102- اسناد لانه جاسوسی شماره (24)، احزاب سیاسی در ایران (5) صص 142-143
- 103- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) صص 171 - 178
- 104- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) ص 168
- 105- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) صص 63-65 و 73 و 81 و 85 و 95-100 و 102 و 107
- 106- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 59-65
- 107- " " صص 72-73
- 108- " " ص 151
- 109- " " ص 73
- 110- " " ص 93
- 111- " " صص 65-66
- 112- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) صص 95 و 97
- 113- اسناد لانه جاسوسی شماره (25) خط میانه (1) صص 109-111
- 114- " " صص 132-133
- 115- " " ص 130
- 116- " " صص 113 و 116
- 117- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 83
- شماره (25)، خط میانه (1) صص 116 و 119 و 132
- 118- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 19
- 119- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) ص 115

- 120- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 15
- 121- " " ص 23
- 122- " " ص 17
- 123- " " ص 21
- 124- " " ص 25
- 125- " " ص 26
- 126- " " ص 26
- 127- " " ص 27
- 128- " " ص 27
- 129- " " ص 28
- 130- " " ص 28
- 131- اسناد لانه جاسوسی (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (3) ص 168
- 132- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 79
- 133- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) ص 141 و 171 و 178 - شماره (26) صص 34-35 و 71
- 134- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 22
- 135- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) ص 125
- 136- " " صص 143-144 و 1پ50-151 - شماره (26) صص 126 و 140
- 137- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) صص 82-87 و خط میانه (1) صص 150-151 و 174 و شماره (26)، خط میانه (2) صص 30 و 141 و شماره (27)، خط میانه (3) صص 19 و 23-24 و 31 و 49 و 62 و 86
- 138- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (4) ص 83
- 139- " " صص 82-87
- 140- " " صص 94-96
- 141- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) ص 2 و 21
- 142- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) ص 34
- 143- " " ص 21
- 144- " " ص 8
- 145- " " ص 6
- 146- " " ص 97
- 147- " " ص 102
- 148- اسناد لانه جاسوسی شماره (13) دخالت‌های آمریکا در ایران (5) ص 20 و شماره (26)، خط میانه (2) ص 73 و 88 و 94-95
- 149- اسناد لانه جاسوسی شماره (26) خط میانه (2) صص 4 و 12 و 47 و 66 و 71-72
- 150- " " صص 24 و 26 و 28 و 30 و 39-40 و 72
- 151- " " ص 107
- 152- اسناد لانه جاسوسی شماره (25)، خط میانه (1) ص 143
- 153- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) ص 93
- 154- اسناد لانه جاسوسی شماره (13) دخالت‌های آمریکا در ایران (5) صص 28-29
- 155- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) ص 108
- 156- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) صص 112-114 سلیمان، ماموریت به ایران (متن انگلیسی) صص 23 و 235-247، برژینسکی، اصل و قدرت (متن انگلیسی) صص 383-393 شماره (27)، خط میانه (3) ص 94
- 157- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) صص 1-133پ34 شماره (27)، خط میانه (3) صص 4-5 و 76 و 105 و 108-110
- 158- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) ص 102
- 159- " " صص 125-129
- 160- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) ص 141 شماره (27)، خط میانه (3) ص 127
- 161- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) صص 19 و 31 و 49 و 100-101
- 162- " " صص 146-147 و 177-178
- 163- " " ص 88
- 164- " " صص 67-68
- 165- " " صص 20-22
- 166- " " صص 62 و 66 و 74
- 167- " " صص 19-20 و 31 و 32 و 54 و 102 و شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (5) صص 47 و 74 و 89
- 168- اسناد لانه جاسوسی شماره (12)، دخالت‌های آمریکا در ایران (02) صص 42-44
- 169- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) صص 88 و 136
- 170- " " ص 136
- 171- " " ص 134
- 172- " " صص 92 و 128

- 173- " " ص 124
- 174- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 33-34 و 40
- 175- " " ص 40
- 176- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) صص 32 و 48
- 177- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) ص 21 شماره (27)، خط میانه (3) صص 67-68 و 94
- 178- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) ص 31
- 179- " " صص 61-62 و 64 و 74
- 180- " " صص 70-71 و 119 و 123
- 181- " " ص 152
- 182- " " صص 48 و 178
- 183- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 37-5، شماره (27)، خط میانه (3) صص 78-83
- 184- سلیمان، ماموریت به ایران (متن انگلیسی) صص 230-231
- 185- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) صص 37 و 55-56 و 80 و 85 و 89 و 113-178 شماره (10) صص 5 و 10 و 16 و 19 و ...
- 186- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) صص 39-40
- 187- " " ص 59
- 188- " " ص 94
- 189- اسناد لانه جاسوسی شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران (5) صص 99-101 شماره (10) صص 19-24
- 190- اسناد لانه جاسوسی شماره (26)، خط میانه (2) صص 22-26 شماره (10) ص 6
- 191- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) ص 27
- 192- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) ص 122
- 193- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 30-34
- 194- " " صص 35-37 و 38-42
- 195- برژینسکی، اصل و قدرت (متن انگلیسی) ص 387
- 196- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 35-37
- 197- استمپل، از درون انقلاب ایران (متن انگلیسی) ص 86
- 198- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 38-42
- 199- استمپل، از درون انقلاب ایران (متن انگلیسی) ص 268
- 200- شاپور بختیار، وفاداری من (متن فرانسه) صص 154-157
- 201- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 43-45
- 202- برژینسکی، اصل و قدرت (متن انگلیسی) ص 388
- 203- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 38-42 و 45-47 شماره (28)، خط میانه (4) ص 15
- 204- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) ص 51
- 205- " " صص 123 و 127
- شماره (10)، ص 32
- 206- اسناد لانه جاسوسی شماره (27)، خط میانه (3) صص 79 و 123 و 128
- 207- " " صص 81 و 93
- 208- " " ص 172
- 209- سلیمان، ماموریت در ایران (متن انگلیسی) صص 252-254
- 210- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 179-180 و 187 و 268 شماره (16) صص 50-51 و 54
- 211- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 177-187 شماره (14) ص 34 شماره (16) صص 40 و 51 و 152-153 شماره (28) ص 32
- 212- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 173 شماره (16) ص 81
- 213- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 176-177
- 214- " " صص 288-289
- 215- " " ص 291
- 216- " " ص 291
- 217- " " ص 313
- 218- " " صص 445-446 شماره (14) ص 141
- 219- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 159-160 و 165 و 168 و 315
- 220- " " صص 176 شماره (16) ص 83
- 221- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 177 و 183-184 و 189 و 253-254 و 290 و 333 و 451-452 و 472 شماره (10) ص 120 شماره (16) صص 84-85 و 96 و 152-153 شماره (16) صص 84-85 و 96 و 152-153 شماره (24) صص 156-157
- 222- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 191
- 223- " " صص 304 و 520 شماره (16) صص 39 و 161-162
- 224- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 165
- 225- " " ص 160
- 226- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) ص 86 شماره (28) ص 122
- 227- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 443 و 446 شماره (14) صص 19 و 41 و 26 و 49-50

- 228- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) صص 22-23 شماره (16) صص 64-65
 229- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 445
 230- " " " " ص 469
 231- " " " " ص 314
 شماره (7) صص 157 و 174
 شماره (10) ص 149
 شماره (14) صص 28 و 36 و 41 و 42 و 45 و 48-50 و 52 و 74 شماره (16) صص 16 و 120 و 139 و 141 و 149 و 151 و 164
 شماره (24) صص 156 و 171
 232- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 315
 233- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) صص 40 و 77-78
 234- " " " " ص 40
 235- سند مورخ 17 مه 1979 شماره 5128 مندرج در روزنامه مجاهد شماره 102 ص 4
 236- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 435
 237- " " " " ص 73
 238- " " " " ص 435
 239- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) صص 97-98 و 113-117 و 123 و 124 و 134 و 142
 240- " " " " ص 62 شماره (14) ص 46
 شماره (16) ص 82
 241- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 177
 242- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) ص 54
 243- " " " " ص 167
 244- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 268 و 436 شماره (16) ص 147
 245- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 474
 246- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) صص 81-82 شماره (24) ص 156
 247- اسناد لانه جاسوسی شماره (10) ص 62
 شماره (14) ص 46
 شماره (16) ص 82
 248- اسناد لانه جاسوسی شماره (9) ص 46
 شماره (010) صص 68 و 70 و 77 و 80 و 101 و 120-121 شماره (16) ص 200 شماره (28) صص 19-48
 249- اسناد لانه جاسوسی شماره (23) ص 123
 250- همان سند مندرج در مجاهد شماره 102 ص 4
 251- اسناد لانه جاسوسی شماره (28) ص 50
 252- اسناد لانه جاسوسی شماره (9) ص 45
 253- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 290
 254- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) صص 108-109
 شماره (24) صص 152-153
 255- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) ص 76
 شماره (28) صص 72-73
 256- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) ص 144
 257- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) ص 74
 258- " " " " ص 75
 259- " " " " ص 160
 260- " " " " ص 184
 261- " " " " ص 184
 262- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) ص 31
 263- " " " " ص 36
 264- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 31
 شماره (16) صص 39-40 و 161-162
 265- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) صص 48-49
 266- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) صص 108 و 111 و 138
 267- " " " " ص 84
 268- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 436
 شماره (14) ص 138
 269- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) ص 139
 270- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 460 و 469
 شماره (10) ص 100
 271- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) صص 58-59 و 120

- 272- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) ص 122
273- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 441
274- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) ص 37
275- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 160 و 326 و 477-478
شماره (10) ص 77
شماره (14) ص 108
شماره (16) صص 59-60 و 164 و 174
276- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 160
277- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) صص 106-107 و 118 و 163-164 و 175
شماره (28) صص 130-131
278- اسناد لانه جاسوسی شماره (14) ص 121
279- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) ص 104
280- " " صص 106-107 و 118 و 163-164 و 175
281- " " صص 107 و 118 و 164-165 و 175
282- " " ص 77
شماره (1 تا 6) ص 290
283- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 290
شماره (16) ص 51
284- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) ص 77
285- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 165-166 و 305 و 315 و 330 و 340 و 440 و 445 و 469 و 480 و 499 و 502
شماره (14) صص 21 و 28 و 30-31 و 119 و 122
شماره (16) صص 23 و 114
شماره (24) ص 110
شماره (28) صص 41-42 و 59 و 65 و 128-129 و 132
شماره (18) از ابتدا تا انتها
286- مأخذ مندرج تحت شماره 29
شماره (9)
شماره (23)
شماره (24) صص 1-7 و 84-106 و 110-109 و 160-178
شماره (10)
شماره (18)
287- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 327
288- اسناد لانه جاسوسی شماره (28) ص 120
289- " " ص 129
290- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 173 و 190
شماره (14) صص 119 و 140
شماره (16) صص 23 و 81 و 154
شماره (28) صص 38-39
291- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) ص 175
293- اسناد لانه جاسوسی شماره (1 تا 6) صص 268 و 290 و 436
شماره (16) صص 82 و 148
شماره (7)، روابط آمریکا و شاه از صص 147-174
شماره (13)، دخالت‌های آمریکا در ایران ص 54
294- اسناد لانه جاسوسی شماره (16) صص 87-88
295- اسناد لانه جاسوسی شماره (9) ص 45

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب اول

امریکا و انقلاب

قسمت دوم

ماموریت به ایران از ویلیام سولیوان

ماموریت به ایران

توضیح: کتاب سولیوان دو قسمت دارد: قسمتی به پیش از انقلاب و قسمت دیگر به دوران انقلاب مربوط می‌شود. از قسمت اول بذکر مسائل اساسی بسنده می‌کنم و به آن «از انتصاب تا انقلاب» عنوان می‌دهم. از قسمت دوم همه اموری که به خوانندگان امکان می‌دهد جریان تحول درونی رژیم شاه را، در رابطه با سیاست آمریکا از سونی و انقلاب مردم ایران از سوی دیگر، دریابند می‌آورم و به این قسمت «از انقلاب تا بازگشت» عنوان می‌دهم. و نیز به خوانندگان یادآور می‌شوم که در خلاصه کردن، روشم این بوده است که هیچ موضوع مهمی از قلم نیفتد. تنها شرح و بسط‌هایی را که شاید بکار خواننده آمریکایی بیایند، نیآورده‌ام.

از انتصاب تا انقلاب

سولیوان در نیمه اول کتاب به شرح انتصاب خود به سفارت و آمدنش به ایران و نیز مسائل عمده ایران می‌پردازد. مقدمه کتاب را با اهمیت انقلاب ایران آغاز و با ناتوانی سیاست خارجی آمریکا تمام می‌کند:

«انقلابی که در 1979 شاه ایران را سرنگون ساخت یکی از مهمترین حوادث سیاسی نیمه قرن بیستم است. بازتابها و عواقب آن در دنیا هنوز در وسعت خویش روشن نگشته است. این مقدار روشن گشته که توازن استراتژیک میان آمریکا و روسیه را دگرگون ساخته است. بر وجدان سیاسی آمریکا، اثر گروگانگیری دیرپا خواهد ماند. آمریکا در تدوین و اجرای سیاست خارجی که نمایانگر ناشایستگی دولت آمریکا در روبرویی با انقلاب بود، همچنان موضوع رسیدگی و تحقیق است... من هنوز تمامی دلایلی را که سبب شکست سیاسی ما در آن ایام شد، اندر نیافته‌ام و در این کتاب بنا ندارم به بررسی آنها بپردازم. سعی بر این دارم که نتایج آنها را روشن گردانم» (صص 7-8).

در فصل اول، تدارک سفارت خویش را شرح می‌دهد. از جمله ملاقات خود با کارتر را می‌آورد. کارتر هدفهای سیاسی آمریکا را در ایران و منطقه، همانها می‌داند که همواره مقبول رؤسای جمهوری قبلی بوده‌اند و به سنوال سفیر جواب می‌دهد:

«کارتر روشن گرداند که بنظر او ایران برای آمریکا و متحدان آن اهمیت استراتژیک دارد. او همچنین با گرمی از شاه بمثابة دوست نزدیک و متحد صدیق آمریکا پشتیبانی کرد. و با تاکید گفت که همچنان ایران را قدرتی می‌شناسد که نقش حافظ ثبات و امنیت در منطقه خلیج فارس را باید ایفا کند. او بر ادامه روش دیرین آمریکا درباره قیمت نفت و مسائل دیگری که میان دو کشور وجود داشته و دارند، اصرار ورزید و پرسید آیا سنوالی دارم؟ سه سنوال بمیان آوردم:

سنوال اول درباره فروش تجهیزات نظامی به ایران بود. در عهد رؤسای جمهوری پیشین، به ایران اجازه داده شده بود هر مقدار سلاح که در خود توانایی بکار بردنشان را می‌بیند، بخرد. ایران بر پیشرفته‌ترین سلاحها نیز دسترسی داشت. مسنولان این کشور فهرست بالا بلندی از اسلحه اضافی که می‌خواستند، بر روی میز گفتگو نهاده بودند. می‌دانستم که رئیس جمهوری دستورالعملی بمقامات اجرایی درباره محدود کردن فروش اسلحه داده بود. می‌خواستم بدانم این دستورالعمل درباره ایران چگونه باید اجرا شود؟

پاسخ او این بود که مورد ایران، مورد خاصی است. او مایل است به این کشور با دست و دل باز اسلحه فروخته شود. اسلحه‌ای که نتوان به این کشور فروخت، بنظر او نمی‌رسد. حتی هوپیمای آواکس که نیروی هوایی آمریکا آن را تازه بکار گرفته بود. او گفت دستورالعمل تفصیلی از بزودی منتشر می‌شود و در آن خط مشی درباره فروش دیگر سلاحها را خواهم یافت.

سنوال دوم من درباره تمایل دولت ایران به داشتن نیروگاههای اتمی بود. پاسخ رئیس جمهوری دقیق و مثبت بود. او گفت مشکلی در میان نیست. می‌توان نیروگاههای اتمی به ایران فروخت بشرط آنکه ایران تن به نظارت بین المللی درباره چگونگی استفاده از نیروگاهها و اورانیوم را بدهد.

سنوال سوم من درباره حقوق بشر بود. سالها بود که سیا با ساواک، همکاری داشت. طی این مدت ساواک هم پلیس سیاسی و هم سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی شده بود. با توجه به اصرار رئیس جمهوری بر اتخاذ سیاست حمایت از حقوق بشر و با وجود این واقعیت که ساواک اشتهاری به رعایت حقوق بشر نداشت، آیا سفارت می‌تواند همکاری میان سیا و ساواک را ادامه دهد؟ باز رئیس جمهوری در دم جواب داد که این موضوع را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که ایستگاههای شنود از روسیه شوروی، دارای اهمیتی چنان بزرگ است که ما ناگزیر باید به ادامه همکاری میان این دو سازمان، رضا بدهیم...»

از نزد رئیس جمهوری به وزارت خارجه بازگشتم و در دم بیدار فیلیپ حبیب Philip Habib معاون وزیر خارجه که از دیرباز دوست نزدیکم بود، رفتم... او از پاسخهای روشن رئیس جمهوری شادمان شد و از من خواست پرسشها و پاسخها را بصورت دستورالعملی درآورم تا او آن را برای ادارات مربوطه وزارت خارجه بفرستد و تکلیف آنها را روشن کند...»

چند روز بعد، وقتی با اعضای عالی‌رتبه وزارت خارجه درباره نکاتی گفتگو می‌کردم، بیان کرده بود، با شگفتی دیدم نسبت به آنها لا‌قید ماندند. آنها همچنان نکاتی را که در دست‌نامه هایشان ثبت بودند، به میان می‌آوردند، نکاتی که بعضاً با نظرات رئیس جمهوری فرق داشتند. وقتی به آنها گفتم که بنا بر قانون اساسی ما، تصمیم درباره سیاست خارجی ما را رئیس جمهوری می‌گیرد... گفتند که رئیس جمهوری این مسائل را واقعاً تا عمق مطالعه نکرده است و دستگاه وزارت خارجه باید به کار خودش ادامه بدهد و بعد با نظر مشورتی قانع کننده‌ای رویه‌هایی را که باید در پیش بگیرد، به او خواهد گفت.

در آنوقت درست نفهمیدم که این رفتار در قبال مسائل، سبب بروز ضعف‌های بزرگ در دستگاه کارتر می‌گردد. این امر واقع که مأموران عالی‌رتبه وزارت خارجه و دیگر وزارتخانه‌ها، تصمیمات رئیس جمهوری در مسائل سیاسی را محترم نمی‌شمردند، نتیجه انتخاب آنها از جناح‌های حزب دمکرات و از میان کسانی بود که وفاداری شخصی به کارتر نداشتند و احساس می‌کردند که کارتر نیز پایبند وفای به آنها نیست (ص 20-23)

سلیوان در فصل دوم تدارک سفر از جمله نکات زیر را شرح می‌کند:

* با اردشیر زاهدی سه بار ملاقات کردم... در ملاقات دوم از همکاری خود با سیا در کودتایی که پدرش در 1953 رهبری کرد و به بازگشت شاه به ایران انجامید و سبب همکاری نزدیک او با شاه شد، به تفصیل صحبت کردم...

* در سال 1977، 35 هزار نفر آمریکایی در ایران بسر می‌پرند. از این عده، غیر از 2000 نفر، بقیه در خدمت شرکت‌های آمریکایی بودند. به این صورت که این شرکت‌ها به ایران اسلحه و تجهیزات نظامی می‌فروختند و این آمریکایی‌ها را استخدام و به ایران گسیل می‌داشتند:

توضیح: بخاطر خوانندگان می‌آورم که حضور 35000 آمریکایی در ایران، در آن ایام از مسائل مهم آمریکا شده بود چرا که این عده در واقع نظامیان آمریکایی بودند که بعنوان کارمندان شرکت‌های خصوصی به ایران روانه می‌شدند. به شرحی که در پایین می‌خوانید، بیم آن می‌رفت که اگر جنگی واقع شود، ارتش 35000 نفری آمریکایی در آن درگیر شود و آمریکا را بعد از فاجعه ویتنام با فاجعه‌ای دیگر روبرو گرداند. برای کشور ما نیز، این مسئله بغایت اهمیت پیدا می‌کرد زیرا که گذشته از هزینه بسیار سنگین آنها، این عده می‌توانستند بتدریج بصورت ارتش اشغال‌گر درآیند. خوانندگان برای اطلاع بیشتر در این باره به دوره خبرنامه جبهه ملی و نیز کتاب «چه انقلابی برای ایران» مراجعه کنند.

* شرکتی که بیش از همه کارمند در ایران داشت، شرکت هلی کوپتر بل Bell Helicopter company بود.. سازی. رئیس این شرکت تقاضای ملاقات کرد. پیش از اینکه او را ببینم، اطلاعاتی درباره قراردادهای و کارکردهای این شرکت در ایران تحصیل کردم. اطلاعات وزارت خانه‌های دفاع و خارجه معلوم می‌کردند که زمان خاتمه عملیات Bell ناپیدا است. نه تنها هلیکوپترهای زیاد فروخته بود و شمار زیادی از آمریکاییان را در ایران بکار گرفته بود، بلکه نقشه کارخانه مونتاژ برای مونتاژ کردن هلیکوپترهای دیگر را در ایران اجرا می‌کرد. بدون اینکه معلوم باشد کارخانه چه وقت آماده تحویل ایران می‌گردد. در گزارشی که کمیسیون خارجی سنا تهیه کرده بود، خاطر نشان شده بود که کارمندان آمریکایی که کمپانی‌های آمریکایی همراه تجهیزات نظامی به ایران می‌فرستند، ممکن است بصورت ارتش مزدور در جمع ارتش ایران درآیند. بساطی که شرکت Bell باید مدتی را که در آن عملیاتش پایان می‌یابد، معلوم کند...

* شرکت نثروپ Northrop طرح هواپیمای تازه‌ای را ریخته بود. قرار بود این هواپیما را که اف - 18 نامیده می‌شد، برای نیروی دریایی آمریکا بسازد. شاه می‌خواست این هواپیما را نیز از آمریکا بخرد. موافق دستورالعملی که رئیس جمهوری جدید تعیین کرده بود، هواپیمایی که دولت آمریکا خود هنوز نخریده بود، نمی‌توانست به کشور دیگری فروخته شود... رئیس شرکت از شنیدن این مطلب بسیار غمگین شد. اما نمی‌توانستم برای او کاری بکنم...

* نمایندگان شرکت‌های دیگر نیز که به ایران تجهیزات نظامی می‌فروختند، بدیدار من آمدند. افسران بازنشسته ارتش که از ایام خدمتشان در جنوب شرقی آسیا می‌شناختمشان نیز به ملاقات من می‌آمدند... بسیاری از اینها که سراغ مرا می‌گرفتند، هنوز طرف معامله با ایران نشده بودند، تنها می‌خواستند سابقه آشنایی پیدا کنند. به امید آینده... (صص 30-36)

در فصل سوم، ورود به ایران را شرح می‌کند و در فصل چهارم درباره اخلاق ایرانیان و دیدار با شاه می‌نویسد:

می‌گویند ایرانیان مترصدند ببینند کدام گروه یا ملتی قدرتش در حال صعود است تا به آن بچسبند. بنابراین نظر، ایرانیان زود تشخیص می‌دهند که میان رهبران، یا ملتها کدامیک در حال از دست دادن قدرتند و تا بود می‌پرند با شتاب از آن دوری می‌جویند...»

توضیح: این اخلاق، اخلاق روشنفکران تاربا و یا ملاتاریا و گروه‌های حاکم است. اخلاق مردم ایران درست عکس این اخلاق است. مظلوم ستایی ایرانیان (خون سیاوش و خون حسین...) و وفاداریشان به شخصیت‌های خدمتگزار شهره است. تازه اخلاق بالاخص روشنفکران تاربا و ملاتاریا و گروه‌های حاکم کشور ما نیست. در همه جای جهان اخلاق زورپرستان چنین است. مگر همکاران استالین نبودند که پس از مرگ او به افشای او پرداختند؟ دوگل را در فردای جنگ همان کسان خانه نشین کردن که در 1958 دوباره بدور او حلقه زدند. همانها باز در سال 1969 تنه‌ایش گذاشتند. از خصصه‌های قدرتمداری یکی بی‌وفایی است. زورپرستان دوست قدرتمند. تا کسی بر قدرت است با اویند و وقتی دست او را از قدرت کوتاه دیدند، انواع بهانه‌ها می‌تراشند تا جفای خود را توجیه کنند. بدترین این جماعت آنها هستند که وعده هزار گونه استقامت در سختیها را می‌دهند و وقتی لحظه امتحان می‌رسد، در ضربه زدن، بر دیگران پیشی می‌جویند. به شرحی که در صفحات آینده خواهید خواند، شاه در روزهای آخر مثل پدرش تنها شد. این دو دسته او را ترک گفته بودند.

در دیدار اول با شاه، بعد از خوش و بش، او وارد صحبتی شد که نیم ساعت بطول انجامید. در این گفتار او نظر خود را درباره وضعیت بین‌المللی شرح داد. او تصویر بدبینانه‌ای ترسیم کرد. بنظر او، روسیه شوروی بکار در میان گرفتن عربستان سعودی و ایران است. استقرار در شاخ آفریقا و نفوذ در آفریقای مرکزی و مانور برای بدست آوردن کنترل منابع نفتی خلیج فارس، نشانه‌های بارز این تلاش هستند. روسیه در عین آنکه تعادل اتمی را با آمریکا برقرار ساخته است، نیروهای نظامی غیراتمی را بحدی از قدرت رسانده است که می‌تواند اروپا را یک لقمه کند. روشن بود که مقصود شاه از این حرفها اینست که ایران دارای موقعیت استراتژیک مهم و کلیدی است و بنا بر این از آمریکا توقع دارد که نزدیکترین و دوستانه‌ترین توجه را در حق او بکند. او بویژه می‌خواست بداند سیاست دستگاه جدید یعنی حکومت کارتر در ایران چیست و وقتی کلیات دستورالعملی را که کارتر به من داده بود، به او گفتم، سخت خوشحال شد و جان گرفت. (صص 46، 54-55)

در فصل پنجم فعالیت‌های سیاسی را شرح می‌کند که بمحض ورود، در پیش می‌گیرد و از جمله از ایرانیاتی سخن می‌آورد که خواهان نوکری آمریکا بوده‌اند:

می‌نویسد:

پارهای ناظران این گونه ایرانیان را «طواف دهندگان گرد سفارت» عنوان داده‌اند. بیشترین ایرانیان که آمریکاییان را می‌شناختند و می‌خواستند با آنها آمیزش اجتماعی داشته باشند، رشته ارتباطی طولانی با آمریکا داشتند. بسیاری از آنها در آمریکا تربیت شده بودند و بخشی دیگر بلحاظ تربیت غربی که داشتند در جامعه مدرن ایران، موقعیت مهمی پیدا کرده بودند. بسیاری دیگر از خانواده‌های اشرافی بودند. اینان در دوران اوج گرفتن سفارت انگلستان، بدستگیری آن قدرت، مقام و موقع پیدا کرده بودند و اینک می‌خواستند با قدرت مسلط جدید نیز رشته وابستگی برقرار کنند. همه اینها، خوش برخورد و با محبت و خوش پذیرایی بودند. بعضی از آنها، سالنهای جالب و آراستهای داشتند که در آنها سفیر یا اعضای سفارت شخصیت‌های سیاسی را ملاقات کنند. اما اکثرشان در هم چشمی با یکدیگر، می‌خواستند قدرت جهانی را در جوی خود جریان دهند، اما از لحاظ حرفه و کار، آدمهای کارآمدی نبودند... (ص 62)

توضیح: بدینسان آقای سفیر خود می‌گوید با چگونه ایرانیاتی سروکار داشته است و وقتی اخلاق اینگونه ایرانیان را اخلاق همه ایرانیان می‌شمرد، بخود و دولت آمریکا ظلم می‌کند. چرا که اگر آمریکا سعی می‌کرد ایرانیان و نه نوکر صفتان و قدرت پرستان را بشناسد، از نو ورشکستگان سیاسی را به عنوان «سلطنت طلب» گرد نمی‌آورد و بدست اینان توطئه بر ضد ملت ایران طرح و به اجرا نمی‌گذاشت.

در فصل ششم به اوضاع ایران و بخصوص به وضعیت نگران کننده اقتصاد کشور می‌پردازد:

در برنامه رشد اقتصادی ملاحظاتی بسیاری نادیده گرفته شده بود. نخستین امر، نادیده گرفتن نتایج انسانی طبیعت صنعتی کردن بود. از جمله تنگناها یکی این بود که بدون تربیت و آماده کرده انسانها، کارگاههای عظیم صنعتی می‌ساختند. تنگناهای دیگر دستگاه اداری بود. در حقیقت طبیعت برنامه‌ها و پولی که بابتشان باید خرج می‌شد و خسارتهای عظیمی که تأخیر در انجام به موقع طرحها بیار می‌آورد، ایجاب می‌کرد که با دادن رشوه‌های کلان، کار را از پیچ و خم اداری بگذرانند. این فساد به بالاترین مقامهای دولتی و حتی خانواده شاه سرایت کرده بود. بنظر من فساد که از این صنعتی کردن زورکی مایه می‌گرفت، بزرگترین عامل توان باختن شاه و رژیم او بود. از تنگناهای دیگر یکی سیل مهاجران روستایی بود که به شهرها می‌آمدند... اینان می‌دیدند که با دست خود خانه‌های طرفه و سخت گران بها می‌سازند و بر بهای این خانه‌ها که خالی می‌مانند، در بورس بازی، زمان به زمان افزوده می‌شود، در حالیکه خود آنها تا 12 نفرشان در يك اطاق واقع در گودهای جنوب شهر تهران می‌خوابند... از دیگر تنگناها، کوچکی بازار بود. ایران قادر به جنب محصولات صناعی که به اندازه کافی بزرگ و بارور باشند که بتوانند از پس رقابت با دیگران برآیند، نبود... از وزارت خارجه خواستم، مطالعه‌های درباره اقتصاد ایران انجام دهد. این وزارت کارشناسی را برای انجام انی تحقیق به ایران فرستاد... از نابخشناری، دستگاه اداری (امریکا) وقتی از این امر آگاه گشت بر آن شد که اینکار را با کارهای دیگر از جمله مطالعه توانایی ایران در جنب تجهیزات نظامی و نتایج سیاسی برنامه اقتصادی ایران، در آمیزد. در نتیجه، مطالعه آنقدر پیچیده و بغرنج شد که دیگر انجام یافتنی نبود و از آنجا که من اطلاع دارم هرگز کامل نشد... بعد از سیا خواستم درباره برنامه صنعتی کردن ایران مطالعه‌ای انجام دهد. آنها افسری را مأمور این کار کردند و او چند ماه وقت صرف اینکار کرد... اما هرگز نتایج مطالعه او را ندیدم.

در این میان ... شروع کردم به پرس و جو از ایرانیان درباره برنامه صنعتی کردن کشورشان. در فرصتی از طریق وابسته اقتصادی سفارت از ده تن از مسولان اقتصاد کشور دعوت به شام در منزل خود کردم تا در ضمن، درباره وضع اقتصاد ایران نیز گفتگو کنیم... دعوت شدگان وزیر اقتصاد، وزیر دارایی، رئیس بانک مرکزی و سرپرست سازمان برنامه و عدای دیگر از مسولان عالی رتبه اقتصاد کشور بودند. وقتی نظر خود و نگرانی خویش را اظهار کردم، در چهره‌های مخاطبان آثار عصبانیت شدید هویدا گشتند. وقتی سخنان خود را تمام کردم، همه در سکوت بودند و چهره‌ها را بسوی وزیر امور اقتصادی برگرداندند.

وزیر با هیجان از خود و شاه دفاع کرد و ملاحظاتی مرا رد کرد. از برنامه صنعتی کردن در تمامیت خود، دفاع کرد. فساد را انکار کرد... گفت: «صنایع ایران توانایی رقابت دارند». او که حرفش را تمام کرد دو سه نفری به حمایت از او صحبت کردند، اما روشن بود که هیچکدام نمی‌خواستند این بحث ادامه پیدا کند... وقتی می‌خواستند بروند، من آنها را يك به يك تا دم در بدرقه می‌کردم. اول وزیر امور اقتصادی را بدرقه کردم. در کمال تعجب مرا بکناری کشاند و گفت نظرهای من مطلقاً با اساس و صحیح هستند و او با همه حرفهای من موافق است. او محرمانه گفت که در حضور دیگر مهمانان نمی‌توانسته است حرفی بزند که انتقاد از شاه یا برنامه شاه تلقی شود. یکی پس از دیگری، وقتی خانه را ترک می‌کردند، همان حرف وزیر را می‌زدند و نیمی از آنها بمن اصرار می‌ورزیدند، نگرانی خود را درباره اقتصاد ایران با شاه در میان بگذارم. وقتی همه ایرانیان را بدرقه کردم و به کتابخانه نزد همکاران آمریکایی بازگشتم، ماجرا را به آنها گفتم. جک میکلس Jack Miklos، قائم مقام من، سری تکان داد و گفت رفتار میهمانان احترام ناپذیر بود چرا که هیچیک از آنها نمی‌دانستند کدامی عضو ساواک است و گزارش حرف و نقلها را بشاه خواهد داد. ناگزیر هر کس لب به سخن می‌گشود، از برنامه اقتصادی شاه دفاع می‌کرد...

موضوع را با شاه در میان گذاشتم. او ناراحت شد... تا آن زمان هر ده روز یکبار شاه را ملاقات می‌کردم. اما بعد از صحبت از نابسامانیهای اقتصادی، مدتها دعوتی برای ملاقات بعمل نیامد.

طی این مدت، گزارشهایی درباره وضع اقتصادی ایران از کارمندان سفارت و ایرانیانی که در فعالیت اقتصادی دست داشتند، دریافت نکردم. بنابراین گزارشها، بعد از آن گفتگو با شاه، او وزیر امور اقتصادی را احضار میکند و به او دستور مدهد در برنامه صنعتی کردن کشور، تجدید نظر کلی بعمل بیاورد... (صص 67-72)

در فصل هفتم از ارتش حرف می‌زنند و از جمله می‌نویسند:

* نکته اولی که به آن پی بردم این بود که فرماندهان هر يك از نیروهای سه گانه هوایی و دریایی و زمینی، جداگانه و بطور مستقیم تحت امر شاه بودند. اینان گزارشهای نیروی تحت فرماندهی خود را با شاه می‌دادند و از او دستور می‌گرفتند. شاه در تاریخهای معین هر يك از این فرماندهان را به حضور می‌پذیرفت. مقصود از این ترتیب، حفظ کنترل او بر ارتش بود. يك رئیس ستاد ارتش هم بود که در شورای عالی فرماندهان، با فرماندهان نیروهای سه گانه گرد می‌آمد اما از آمریتی که رئیس ستاد ارتش آمریکا داشت، برخوردار نبود... (صص 74-75)

* کارخانه‌های اسلحه سازی ایران را آلمانها در دوره نازیها ساخته‌اند. عجب آنکه اغلب این کارخانه‌ها با همکاری نزدیک کارشناسان اسرائیلی نوسازی شده‌اند. ژنرال طوفانیان معاون وزارت جنگ که وظیفه اصلیش تدارک اسلحه بود، همکاری نزدیکی با ارتش اسرائیل برقرار ساخته بود. او فن شناسانی که با او همکاری می‌کردند، اغلب از سوی فن شناسان اسرائیلی در تشخیص و تدارک انواع سلاح کمک می‌شدند. مقصود آن بود که نوع اسلحه دو ارتش ایران و اسرائیل یکسان گردد. (صص 83-82)

* وقتی شروع به بازدید از اطراف و اکناف ایران کردم، طبیعی بود که از پایگاههای هوایی و قرارگاههای ارتش زمینی که در آنها مستشاران آمریکایی مستقر بودند نیز بازدید کنم. بازدید اول از کنسولگری آمریکا در تبریز بود. با موافقت اداره مستشاری قرار شد از پایگاه هوایی دیدار کنم. وقتی به تبریز رفتم، دیدم ابهام کلی در کار پدید آمده است بدینسان که اداره مستشاری از تهران به مستشاری تبریز دستورهای لازم را داده است اما بموازات، فرمانده پایگاه از فرماندهی کل دستور دریافت نکرد است. افسران پایگاه طبق نظامات خویش عمل می‌کردند و بنا بر این نظامات، شخص خارجی حق ورود به پایگاه را ندارد (این قاعده یکی از دلایلی بود که ایرانیان (شاه) بعنوان آن می‌خواستند افراد هیأت مستشاری آمریکا را در ساخت نظامی ایران ادغام کنند). کار بالا گرفت و به شخص شاه گزارش شد. شاه دستور داد که از آن پس من اجازه

سفیر حضور در ماتور مشترک هوایی ایران و آمریکا و فرود آمدنش را در بیابان طبس، فرودگاه کوچکی که در داستان گروگانگیری مورد استفاده آمریکاییان قرار گرفت، شرح می‌کند. این شرح رفتار دوگانه شاه را نشان می‌دهد، تیختر با ایرانی و تواضع با آمریکایی:

*... وقتی هواپیمای خود را پارک کرد، موتور هواپیما را خاموش کرد و از آن بیرون آمد و مستقیم بطرف محلی که ما ایستاده بودیم آمد. هیچ اعتنایی به افسران عالی‌رتبه که در حال سلام نظامی و خشک ایستاده بودند، نکرد. مستقیم بطرف من آمد. دست مرا فشرد و پرسید پرواز چگونه بود؟ بعد، دستی برای وزیر دفاع تکان داد و از ادبش داد. بعد از من دعوت کرد تا با او همراه شوم و باهم در بیابان راه افتادیم و صف دراز همراهان از پشت سر می‌آمدند... (صص 83-84)

در فصل هشتم از اسلام شیعه صحبت می‌کند و مدعی می‌شود که:

مصنق به حزب توده نزدیک شد و در نتیجه روحانیان از او دور و با شاه نزدیک شدند. تا سال 1962، در این سال، روحانیان با تقسیم اراضی که شامل هم زمینهای کشاورزی مالکان بزرگ و هم موقوفاتی می‌شد که در دست روحانیان بود، مخالفت کردند.

مقاومت روحانیان، نخست از سوی روحانی عالی مقام روح الله خمینی که از روحانیان طراز اول قم بود، رهبری شد. خمینی نه تنها بدان سبب که شاه می‌خواست استقلال روحانیان را از بین ببرد، بلکه بدنای اعمال دیگرش، از جمله دادن مصونیت به مستشاران نظامی آمریکا، با وی مخالفت کرد. کار مقاومت بالا گرفت و برخوردی سخت خونین شدند. نتیجه آن شد که خمینی، روحانی که اینک از سوی روحانیان دیگر مرجع خوانده می‌شد، به ترکیه تبعید گردید. از آنجا به عراق فرستاده شد و در شهر مقدس شیعه، یعنی نجف، اقامت گزید. (ص 91)

در فصل نهم شرح کوتاهی درباره ساواک می‌دهد از جمله:

برای استقرار آمریت و فرماندهی شاه و حفظ قدرت وی، از قدیم سازمانهایی از نوع ساواک وجود می‌داشته و این سازمانها با خشونت و بی‌امان مخالفان را سرکوب می‌کردند. توقیف محرمانه در دل شب، آدم ربایی و زندانی کردن خوسرانه و شکنجه از کارهای رایجشان بوده است.

بعد از سر برتافتن مصدق و حمله اش به تاج و تخت (که به کودتا انجامید)، شاه وقتی متوجه شد روسیه شوروی به هنگام اشغال ایران شبکه گسترده جاسوسی بوجود آورده است که در بالاترین رده‌های نظامی نیز اعضایی دارد، سخت یکه خورد. در مقابله با این شبکه، از دوستان آمریکایی خود خواست سازمان اطلاعات جدید و کارآمدی در ایران بسازند. سازمانی که از عهده «ک.گ.ب.» و «G. R. U.» و مهارتها و فنون پیشرفته شان برآید.

در سال 1957، بدنای کوشش بتمام، سیا طرح سازمان اطلاعات جدید و کارآمدی را تهیه کرد و با شاه در ایجاد آن همکاری آغاز کرد. این سازمان، سازمان اطلاعات و امنیت کشور نام گرفت. این سازمان بزودی بنام اختصاریش ساواک شهره شد. افرادی که به استخدام این سازمان در می‌آمدند، در آمریکا تعلیمات جاسوسی و ضد جاسوسی میدیدند. این اواخر در اسرائیل نیز تعلیم میدیدند، اینها نه تنها کارهای اساسی پلیس را تعلیم میدیدند، بلکه روش تجزیه و تحلیل فنون روسی از جمله فن جاسوسی الکترونیک روسیه را نیز می‌آموختند.

در سالهای 1960، بخصوص بعد از شورشهایی که آیت الله خمینی در 15 خرداد منظور اوست)، براه انداخت، ساواک سازمانی بیشتر از یک سازمان جاسوسی و ضد جاسوسی شد. شاه در پی تجدید سنت شاهان، به روسای ساواک، بخصوص به بختیار معروف (پسر عموی آخرین نخست وزیر شاه، شاهپور بختیار) اجازه داد دایره وظایف و عملیات ساواک را گسترده سازند و وظایف پلیس سیاسی را نیز بر وظایف پیشین بیفزایند. ساواک در مجرای سازمانهای سنتی ایرانی افتاد و همان شیوه‌ها، یعنی شکنجه و توقیف خودسرانه و در زندان نگاهداشتنهای خوکاماته را در پیش گرفت. از سال 1960 بیعد، بعنوان مبارزه با سازمانهای تروریستی که پدید می‌آمدند، زیاده رویهای دیگر نیز بر زیاده رویهای بالا افزود. اما این روشها وقتی بعل در می‌آمدند، تنها درباره تروریستها بکار نمی‌رفتند. درباره دیگران نیز بکار می‌رفتند.

هرگونه فعالیت سیاسی مظنون بود. نه تنها کمونیستها و مسلمانان بلکه سوسیال دمکراتها، اشرافیت قدیمی و رهبران سیاسی محلی، همه، قربانیان فشار و اختناق ساواک گردیدند. بخصوص سازمانهای دانشجویی تحت مراقبت شدید بودند و ساواک در آنها نفوذ می‌کرد... در این دوره، بخصوص در اواخر دهه 1960 و اوائل دهه 1970، بر ایران وحشت حکومت می‌کرد. بسیاری از سیاستمداران با نام و احترام، بسیاری از خانواده‌هایی که تربیت غربی شده بودند و آدمهای بسیاری از هر قماش قربانی این حکومت شدند. (صص 95-97)

پیش از آمدن به ایران، برای آنکه از کم و کیف همکاری سیا و ساواک سردرآورم، در مرکز سیا حاضر و توجیه شدم. در تهران افسران سیا، مرا از جزئیات همکاریها نیز آگاه کردند. بعد از تکمیل اطلاعاتم، خواهان دیدار با نصیری شدم. او افسری بود که در سال 1953، حکم عزل مصدق را به وی ابلاغ کرد..

نصیری مرا در ویلای زیبایی که میهمان سرای ساواک بود، پذیرفت. این ویلا در باغی با دیوارهای بلند قرار داشت و از مناطق پر رفت و آمد تهران بدور بود. این همان ویلایی بود که وقتی مأموران عالی‌رتبه اسرائیلی بی سرو صدا به ایران می‌آمدند، در آن پذیرایی می‌شدند... در این دیدار از نصیری سنوآلهایی از کتاب «سقوط 79» (1) پرسیدم. کتاب داستانی درباره ایران بود و تصویر بسیار زشتی از نصیری بدست می‌داد. سنوآله مترجم را بسیار ناراحت کرد. نصیری خود نیز قیافه درهم برد. معلوم بود که از وجود این کتاب بی‌خبر است. در طول گفتگوهایمان، در هر نوبت به کتاب و سنوآله باز می‌گشت. دست آخر به او قول دادم نسخه‌ای از کتاب برایش بفرستم... (ص 98)

در فصل دهم از بازرگانان و نفت و محصولان سخن به میان می‌آورد. از جمله درباره میزان تولید و صدور نفت و واردات مواد غذایی و اسلحه می‌نویسد:

در سال 1977، صنعت نفت، ظرفیت تولید روزانه‌های برابر 2/6 میلیون بشکه داشت. در این سال در حدود 8/5 میلیون بشکه تولید میشد و حدود 5 میلیون بشکه آن صادر میشد. ایران بعد از عربستان سعودی دومین صادر کننده دنیا بود. درآمد ایران از صدور این مقدار نفت به 24 میلیارد دلار بالغ می‌شد... و از آنجا که تولید کشاورزی ایران انحطاط می‌جست، درآمد نفت به ایران امکان می‌داد کمبود مواد غذایی را از بقیه دنیا وارد کند. برای مثال، ایران بزرگترین خرید برنج از آمریکا بود. این کشور مقادیر مهمی غلات هم وارد می‌کرد. و نیز وارد کننده عمده گوشت و گوسفند زنده از استرالیا و زلاند جدید و اروپای شرقی بود. اما عمده خرید از محل درآمدهای نفت، خرید تجهیزات نظامی و اسلحه بود. به بانک مرکزی اجازه داده شده بود که بطور مصنوعی نرخ دلار را به ریال پایین نگاهدارد. این امر نوعی مساعده به هر نوع کالای مصرفی بود که به کشور وارد می‌شد.

با توجه به این نقش تعیین کننده درآمدهای نفتی، شرکت ملی نفت سازمانی جدا از دیگر دستگاههای اداری ایران و تحت نظر مستقیم شاه اداره می‌شود.. (صص 108-

در فصل یازدهم از خرید هواپیماهای آواکس و اوپک حرف می‌زند. درباره خرید آواکس می‌نویسد:

کنگره آمریکا فروش هواپیماهای آواکس را اجازه نداد. وقتی به دیدار شاه رفتم، او با لحنی دردآلود و به مدتی طولانی از حماقت کنگره ایالات متحده و خیانت مطبوعات آمریکا و خطری که برای دوستی دو کشور ببار می‌آورد، حرف زد. گذاشتم هرچه می‌خواهد بگوید و صبر کردم تا که آماده بحث درباره هواپیماها و رادارها بشود.

پیشنهاد جدید را که عبارت بود از تغییرات در آواکس و جانشین کردن تجهیزات دیگری بجای رادارهای درخواستی با او در میان گذاشتم. فهمیدم که سبب منع تحویل آواکسها و رادارهای درخواست شده، علل فنی بوده است. قبول کرد که تغییرات در تجهیزاتی که باید تحویل ایران می‌شدند تفاوت عمده‌ای با آنچه او می‌خواست، ندارند. اما از اینکه ظاهر کار متضمن بی‌وقر شدن او شده است، آزرده خاطر بود. (صص 116-117)

درباره اوپک و بهای نفت می‌نویسد:

در سال 1977، وقتی در اقتصاد آمریکا تورم دیرپا می‌شد و شتاب می‌گرفت، روشن می‌شد که بهای نفت یکی از عوامل مهم واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی کشور ما گردیده است. از آنجا که ایران یکی از تولیدکنندگان بزرگ نفت و شاه از اولین کسانی بود که در بالا بردن بهای نفت نقش داشت، بیش از پیش رفتار او درباره نفت کانون توجه مقامات آمریکایی گشت. پیش از دوره کارتر، مورد انتقادهایی قرار گرفت و حتی ویلیام سیمون SimonWilliam وزیر سابق خزانه داری یکبار او را آدمی ناتو و بی‌مایه خواند...

... من در دیدارهای مرتبی که با شاه داشتم، درباره رابطه میان پیشرفت اقتصادی کشور و ثبات قیمت‌ها در آمریکا، با او بحث می‌کردم. او دائم از بالا رفتن قیمت‌های تجهیزات نظامی که می‌خواست از ما بخرد، شکایت می‌کرد و من مرتب می‌گفتم که افزایش قیمت‌ها بعثت تورم است و بهای نفت در ترکیب قیمت‌های فرآورده‌های صنعتی آمریکا موثر است. احساس کردم که نتیجه چند بار بحث این شده که او پذیرفته است که میان قیمت نفتی که اوپک معین می‌کند و قیمت‌های فرآورده‌هایی که کشورهای اوپک می‌خرند، رابطه مستقیمی وجود دارد و سبب می‌شود بهایی که بابت صنعتی کردن سریشان می‌پردازند، بسیار بالا رود.

از نابختاری درست در همین موقع که او متقاعد شده بود که قیمت نفت نباید بالا برود، آنتونی سلومون Anthony Solomon، معاون خزانه داری آمریکا، با لحن تند، بسیاری از حرف‌هایی که سیمون Simon به شاه زده بود، تکرار کرد... در نتیجه تلگرام تندی به واشنگتن کردم و از این بیانات سخت شکایت کردم... کارتر از شاه برای بازدید از آمریکا دعوت کرد. این دعوت آن انتقادهای گزنده را از یاد او برد. این امر که کارتر از او دعوت کرده است در ماه نوامبر به واشنگتن برود و او نمی‌خواست اشتغال خاطر رئیس جمهوری به قیمت نفت مانع از آن گردد که این ملاقات آغاز تفاهم مشترک با دستگاه کارتر بشود، او را نسبت به قیمت نفت نرم کرد. (صص 117-120)

فصل دوازدهم را بدیدار شاه از آمریکا اختصاص داده است. می‌نویسد که با شاه در این باره که چه باید کرد تا این دیدار موفق شود بحث کرده و هر یک توقعات خود را در میان گذاشته‌اند:

توقعات متقابل آمریکا و شاه از یکدیگر:

توقعات آمریکا

اول قیمت نفت: توقعی که او و من بارها درباره‌اش بحث کرده بودیم... وقتی این مسئله را به او گفتم، سری به موافقت تکان داد. یعنی اینکه در این باره جواب‌های لازم را دارد.

توقع دوم: خرید سلاح از سوی ایران بود. به او گفتم رأی کنگره درباره منع فروش آواکسها، نشان می‌دهد که آمریکا تا کجا این موضوع را جدی تلقی می‌کند. کوشیدم او را بر آن دارم که خود را آماده قبول این نظر کند که باید میزان سلاحی را که می‌خواهد بخرد، کاهش بدهد... در این باره نیز روحیه موافقی نشان داد و بنظر نرسید که از این توقع آشفته خاطر شده باشد.

توقع سوم: مسئله توسعه ظرفیت و توانایی اتمی کشورهای جنوب غربی آسیا بود. به خرید نیروگاه‌های اتمی از سوی ایران اشاره کردم و بخصوص به برنامه پاکستان پرداختم که تا ساختمان تأسیسات تولید بمب اتمی را شامل می‌گشت. در این باره شاه نظری قاطع اظهار کرد: او قطعاً از میل به داشتن بمب اتمی چشم پوشیده است. گفت کوشش خواهد کرد پاکستان را از بنای این کارخانه منصرف کند...

و توقع چهارم: ما این بود که از کوششهای آمریکا برای حل مشکل عرب و اسرائیل، حمایت کند. شاه موافق بود. در واقع سیاست او در این باره همان سیاست آمریکا بود...

شاه نیز توقعات خود را به شرح زیر اظهار کرد:

اول از همه، او می‌خواست مطمئن شود که در حال و آینده تقاضای سلاح و تجهیزات نظامی او، بخصوص در مورد سلاح دریایی و هوایی، برآورده خواهد شد. او نمی‌خواست که ملاحظات سیاسی، بمیان آیند و مانع برآوردن تقاضاهایش از سوی آمریکا شوند.

تقاضای دومش این بود که آمریکا اجازه صدور تجهیزات نیروگاه‌های اتمی را به ایران بدهد.

تقاضای سوم شاه این بود که می‌خواست از مقصد آمریکا در آنچه به تهدیدهایی که از ناحیه روسیه شوروی متوجه مناطق نفت خیز خلیج فارس و شاخ آفریقا و عدن و یمن و اقیانوس هند می‌شد، سر در بیاورد.

و تقاضای چهارم، یعنی مهمترین توقع‌هایش، این بود که رئیس جمهوری جدید و همکاران او را بشناسند و بدانند اختلاف‌های سیاسی که میان رئیس جمهوری و او درباره سیاست داخلی وجود دارد، تا کجا بر وحدت استراتژیک دو رژیم، که برای خوشبختی دو کشور ایران و آمریکا اهمیت اساسی دارد، موثر واقع می‌شود.

ملاقات‌های شاه با رئیس جمهوری، از نکات کوچک که صرف نظر کنیم، بسیار موفق بودند. او با اعضای برجسته مجلس نمایندگان و سنا ملاقات کرد و نیز گروه بسیاری از صنعت مردان و باتکداران را که منافعی در ایران داشتند به حضور پذیرفت. شاه در زمان بسیار مناسبی، یعنی اندکی پیش از ضیافت شامی که رئیس جمهوری

به افتخار او داد، مصاحبه‌ای مطبوعات بعمل آورد و در آن اعلام کرد که در اجلاس اوپک، که بنا بود در ماه دسامبر تشکیل شود، ایران با هرگونه افزایش قیمت نفت مخالفت خواهد کرد. این موضع‌گیری حسن اثر بسیار داشت و سبب گشت که مبادله تعارفات در سر میز شام میان دو رئیس دولت بنحو شایسته‌ای از سوی تلویزیون پخش شود...

شاه با رضایت کامل از دیدار خود و شاد از اینکه روابطش با دستگاه رئیس جمهور جدید بر پایه استواری بنا می‌شود، آمریکا را ترک کرد. و بنا بر دعوت شاه، کارتر تصمیم گرفت ضمن دیدار از چند کشور، آخرین روز سال 1977 و صبح اولین روز سال 1978 را در تهران بگذراند. نزد او رفتم و موضوع را با او در میان گذاشتم.

شاه از شادی در پوست نمگنجید. آمدن کارتر به تهران نه تنها از لحاظ بین المللی نمایانگر آن بود که روابط نزدیک میان دو کشور ادامه دارد، بلکه همچنان به همه آمریکاییان و ایرانیان معلوم می‌کرد که قهرمان حقوق بشر شخصاً از رژیم او حمایت می‌کند. شاه در دم پیشنهاد را پذیرفت و خواست رئیس جمهوری را متقاعد کنم مدت اقامتش را طولانی‌تر سازد. چون دیدار در شب اول سال مسیحی انجام می‌گرفت، او و درباریانش به تدارک جشن با شکوهی برآمدند...

و از آنجا که توجه رئیس جمهوری به مسائل خاورمیانه متمرکز شده بود، بخصوص می‌خواست میان اسرائیل و مصر و اردن حسن تفاهم بوجود آورد، شاه فرصت را برای انجام وعده‌ای که در واشنگتن برای حمایت از سیاست آمریکا داده بود معتم شمرده و ترتیب آمدن ملک حسین را به تهران و ملاقات و گفتگوی او را با رئیس جمهوری داد

... در مذاکرات، ملک حسین و شاه و کارتر تنها بودند. شاه که ستایشگر سادات و دوست صمیمی ملک حسین بود، کوشید ملک حسین را قانع کند که با قرارداد کامپ دیوید موافقت کند. حسین پاسخ داد که تنها عنصر تندروی نهضت مقاومت فلسطین، بلکه رژیم محافظه کار عربستان سعودی با پیوستن او به این قرارداد مخالفند و مانع می‌شوند...

باری کارتر بر سر میز شام، طی سخنان کوتاهی از شاه حمایت کامل کرد. گفت او محبوب مردم خویش و کشورش جزیره ثابت در این قسمت از جهان است... (صص 122-134)

از انقلاب تا بازگشت

الف - از رعد و برقه‌های سیاسی تا بر سر کار آمدن دولت نظامی:

... بعد از آمدن و رفتن کارتر، در اولین فصل سال 1978، نخستین انفجار در قم روی نمود. انفجارهای دیگر در پی آمدند و افق بهاری را سرخ گرداندند... اغلب ناظران، حوادث اوایل بهار 1978 و بخصوص شکلی که در اواخر بهار بخود گرفت را، بروز درد و مشقت جامعه‌ای تلقی می‌کردند که از دوران محافظه کاری اسلامی و زیست در سنن و عرف و عاداتهای پیشین که به مقیاست وسیع به کشاورزی بند بود، با سرعت زیاد به جامعه غربی شده‌ای تحول می‌گرد که بر صنعت متکی می‌گشت. فساد، تلاشی اجتماعی و مقاومت مذهبی عوامل کلیدی فهم و درک اضطرابی شمرده می‌شدند که سراسر کشور را فرا می‌گرفتند. عده قلیلی از ناظران ایرانی و خارجی نیز بودند که رژیم شاه را در تنگنایی سخت می‌دیدند.

یک کارمند باهوش فرانسوی را باید از جمع بالا استثناء کرد. وی که در سفارت فرانسه در تهران کار می‌کرد، بر این نظر شد که سالی هنوز بپایان نرسیده، شاه سقوط می‌کند. این نظر زود به محفل بسته دبیلماهای مقیم تهران راه جست و میان آنان موضوع بحث مفصلی قرار گرفت.

اداره سیاسی سفارت ما، بخش عمده ای از ماه مه را صرف مطالعه حوادث و خیزشهایی کرد که وضع کشور را آشفته می‌ساختند. نتیجه‌ای که مطالعه بدست می‌داد این بود که شاه راهی دراز و سنگلاخ پیشروی دارد و او هنوز ابزارهای سیاسی و اقتصادی برای معامله با مخالفان را به کار نگرفته است. سفارت از پیشگویی درباره سرانجام مبارزه خودداری می‌کند اما ناگزیر است بگوید مبارزه سختی در پیش است و یافتن راه حلی برای مشکلاتی که سلسله پهلوی با آن روبرو است، کاری آسان نیست.

در اواخر بهار و اوایل تابستان، واقعه تازه و معنی داری پدید آمد و آن اینکه مبارزان سیاسی دیگری قدم به میدان گذاشتند. اینان قدیمیترین فعالان سیاسی بودند که بدنیاال تظاهرات مردم، به عمل بر می‌خاستند. اکثر آنان سوسیال دمکراتهایی بودند که در دوره کوتاه زمامداری مصدق با او همکاری می‌داشتند. عموماً تربیت غربی داشتند و خود را لیبرال بمعنای غربی کلمه می‌شمرند. قطعاً کمونیست نبودند. با وجود این، شاه آنها را بازچه و اسباب دست کمونیستها می‌خواند...

کوششهای اولیه شان بی نام بود. نامه‌ها و اعلامیه‌های بدون امضا بودن که از دستی به دستی دیگر گردش می‌کردند. بعد بعضی از اینان شروع به ملاقات با یکدیگر و امضای نامه هایی خطاب به شاه کردند. یک یا دو نفر از آنها خود را به من شناساندند و خاطر نشان ساختند که مایلند با سفارت آمریکا تماس داشته باشند.

در فرصتی، وقتی بشام در خانه وزیر کشاورزی پیشین که با جبهه ملی حسن رابطه داشت، مهمان بودم. یکی از وزرای مصدق خود را معرفی کرد و گفت مایل است با من گفتگو کند. در دم به گوشه‌ای رفتیم. چند کلمه‌ای بیش بر زبان نیاورد بود که یکی از مهمانان که از طرفداران پروپا قرص شاه بود به جمع ما پیوست و خود را وارد گفتگو کرد. روشن بود که مقصودش این بود نگذارد این سیاستمدار عضو جبهه ملی حرفش را بمن بزند. او از سخن باز ایستاد و تا آخر مجلس مهمانی بمن نزدیک نشد.

با توجه به این تجربه، دیدم برای سفارت بهتر است از طریق کارمندان اداره سیاسی سفارت، با عده‌ای از این مخالفان سیاسی رژیم شاه تماس را حفظ کنیم... به سه دلیل تماس مشکل بود: نخست اینکه اغلب اینان به سفارت اعتماد نمی‌کردند. چرا که ما را همکار نزدیک ساواک و دولتی می‌شمرند که با آن مخالف بودند. دلیل دوم این بود که اینان زیر چنان مراقبتی بودند که فکر می‌کردند تماس با سفارت بلافاصله بر ساواک معلوم می‌گردد و سبب اقدام تلافی جویانه ساواک بر ضدشان می‌شود.

دلیل سوم این بود که مایوس بودند نظام از راه اقدام سیاسی سرنگون شود. و در نتیجه نمی‌خواستند تماس با سفارت، ضعف و ناتوانیشان را آشکار گرداند.

در این میان، من با استفاده از فرصت به آمریکا رفتم. در ایران، تظاهرات عمومی وسعت مگر رفتند و شاه در پی وسایل مقابله با آنها از ما کمک درخواست. کمکی که درخواست گاز اشکاور بود. موافقت با دادن گاز اشک آور بعد از مباحثات بسیار و پادرمیانی شخص وزیر خارجه، بعمل آمد. در مدت اقامتم در واشنگتن کوشیدم رویهای بنا گذارم که دیگر هر بار که تقاضایی بعمل مآید، در دست اندازهای اداری نیفتد و موضوع برخوردی مرسوم در دیوان سالاری نشود.

در وزارت خارجه، من این موضع را اتخاذ کردم که از لحاظ حفظ حقوق بشر، استعمال گاز اشک آور بهتر از گلوله است. گفتم که شاه و حکومتش بهر صورت بر ضد تظاهرات و اغتشاشات، اقدام می‌کنند. بنابراین، بهتر است بجای تجهیزات کشنده، گاز اشک آور داشته باشند و آن را بکار ببرند...

مسئله مهم دیگر، تقاضای خرید سلاح از سوی ایران بود. مقامات ایرانی فهرست بلندبالایی از اسلحه پیشرفته تهیه کرده بودند که شامل اف 16، اف 14، اف 4های مجهز به وسایل گریز از موشک می‌شد... دایره حقوق بشر کاخ سفید با فروش سلاح به ایران یکسره مخالف بود. آنها قبول داشتند که ساواک از این سلاح نمی‌تواند بر ضد تظاهرات مردم استفاده کند اما می‌گفتند تحویل سلاح، تقویت رژیم شاه است و این امر سبب می‌شود که فشار و اختناق تشدید گردد. اعضای دایره برنامه گذاری نیز در مخالفت به اینان پیوستند. نظرشان این بود که تحویل اسلحه اضافی به رژیم شاه سبب می‌شود که ایران هرگونه امکان پیشرفت اقتصادی و اجتماعی را از دست بدهد. بنظر

من فروش اسلحه به ایران باید محدود می‌شد اما بعوض دلایل سیاسی اینکار را باید بعقل فنی موجه می‌ساختیم. من متقاعد شده بودم که شاه تن به کوششهای ما برای محدود کردن برنامه نظامی خود نمی‌داد و در صدد تهیه تجهیزات نظامی از جای دیگر برمی‌آمد. به بیان دیگر اگر اینکار را بدلائل فنی مدلل می‌ساختیم، او بدون احساس

کسر اعتبار از تقاضای خود می‌گاست...

مسئله سومی که از فرصت حضور در واشنگتن می‌خواستیم حالی دستگاه وزارت خارجه کنم، وضعیت اقتصادی ایران بود. یکبار دیگر کوشیدیم وزارت خارجه و سیاست مطالعه درباره اقتصاد ایران را که یکسال پیش از آن با بی میلی شروع کرده بودند، دنبال کنند. یکبار دیگر میخ استدلال در سنگ دیوان سالاری فرو نرفت... این کوشش آخری بود که بکار می‌پریم بلکه جهتی که برنامه رشد اقتصادی ایران در پیش داشت، از راه مطالعه دقیق، آشکار شود... وقتی در اواخر ماه اوت به ایران بازگشتم... تحریک پذیری که همواره با روزه داری و محدودیتهای دیگر ماه رمضان همراه است و با احساس محرومیت سیاسی همراه شده بود، در قیافه خیابانهای تهران آشکار خوانده می‌شد. (فصلهای 12 و 14، صص 142-153)

حکومت نظامی و کشتار

مخالفت با شاه گسترش می‌یافت. طبقه میانه و کارگران را فرا می‌گرفت. کنسولهای ما در شیراز و اصفهان اظهار می‌داشتند که مخالفان بسیار بیشتر از چند ماه پیش شده‌اند... حتی در نیروهای مسلح علائم ناراضی بروز می‌کردند. برای نمونه، نزد همافران این علائم آشکارتر بچشم می‌خوردند... در قشر تاجران و کسانی که پیش از این با استفاده از تورم، معاملات پرسود میکردند، میزان ناراضی بزرگ میشد. حکومت آموزگار، اعتبارات بانکی را محدود کرد، پارهای قوانین را که نادیده گرفته می‌شدند، به اجرا درآورد و دسترسی به سودهای هنگفت را مشکل گرداند. این امر سبب شد که عدم رضایت از دولت آموزگار را آشکار سازند و پارهای تفسیرهای انتقادآمیز درباره سیاست عمومی شاه و رژیمش بعمل آورند. 26 اوت، آموزگار استعفاء داد و جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا، جانشین وی شد.

در این زمان شایعه‌ها درباره حالت مزاجی شاه جریان پیدا می‌کردند. وی تمام تابستان را دور از انظار عمومی، در یکی از اقامتگاه‌هایش در کناره دریای خزر بسر برد. بنابر شایعه، علت غیبتش بیماری بود و همه گونه خیر و نظر درباره نوع بیماری او بر سر زبانها بودند. اطلاع رسمی ما این بود که شاه مرضی دارد اما نمی‌دانستیم چه نوع بیماری است. من شك دارم در دولت آمریکا از بیماری معدی شاه که اطبا فرانسوی تشخیص داده بودند، کسی خبر داشت. من آگاه بودم که او دائم دوا می‌خورد. اما اطلاعی از چند و چون بیماریش نداشتم. مسئله صحت یا بیماری شاه، امری بود که نه تنها برای شایعه سازان در تهران، بلکه برای آمریکا مهم بود. کمی بعد از مراجعت، تقاضای ملاقات کردم. در دم موافقت شد و شاه در کاخ نیواران مرا بحضور پذیرفت. در آغاز بنظر می‌رسید تندترست و سرحال است. بعد از خوش و بش، رشته سخن به اوضاع ایران کشید، ناگهان قیافه‌اش در هم رفت. نمی‌خواست در این باره حرف بزند. در سکوت ترش روی ماند. چند بار کوشیدیم او را به سخن برانگیزیم و وقتی بجایی نرسید، به او خیره شدم و پرسیدم شما را چه می‌شود؟...

ناگهان هر چه در دل تنگ داشت بیرون ریخت. بمدت ده دقیقه حوادثی را که در نقاط مختلف کشور روی داده بودند، يك به يك برشمرد. می‌گفت اینها همه حمله به آمریت دولت او هستند و بر ضد قانون و نظم انجام می‌گیرند. می‌گفت دیگر تنها دانشجویان نیستند بلکه کارگران و افراد گروههای مختلف مذهبی، علمای مذهبی و تجار و کسبه بازار، همه شرکت دارند. می‌گفت، طرح بسیار وسیعی است. مثل جوشی می‌ماند که به یکباره سراسر بدن را پر کند. سراسر کشور پر از حادثه است. می‌گفت بر او مسلم است که برنامه‌ای ماهرانه طرح شده و اجرا می‌شود. کار، کار مخالفان خودجوش نیست. بعد روی بمن کرد و با لحنی التماس‌آمیز گفت که در عرض و طول این حوادث اندیشیده است و به این نتیجه رسیده است که امور بالا از تحریکات خارجی سرچشمه می‌گیرند. گفت آنچه او را ناراحت می‌کند اینست که ك گیب، روسی محرک این حوادث نیست، بلکه انگلیسها و سیا محرک آنهایند. گفت تحریکات انگلیسها را تا حدودی می‌فهمد چرا که آنها کسانی هستند که هیچگاه ملی کردن صنعت نفت را از سوی او فراموش نکرده و نخواهند کرد. و حالا گفتگو با کنسرسیوم در جریان است، انگلیسها فرصت را معتم شمرده‌اند تا مداخلات قدیمی خود را در ایران از سر بگیرند. سخن پراکنیهای بی‌بی‌سی که سراسر انتقاد از حکومت او است، دلیل صحت تحلیل بالا است.

توضیح: کارشکنهای شاه در کار ملی کردن نفت بر کسی پوشیده نیست. برای جلوگیری از انتخاب مصدق و یاران او هر چه توانست کرد. وقتی به نتیجه نرسید و پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت از سوی جبهه ملی به مجلس داده شد و کمیسیون نفت تحت ریاست مصدق تشکیل شد و بر آن شد که قرارداد الحاقی گس - گلشایان را رد کند، زیر فشار انگلیسها، دولت رزم آرا را بر سر کار آورد. رزم آرا ترور شد. دولت علا را روی کار آورد. کمیسیون نفت و مجلس، ملی کردن نفت را تصویب کرد. شاه در صدد شد با روی کار آوردن سید ضیاءالدین طباطبایی تلاش جبهه ملی را برای ملی کردن نفت عقیم گذارد. مصدق در مجلس از این توطئه پرده برداشت و با قبول پیشنهاد نخست وزیر و بعهده گرفتن این مقام، آن را عقیم گذاشت. در تمامی دوره حکومت مصدق، دو جناح توده‌ای و نفتی، لحظه‌ای از توطئه بر ضد حکومت مصدق باز نایستادند. بعد از توطئه نهم اسفند، مصدق طی نطقی از توطئه‌های دربار پهلوی پرده برداشت و با سند و دلیل روشن گرداند که شاه و کسانش، توطئه گردان توطئه‌های چپ و راست هستند. وقتی توطئه براندازی مصدق در 9 اسفند 1331 بجایی نرسید، توطئه کودتای شاه - زاهدی طرح شد و در روزهای 25 تا 28 مرداد 1332 به اجرا گذاشته شد. طرح این کودتا، اینتلجنت سرویس انگلیس و سیا بودند. ایدن Eden، نخست وزیر اسبق انگلیس، در خاطرات خود می‌نویسد: شبی که مصدق سقوط کرد، من در آبهای یونان دوران استراحت را می‌گذراندم. آن شب را بسیار راحت خوابیدم. شاه به ایران بازگشت و زاهدی بعنوان نخست وزیر و علی امینی بعنوان وزیر دارایی، بعد از تجدید رابطه با انگلستان، قرارداد خانانه کنسرسیوم، قرارداد معروف به امینی - پیچ، را به ملت ایران تحویل کردند. چرچیل و آیزنهاور برای شاه تبریک فرستادند بطوریکه بعدها اسناد منتشر شده از سوی روزنامه‌های آمریکایی آشکار گرداند، رشوه‌های کلان بحساب عاقدان این قرارداد بحسابهای بانکی‌شان ریخته شدند. از کودتای 32 تا انقلاب 1357، شاه و همه آنهايي که در کودتا شرکت کردند با یکدیگر نزاع می‌کردند، اما هیچ گاه از خدمت به اربابان آمریکایی و انگلیسی سرباز نزدند.

و بیچارگی او در این بود که مردم را مشتی نادان و آمریکا و روس و انگلیس را فعال مایشاء می‌شمرد. مردم را نادانهای تحریک‌پذیر می‌شمرد. بنابراین، اگر سراسر ایران بحرکت در آمده بود، باید تحریکی در کار باشد و این تحریک یا باید از ناحیه روسها باشد و یا آمریکا و انگلیس. روسها جز در حمایت شاه حرف نمی‌زدند. حزب توده رادیو پیک ایران را نیز تعطیل کرده بود. پس بناچار تحریک از ناحیه آمریکا و انگلیس است. دلیل این تحریک سخن پراکنیهای بی‌بی‌سی است. غافل بوده است که بی‌بی‌سی يك از هزار را نمی‌گفت. انفجار عظیم در ایران بوقوع پیوسته بود. بی‌بی‌سی و دیگر فرستنده‌ها چطور می‌توانستند نسبت به انفجاری که بازتابی چنان گسترده در جهان داشت، سکوت کنند؟ از قرار هنوز می‌پندارند مردم نادان و تحریک پذیرند و گوش به حرفهای بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و صدای اسرائیل و رادیوهای ضدانقلاب دارند. برخلاف واقع خبر پخش می‌کنند. بر خلاف واقع تفسیر پخش می‌کنند. از نمایندگان واقعی اراده ملت ایران «انتقاد» می‌کنند ضد انقلاب را بزرگ می‌کنند. رژیم خمینی را در حرف تثبیت می‌کنند. نتیجه آنست که مردم به این فرستنده‌ها گوش نمی‌دهند.

شاه قربانی «نخبه گرایی» بیمارگونه‌اش شد. بازمانده‌های رژیمش عبرت نگرفته‌اند و بنام این نخبه گرایی خود را در انجام انواع جنایتها و خیانتها بر ضد انقلاب بزرگ ملت ایران مجاز می‌شمرند...

می‌گفت آنچه بیشتر از همه او را می‌آزاد، نقش سیا است. سیا چرا ناگهان پشت به او کرده و بر ضد او عمل می‌کند؟ چه کرده است که سزاوار عملی چنین از سوی آمریکا شده است... می‌پرسید آیا شما و روسها میان خود به توافق نرسیده‌اید ایران را میان خود تقسیم کنید؟ نوعی توافق بر سر تقسیم جهان از جمله ایران میان دو

قدرت بعمل نیامده است؟

کوشیدیم هر چه عقلانی‌تر اوضاع را آنطور که هستند برایش شرح کنم و او را از پشتیبانی کامل آمریکا مطمئن گردانم. اطلاعاتی را که مأموران سفارت از فعالیتهای مخالفان و عمومیت پیدا کردن مخالفت بدست آورده بودند، با او در میان گذاشتم و کوشیدیم تا او را متقاعد کنم که اینهمه نمی‌تواند تحریک خارجی باشد. با دقت گوش داد و از اینکه ما به این خوبی از امور مطلع می‌شویم، بنظر شگفت زده می‌رسید...

سرانجام بنظر رسید که شاه توضیحات مرا پذیرفته است. با اینحال پرسید مخالفان از کجا پول می‌آورند؟ بنظر او روحانیان به چنین مبالغی که دارند، بنا بر معمول، نمی‌توانستند دسترسی پیدا کنند. گفتیم من از تفصیل آن خبر ندارم اما بنا بر اطلاعی که دارم، بیشتر این پول از بازار می‌آید. پاسخ مرا با نابوری تلقی کرد. گفت وضع بازاریها در دوره پهلوی همواره خوب بوده است و بازاریان از طرفداران ثابت قدم او بوده‌اند. نپذیرفت پولی که بر ضد او خرج می‌شد، از بازار می‌آید. با مقداری تفصیل شرح داد که سال 1953، تظاهرکنندگان خیابانی که از بازار آمده بودند، از عوامل مؤثر بازگشت وی بقدرت بوده‌اند. به او القاء کردم که از نزدیک در تمایل کنونی بازاریان نظر کند. بخصوص ببیند دربارۀ تدابیر اقتصادی اخیرش چه عکس العملی نشان می‌دهند؟

توضیح: پاسخ شاه نشان مدهد او تا کجا در فضای ذهنی خویش از واقعیتها بدور افتاده است. از یاد برده است که بعد از کودتای 28 مرداد، سقف بازارها را بر سر بازاریان خراب کرد. بارها اعتصابها را بخون کشید... و سیاست اقتصادی جذب ایران در نظام سرمایه داری، اگر به نفع قشر کوچکی از سرمایه داران تمام منشد، بزیان اکثریت بازاریان بود. از یاد برده است نیرویی که با روی کار آمدن سلسله پهلوی مقابله منکر بازار بود، بازاری که طی نزدیک به 60 سال بر مخالفت باقی ماند. گذشته از این امر، سخنان شاه دربارۀ وفاداری بازاریان به رژیم او و پولی که خرج مخالفت با وی منشد، نشان مدهند که شدت استبدادی بحدی رسیده بود که احدى یارای گزارش واقعیتها را به او نداشته است. دستگاههایی که وظیفه داشته‌اند او را از حقایق امور بیگانه‌اند، گزارشهایی به او مدادند که با تمایلات وی سازگار باشد. وگرنه آسان مفرهید، وقتی همه مردم بک کشور بر منخیزند و بطور خودجوش به توحید دست میابند و در جریان مبارزه با رژیم استبدادی، بر اساس تعاون، زندگانی اجتماعی خویش را در بیرون از حاکمیت رژیم استبدادی سازمان می‌دهند، نیازی نیست که پولهایی با آن کم و کیف که در 28 مرداد، خرج شوند، تدارک و خرج گردند. از این گفتگو، درسی بزرگ باید گرفت و آن اینکه وقتی مسنول اول کشور، اطلاعاتی بر زبان آورد که متضمن واقعیتها و حقیقتها نبودند و بر اساس این اطلاعات، نظریه‌هایی بیان کرد که سراپا گمراه کننده بودند، نظام سیاسی وارد مرحله سقوط خود شده است.

این ملاقات و گفتگوهایی که در آن انجام گرفتند، زمینه و چهارچوبی برای بحث از حوادث سیاسی در ایران پدید آوردند که تا رفتن شاه از ایران، زمینه و محدوده گفتگو برجا بماند. روشن و آشکار بود که او غیر از شهباتو، هیچکس را نداشت. کسی را نداشت که بتواند با او همانطور که با من بحث می‌کرد، بحث کند. وقتی برخاستیم برویم، او ما را تا در همراهی کرد و من متوجه شدم که پایش کمی می‌لنگد. ناگهان دست و پاچه شد. زود خود را جمع و جور کرد و گفت به هنگام اسکی آبی، صدمه دیده است. در آن وقت توضیح او را پذیرفتم اما بعد از خود پرسیدم آیا لنگیدن بعلت بیماری نبود که او را به تحلیل می‌برد؟ در مراجعت به سفارت، گفتگوها را تا حدودی به تفصیل به واشنگتن گزارش کردم و توصیه کردم که رئیس جمهوری نامه‌ای به شاه بنویسد و در آن سیاست آمریکا را در تایید رژیم او، مورد تاکید قرار دهد... توصیه کردم که پیام بلافاصله، در وقتی، ارسال شود که روحیه شاه سخت به تقویت نیاز داشت. وزارت خارجه بمن گفت بلحاظ آنکه رئیس جمهوری در کمپ دیوید سخت با سران مصر و اسرائیل مشغول است، نامه به آن سرعتی که انتظار دارم، نوشته و ارسال نخواهد شد. حوادثی که در همین روزها روی دادند، موضوع آن نامه را تغییر دادند.

در ششم سپتامبر، پایان ماه رمضان و عید فطر بود... راهپیمایی عظیمی انجام گرفت. نظام و سازماندهی آن عالی بود... یکی از ناظران که می‌دانست تمایل شاه به اینست که تظاهرات را به عوامل خارجی نسبت بدهد، گفت که: «ژاپنیها امروز عصرشان، بد خواهد گذشت»، پرسیدم چرا؟ گفت که همه مأموران انتظامات بر موتورهای ژاپنی Honda سوار بودند و همه بیسیمهای دستی، ژاپنی ساخت Sony بودند. با توجه به نوع استدلال ایرانی! از سوی بعضی از اطرافیان خیالباف شاه، ژاپن عامل این تظاهرات بوده است!

در هفته هایی که در پی آمدند، من به کارمندانی که مسنول جمع آوری اطلاعات بودند، اصرار مورزیدم که از دو محیط مهم یکی بازار و دیگری روحانیت اطلاعات کسب کنند... از یک آمریکایی که کارش مشاور امور بازرگانی بود و با هر دو محیط آشنایی و آمیزش طولانی داشت، خواستم میان کارمندان سیاسی سفارت و رهبران بازار، کسانی که با روحانیان ارتباط نزدیک دارند، تماس برقرار کنند... کار به تماس با دکتر مهدی بازرگان کشید. او رهبر نهضت آزادی و مسلمانی پارسا و شیعه بود و احتمال معرفت آیت الله خمینی بعد از پیروزی انقلاب، او را به نخست وزیری برگزیدند.

بعد از این تظاهرات، نامه رئیس جمهوری به شاه را از یاد بردم. وقتی به یاد نامه افتادم از خود پرسیدم با وجود چنین تغییر ناگهانی که حوادث به خود می‌دیدند، نامه‌ای با آن محتوی هنوز دردی دوا می‌کرد یا خیر؟ درخواست کردم محتوای آن را با توجه به حوادث جدید تغییر بدهند. شاه خود نیز بیکار نبود. از حوادث هفتم سپتامبر تکان خورده بود. عصر همان روز فرماندهان نظامی را احضار کرده بود و جلسه‌ای طولانی با آنها تشکیل داده بود. فردایش تهران و تمامی کشور وقتی سر از خواب برداشتند، خبر یافتند که شب پیش حکومت نظامی اعلام شده که از صبح آن روز، هشتم سپتامبر، برقرار می‌گردید. تظاهراتی در 8 سپتامبر در میدان ژاله مقرر شده بود... مقاومت مردم کارا به تیراندازی کشاند... سربازان بسوی مردم تیراندازی کردند و وقتی دود بر طرف شد 200 تن از تظاهر کنندگان کشته شده بودند...

کشتار برای هر دو طرف، هول و تکانی ناگهانی بود. مخالفان بر اثر عمل نظامیان، بنظر میانه رو و سازش طلب شدند. حکومت - و بویژه شاه - بنظر از کثرت تلفات، مبهوت گشتند. مکث کوتاهی از ناحیه ملت در عملیات مخالفت آیز پدید آمد. این مکث مقارن و یا متأثر از استقرار نیروهای نظامی در شهرهای بزرگ و احساس حکومت نظامی در این شهرها بود. مردم توقیف می‌شدند و مشت آهنین نظامیان بنظر اثر بخش می‌رسید...

همانطور که گفتیم، رئیس جمهوری در کمپ دیوید (با انور سادات، رئیس جمهوری مصر و بگین، نخست وزیر اسرائیل) به مشکل خاورمیانه مشغول بود و کار در پیشرفت بود. خبر حوادث 8 سپتامبر به آن مکان دور افتاده در میان کوهها رسید و انور سادات بمتابه دوست نزدیک شاه تصمیم گرفت به رفیق خود تلفن کند و به او دلگرمی بدهد و از او حمایت کند. کمی بعد از تلفن او، کارتر نیز به شاه تلفن کرد. مرا هیچ از مضمون گفتگوها مطلع نکردند. مدتی بعد به من گفتند این مکالمه تلفنی بجای نامه‌ای انجام گرفت که شما قبلاً پیشنهاد کرده بودید ...

گروهی از صاحبان مشاغل آمریکایی که از ایران دیدار می‌کردند، بعد از ظهر روزی که شاه این مکالمه تلفنی را انجام داده بود، بحضور شاه پذیرفته شدند. وقتی عصر به پذیرایی من آمدند، گفتند که به اختصار از تلفن کارتر صحبت کرده و از این امر خوشدل بنظر می‌رسید. بهررو، شاه سرانجام نظر کارتر را بخود جلب کرده بود و بعد از آن، دیگر هیچگاه نشنیدم که او باز از سیا و حکومت آمریکا شکایت کند که می‌خواهند آمریت او را به تحلیل برند. (فصل 15، صص 154-163)

توضیح: در حقیقت کشتار 17 شهریور، تغییرات مهمی در تمایل و رفتار سیاسی گروههای سیاسی مخالف شاه بوجود آورد: - خمینی که تا آن هنگام به تکرار میگفت، «فقط روحانیت مبارزه میکنند» و «در رأس ملت است»، تغییر لحن داد و در اعلامیهایی که به این مناسبت صادر کرد، مبارزه را از آن همه، «رجال بزرگ» و روشنفکران و روحانیان و بازاریان و دانشجویان و کارگران و دهقانان از زن و مرد، شمرد و تا وقتی قدم به تهران گذاشت این رویه را ترک نگفت.

- مخالفان «میانه رو» میانه روتر شدند. مصاحبه‌ها و نوشته‌ها، در انتقاد از «تندروها» و در ضرورت «سازش» برجایند و بر این تغییر رویه حکایتی آشکارند.
 - و در پاسخ مخبر تلویزیون فرانسه که نظرم را درباره تأثیر این کشتار بر تحول سیاسی می‌پرسید، در یک جمله پاسخ دادم: شاه رفت. و در اسناد سفارت درباره ارزیابی این کشتار و روشهایی که باید در پیش گرفت اینطور آمده است: «سلیوان درباره اثر حوادث این روز بر شاه و وزیرانش به واکنشگتن گزارش می‌کند که:
 - وزیر خارجه به مرگ افراد در زد و خوردهای صبح، اهمیتی نداد و اصرار داشت که بیش از 10 هزار نفر کشته نشده‌اند (بعداً به منزل من تلفن کرد و گفت حدود 100 نفر کشته شده‌اند). او مشتاق دانستن عکس العمل رسمی دولت آمریکا نسبت به وقایع بود و نظرها را درباره قدمهای بعدی که دولت ایران باید برمی‌داشت، پرسید.
 - نهایندی وزیر علوم، بعکس از عواقب حکومت نظامی سخت نگران بود... گفت دولت آمریکا می‌تواند نقش اساسی در وضع فعلی داشته باشد. بنظر او ما بیشتر از دولت می‌توانستیم در شاه مؤثر باشیم. باید کاری کنیم و سریع که از این نفوذ استفاده شود.
 شاه را در 10 سپتامبر ملاقات کردم. خسته و ناراحت بود. در مقایسه با وزیر خارجه، حساسیت بیشتری نسبت به مرگ افراد نشان می‌داد. اصرار داشت بگوید دست شوری در تمام تظاهرات و شلوغیها در کار است. می‌گوید اشتباهات گذشته باید تصحیح گردند و بزودی این امر را اعلام خواهد کرد. به روستاها کمک بیشتری خواهد شد. برنامه (تفویض) آزادیها ادامه خواهد یافت. لایحه آزادی اجتماعات و مطبوعات به مجلس داده خواهد شد و انتخاباتی آزاد در ماه ژوئن برگزار خواهند شد.
 - او خواهان ابراز حمایت از سوی آمریکا نسبت به خود و رژیم حاکم و طرحهایی می‌باشد. او طرحهایی جامعتر از پیش دارد. و کاملاً نظرهایی از نوع کنار رفتن و یا فرار کردن را رد می‌کند...

- نظر کلی که از این چند ملاقات بدست آورده‌ام اینست که وقایع اخیر منجر به خراب شدن تشکیلات ایران شده‌اند... شاه متقاعد شده است با کسانی که خواستار اصلاحات هستند کنار بیایند و ما می‌توانیم از شاه انتظار داشته باشیم که آن اصلاحات را انجام دهد. (گزارش محرمانه 10 سپتامبر 1978 از سلیوان به وزارت امور خارجه، مندرج در جلد 12 اسناد لانه جاسوسی)

درباره اثر این حوادث بر قوت گرفتن احساسات ضدآمریکایی در چند سند مطلبی آمده‌اند. از جمله:
 تظاهر احساسات ضدآمریکایی... برای بسیاری این شکل را پیدا کرده است که: «ما عرض خاصی نسبت به شما نداریم. اما ایرانیان از آمریکاییان متفرند زیرا که (1) شما شاه را بر سر قدرت نگاه داشته‌اید (2)، اسلحه آمریکایی مردم را می‌کشند (3)، شما اخلاق فرزندان ما را بد کرده‌اید (4)، شما به اسلام احترام نمی‌گذارید (5)، شما باعث تورم، کمبود و غیره ... هستید. (گزارش از ویکتور. ال. تامست از شیراز به وزیر مختار آقای نلس - 12 سپتامبر 1978 - همان جلد)
 و برای اینکه سر از کار بعضی از «میانه روها» و سبب مصاحبه‌ها و موضع گیریهایشان در آوریم، باید ببینیم اسناد درباره «چه باید کرد» چه می‌گویند:
 در خلاصه مذارات هیاتی که در سفارت مسائل کشور ما را بررسی می‌کرده‌اند، (13 سپتامبر 1978 - همان جلد) سلیوان اینطور ارانه طریق می‌کند: «وظیفه ملی دولت جدا کردن عوامل حرف شنو مخالفین از عوامل مخرب آنهاست» غیر از وی، اعضای سیاسی دیگر این سفارت، فرضهای مختلف را مورد بحث قرار داده اند و در مجموع به نتایج زیر رسیده‌اند:

1- ما باید مصرأً به شاه درباره اعطای آزادی فشار بیاوریم. در این صورت ایرانیان حداقل اعتماد پیدا می‌کنند که استقرار آزادیها هدف ما است...
 2- سرکوب متناوب بیشتر محتمل است و نتیجه آن اینست که ظرف دهه آینده شاه یا با ترور و یا با کودتا و یا با فشار غیرقابل تحمل مقاومت مردم، از جا کنده شود. در این صورت بهترین دولت ممکن در آینده - در این شرایط برای ما- دولتی خواهد بود که اتحادی میان غیرنظامیان و افسران جوان ارتش بر آن حاکم باشد. بدترین رژیم، رژیمی خواهد بود که افسران ارتش بر آن تسلط داشته باشند...

3- در این اوضاع و احوال ما باید از زمان حاضر استفاده کنیم (حتی اگر شاه آن را نخواهد و در برابرش ایستادگی کند)... هم زمان با فشار برای اعطای آزادیها، باید از صمیمیت خود به شاه از راه کاهش فروش سلاح و اظهارات عمومی، با احتیاط تمام، بکاهیم... باید فوراً الف: در سازمان سیا و سفارت، رجحان به تهیه گزارش از وقایع و سیاست داخلی ایران داده شود... ب: با جامعه دانشگاهی از روی قرار و قاعده و مرتب مشاوره بعمل آید... ج: از طریق دانشگاهیان و یا بطریق مستقیم با تبعیدیهای ایرانی و سازمانهایشان در ایالات متحده، تماسهای محتاطانه‌ای برقرار گردد... د: از وزارت بازرگانی خواسته شود که با بازرگانان آمریکایی همکاری کند. خیلی از این بازرگانها، بسیار باهوش و حساس هستند و وسایل تماس زیادی (با ایرانیان) دارند...

و در تاریخ 21 سپتامبر سلیوان طی گزارشی به وزارت خارجه آمریکا در عین آنکه اعطای آزادیها را برای جدا کردن «میانه روها» و فلج کردن رهبری انقلاب لازم می‌شمرد، معتقد به حفظ حکومت نظامی است. (همان جلد) «دولت باید بطرز معقولی در جهت اعطای آزادی و توسعه پایگاه خود حرکت کند تا گروههای سیاسی مسئولی که بلندپروازیهای دموکراتیک دارند، بتوانند در امور حکومتی کاری بر عهده بگیرند. در ضمن عده زیادی را که تبعیت از آن رهبری را پذیرفته‌اند که خواستار سرنگونی رژیم فعلی است، باید با خود موافق گرداند. در صورت عدم موفقیت در این امر، امکان دارد که لغو حکومت نظامی و تجدید روند آزادیخواهی، ناآرامیهای گذشته را بازآورد و از نو سرکوب نظامی اسفبار را سبب گردد. و نتایج حاصل از آن ممکن است برای شاه و سلطنت شوم باشد».

این قسمتها که از اسناد سفارت آمریکا، نقل شدند، نه تنها موقعیت تعیین کننده‌ای را که سلیوان در کتاب خود شرح کرده است، بیشتر روشن می‌کنند، بلکه به خوانندگان امکان می‌دهد فصلهای بعدی کتاب را، بخصوص اشتباههایی که نویسنده به شریف امامی و شاه و... نسبت می‌دهد، بهتر دریابند.

تغذیه سوسمارها:

دولت آموزگار رفت و جعفر شریف امامی، رئیس مجلس سنا، نخست وزیر شد. از لحاظ نیروهای مخالف عموماً و علمای شیعه خصوصاً، انتخاب شریف امامی، از آنچه بود، بدتر نبود. شریف امامی به شاه بسیار نزدیک بود. در بنیاد پهلوی سالها از نزدیک با او کار کرده بود. شهرت به مسلمان مآبی نیز داشت. روابطش با نیروهایی که پشت سر مخالفان مسلمان بودند، بهتر از دیگران بود...

شریف امامی سفیر انگلیس و مرا خواست و با تکلف بسیار بما گفت، مستقل از شاه عمل می‌کند. گفت تمامی کسانی که پیش از او نخست وزیر بوده‌اند، مجریان بی اراده نیت شاه بوده‌اند. اما دولت او خود را مختار می‌داند، در برابر مجلس مسئولی می‌شناسد و با شاه تنها از لحاظ تشریفات اجرایی ارتباط می‌گیرد. نقشهای را که طرح کرده بود با ما در میان گذاشت: امتیازات وسیعی به مخالفان سیاسی داده می‌شوند. گفت می‌خواهد بسیاری چیزها را که طی سالها می‌خواستند به آنها بدهد. بعد از دادن دادنیهها، آنها، مثل گرسنه‌ای که خود را بر سر سفره رنگین بیابد، از پرخوری خواهند ترکید. این همان برنامه ایست که بعداً ما آن را «تغذیه سوسمار» عنوان دادیم. برای مثال ساتسور مطبوعات را یکسره لغو کرد. اجازه داد که مذاکرات مجلس از رادیو پخش شود و اظهار کرد هرگونه فعالیت سیاسی از تضییقات حکومتی آزاد است. در خفا پیش گویی می‌کرد که مخالفان در اوضاع و احوال جدید، بجان یکدیگر خواهند افتاد و توجه نیرهایشان از شاه و دولت منصرف و جلب برخورد با یکدیگر خواهند شد.

حساب تصمیم دوشم بسیار غلط از آب درآمد. بنظر او اصلی‌ترین مخالف شاه آیت الله خمینی بود. مردی که در نجف در عمق صحرای عراق در تبعید بسر می‌برد. شریف امامی که خود عامل نزدیک شدن رژیم شاه به رژیم عراق بود و می‌دانست که عراقیها از تحریکات آیت الله خسته شده‌اند... از عراقیان خواست که آیت الله را از

عراق تبعید کنند... نظریه شریف امامی این بود که وقتی آیت الله از عراق تبعید شود، ناگزیر راهی غرب و به احتمال زیاد اروپا می‌شود. این امر سبب می‌شود که از دسترس اکثر مذہبیهای ایران بدور بماند. او به پارسونز Parsons، سفیر انگلستان و من گفت: وقتی آیت الله به پاریس رفت اعتبار خود را نزد مردم از دست می‌دهد و فراموش می‌شود...

ملاقاتهای ما با شاه ادامه داشتند. در یکی از این ملاقاتها که بعد از ملاقات بالا دست داد، شاه به سفیر انگلیس و من گفت: امیدوار است تکنوکراتهای جوان که در حزب تربیت شده‌اند، به این امر پی ببرند که قبول خواستهای بنیادگرایان مبنی بر لغو اصلاحاتی که انجام داده‌اند و از نو برقرار کردن عرف و اعمال اسلامی، دیوانگی است. احساس او این بود که اگر این جوانان فرصتهای سیاسی بیابند، فرصتهایی که دولت شریف امامی به آنها عرضه خواهد کرد، خود را در موضع مسئولان سیاسی خواهند یافت و دیگر زمینه ساز موفقیت سیاسی ملایان نخواهند شد. او امریت و نفوذ ملایان را به تمسخر گرفت و گفت آن‌ها از ایران نو بیگانه‌اند. گفت مطمئن است آگاهترین عناصر جامعه ایرانی زود متوجه می‌شوند که ملایان کفایت اداره کشور را ندارند و حکومت روحانیان تنها عکس العملی که بوجود می‌آورد اینست که کشور را بسوی کمونیسم میرانند...

حسابهای شاه و شریف امامی غلط از آب درآمدند. نه تنها امتیازهای اعطائی، سبب ضعف و آرامش مخالفان نشدند، بلکه توفیق در اخذ هر امتیازی آن‌ها را جسورتر می‌کرد و توقعهای آنها را بالا می‌برد و شروع می‌کردند به گفتن و خواستن چیزهایی که در آغاز بر زبان نمی‌آوردند. دوره مکتب به پایان رسیده و تظاهرات و شعارها از سر گرفته شده بودند.

حالا دیگر شعار «مرگ بر شاه» نیز می‌دادند...

مخالفان روش کار را تغییر دادند، با گل به مقابل تفنگ رفتند... در ماه اکتبر روش تازه دیگر بکار بردند. شبها در سرتاسر شهر، مردم فریاد الله اکبر سر می‌دادند... بر من روشن شد که دولت شریف امامی روزهای آخر عمر خویش را می‌گذراند و شاه دیگر چاره‌ای جز توسل به دولت نظامی ندارد. این امر را پیش بینی کردم و در اواخر اکتبر پیامی به واشنگتن فرستادم. نظرهای خود را درباره وضع گفتم و خاطرنشان کردم که تشکیل دولت نظامی قریب الوقوع است. برایم قطعی بود که شاه پیش از اتخاذ این تصمیم با ما مشورت خواهد کرد. از این رو بر آن شدم جواب این نظرخواهی را از پیش بگیرم. در پیام خواستم که تعلیمات لازم را از پیش بدهند تا بدانم در پاسخ شاه چه جواب باید داد.

با تعجب بسیار، ظرف 48 ساعت جواب سریع و روشنی دریافت کردم: دولت ایالات متحده آمریکا برای ادامه حیات رژیم شاه بزرگترین اهمیت را قائل است و شاه هرگونه تدابیری که احساس می‌کند برای حفظ موقعیتش لازمند، می‌تواند اتخاذ کند. اگر تشکیل يك دولت نظامی از جمله تدابیری است که لازم می‌بیند، دولت آمریکا نظر شاه را می‌پذیرد و از تصمیم او حمایت کامل می‌کند. این دستورالعمل بر اساس این فرض و اماره نوشته شده بود که دولت نظامی، قانون حکومت نظامی را تمام و کمال و با قوت و شدت اجرا خواهد کرد و با استفاده از نیروی نظامی، مخالفان سیاسی سرکوب خواهند شد.

کمی بعد، دو امر واقع شدند که این تغییر جهت ناگهانی سیاست واشنگتن را تا حدودی روشن مساختند: نخست تلفنی بود که برژنسکی بمن کرد و اطلاع داد کمی پیش از آن با شاه صحبت کرده است و حمایت کامل رئیس جمهوری را از هر اقدامی که شاه لازم بداند به او ابلاغ کرده است. دومی که اندک مدتی بعد از این تلفن روی داد، ورود اردشیر زاهدی به تهران بود. وی بمحض ورود بمن تلفن کرد.

وقتی برای دیدار زاهدی به خانه‌اش رفتم، مرا به اطاق مطالعه برد و با تبتائی طلبی‌ترین لحن گفت: «برژنسکی سیاست ایران را خود در دست گرفت». برایم شرح داد که چگونه توسط برژنسکی به کاخ سفید احضار شده است و به او گفته شده که وضعیت رئیس جمهوری را سخت نگران ساخته است و شاه احتیاج دارد که در تصمیمات تقویت شود. گفت که برژنسکی او را تشویق کرده است به ایران مراجعت کند و شاه را به اتخاذ تدابیر محکم برای حفظ رژیمش برانگیزد. بنابر قول او، وقتی اعتراض کرده است که نمی‌تواند سفارت را در واشنگتن ترک گوید، برژنسکی او را بحضور رئیس جمهوری می‌برد و در حضور او می‌گوید، رئیس جمهوری خود سفیر ایران در واشنگتن می‌شود. در این وقت زاهدی احساس می‌کند که وظیفه مقدم وی اینست که به ایران بیاید و شاه را در مقابله با سخت‌ترین برخوردهای سیاسی یاری کند. کمی بعد از این ملاقات، شاه مرا به کاخ خود احضار کرد و حرفهایی که زاهدی از پیش بمن گفته بود، برایم بازگفت. گفت زاهدی به او گفته است که پیامی بمن (سفیر) خواهد رسید حاکی از تأیید این اظهارات و از من پرسید چه وقت پیام را دریافت خواهم کرد و کی او را از مضمون آن آگاه خواهم کرد؟

در این مرحله، پیامی که دریافت کرده بود، همان بود که واشنگتن در پاسخ سنوال و کسب دستورم فرستاده بود. مضمون آن پیام را به شاه گفتم. گفتم از نظر آمریکا او می‌تواند هرگونه تدابیری را که لازم می‌بیند اتخاذ کند. آمریکا از تصمیم او پشتیبانی خواهد کرد. از قرار این جواب، آن نبود که شاه توقع و انتظار داشت و از من خواست تعلیمات واضح و بی‌ابهامتری درخواست کنم. از قرار معلوم پیامی می‌خواست که در آن، از او خواسته شود نیروی نظامی را برای امحاء انقلاب بکار برد. این گفتگو را مخابره کردم و تقاضای تعلیمات روشن کردم. جوابی که آمد بسیار کم مایه‌تر از حرفهای زاهدی و غیر از پیامی بود که شاه توقعش را داشت. مضمون پیام را به شاه رساندم. از این مضمون راضی نشدم... (فصل 16 صص 164-177)

دولت نظامی

از دفتر شاه بمن تلفن کردند و پرسیدند چه وقت می‌توانم به دیدار شاه بروم. گفتم بمحض اینکه بتوانم راهی از میان قلوه سنگها پیدا کنم، خود را به دربار خواهم رساندم... در دم از در اصلی عبور کردیم و اتومبیل در برابر دری که به کاخ باز می‌شد توقف کرد. در برابر این در همواره درباری حاضر بود. اینبار کسی نبود. وارد اطاق پذیرایی شدم. در اینجا نیز احدی نبود. وقتی حیران بودم که چه کنم، در یکی از اطاقهای کوچک که به اطاق پذیرایی در داشتند، باز شد و شهبانو وارد شد. از دیدن من سخت تعجب کرد...

به او گفتم از من خواستند به حضور شاه برسم و او بیکی از آن اطاقها برگشت. کمی بعد، افسر تشریفات آمد و مرا بنزد شاه برد... شاه را بسیار آرام یافتم. بمن گفت تازه از بازدید شهر با هلی کوپتر می‌آید. گفت صدها ساختمان سوخته‌اند و از قرار جایی نیست که خراب نشده باشد. گفت احساس می‌کند چاره‌ای جز بر سر کار آوردن يك دولت نظامی را ندارد. از من پرسید آیا واقعاً مطمئن هستم که واشنگتن از این اقدام او حمایت می‌کند. با او گفتم من از پیش جوابی برای این سنوال خواستم و واشنگتن اطمینان داد که او در این اقدام از حمایت رئیس جمهوری و دولت آمریکا برخوردار است. بنظر بسیار قوت قلب و نشاط پیدا کرد و دستور داد برای من ویسکی بیاورند. بعد از این، بمن گفت از سفیر انگلیس نیز خواسته است بیاید و خواست که منتظر رسیدن او بشویم.

وقتی به او گفتم که سفارت انگلیس را آتش زده‌اند و سفیر به سفارت فرانسه رفته است، بسیار تعجب کرد... تمام روز شنیده بودم و از بسیاری که آتش سوزیها، کار ساواکیهای حرفه‌ای بوده است. اینکارها را از آن رو می‌کنند تا که شاه را به واکنش سخت و بر سر کار آوردن دولت نظامی تحریک کنند. به شاه گفتم این شایعات را شنیده‌ام و از او نیز پرسیدم بنظر او راست است یا خیر؟ نگاه خسته‌ای به من کرد و شانه هایش را بالا انداخت و گفت: «که می‌دانید؟ این روزها، آمادگی پیدا کرده‌ام که همه چیز را باور کنم».

يك ساعتی دیگر طول کشید تا سفیر انگلیس برسد. شاه استدلالهای معمولیش را از سر گرفت... در اواسط کلام و زمان، شهبانو به او تلفن کرد. با آنکه فارسی را درست نمی‌فهمم، متوجه شدم که شاه به او می‌گوید قصد دارد دولت نظامی بر سر کار آورد و به ایراد و اشکالهای همسرش جواب می‌دهد. در آخر به او گفت دولت آمریکا با خردمندی قبول کرد که از اقدام من حمایت کند...

پارسونز Parsons وارد شد و در پاسخ شاه گفت دستورالعملی دریافت نکرده است و با توجه به اینکه تجهیزات مخابرات سفارت بر اثر آتش سوزی خراب شده‌اند، بنظر نمی‌رسد بزودی نظر دولت انگلیس به او برسد. شاه در بیان مقصد خود دورتر نرفت. همین قدر گفت که دولت نظامی را عصر امروز تشکیل خواهم داد و آن را فردا صبح اعلام خواهم کرد.

وقتی از کاخ خارج می‌شدیم، از هاری را دیدیم که در اطاق انتظار پایین منتظر است... (فصل 17 صص 177-180)

از مانورهای سیاسی تا روزهای آخر سلطنت شاه

با استقرار حکومت نظامیان، 5 رشته عمل در ایران جریان پیدا کردند: اول استقرار نظم و قانون بود که بر عهده ژنرال از هاری و حکومتش بود. نه تنها حل مشکل اعتصابها که بخش صنعت کشور را فرا گرفته بودند بلکه تدارك، انتخابات و تحت نظارت دمکراتیک قرار گرفتن دولت نیز، از وظایف دولت نظامی بود. همزمان و بدون شور با دولت نظامی، کوشش دیگری برای حل مشکل از راه مذاکره سیاسی میان شاه و مخالفان، آغاز گشت. این کار را شاه خود انجام می‌داد... عمل سوم را اردشیر زاهدی بدست گرفته بود. او فعالیت خود را در رابطه تنگاتنگ با دولت آمریکا از طریق برژنسکی انجام می‌داد. بنای کارش بر این بود که نیروهای وفادار به شاه را برانگیزد و به اتکاء آنها سازش سیاسی را ممکن گرداند. بدین معنی که به این نیروها چنان قوتی ببخشد که مخالفان را از تلاش برای موفق کردن انقلاب بازدارد. خط چهارم عمل، عملی که بیش از همه نظر عموم را بخود جلب کرده بود، فعالیت مخالفان بود. این فعالیت به مقیاس وسیع از سوی آیت الله خمینی که به پاریس تبعید شده بود، رهبری می‌شد. در اطراف او گروهی از فعالان سیاسی نظیر ابراهیم یزدی که از آمریکا آمده، گرد آمده بودند، فعالیت این گروه در ایران از سوی آیت الله بهشتی و طالقانی و گروهی از غیرروحانیان تحت زعامت مهدی بازرگان، امیرانتظام و ناصر میناجی، رهبری می‌شد. و فعالیت پنجم که سیمس با سیم فعالیت‌های بالا تنظیم می‌شد، کوششی بود که از سوی من برای حفظ منافع آمریکا انجام می‌گرفت. فرض راهنمای من در کارم، این احتمال بود که شاه قدرت را از دست بدهد. نظرم این بود که در صورت وقوع این احتمال، باید ارتباط کاری آمریکا با رژیم بعدی حفظ شود و از بهره برداری روسیه از فرصتهایی که پیروزی انقلاب پیش می‌آورد، پیش‌گیری کند.

راه حل امینی

شاه تلاش خود را با يك رشته ملاقاتها با چهره‌های سیاسی گذشته آغاز کرد. اولین و برجسته‌ترین این چهره‌ها، علی امینی بود. او در گذشته نخست وزیر شده بود. در آن هنگام سوگلی خاص آمریکا شمرده می‌شد... نظر عقلای آن زمان بر این بود که او به اصرار جان کندي نخست وزیر شده و اصلاحات او بیاتر تمایلات آمریکا دربار و وضعیت ایران آن روز بوده است. امینی طرف شور شاه قرار گرفت بلکه از راه تعدیل سیاسی، زیرپای کسانی را که به رهبری آیت الله خمینی خواهان تغییرات بنیادی بودند، جارو کنند. محور مباحثات کاستن از قدرت مطلقه شاه، بازپس دادن پاره‌ای صلاحیتهای قانونی به مجلس و يك رشته اصلاحات بودند که باید امکان استقرار مظاهر دمکراسی را در ایران فراهم می‌آوردند. شاه امیدوار بود امینی بتواند عده‌ای دیگر از چهره‌های سیاسی، بخصوص سوسیال دمکراتهای قدیمی و گرایشهای مصدقی را متقاعد به همکاری کند و مسنولیت‌های حکومتی را بپذیرد. شاه آماده شده بود انتخابات آزاد را بپذیرد و بگذارد مجلس نخست وزیر را برگزیند. همچنین آماده شده بود نخست وزیری را تحمل کند که به شیوه غرب اختیارات و مسنولیتها را بدون گوش به زنگ دربار بودن، عهده دار باشد. و باز آماده بود که اختیار تصویب بودجه و تنظیم سیاسی نفتی را به مجلس واگذار کند. این امر شامل تفویض اداره شرکت ملی نفت به دولت نیز می‌شد. اما شاه آماده نبود اختیارات خود را بعنوان فرمانده کل نیروهای مسلح از دست بدهد و بگذارد مجلس و حکومت، بودجه ارتش را تعیین و تنظیم کنند... امینی در این مورد با او موافق نبود. با وجود این بر عهده گرفت به پاریس برود و با تتی چند از اطرافیان آیت الله خمینی در این باره گفتگو کند و ببیند آیا می‌توان به تفاهمی دست یافت که جریان وسعت گیر انقلاب را متوقف گرداند؟ در همین ایام من بطور مرتب با امینی ملاقات می‌کردم. اما این ملاقاتها بشیوه عجیبی انجام می‌گرفتند... از آنجا که امینی نمی‌خواست در اتهام آمریکایی بودن او کار به افراط بکشد، گفته بود او عامل آمریکا است، پذیرفت به سفارت آمریکا بیاید و از من خواست با او در خانه‌اش ملاقات کنم. سرانجام ملاقاتها به ترتیبی که او آن را مخفیانه می‌خواند، در خانه کارمند دایره اطلاعات سفارت آمریکا انجام می‌گرفت.. امینی گفت به شاه گفته ست هیچ يك از شخصیت‌های سیاسی به وعده‌های او باور نمی‌کنند مگر اینکه خود و افراد فامیلش ایران را ترك گویند و تا وقتی پروسه سیاسی بعمل درنیامده در خارج بمانند. شاه در گفتگوهایش با من هیچ اشاره‌ای به این جنبه از نظرهای امینی نکرد. امینی به پاریس رفت و بعد از مشاوری بانزدیکان آیت الله مراجعت کرد تا پشاه بگوید، دیگر باور ندارد که پیشنهاد سازش محلی داشته باشد و بدان بتوان فعالیت‌های سیاسی آیت الله را بی وجه ساخت. خصوصی بمن گفت، احساس می‌کند که آیت‌الله و کساتش حاضر به قبول هیچگونه سازشی نیستند. برآند تا استعفاي شاه بر سر قرار کنونی‌شان بایستند. درباره گفتگوهایش با شاه، گفت از آنجا که شاه با دو امر، یکی تفویض اختیار و مسنولیت تنظیم بودجه به مجلس و دیگری ترك کشور برای مدتی موافقت نکرد، او دست از کوشش برداشته است

توضیح: راه حل امینی، بسیار زودتر از این زمان مطرح شده بود. ماهها پیش از آغاز نخستین انفجار در قم، این راه حل از سوی امینی با مخالفان رژیم شاه در داخل و خارج کشور در میان گذاشته شده بود. علاوه بر پیشنهادها بالا این راه حل متضمن دو مسئله دیگر نیز می‌شد: الف - تشکیل دولت انتلافي، با هژمونی هواداران آمریکا و با شرکت جناح «چپهای میانه رو» و مذهبیهای میانه رو و لیبرالها. فهرست هیأت وزیرانی با این ترتیب در اواخر کار شاه تهیه شده بود. از جمله اعضا کسی بود که قرار بود وزیر دادگستری امینی بشود، او بهنگام آمدن امینی به پاریس، رابط او با خمینی بود. سخن می‌پرد و سخن می‌آورد.

ب - بازگشت آقای خمینی به ایران، حفظ احترام روحانیت و رعایت اسلام، بدون اینکه «ریش مملکت را به قیچی آخوند» بدهند. همانطور که در تحول سیاست آمریکا از زبان اسناد خواندید آمریکاییان رجال و فعالان سیاسی را به چهار گروه می‌گردداند. گروه الف، کسانی بوده اند که در عین حال

مخالف روسیه و موافق دوستی با آمریکا و در خدمت منافع این کشور بوده‌اند. راه حل امینی، انتلافی میان این گروه و گروه ب، بود. آمریکاییان از دو سال پیش از انقلاب، فکر احتمال سقوط شاه می‌افتند، شاه در این باره در «پاسخ به تاریخ» می‌نویسد (ص 269): «از نزدیک به دو سال پیش من تغییری در رویه آمریکاییها احساس می‌کردم. می‌دانستم که بعضی از آنها با برنامه‌های تسلیحاتی ایران موافق نیستند و بیم دارند که افسران و متخصصین که در خدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان شوریوها شوند...» و هم او می‌نویسد که مخالفت را روحانیان شروع نکردند، پیش از آن شروع شده بود (ص 244): مبارزه سیاسی با من از میان جامعه روحانیت آغاز نشد. بلکه در اواخر سال 1976 گروهی از چپ‌گرایان و محافل سیاسی غیرمذهبی با برخورداری از حمایت شخصیتها و گروههای سیاسی خارجی، مبارزه و شایعه پراکنی و دروغ‌پردازی را آغاز کرده بودند.» این همان زمان است که امینی راه حل خود را با مخالفان رژیم در میان گذاشت و در همان زمان من طی تحلیل 15 صفحه‌ای بطور مشروع شرح دادم که این انتلاف تفاوت چندانی با کاری که شاه در سالهای اول بعد از «انقلاب سفید» انجام داد، ندارد. تا وقتی حاکمیت با آمریکا است، بن بست سیاسی ایران شکسته نخواهد شد. منافع آمریکا در ایران یعنی ضررهای ایرانیان در ایران، باید استقامت کرد تا آمریکا به استقلال واقعی ایران تن دردهد. و اسناد سفارت حکایت از آن دارند که آمریکاییان از همین زمان بطور جدی در پی آن شده‌اند که رژیم را با ثبات بگردانند. سمینار گسترده‌ای که اواخر 1976 با شرکت نمایندگان سیا، وزارت خارجه، وزارت دفا و شورای امنیت ملی تشکیل شده است، از جمله موضوعات زیر را موضوعات مطالعه و کار دستگاههای مربوطه قرار داده است (ص 188، جلد 8):

ساخت داخلی قدرت:

- 1- توانایی شاه در استحکام بخشیدن به پایه رژیمش. آیا تغییراتی در شخصیت شاه وجود داشته است؟ تاثیر این تغییرات بر رفتار سیاسی او چیست؟ طبیعت ایرانی چیست و اثر آن بر روی رژیم چیست؟
- 2- تشخیص هویت افسران نظامی که احتمالاً نقش اصلی را در هر انتقال قدرتی در صورت کشته شدن شاه بازی می‌کنند، نظرات آنها چیست و... از بهار 1977، به بعد، نگرانی آمریکا نسبت به ثبات رژیم ایران افزایش می‌یابد. اسناد بوضوح این نگرانی را نشان می‌دهند. به شاه برای باز کردن فضای سیاسی فشار می‌آورد. در این زمان است که شاه از «فضای باز سیاسی» سخن بمیان می‌آورد و امینی فعال می‌شود. یکسال بعد، امینی اعلامیه‌ای می‌دهد و خواهان تشکیل «دولت آشتی ملی» می‌گردد. ارگان حزب رستاخیز به امینی حمله می‌کند. در سند مورخ 12 مرداد 52 - 3 اوت 1978 (جلد 25، ص 84) در این باره آمده است: «بخاطر ادعاهای گذشته که وی یک بازیچه ایالات متحده بوده، اینکارش با سوء ظن مورد توجه قرار گرفته است.» اما سرانجام اوضاع بر شاه سخت و از جمله دست به دامان امینی می‌شود...

این گفتگوها در چند هفته بعد نیز ادامه یافتند. در جریان گفتگوها، موضع شاه بتدریج تغییر می‌کرد. سرانجام پذیرفت که اختیار و مسئولیت تعیین و تنظیم بودجه ارتش با مجلس و دولت باشد. فکر دور شدن از کشور را نیز پذیرفت... روزی می‌گفت قصد دارد به خلیج فارس برود تا هم تماس نداشته باشد و هم از کشور خارج نشده باشد. روز دیگری می‌گفت قصد دارد به جزیره کیش برود. سرانجام پذیرفت سوار بر کشتی به آبهای بین‌المللی برود و از ایران دور شود. در اواخر دسامبر یاس او شدت یافت و از ترک کشور برای مدتی بیشتر سخن بمیان آورد... (صص 181-190)

فرستاده‌های واشنگتن

طی هفته‌ها که من بطور مرتب با شاه ملاقات می‌کردم و نتایج گفتگوها را به آمریکا مخابره می‌نمودم، رهنمود سیاسی خاصی درباره تمایل دولت آمریکا دریافت نمی‌کردم. شاه ملاقات همزمان و همراه با من و سفیر انگلیس را از وقتی که دولت انگلیس از دولت نظامی پشتیبانی نکرد (روز 4 نوامبر و به بهانه اینکه حوادث آن روز دستگاه مخابرات را خراب کرده است) رها کرده بود.

گفتگوهای من با شاه در این دوره بحرانی، به تدبیر و تصمیمی نمی‌انجامید. شا در «پاسخ به تاریخ» درباره این گفتگوها می‌نویسد: «وقتی سلیمان را ملاقات می‌کردم و می‌پرسیدم آیا از حکومت آمریکا تایید این اظهارات رسمی را خواهد خواست؟ وعده می‌داد که چنین خواهد کرد اما يك یا دو روز بعد می‌آمد، سری بنشان گرفتگی تکان می‌داد و می‌گفت «تعلیماتی» دریافت کرده است و سر از علت این امر در نمی‌آورد. سلیمان همواره مؤدب، موقر و علاقمند بود. چند بار در هفته به دیدن من می‌آمد، بظاهر هر چه را به او می‌گفتم، جدی تلقی می‌کرد اما جوابهای او همواره این بود که «تعلیماتی دریافت نکرده‌ام!» زاهدی در دو بعد فعالیت می‌کرد، در بعد ایران و در بعد بین‌المللی که در ایالات متحده متمرکز می‌شد. در بعد ایران، فعالیت خود را وقف بخشهایی از جامعه ایرانی کرده بود که در سال 1953 از شاه در کودتا حمایت کرده بودند. در بعد جهانی، فعالیتهايش متمرکز می‌شدند در جلب مطبوعات و رهبران یعنی کسانی که در ضیافتهای او شرکت می‌کردند.

شاه بر این باور نبود که کارهای زاهدی نتیجه‌ای بیارند. از من خواست واشنگتن را آگاه سازم که زاهدی وضعیت داخلی ایران را نمی‌فهمد و قلب او در طرف راست سینه‌اش قرار گرفته و بکلی از واقعیتها پرت است.

زاهدی بطور مرتب با واشنگتن از طریق برژنسکی در ارتباط بود. بمن گفت گزارش کارهای خود را از راه او به واشنگتن می‌دهد و از سوی واشنگتن به ادامه آنها تشویق می‌شود. گفت باورش اینست که در تلاش برای راست کردن کمر دولت شاه، مقاصد دلخواه آمریکا را بعمل درمی‌آورد و اطمینان دارد که مقامات آمریکا خواهان توفیق او در تلاشهایش هستند.

گزارش صحبتهای خود را با شاه و زاهدی به واشنگتن فرستادم، اما هیچگاه رهنمودهای روشنی... دریافت نکردم. واشنگتن بطور روزافزون در ابهام فرو می‌رفت. یکی از جلوه‌های شگرف این «ابهام»، فرستاده‌های پی در پی بودند که وارد می‌شدند. اولی آنها... رئیس پیشین سیا در ایران بود... از سوی برژنسکی می‌آمد. می‌خواست با شاه ملاقات کند. وضعیت روحی و دماغی او را بسنجد. او را از حمایت استوار آمریکا مطمئن کند و او را بر آن دارد که تصمیمهای محکمتری بر ضد مخالفان سیاسی اتخاذ کند...

من پیامی برای برژنسکی فرستادم که استفاده از کارمند يك شرکت خصوصی برای گفتگو و قول و قرار گذاشتن با شاه با موازین نمی‌خواند. برژنسکی جواب بی پرده و تندی داد که بمن چه ربط دارد که دولت چگونه و از چه راه عمل می‌کند؟ از این جواب دانستم که نظرهای من دیگر مورد توجه واشنگتن قرار نمی‌گیرند.

فرستاده دوم بلومنثال Blumenthal، وزیر خزانه داری آمریکا، بود... دیدار او یکی از جالبترین دیدارها از ایران بود. با او مستقیم از فرودگاه به ملاقات وزیر جدید دارایی رفتم. کسی که دوست قدیمی ایالات متحده بود و زنی آمریکایی داشت و تحصیلات خود را در آمریکا تمام کرده بود و علاقه ما را به ثبات قیمت نفت می‌فهمید. ملاقات ما با وزیر خوش بود اما بارور نبود چرا که وزیر هنوز رهنمودی درباره رفتار ایران درباره قیمت نفت دریافت نکرده بود.

ملاقات با شاه نیز آموزنده بود. وقتی بیدار او در قصرش رفتم، او را در یکی از مایوسترین حالاتش یافتیم. کوششهایش برای دستیابی به تفاهمی سیاسی بجایی نرسیده بودند و می‌دانست که انتخاباتی معهودی بیشتر برایش نموده‌اند. حوصله صحبت درباره بهای نفت و هیچ مسئله اقتصادی دیگری را نداشت...

بهنگام نهار که شهبانو نیز بما پیوست، تازه حال و حوصله بیشتری پیدا کرد. بلومنتال Blumenthal که مثل فرستادگان دیگر مأمور بود شاه را از تزلزل برآورد، از رفتار او یکه خورد و بعد به من گفت نمی‌بینم مردی با این روحیه بتواند تصمیم به عمل سیاسی قاطع یا غیر آن، برای حفظ حکومت خویش، بگیرد. فرستاده‌ها، همچنان از پی یکدیگر، می‌آمدند. سومی بوید Bowie شخص سوم سیا بود. او نیز مانند وزیر خزانهداری با این احساس بازگشت که شاه مردی نیست که بتواند تصمیمهای خطیر بگیرد و از موقعیت خویش دفاع کند.

فرستاده آخری و شاید با اعتبارترینشان، رهبر اکثریت سنا، بیرد Byrd بود. او نه تنها سیاستمداری تیز هوش بود و... بلکه دامادی داشت که ایرانی الاصل بود... بعد از آنکه من وضع را برای او تصویر کردم.. بیرد Byrd بمن گفت انعکاس وضعیت در واشنگتن خلاف این است. گفت برژنسکی اصرار داشت که شاه کاملاً آماده شده است برای دفاع از خویش دست بعمل بزند. اما از اقدام بازمانده است چرا که از وزارت خارجه و سفارت ما، اعلام میهمی دریافت می‌کند. گفت از او خواسته‌اند قویترین اطمینان را درباره حمایت آمریکا به شاه بدهد و او را تشویق کند که به اقدام لازم برای دفاع از تاج و تخت خود بپردازد. از بیرد Byrd پرسیدم پیام شامل تشویق شاه به استعمال قوه به قصد کشتن مخالفان سیاسی در کوچه‌ها و خیابانها نیز می‌گردد؟ در دم انکار کرد که چنین فکری در سر داشته باشد و گفت هرگز چنین نظری را به شاه القاء نخواهد کرد. گفتم اگر شما همان پیامی را که برایم بازگو کردید به شاه بگویید، در دم این سنوال را از شما خواهد کرد که آیا دولت آمریکا از او می‌خواهد مخالفان خود را بکشد؟ بیرد Byrd از این سخن من یکه خورد...

ملاقات در قصر شاه در جو یس و کزکردگی انجام گرفت... بهنگام صرف نهار، وضع شاه اسف‌انگیز بود. شهبانو می‌گوشید گفتگو برانگیزد تا رسم تمدن بجا آید. شاه بر جای خود نشسته با عذابی تمام نگاهش را به سقف دوخته بود... (فصل 19 صص 198-191)

اندیشیدن درباره نیاندیشیدنی

تصمیم شریف امامی در تشویق عراق به تبعید آیت الله خمینی مثل چوبی بود که تا کند. چوب راست شد و بر سر او خورد. آیت الله به پاریس رفت. از این امر که ویزا میان ایران و فرانسه لغو شده بود، سود جست. در ویلای کوچکی خارج از شهر مسکن گزید. مشاوران و روحانیان از هر سو، از آمریکا، از ایران و نقاط دیگر جهان، بر او گردآمدند. وی در مرکز توجه مطبوعات دنیا قرار گرفت و به تلویزیون دسترسی روزانه پیدا کرد. این قیافه غریب، نشسته زیر درختی، در باغ ویلایی در فرانسه، که بر ضد شاه رعدا را بغرش در می‌آورد و مهار انقلاب اسلامی را از هزاران کیلومتری در دست داشت، توجه جهانیان را بخود جلب می‌کرد.

توضیح: پیش‌تر از قول سلیمان خواندید که خمینی را از آن جهت به پاریس تبعید کردند که در کشور مسیحی دور از محیط اسلامی حرفهایی بزند که سبب انزوایش شود. در اسناد سفارت گزارشی به تاریخ 16 اکتبر 1978 از قول سلیمان بچاپ رسیده است که با روشنی بیشتری این قصد را منعکس می‌کند (اسناد جلد 12، ص 147): «در ضمن ستاره خمینی ظاهراً رو به افول است. اظهارات علنی خمینی در فرانسه ماهیت مبهم و قدیمی مفهومی سیاسی او را نشان داده است». بدینسان چوب تا شده، بیان قصدی است که از تبعید خمینی به پاریس داشته‌اند. حرفهای مبهم و قدیمی سبب شود که چوب بشکند. اما حرفها صراحت و تازگی پیدا کردند و چوب با شتاب برگشت و بر سر رژیم خورد.

آیت الله بهشتی و آیت‌الله طالقانی، جالبترین چهره‌ها در میان آیت‌الله‌های ایران بودند. هر دو باهوش، تربیت یافته و دانشگاه دیده و از دنیا باخبر بودند. خصوص بهشتی که از دانشگاه توبینگن آلمان مدرک گرفته بود... او به مدت 8 سال در هامبورگ زیسته و مرکز اسلامی شیعه را اداره کرده بود. در این مدت نه تنها تربیت غربی پیدا کرده بود بلکه تفکری شدید از روسیه و کمونیستهای آلمان شرقی یافته بود که مهار حزب توده را در دست داشتند.

علاوه بر این چهره‌های مذهبی... مهدی بازرگان، امیرانظام، ناصر میناچی... که از طریق یزدی با آیت الله خمینی تملس مستقیم داشتند، نیز در کار بودند... از طریق یکی از مأموران خود که فارسی را می‌دانست و پیش از این زمان در ایران کار می‌کرد و من او را از نو بازگردانده بودم... با بهشتی رابطه برقرار کرده بودیم. ما هر دو این دو گروه مردان را شخصیت‌های جالبی یافتیم. اغلب برغم علان نزدیک ما با شاه و رژیمش، نظر مساعدی به ایالات متحده داشتند. بنظر می‌رسید که قبول دارند خطر اول برای آینده ایران از ناحیه روسیه شوروی است و می‌پذیرند که آمریکا برغم همشرکتی با شاه، نیرویی پشتیبان ترقی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران بوده است. ما هیچ مطمئن نبودیم تمایلاتی که نسبت به ما نشان می‌دهند، بیاترگر تمایلات پیروان آنها باشند. بخصوص گروه‌های جوان و رادیکالی که فعالیت‌های مخالفان را در کوچه و خیابانهای شهرهای ایران، اداره می‌کردند.

توضیح: بطوریکه تمامی اسناد منتشر شد سفارت آمریکا نشان می‌دهند، آمریکاییان ایرانیان را بر اساس سه ضابطه دسته بندی می‌کرده‌اند و درجه نزدیکی آنها را به آمریکا معین می‌ساخته‌اند. ضابطه بالا (دشمنی با روسیه و دوستی با آمریکا) شرط اصلی تفاهم بوده است. شرط سوم، قبول هدفهای آمریکا در ایران (منافع مشترک) است. بر اساس اینکه شخصیتها و احزاب و گروهها به چه مقدار با سه ضابطه بالا می‌خوانند، از لحاظ دوری و نزدیکی به آمریکا دسته بندی می‌شده‌اند. تفصیل را پیش از این در تحلیل اسناد سفارت خوانده‌اید.

باری، کمی بعد از اینکه ژنرال از هاری نخست وزیر گردید، من به این نتیجه رسیدم که این دولت نظامی در واقع آخرین شانس زندگی رژیم شاه است. اگر از استقرار نظم و قانون عاجز گردد و اگر نتواند چرخ تولید صنعتی را بکار اندازد، پیروزی انقلاب قطعی می‌شود. احساس می‌کردم که این پیروزی احترازناپذیر است و ما باید با نتایج این امر روبرویی کنیم. در 9 نوامبر 1978 تلگرامی به واشنگتن فرستادم و پاره‌ای از این ملاحظات را شرح کردم و توصیه‌هایی برای سیاست آینده مان بعمل آوردم.

در این تلگرام که آن را «اندیشیدن درباره نیاندیشیدنی» عنوان دادم، نیروهای اصلی در صحنه ایران را مجسم کردم و شرح کردم که چگونه تحول میکنند. از جمله گفتم از دیرگاه ثبات ایران بر دو پایه سلطنت و مذهب قرار داشته است. خاطر نشان کردم که در 15 سال گذشته پایه مذهبی بمقیاس زیاد تابع سلطنت شده است. از جهات زیادی، تغییر در طرف مذهب، چشم گیر است. ببینیم در طرف سلطنت وضع از چه قرار است: روشن است که شاه مردم را یکسر از دست داده است. تنها مایه قوت او ارتش است. تغییر چنان فراگیر است که ورد زبان بیشترین ناظران اینست که شاه غیر از ارتش تکیه گاهی ندارد.

با وجود این رابطه شاه به قوت ارتش تحویل شده است. بنظر من، تغییر اوضاع و احوال ایجاب می‌کند که ما به سنجش رابطه میان نظامیان و مذهبیها بنشینیم... و به این نتیجه‌گیری رسیدم که تفاهم و همکاری میان نظامیان و روحانیان برای ما «بطور رضایت بخش» خواهد شد، اگر بطور مسالمت‌آمیز و بر وفق خطوطی که برای واشنگتن شرح کردم، انجام بگیرد.

بر وفق این خطوط، نه تنها شاه بلکه بسیاری از افسران عالی‌رتبه باید کشور را ترک می‌گفتند. تفاهمها درباره طبیعت رژیمی که باید جانشین شاه می‌شد، میان رهبری مذهبیها و رهبری نظامیهای جوانتر، بعمل می‌آمدند. بر اساس این تفاهمها، آیت الله خمینی باید حکومتی به ریاست چهره‌های میان رویی نظیر بازرگان و میناچی بر می‌گزید. با این فرض که او از اشخاصی نظیر ناصر یا قذافی، اجتناب می‌کند، ترتیباتی برای انجام انتخابات برای تشکیل مجلس مؤسسان و تصویب نظام حکومتی جدید که احتمالاً دارای مجلس باشد.

از لحاظ ما، این راه حل رضایت بخش بود چرا که از بهم ریختگی کالی کشور جلوگیری می‌کرد، سبب حفظ تمامیت ارضی کشور می‌گشت، مانع روی کار آمدن یک رهبری رادیکال می‌گشت و راه سلطه روسیه را بر خلیج فارس می‌بست. در این شرایط چیزهایی که ما از دست می‌دادیم خلاصه می‌شدند در کم شدن صمیمیت روابط نظامی و امنیتی و تحول سیاست ایران از هواداری از اسرائیل به ضد صهیونیست و مقداری کاهش در داد و ستدهای دو کشور. البته این وضعیت کمتر از ترتیباتی جاذبه داشت که در رژیم شاه ما از آن برخوردار بودیم و بطور مسلم بهتر از وضعیتی بود که بر اثر انقلاب جدید بوجود می‌آمد و انسجام نیروهای نظامی از بین می‌رفت...

رئیس جمهوری بعد از خواندن این تلگرام، یادداشت‌هایی برای وانس و برژنسکی و براون Brown و رئیس سیا، ترنر Turner فرستاد و پرسید چرا او را از وضعیت ایران آگاه نکرده‌اند؟ به دلایل اسرارآمیزی که به درک کاخ سفید از رهبری سیاسی راجع می‌شوند، مطبوعات از یادداشت‌های کارتر آگاه شدند و آن را پخش کردند. مسئولان بجای اینکه به درد و درمان برسند، شروع کردند به تبری جستن و گناه بی اطلاع ماندن رئیس جمهوری را بگردن یکدیگر انداختن... بخصوص برژنسکی نسبت به استنباطها و نظرهایی که ارائه کرده بودم، حساسیت پیدا کرده و بر آن شد تا ثابت کند که این نظرها و پیش بیننها نادرستند. پارهای گزارشهای منتشره معلوم مسکرند که برژنسکی برای آنکه ثابت کند نظر من در این باره که شاه نمیتواند بماند نادرست است، بهر اقدامی دست می‌زند تا اطمینان به بقاء شاه را پدید آورد... انتظار من برای دریافت پاسخی به این تلگرام، بیهوده بود. از واشنگتن هیچ خبری نیامد. در روزهایی که از ماه نوامبر مانده بود و ماه دسامبر، هیچ رهنمودی از وزارت خارجه بطور خاص و واشنگتن بطور عام نرسید... شاه نیز از این وضع به تنگ آمده بود... به من می‌گفت این رفتار در او این احساس را برمی‌انگیزد که آمریکا در او به عنوان عروسک می‌نگرد...

در دسامبر 1978، هیأتی آمریکایی که ارتباط با مطبوعات نداشت، به دیدن من آمد. سرپرست این گروه کوچک رمزی کلارک Ramsey Clark بود و استادی از دانشگاه پرینستون عضوش بود. گفتند آمریکاییان علاقمند به امور ایرانند و نظر صادقانه مرا درباره وضعیت این کشور پرسیدند. کلارک Clark قول داد مطلبی از آنچه می‌گویم، در علن بازگو نخواهد شد. تصویر بدبینانه‌ای از شرائط و اوضاع بیان کردم و اظهار کردم که انقلاب دارد پیروز می‌شود. این نظر با نظر آنها منطبق بود. آنها بطور مسلم به انقلابیان علاقمند بودند و نه شاه... از بخت بد، وقتی گروه در پاریس در پی ملاقات باآیت الله بود، نتوانست از بروز دادن اظهارات من خودداری کند. انتشار این اظهارات سبب شد که واشنگتن تلگرام سختی برایم بفرستد و هشدار بدهد که سیاست آمریکا حمایت از شاه است و از من پرسید آیا این اظهارات را کرده‌ام؟... در خانه بودم که در عصر 20 دسامبر تلفنی از نخست وزیر از هاری شد. می‌پرسید آیا می‌توانم هر وقت مناسب دیدم به دیدارش بروم... قرار شد بعد از ظهر 21 دسامبر بروم... وقتی وارد اطاق شدم دیدم نور در جهت گوشه اطاق است و در آن با تعجب از هاری را.. خوابیده یافتم... اول به یاد نخست وزیر اسبق مصدق افتادم، او رجال دولت و مطبوعات و ملاقاتهای عادی را در حالی انجام می‌داد که با پیژاما بر تختخواب خوابیده بود... وقتی کیسول اکسیژن را در کنار تختخواب دیدم... و قیافه از هاری را که درد از آن هویدا بود، مشاهده کردم، از آن یاد بدر آمدم... کلمات اولی که بر زبان آوردم این بود که آیا پزشک از آمدن من خیر دارد... و اجازه داده است؟ از هاری پاسخ داد دکترها پشت در هستند و می‌دانستند که شما می‌آیید و ملاقات بیش از آن اهمیت دارد که... نیم خیزی کرد و گفت شما باید این امور را بدانید و باید آنها را به دولت خود بگویید. این کشور از دست رفت چرا که شاه نمی‌تواند فکرش را جمع کند و تصمیم بگیرد. این را گفت و دوباره دراز کشید. دست دادیم و او را ترک گفتم.

اظهارات او را با همین عبارت که در اینجا نقل کردم، به واشنگتن مخابره کردم. در خاتمه گزارش، نوشتم برای من روشن است که پیش آمدی که در تلگرام 9 نوامبر پیش بینی کرده بودم، واقع شده است. توضیح آنکه دولت نظامی از انجام مأموریت خویش که استقرار نظم و قانون بود، ناتوان گشته است. سقوط شاه احترازناپذیر است. از این رو قصد کردم به عملی که در تلگرام 9 نوامبر شرح کرده بودم، اقدام کنم و شروع به مذاکره با مخالفان و نیروهای مسلح بنمایم. تعلیماتی که مانع این اقدام باشند دریافت نکردم. با وجود این، وقتی دو روز بعد از این تلگرام، واشنگتن همان حرفهای آشنا را باز گفت که آمریکا از شاه حمایت می‌کند و امیدوار است آشوب را فرونشاند. مبهوت شدم.

وقتی روز بعد شاه را ملاقات کردم و با او درباره وضع مزاجی از هاری صحبت کردم، به او گفتم که از هاری می‌گفت کشور از دست رفت... شاه گفت وضع مزاجیش به او امکان ادامه کار را نمی‌دهد و باید فکری برای جانشینی او کرد...

از دو نفری که با آنها صحبت کرده بودم، سخن به میان آورد. یکی از آنها شاهپور بختیار بود... ارزیابی ما درباره او این بود که نزد عامه محبوب نیست و توانایی او برای اینکه بمثابة يك رهبر سیاسی واقعی عمل کند، همواره هیچ و صفر بوده است... درباره او، شاه نیز همین نظر را داشت. او پس از آنکه ضعفهای بختیار را يك به يك بر شمرد، به من گفت: «او یکی از آن کرمهاس است که همواره بهنگام بهم ریختگیها از سوراخها به بیرون می‌ولند...» چند روز بعد شاه به من گفت بختیار پذیرفته است نخست وزیری را به عهده بگیرد... (فصل 20، 213-119)

توضیح: بدینسان از امینی تا بختیار، آمریکا راه حلی را تعقیب می‌کرده است که در آن، دو گروه الف و ب، دولتی ائتلافی تشکیل دهند. در این دولت، هرژمونی با گروه الف می‌پوده است. چرا که این گروه علاوه بر دو شرط مخالفت با روسیه و موافقت با آمریکا، شرط سوم را که برسمیت شناختن منافع آمریکا در ایران و حافظ آن باشد نیز، دارا بوده‌اند. از لحاظ جناحی که برژنسکی طراح و مجری سیاستشان در ایران بوده است، بی کفایتی و «کرم خصلتی» اگر در شرائط آن روز، امتیاز نبوده (چرا که اشخاص باهوش و با کفایت زیر بار نرفتند) دست کم در درجه چندم اهمیت قرار داشته است. مسئله اصلی حفظ منافع آمریکا و تداوم سیاست آن کشور در ایران بوده و شرط این امر آن بوده است که مسئول حکومت هر سه شرط بالا را می‌داشته است. اینکه پاسخهای بختیار وقتی سه ماه و نیم بعد از کودتای 28 مرداد 1332 به سفارت آمریکا مراجعه می‌کند:

درباره دو ضابطه اول از سند مورخ 11/9/1332 (2 دسامبر 53، جلد 20، صص 111-109)

دکتر بختیار موضع فعلی حزب ایران (یا آن قسمتی از رهبران را که ا و از طرف آنها صحبت می‌کند) را به ترتیب زیر بیان کرد:

- 1- مخالفت با حزب توده و عدم تمایل به همکاری مستقیم با آن...
- 2- عدم مخالفت با شاه. دکتر بختیار استدلال می‌کند که نقش شاه بطور خالص تشریفاتی است...
- 3- عدم فعالیت‌های ضدآمریکایی. دکتر بختیار اظهار داشت که او و دیگر شخصیت‌های حزب ایران اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که حتی ملی‌گراترین دولت‌های در ایران بدون دوستی فعال یکی از سه قدرت بزرگ نمی‌تواند دوام داشته باشد. ثابت شد همکاری با انگلیسیها فاجعه‌آمیز است و همکاری با اتحاد شوروی به معنای نابودی کشور خواهد بود. حمایت از ایالات متحده نمایانگر تنها امید ایران برای استقلال نسبی است.

و پاسخهای او را درباره هدفها و منافع آمریکا در ایران از مصاحبه‌ای که مأموران سفارت آمریکا با او بعمل آورده‌اند، از سند 12/4/340پ1 - 3 ژوئیه 1961 (جلد 20، صص 1-119پ32) نقل می‌کنیم:

- ... کمکهای خارجی ضرور است. اگر خوب و در محل صحیح صرف شود...
- ما به مشاوران خارجی احتیاج داریم!
- کمک از جانب روسیه اگر کاملاً «بدون شرط» باشد و اگر راه را برای نفوذ به زندگی سیاسی هموار ننماید، يك دولت واقعاً ملی نمی‌تواند پیشنهادهای کمک روسیه را نپذیرد. ولی این می‌تواند خیلی خطرناک باشد... پرده آهنین بسرعت می‌تواند روی ایران فروافتد...
- سنتور را بطور عمده يك وسیله‌ای در دست انگلیسیها می‌دانم که با آن می‌خواهند نفوذشان را در اینجا حفظ کنند... اگر من نخست وزیر باشم... از سنتو خارج خواهم شد.

- معاهده دوجانبه ایران با ایالات متحده تضمین ما در برابر تجاوز است... من موافق حفظ این قرارداد هستم...

- ما باید در خاورمیانه بیطرفی داشته باشیم...

- ما هر تلاشی را می‌نماییم برای اینکه سازمانی قانونی باشیم... اگر مردم از تلاشهای جبهه ملی برای برگزاری انتخابات ناامید شوند، ممکن است به کمونیستها روی بیاورند...

... يك اصلاحات ارضی باید وجود داشته باشد.

- اگر قرار بود من تصمیم بگیرم، نفرت ارتش را به 50 هزار نفر تقلیل می‌دادم و مطمئن می‌شدم که بخوبی آموزش دیده‌اند و تجهیز شده‌اند.

- بطور کلی معتقدم که باید يك کارخانه نوب آهن بمنظور توسعه صنعتی و يك زندگی معقولانه داشته باشیم...

- قرارداد کنسرسیوم بر خلاف میل مردم امضا شد. امینی چنین گفت، همچنین آنتونی ایند در خاطراتش... هر سیاستی که در نهایت در مقابل کنسرسیوم انتخاب می‌شود، باید سیاستی باشد که بوسیله موقعیت و شرائط زمان دیکته میشود. البته وقتی زمان برای موافقت نفت برسد، هر نوع تجدید نظری باید از طریق گفتگو صورت پذیرد و نه از طریق اقدامات حاد... یکی از دانشجویان دانشگاه می‌گفت مرگ بر کنسرسیوم و ما او را اخراج کردیم. کسی که تا این حد از سیاستهای رسمی جبهه ملی بدور باشد، حق ندارد اظهار نظر عمومی در پشتیبانی اساسی آمریکا یعنی

1- مخالفت با روسیه

2- موافقت با آمریکا

3- سیاست نظامی و دفاعی

4- نفت

5- سیاست منطقه ای

6- جلوگیری از رشد «رادیکالها و چپگراها»

7- «اقتصاد آزاد»

آموخته‌اند و از 30 سال بدینسو...

بهر رو، سلیوان بنا بر آنچه برژنسکی و خودش نوشته‌اند، نخست با راه حل امینی موافق بوده است. اما با پیشرفت انقلاب، چاره را در آن دیده است که راه دومی پیشنهاد کند. بنابراین راه حل، «چکمه و نعلین» باید وحدت می‌کرده‌اند. بدینسان که به هژمونی گروه ب تن می‌دهد و تصفیه گروه الف را از سران نظامی و غیرنظامی فاسد و رفتن شاه را لازم می‌بیند. بعد از رفتن شاه و تصفیه در گروه الف و ب، با هژمونی گروه ب وحدتی پایدار تشکیل می‌دهند. بطوریکه در متن آورده است، این راه‌حل زیانها را به حداقل می‌رساند و منافع اصلی آمریکا را تأمین می‌کند و مانع از آن می‌شود که «رادیکالها» در پی انقلاب قوت بگیرند و زمامدار شوند. به نظر او (در قسمتهای بعدی کتاب بیشتر شرح می‌کند) اگر راه حل او عملی نشود، از جمله ارتش انسجام خود را از دست می‌دهد. دورتر می‌گوید، حرف او را نشنیدند، بختیار و برژنسکی با کودتای نافرجام و خونینشان، این بلا را بر سر ارتش آوردند.

بدینقرار دو راه حل اول و دوم در يك امر مشترک بوده‌اند و آن ممانعت از روی کار آمدن رادیکالها بوده است. از قول برژنسکی می‌توانید که کارتر به بختیار اجازه نزدیک شدن به خمینی و کسانش را نداد. از قول سلیوان نیز خواندید که مقصود از پیشنهادش از جمله جلوگیری از روی کار آمدن رادیکالها بوده است. و همه می‌دانند که وقتی خمینی در پاریس اعلام کرد که شورای انقلاب تشکیل شده است، روزنامه و رادیوها و تلویزیونها نوشتند و گفتند بنی صدر و قطب زاده و یزدی، عضو شورای انقلاب شده‌اند، خمینی بلافاصله تکذیب کرد و از شرائط تشکیل دولت موقت یکی این بود که از خارج آمده‌ها در دولت عضو نشوند. با انتشار سند مورخ 519، 29 ژانویه 1979 (جلد 10 ص 40) کسانی که باید کنار گذاشته می‌شدند، مشخص می‌گردند و نیز روشن می‌شود که سبب آن تکذیب و این شرط چه بوده است: «6 - امیرانظام گفت: این مسئله مهم است که خمینی به ایران آورده شود و افراد واسطه کنار گذاشته شوند. مأمور سفارت پرسید، منظور اشخاصی که در پاریس هستند می‌باشند؟ انتظام خیلی با دقت جواب داد یزدی خوب است و او (انتظام) مدت زیادی است که او را می‌شناسد».

مأموریت الویت

موازات تماسهایی که سفارت در تهران با مخالفان برقرار می‌کرد تا از تنازع میان انقلاب و نیروهای مسلح پرهیز شود، در گفتگوهای تلفنی به واشنگتن توصیه کرد تماسهای مشابهی با اطرافیان آیت الله خمینی در پاریس برقرار شوند... با هوشنگ انصاری مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران که از محارم شاه بود، تصمیم دولت آمریکا بر تماس گرفتن با مخالفان را در میان گذاشتم... روز بعد او به من تلفن کرد... گفت شاه را از موضوع آگاه کردم... شاه خواست به شما بگویم نباید کاری را بکنید که انگلیسها در 1906 کردند و به عنوان حمایت از انقلاب مشروطیت پشت روحانیت را گرفتند... شاه در روزهای آخر سلطنت، از من پرسید از «رفقای ملایتان چه خبر». در پاسخ به سفارشهای ما درباره تماس در پاریس، وزارت خارجه به سفارت آمریکا در پاریس دستور داد مأمور عالی رتبه‌ای رامعین کند و او با یزدی ملاقات کند. این مأمور وران زیمرن Warren Zimmerman، رئیس اداره سیاسی سفارت آمریکا در فرانسه بود... وی دو یا سه نوبت با یزدی در رستوران کوچکی در نزدیکی محل اقامت آیت الله دیدار و گفتگو کرد. این ملاقاتها، بلحاظ محدودیت تعلیماتی که زیمرن Zimmermann دریافت کرده بود و ناآشنایی که با وضعیت ایران داشت، چندان بارور نبودند. با اینحال مضمون نظرهایی که به او اظهار می‌شدند، همان نظرهایی بودند که در تهران به ما اظهار می‌کردند. افراد اطراف آیت الله از برخورد با نظامیان عمیقاً نگران بودند و می‌خواستند از آن پرهیز شود. از آنجا که سلاح نداشتند و تمایلی هم نداشتند که پای آن در انقلابشان بمیان آید، ضرورت اول را در این می‌دیدند که پیش از مراجعت آیت الله به ایران، تفاهمی با نیروهای مسلح بعمل آید.

در این میان گزارشهایی که از واشنگتن دریافت می‌کردیم، مایه تشویق خاطر می‌شدند. رئیس جمهوری اعلام کرده بود که ژرژ بال Ball George، معاون پیشین وزارت خارجه، را بکار باز گردانده و او را مشاور دولت در امور ایران گردانده است... شاه به هر کاری دست می‌زد بلکه بر قدرت بماند و یا دست کم سلسله پهلوی را حفظ کند. با آنکه بال Ball به شاه علاقمند بود، پی برد و گزارش کرد که بااحتمال زیاد کار این سلسله تمام است و لازم است مکانیسم انتقال را چنان تدارک کرد که کار به حاکمیت عناصر سیاسی میانه رو قرار بگیرد.

همه این کارها باهم انجام می‌گرفتند... اعضای نهضت آزادی می‌گفتند که خواهان حفظ انسجام و قدرت ارتش هستند... در جریان مذاکرات با سران نهضت آزادی و مذاکراتی که به موازات با سران نظامی انجام می‌گرفتند، معلوم شد که تعداد قابل توجهی از افسران عالی‌رتبه که در مقامهای مهم و کلیدی قرار داشتند، نه تنها به اهداف نهضت آزادی علاقمند هستند بلکه با سران نهضت ارتباط منظم دارند. با توجه به این ارتباطها، نهضت آزادی به روشنی از تمایلات و اعمال افسران ارتش آگاه می‌شد. به ما فهرستی از صد افسر عالی‌رتبه دادند. اینها افسرانی بودند که با رفتن شاه باید مقام خود و کشور را ترک می‌گفتند. به ما گفتند کسی توقیف نمی‌شود و اعمال انتقام جویانه، صورت نخواهند گرفت. حتی این افسران دارایی خود را با خود ببرند... به ما هیچ نگفتند چه افسرانی جانشین افسران بالا می‌شوند، اما این احساس روشن را بما دادند که فهرستی از این افسران در دست رهبران نهضت آزادی است.

... اما مطمئن نبودم نظرهایی که در اینجا از نهضت آزادی میشنویم، با نظرهای آیت الله و همکاران نزدیک وی موافق باشند. نگران بودم که نکند آیت الله بعد از

مراجعت، قدرت بیان خویش را بر ضد این پیشنهادها بکار اندازد. و این بیان توده‌ها را برانگیزد و آنچه را برای حفظ ارتش کرده‌ایم نقش بر آب سازد.

به واشنگتن سفارش کردم که مأمور عالیرتبه‌ای به پاریس بفرستد و موضوع را بطور مستقیم با آیت الله مورد بحث قرار دهد... با پیشنهاد من موافقت شد... شخصی که به این سمت منصوب گشت تندور. ال. الیوت Theodor I. Eliot بود. وی بازرس کل دوایر خارجی و پیش از این شغل، به مدت چهار سال سفیر آمریکا در افغانستان بود. در سابق نیز وابسته اقتصادی آمریکا در تهران بود و فارسی را روان صحبت می‌کرد... شاه با اینکار مخالفت نکرد. تنها خواست او را از نتیجه آگاه کنیم...

با کمال تعجب و عصبانیت، در 5 ژانویه بنا بر تلگرامی مطلع شدم که مأموریت الیوت Eliot لغو شده است و باید به شاه اطلاع بدهم که آمریکا دیگر قصد ندارد هیچگونه گفتگویی با آیت الله انجام دهد... تلگرام کوتاه و تندی به وانس وزیر خارجه کردم که بنظر من، رئیس جمهوری اشتباه بزرگی کرده است. لغو مأموریت الیوت Eliot اشتباهی جبران‌ناپذیر است... فردا صبح جواب کوتاهی دریافت کردم که بنا بر آن نه تنها رئیس جمهوری بلکه معاون رئیس جمهوری و وزیر خارجه و وزیر دفاع و وزیر خزانه داری و رئیس سیا و مشاور امنیتی، همه با اینکار موافق بوده‌اند... و تا جایی که عقل من قد می‌داد، آمریکا بدون آنکه سیاستی داشته باشد، با موقعیت و وضعیت ایران ور می‌رفت.

به دیدار شاه رفتم... پیدا بود که چندان خوابیده است... وقتی تعلیماتی را که دریافت کرده بودم، به او گفتم، آشفته خاطر شد. پرسید چرا مأموریت الیوت Eliot لغو شده است؟ گفتم مرا از علت آگاه نکرده‌اند. پرسید چگونه می‌توانید این مردم را تحت نفوذ قرار بدهید وقتی از صحبت با آنها امتناع می‌کنید؟ دستی به علامت یأس تکان داد و پرسید حالا چه می‌توانید بکنید؟ جوابی نداشتم بدهم...

از مأموریت هایزر Huyser تا بازگشت

در روزهای پیش از وقوع این حوادث، از واشنگتن خبر دریافت کردم که شلسینگر Schlesinger، وزیر نیرو، برای مذاکره درباره نفت به ایران می‌آید... و کمی بعد خبر آمد که از فرستادن او انصراف حاصل شد...

در شگفت شدم وقتی عصر 2 ژانویه، الکساندر هیگ Alexander Haig، فرمانده عالی قوای متفقین در اروپا، با استفاده از خط مطمئن، به من تلفن کرد. هیگ Haig به من گفت از واشنگتن دستوری دریافت کرده است که بنا بر آن، معاون او، دوچ هایزر Dutch Huyser به مأموریت به ایران بیاید. مأموریت وی حفظ ثبات نیروهای مسلح است. آطور که او فهمیده بود، گزارشهایی که درباره بیکراری ارتشیان و نگرانیشان از بابت رفتن شاه، به واشنگتن فرستاده شده‌اند، سبب شده‌اند که واشنگتن از هایزر Huyser بخواهد به ایران بیاید و به نظامیان کمک کند تا وفاداری به شاه را به وفاداری به حکومتی که به نخست وزیری شاهپور بختیار تشکیل شده است، برگرداند...

شاه سرانجام کارهای لازم را برای انتخاب بختیار بر وفق قانون اساسی، انجام داد. بحث درباره برنامه دولت در هر دو مجلس انجام گرفت و رأی اعتماد داده شد. شورای سلطنتی تشکیل گردید و بدینسان مقدمات انتقال حکومت فراهم شد.

در همین ایام، پیامی دریافت کردم که بنا بر آن باید شاه را ببینم و به او بگویم دولت ایالات متحده احساس می‌نماید مصالح او و ایران ایجاب می‌کند که کشور را ترک بگوید. عالی‌المرسم این پیام، پیامی نبود که سفیری به رئیس دولتی برساند. اما روابطمان در ماههای گذشته بگونه‌ای پیشرفت کرده و از حد عرف و رسم، فراتر رفته بودند که رساندن این پیام سوررئالیستی نبود. شاه گوش می‌داد و من تا می‌توانستم با لحنی ساده، مودبانه و رسمی پیام را بازگو می‌کردم. بعد از شنیدن این پیام، روی به من کرد و با قیافه و لحنی التماس‌آمیز، در حالی که دستش را هماهنگ تکان می‌داد، گفت: «اما، کجا بروم؟»

در دستورالعمل تلگرافی، در این باره چیزی گفته نشده بود. از این رو وقتی شاه این سوال را کرد، گفتم دستورالعملی نداده‌اند. و پرسیدم «چطور است به قصری که در سوئیس دارد برود؟» او این پیشنهاد را در جا رد کرد و گفت خانه‌ای هم در انگلیس داریم اما هوای آنجا بسیار بد است. وقتی این حرف را زد در حالی که با چشمانی پر از احساسات در من می‌نگریست، ساکت نشستم.

پرسیدم مایلید بپرسم که آیا آمریکا از شما دعوت می‌کند به آنجا بروید؟ مثل پسر بچه کوچکی، سرو سینه پیش آورد و گفت، اوه، اینکا را می‌کنید؟

... طی 24 ساعت پاسخ واشنگتن رسید، بنا بر آن شاه می‌توانست برای اقامتی موقت به آمریکا برود و در ملک والتر آننبرگ Walter Annenberg، سفیر سابق آمریکا، نزدیک پالم اسپرینگ Palm Spring واقع در کالیفرنیا، اقامت کند...

در این ایام که این پیام ابلاغ می‌شد و بدنبالش سوال و جواب انجام می‌گرفت، آیت الله خمینی و اطرافیانش در پاریس به پیش بینی رفتن شاه و تلاش برای پیش انداختن آن پرداختند. در این وقت تاکتیکشان این بود که خروج صحیح و سالم او را از کشور و اقامتش را در کشوری که به او پناه دهد، شدنی و مطلوب بخوانند. آیت الله برای اینکه این امر را برای کشورها و کسانی که نگران بودند، مطلوب بگرداند و رفع نگرانی از همه بکند، در پاریس اظهار کرد: رهبران از پناه دادن به شاه از سوی هر کشوری باشند، استقبال می‌کنند و هیچگونه اقدامی بر ضد منافع کشوری که به شاه پناه دهد، بعمل نخواهند آورد. در نتیجه بنظر می‌رسید که دعوت شاه به آمریکا خطری برای منافع آمریکا ندارد. بعکس، بنظر می‌رسید با ممکن گرداندن رفتن بدون عارضه شاه، بتوانیم نزد آیت الله کسب اعتبار نیز بکنیم.

روز بعد، تقاضای ملاقات با شاه را کردم و پرسیدم آیا ژنرال هایزر Huyser هم می‌تواند همراه بیاید؟ تقاضا بلافاصله قبول شد و وقت ملاقات برای صبح 12 ژانویه معین گشت. شاه به اختصار این ملاقات را در شرح حالش (پاسخ به تاریخ) آورده و نوشته است تنها موضوع مورد علاقه ما، این بود که او چه وقت می‌رود. واقع امر غیر از این بود: او بود که از دریافت دعوت حالی پیدا کرده بود و مشتاق بود که برنامه حرکت را با ما تنظیم کند. ما بیشتر علاقمند بودیم درباره حفظ یکپارچگی و انسجام ارتش و راه و روش انتقال فرماندهی کل قوا به نخست وزیر (بختیار) بحث کنیم...

عصر همان روز، تلاش آخری برای قانع کردن واشنگتن به موافقت با آشتی نظامیان و نیروهای مذهبی و پشتیبانی از سازش این دو بعمل آوردیم. تلگرامی فرستادم و در آن گفتم: «مصالح ملی ما ایجاب می‌کند میان نظامیان و مذهبیها تفاهم و سازش بوجود آوریم تا زمینه کار برای حزب توده فراهم نشود».

دو روز پیش از حرکت شاه، تلگرامی از سفیر آمریکا در قاهره، هرمن الیس Hermann Elits دریافت کردم. دعوتی بود که رئیس جمهوری مصر، سادات، از شاه می‌کرد که از طریق مصر به آمریکا برود و در سر راه مدتی در آسوان اقامت کند. وقتی این دعوت نامه را به شاه دادم، اول شوقی نشان نداد. از من خواست پاسخ تشکرآمیزی به سادات بدهم اما بعد گفت، درباره دعوت فکر خواهد کرد.

روز بعد، رئیس دفتر شاه تلفن کرد و گفت شاه مایل است دعوت سادات را بپذیرد و می‌خواهد که از تهران مستقیم به آسوان پرواز کند. گفت که تنها 24 ساعت در آنجا اقامت خواهد کرد و باید برنامه حرکت به آمریکا و ترتیبات ورود را یک روز بعقب بیاندازیم...

... شاه به اتفاق همراهانش بعد از انجام مراسم مختصر در پایون سلطنتی مهرآباد، ایران را ترک گفت. این مراسم کمی بعد از تلویزیون ایران پخش شد و هیجانی در حد جنون در مردم تهران پدید آورد... (فصل 22 صص 227-234)

از گفتگوهایی که با شاه انجام داده بودم، می‌دانستم که از نظر شاه بختیار عامل ناچیزی است که نقشی بیش از این ندارد که به شاه امکان بدهد در شکل قانونی خوبی کشور را ترک گوید. تعجب کردم وقتی دیدم نخست وزیر جدید، برداشت دیگری از شخصیت و نقش خود دارد. با غلیان از نقشه هایش برای حکومتش و از قصدش در «باز پس گرفتن انقلاب نزدیک شده» از آیت الله حرف می‌زد. بنظر، احساس می‌کرد که با رفتن شاه، حالا دیگر می‌توانست رهبری ملت ایران را بدست آورد. ملتی که بنظر او آیت الله و ملاهایی که در اطراف او بودند، تمایلاتش را مشوش و منحرف کرده بودند. با من از رفتن به پاریس و ملاقات با آیت الله و دستیابی به ترتیباتی حرف می‌زد

که خارج از امور حکومت، موقعیت آبرومندانه‌ای برای روحانیت فراهم کنند و او به سازماندهی سیاسی و وظایف دولت بپردازد.

من با نابوری قابل ملاحظه‌ای به این حرفها گوش دادم. به سفارت بازگشتم، گزارشی از گفتگوها را به واشنگتن دادم. ملاحظات خود را نیز بر آن افزودم که بنظر من خاصه بختیار «پز عالی و جیب خالی» است. این خاصه سبب می‌شود که وقتی آیت الله و پیروانش به کشور باز می‌گردند، جزر و مدهای انقلاب، او و حکومتش را بکنار افکنند. دیرتر، یکی از مأموران عالیرتبه وزارت خارجه با خط تلفنی امن، به من گفت که کاخ سفید از تلگرام من تلقی خوبی نکرده است چرا که سیاست رسمی دولت آمریکا، حمایت از بختیار است. از اینکه تا اینحد سیاست کاخ سفید غیرواقعیانه شده بود، در شگفت شدم.

در ذهن خود مشغول حلای وضعی و انواع تعلیماتی بودم که از واشنگتن دریافت کرده بودم. بیاد آوردم هیچگاه از سوی واشنگتن منع نشده‌ام که به کوششهای سفارت برای رسیدن به نوعی تفاهم میان نیروهای مسلح و رهبران انقلاب، ادامه بدهم.

به یکی از کارمندان سیاسی رهنمود دادم که اگر دعوتی از مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی بعمل آید، می‌پذیرم و به ترتیبی که او مناسب بیاید، به ملاقاتش می‌روم. بازرگان پذیرفت و خانه یکی از طرفدارانش را در قسمت شمالی شهر، برای ملاقات در عصر معین کرد. باتفاق یک کارمند سیاسی و پنج پلیس ایرانی محافظ به محل اقامت رفتم...

وقتی وارد خانه شدیم، مورد استقبال بازرگان و آیت الله موسوی که با عمامه سیاه و ریش سفید و سیاهش، شباهت شگرفی به آیت الله خمینی داشت، قرار گرفتم... گفتگو، گفتگوی غریبی بود. بازرگان و من به فرانسه حرف می‌زدیم، بعد او گفتگوها را برای آیت الله به فارسی برمی‌گرداند. آیت الله در مذاکرات بسیار کم وارد می‌شد. بازرگان آنچه را همکارانش به کارمند سیاسی سفارت گفته بودند، تکرار کرد و گفت می‌خواهند ارتش دست نخورده بماند و با حکومت جدید کار کند. فهرستی از افسران ارتش که باید ایران را ترک کنند، تهیه کرده‌اند. این افسران می‌توانند دارایی خود را نقد کنند و با خود ببرند. می‌خواهند که همکاری نظامی و ترتیبات مشترک در قلمرو امنیتی با آمریکا ادامه یابد. گفت او از سوی نهضت آزادی و آیت الله از سوی روحانیانی که در انقلاب نقش دارند، صحبت می‌کنند. از بخت بد، آیت الله، که در مذاکرات از روی دقت و مهربانی و سازندگی شرکت می‌کرد، در عبارات روشنی که دلخواه من بود سخنان بازرگان را تانید نکرد. با وجود این آغاز رضایت بخشی برای سیاستی بود که امیدوار بودم بعمل آید.

توضیح: آقای مهندس بازرگان در یک سخنرانی گفت چنین مذاکراتی انجام گرفته‌اند. گفت وی و یکی از دو مقام قضایی در این مذاکرات شرکت داشته است. وقتی صدا از هر سو برخاست که بهشتی، پاسخ داد او را نمی‌گویم. معلوم شد موسوی اردبیلی بوده است. شگفت اینکه تا این زمان یک سند در این باره نشر نیافته است! باین دلیل ساده که اینگونه اسناد معلوم می‌کنند، خمینی خود هم در جریان مذاکرات بوده و هم نتایج گفتگوها در تهران و پاریس با اطلاع او رسیده و هم موافقتها، با کسب رأی او بعمل می‌آمده‌اند.

این گفتگو را به واشنگتن گزارش کردم و گفتم که نتایج حاصله امیدبخشند و در نظر دارم رئیس جدید ستاد ارتش را قانع کنم با بازرگان و همکارانش وارد گفتگو شود...

با آنکه گزارش اقدام و مقاصد روشن بود، یکبار دیگر واشنگتن درباره آن نظری نداد و رهنمودهایی درباره جبهتی که باید این اقدام تعقیب کند، اظهار نکرد.

در همین زمان، علانی که هایزر Huyser از طریق وزارت دفاع دریافت می‌کرد با این نقشه‌ها متفاوت بودند. از او می‌خواستند ارتش ایران را آماده سازد تا در صورت لزوم، وارد عمل شود و اغتشاش گسترده مردم را از میان بردارد. بخصوص به او فشار می‌آوردند که اسباب اطمینان خاطر از اینکه ارتش بتواند مناطق نفت خیز را کنترل کند و اگر لازم شد، خود صنعت نفت را بکار اندازد، تحصیل کند.

ارتش برای عملیات، تجهیزات و سوخت نداشت... آمریکا تانکر سوختی از بحرین فرستاد... نیروی دریایی ایران تانکر را متوقف کرد و هیچگاه به آن اجازه تخلیه نداد... هایزر Huyser با شنیدن خبر و ملاحظه این رفتار سر تکان داد، اما احساسش این بود که هنوز ارتشیان آماده‌اند که بگاه اضطرار به اقدام برخیزند.

بر خلاف وی، احساس من این بود که ارتش میل و اراده اینکار را از دست داده است. بسیاری از مخالفانی که ارتشیان باید بگاه ضرورت از سر راه نظم بر می‌داشتند، فرزندان، برادران و کسان مردانی بودند که مسلسلها و تفنگها را بدست داشتند. در گفتگوهایمان با هایزر Huyser گفتم که نیروهای ارتش ابزار دست نیستند تا بتوان آنها را بدلوخواه بر ضد انقلاب بکار برد. او سخن من را شنید و به قضاوت احترام گذارد، اما نتیجه‌ای که خود به آن رسیده بود، خلاف نظر من بود...

... بر من هر روز بیشتر روشن می‌شد که در صورت مقابله میان ارتش و انقلاب، نیروهای مسلح فرو خواهند پاشید. هایزر Huyser با امانت نظرهای مرا به واشنگتن گزارش می‌کرد. من خود نیز از طریق خط تلفنی امن، به اولیاء وزارت خارجه این نظرها را می‌گفتم. با وجود این، هم بختیار و هم برژینسکی به تدارک مقدمات ایجاد رویرویی میان ارتش و انقلاب ادامه می‌دادند.

در آن روزها، من بطور مرتب با بختیار ملاقات می‌کردم و با نوعی تحیر به سخنان او گوش می‌کردم. می‌گفت قصد دارد با انقلاب مقابله کند و با حداقل استفاده از نیروهای نظامی آنها را به مبارزه بطلبد و پراکنده سازد. اطمیناناش به موفقیت راه و روشهایش شگفت‌انگیز می‌نمود. برژینسکی نیز و کسانی که معرف نظرهای او بودند و در گفتگو با هایزر Huyser بودند، آشکارا دچار این ساده اندیشی بودند. او همکارانش پی در پی به ما در تهران یادآور می‌شدند که نیروهای مسلح ایران 400 هزار نفرند و بطور قطع از پس قلع و قمع جمعیت بدون سلاح... بر می‌آیند.

شاه در مصر مانده و بظاهر اردشیر زاهدی او را بدرستی این نظرها متقاعد کرده بود. بخلاف برنامه اولیهش، بجای اینکه یک روز بیشتر در آسوان نماند، بر آن شد که به مدت نامعلومی بعنوان میهمان دولت مصر در آن کشور بماند. ناظران ما در مصر به ما گفتند شاه بر آنست که بزودی برخوردی میان نیروهای مسلح و انقلابیان واقع می‌شود و ارتش فایق می‌آید. او بر این باور است که در این صورت همانند 1953، از نو او را به تهران دعوت خواهند کرد و مانند آن زمان، شاهی از سر خواهد گرفت. این نظرها، بنظر من غیر واقع بینانه‌ترین فکری بودند که ممکن بود در سر برود... به واشنگتن گزارش کردم انقلاب در حال پیروزی است و ما باید بخاطر حفظ منافع آمریکا با واقع بینانه‌ترین شیوه‌ها خود را با آن سازگار کنیم.

در پاسخ این پیام، تلگرامی با لحنی که از آن ناخوش‌آیندتر و نیشدارتر نمی‌شد، دریافت کردم. این پاسخ بنظر من، متضمن توهین غیر قابل قبولی نسبت به صداقت و وفاداری من بود... تصمیم گرفتم استعفا کنم و تهران را ترک گویم... اما بخاطر مصالح آمریکا و آمریکاییانی که هنوز ایران را ترک نگفته بودند، از این فکر منصرف شدم...

... واشنگتن از راه ارتباطهای مستقیم با بختیار، به او اطمینان داد که از حمایت و اعتماد کامل آمریکا از او حمایت کنم... من این وضعیت را پذیرفتم و به بختیار اطمینان دادم که از این دستور پیروی خواهم کرد. بختیار نوشته است در رفتار با او، من همواره «سرد» بودم. اما فکر می‌کنم نتواند بگوید که من در حمایت از متن و روح دستورالعمل رئیس جمهوری آمریکا بیرون رفتم.

سختترین لحظه آزمایش این وضعیت غیرعادی، زمانی فرا رسید که میان بختیار و رئیس ستاد ارتش ایران برخورد رو به توسعه گذاشت. قهرپاچی بمثابه رئیس ستاد، به ارزیابی برخوردی پرداخت که بنا بر سیاست نخست وزیر و تمایلات دولت آمریکا، میان ارتش و مردم باید وقوع می‌یافت. تصمیم گرفت از مقام خود استعفا کند و در اجتماع غم‌انگیز سران نظامی در ستاد ارتش، تصمیم خود را به اطلاع آنها رساند. هایزر Huyser کمی بعد از این جلسه از تصمیم قهرپاچی مطلع شده بود، کوشید او را از این فکر منصرف کند... هایزر Huyser آشفته به اقامتگاه من بازگشت. به من گفت از آن می‌ترسد که استعفا قهرپاچی، روحیه باختگی فرماندهان نظامی را زودرس گرداند و این روحیه باختگی به سرعت به نظامیاتی که در شهرها بکارند، سرایت کند.

از آمدن هایزر Huyser و گفتن مطلب بالا، دقایقی بیش نگذشته بود که نخست وزیر به من تلفن کرد که بساعت 6 بعد از ظهر در نخست وزیری بنزد او بروم.

ساعت 6 وارد نخست وزیری شدم و در دم به اطاق بختیار راهنمایی شدم. مرا به نشستن دعوت کرد و با قیافه‌ای مرموز به فرانسه گفت «ما سه نفر خواهیم شد»... بیست دقیقه‌ای از گفتگو درباره وضعیت سیاسی نگذشته بود که ژنرال قره‌پاغی وارد اطاق شد. از دیدن من برآستی مبهوت شد. آنگاه بشیوه فرانسوی به نخست وزیر و من سلام کرد.

نخست وزیر به او جانی میان خودش و من تعارف کرد و به مهربانی بفرانسه شروع به صحبت کرد. قره‌پاغی می‌کوشید گفتگو را به فارسی برگرداند، اما بختیار او را ناگزیر می‌کرد به زبان فرانسه صحبت کند.

روشن گشت که قره‌پاغی استعفانامه‌ای در جیب دارد و آن را در دست گرفت و می‌خواست به نخست وزیر بدهد. نخست وزیر کوشید او را قانع کند از استعفا خود صرف نظر کند و استدلال می‌کرد که این عمل چه مشکلات بسیاری ببار می‌آورد. او به من روی کرد و خواست از استدلال او حمایت کنم. با آنکه شخصاً با موضع قره‌پاغی موافق بودم، در اطاعت از دستوری که بنابرآن باید وفاداری نظامیان را نسبت به بختیار حفظ کنم، با تمام قوت بر ضد عملی که قصد داشت انجام دهد، استدلال کردم. مباحثه بیشتر از نیم ساعت بطول انجامید و سرانجام قره‌پاغی استعفانامه را در جیب گذاشت. سلام نظامی کرد و اطاق را ترک نمود. بعد از رفتن ژنرال، بختیار از من بخاطر کمک به پس گرفتن استعفاء، تشکر فراوان کرد و گفت که با بازگشت آیت الله خمینی، منازعه به سود حکومت بختیار تحول خواهد کرد.

توضیح: توجه خوانندگان را جلب می‌کنم که این «نخست وزیر» ایران و در گرماگرم بزرگترین انقلاب نیمه دوم قرن است که از سفیر آمریکا می‌خواهد رئیس ستاد ارتش ایران را از استعفا منصرف کند. این صحنه کوتاه‌ترین و رساترین بیان درباره چرایی سقوط رژیم شاه است. رژیمی تا اینحد دست نشانده چگونه می‌توانست در کشور با فرهنگ ما بر پا بماند؟

نخست وزیر اعلان کرد که مایل است به پاریس برود و با آیت الله صحبت کند. در حقیقت احساس می‌کرد حسن تفاهمهایی وجود دارد که این دیدار را ممکن می‌گرداند... اما کمی قبل از وقوع این ملاقات، آیت الله اعلام کرد که شرط ملاقات اینست که وی از نخست وزیری استعفا کند. این ابهام کلی، تنها چند روز پیش از مراجعت پیروز آیت الله و استقرارش در تهران، پدید آمد.

... هایزر Huyser بطور روزافزونی گه‌گه‌گیری می‌کرد و خواهان اجازه ترک کشور بود. بر آن بود در اوضاع و احوال مبهمی، آنچه از دستش بر می‌آمده، انجام داده است...

من همچنین بطور روزافزونی نگران وضعیت حقوقی قراردادهای فروش اسلحه مان به ایران می‌شدم. بنا بر این قراردادها، ما باید در حدود 6 میلیارد دلار تجهیزات نظامی به ایران می‌فروختیم. این قراردادها بر اساس دولت با دولت بود اما تولید از سوی شرکتهای خصوصی آمریکایی انجام گرفت. بیم من آن بود که حکومت انقلابی بر سر کار آید و همه قراردادهای باطل گرداند. و دولت ایالات متحده زیر بار تعهد پرداخت مبالغ تعهد شده در قراردادهای برود. به فوریت از واشنگتن خواستم در این باره با حکومت ایران مذاکره شود و ترتیبی برای تسویه این تعهدها بنحوی که شانه حکومت آمریکا را از زیر بارشان رها سازد، داده شود... آمریکا موافقت کرد ... کمی پیش از آن که کشور در بی نظمی فرو رود، فرستاده آمریکا، موافقت نامهای که برای ایرانیان قابل قبول باشد، تهیه کرد و ما متن را به آمریکا مخابره کردیم. از آمریکا دستور آمد اصلاحاتی در متن بعمل آید. دیدم اینکار سخت بدرازا خواهد کشید. از اینرو به اریک ون ماربود Eric von Marbod گفتم همان متنی را که تهیه کرده است، امضا کند. مسنولیت اینکار بعهده من... احتمالاً 4 میلیارد دلار پول مالیات دهندگان آمریکایی را نجات دادم. تشکری هم از مقامات مسنول ندیدم. (فصل 23 صص 247-235)

توضیح: سفیر آمریکا 4 میلیارد دلار به مالیات دهندگان آمریکایی خدمت کرد و «نخست وزیر» ایران، 4 میلیارد دلار به ایرانیان، هموطنان گرسنه خویش خیانت..

رفتن هایزر Huyser و کودتای ناکام بختیار

هایزر Huyser ایران را ترک کرد و آیت الله خمینی در اول فوریه به ایران بازگشت.

توضیح: شاه برآست که هایزر Huyser برای انتقال قدرت از او به ایران آمده بود، می‌نویسد (پاسخ به تاریخ، صص 273 و 274): «... سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران آمریکا وقوع يك کودتای نظامی در ایران است... احتمالاً سرویسهای اطلاعاتی آمریکا می‌دانستند که برنامه زیر پا گذاشتن قانون اساسی در پیش است. پس می‌بایست از بروز عکس‌العمل در ارتش ایران، جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر Huyser به ایران جز این نبود. پس از آنکه من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر Huyser باز چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که می‌توانم بگویم اینست که ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران طی «محاکمه‌اش» به «قضات» گفت: «ژنرال هایزر Huyser شاه را مثل يك موش مرده بخارج از کشور پرتاب کرد». از بحث درباره عمل آمریکاییها در حق «موش مرده» و اینکه وقتی رژیمی وابسته به قدرت خارجی شد، باید بداند تا وقتی از او حمایت می‌شود که کارآمد باشد و گرنه زیر فشار مردم ناگزیر می‌شوند سرانش را مثل موش مرده بخارج از کشور پرتاب کنند، چشم می‌پوشم. به این امر می‌پردازم که ادعای شاه با نوشته‌های برژنسکی مدافع سرسختش در دستگاه حاکمه آمریکا، تضاد دارد. در عوض، نوشته‌های دو رقیب، یعنی برژنسکی و سلیمان با یکدیگر می‌خوانند. در حقیقت همانطور که برژنسکی و سلیمان می‌نویسند هایزر Huyser برای موافق گرداندن راه حل برژنسکی ولو به قیمت خونریزی بزرگ به ایران فرستاده شده بود. نرفتن شاه به آمریکا، با همه اشتیاقی که به آن داشته است و سخنی که خود درباره مأموریت هایزر Huyser انجام گرفت، جای تردید نمگذارد که شاه برای گریز از این اتهام واقعی که به دستگیری آمریکاییان «گروه برژنسکی» نقشه سرکوب انقلاب را با يك خونریزی بزرگ داشته است، پس از شکست کودتا و ناکامی از مراجعت در مقام مظلوم نمایی و پاك کردن دست خویش از خون قربانیان کودتای نافرجام بختیار، حقیقت را وارونه کرده است. وگرنه چرا قره‌پاغی بخاطر شرکت نکردن در خونریزی استفا می‌داد؟ چرا؟ چرا؟! چرا بقول سلیمان کودتا واقع شد و شکست خورد می‌نویسد:

در نهم فوریه، اوضاع به نهایت بحرانی شد. يك واحد از دانشجویان افسری نیروی هوایی به تکسینهای پایگاه هوایی دوشان تپه عصیان کرده و بسوی مقر فرماندهی نیروی هوایی که در همان محل قرار دارد اسلحه کشیدند. واحدی از گارد شاهنشاهی را به دوشان تپه آوردند تا به عصیان پایان بخشند. در وسط پایگاه، زد و خورد مسلحانه درگرفت... ربیعی مستشاران آمریکا را با هلیکوپتر از محل خارج کرد... با فرا رسیدن شب... مردم پایگاه را در میان گرفتن و سنگربندی کردند... برای نخستین بار در جریان انقلاب، سلاح‌های خودکار در دست آنها، ظاهر شدند. بسیاری از این سلاح‌ها روسی بودند. زد و خورد در دهم فوریه نیز ادامه یافت... اما با پایان روز، نه تنها پایگاه دوشان تپه در دست شورشیان نیروی هوایی بود، بلکه بسیاری از تانکهای لشکر گارد، پایگاه خود را ترک گفته و به نیروهای انقلابی پیوسته بودند... در بحبوحه این حوادث، از واشنگتن تلفن شد. اول معاون وزارت خارجه نیو سام Newsom حرف زد. گفت از اطاق کار رئیس جمهوری حرف می‌زند. جلسه‌ای برای

بررسی وضعیت در ایران تحت ریاست برژنسکی تشکیل شده است... 15 دقیقه بعد، از نو، زنگ تلفن بصدا درآمد و از احتمالات گوناگونی که در پی بودند می‌پرسیدند... باز پرسیدند که برژنسکی نظر مرا درباره امکان انجام کودتایی از سوی نیروهای مسلح می‌خواهد و می‌پرسد حال که حکومت بختیار در مانده شده است، نظامیان می‌توانند خود قدرت را در دست بگیرند؟ نامربوطی کامل این سوال در اوضاع و احوال موجود در تهران، مرا از جا بدر برد و با خشونت و کلمات زشت پاسخ برژنسکی را دادم... هنوز چند دقیقه نگذشته... از نو تلفن شد. باز نیو سام Newsom بود. می‌پرسید آیا با فرماندهی مشاور نظامی آمریکا در ارتباط هستم و آیا می‌توانم نظر او را درباره امکان کودتا ببرسم و به واشنگتن گزارش کنم؟ در مقام استنکار از نیوسام Newsom پرسیدم، می‌داند معنی اینکه ژنرال فرمانده در خوابگاهی به تله افتاده و من می‌کوشم جانم را نجات دهم، چیست؟ پاسخ داد می‌فهمد اما دستور دارد که نظر ژنرال را کسب کند. یکی دو لحظه بعد، فرمانده مستشاران آمریکا از خوابگاهی که در آن گیر افتاده بود، تلفن کرد... سوال واشنگتن را به او گفتم... گفت شانس موفقیت چنین کودتایی 5 درصد است... نیروهای ارتش تمامی نقاطی را که حفاظت می‌کردند، ترک گفتند. قدرت بختیار بخار شد. بختیار خود نیز ناپدید شد... (فصل 24 صص 248-255)

توضیح: یکی دو روز پیش از کودتای خونین و نافرجام بختیار جلسات متعددی درباره چگونگی مواجهه با این کودتا در محل اقامت خمینی و جاهای دیگر تشکیل شدند. دو نظر از میان نظرها، طرفداران بیشتر بدست آوردند:

- نظری که بر آن بود آمریکاییان تصمیم گرفته‌اند بدست بختیار و ارتش، خونریزی وحشتناکی براه بیاندازند و به عمر انقلاب پایان بدهند. باید از راه تفاهم جلو کودتا را گرفت. نظر این دسته این بود که ارتش آمادگی این کودتای سخت خونین را دارد.

- نظری که بر این بود ارتش از پایه تا نزدیک به رأس جنب انقلاب گشته است و شروع عملیات، خاتمه آنست. من بر این سنجش افزودم که بهر حال آقای خمینی در موقعیتی نیست که عقب بنشیند چرا که سنگینی مسئولیت برگرداند پیروزی به شکست شانه‌های او و شانه‌های نسل امروز را فرو خواهد شکست. بهترین چاره آنست که طی پیامی از مردم بخواهد همه از کودک شیرخوار تا پیر زمینگیر، از خانه بدر آیند. در این صورت نظامیان اسلحه خود را بسوی دستوردهندگان بر خواهند گرداند. خمینی این نظر را درست یافت. پیام را صادر کرد... اما افسوس که خونریزی ناموفق آن روز، امروز بدست شخص خمینی انجام می‌گیرد...

از حمله به سفارت تا مراجعت

سلیوان پس از شرح حمله به سفارت و محاصر آن و حضور بهشتی و یزدی در محل و خارج کردن سفارت از محاصره، می‌نویسد:

«در میان ملاقات کنندگام در دو روز بعد از حمله به سفارت، آیت الله خوبی بود که با دو ملای جوانتر آمده بودند. گفت که از سوی آیت الله خمینی فرستاده شده است تا تأسف و پوزش شخص وی را از حمله به سفارت و خوشحالیش را از اینکه زنده و سالم هستیم، ابلاغ کند.»

فصل 24 کتاب، شرح کارهایش در روزهای آخر اقامتش در ایران است. از جمله به دولت آمریکا توصیه می‌کند که پیشنهاد همکاری مذهبیها، «گروه خمینی (بازرگان)» و نیروهای مسلح را که در ماه نوامبر گذشته ارائه کرده و واشنگتن نمی‌پذیرفته است، اساس سیاست آمریکا در ایران قرار دهند. شاه را که با اصرار می‌خواست از مراکش به آمریکا برود، دیگر راه ندهند چرا که به گروه‌نگیری اعضای سفارت خواهد انجامید...

سلیوان ایران را ترک گفت.

توضیح: اینکه کار خلاصه کردن دو کتاب برژنسکی و سلیوان و روشن کردن نکات مبهم آنها را به پایان رسانده‌ام، فرصت آنست که از راه مقابله دو کتاب، يك قاعده علمی بدست دهم:

الف - همانطور که برژنسکی و سلیوان هر دو مکتوبند، راه حل امینی یعنی ایجاد همکاری میان دو گروه الف و ب تحت هژمونی گروه الف، در ماههای قبل از انقلاب ممکن بود موفق شود. اما شاه برای حفظ قدرت شخصی خویش زیر بار این راه حل نمی‌رود.

ب - انقلاب در جریان رشد خود به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر از راه حل امینی کاری ساخته نبوده است. سلیوان پیشنهاد می‌کند آمریکا از توقعات خود بکاهد و به همکاری دو گروه الف و ب، تحت هژمونی گروه ب تن در دهد. بنظر او برای اینکه این همکاری ممکن گردد، باید در گروه الف تصفیه انجام گیرد و سران فاسد سیاسی و نظامی کشور را ترک گویند.

برژنسکی با لجاجتی بنام با این راه حل مخالفت می‌کند و بر اجرای راه حل اول ولو به قیمت خونریزی بزرگ اصرار می‌ورزد. اما به گفته خودش بعلت ناتوانی شاه در تصمیم‌گیری و بنظر سلیوان هم به این علت و هم بعلت آنکه کودتا و خونریزی امکان نداشته است، این راه حل شکست می‌خورد. بنظر سلیوان، بر اثر مخالفت سرسختانه برژنسکی با پیشنهاد او یعنی راه حل دوم، فرصت اجرای آن می‌گذرد و بهمین انقلاب همه چیز را زیر می‌گیرد...

اینک ببینیم چرا برژنسکی بر تعقیب راه حل اول اصرار می‌ورزد؟ پاسخ او از کتاب خودش و کتاب سلیوان روشن بدست می‌آید: بنظر او، گروه ب، علی‌الاصول، متکی به مردم است و دست نشانده آمریکا نیست. این گروه بحکم طبیعت خویش که معرف بخشهای میانه و بالای جامعه است، حاضر به تن دادن به قبول پاره‌ای منافع آمریکا در ایران می‌شود، اما اگر بخواهد مثل گروه الف عمل کند، از پایگاه اجتماعی خود می‌پرد. از اینرو ناگزیر در اداره امور، روشی را بخواهد گزید که مردم را از دست ندهد. این امر زمینه فعالیت گروههای «ج» و «د» را گسترده می‌گرداند و تعادل سیاسی برهم می‌خورد و کار بر گروه «ج» و دست آخرت بر گروه «د» یعنی چپگرایان وابسته به روسیه قرار می‌گیرد. بنابراین باید بهر قیمت هژمونی گروه الف را با تکیه به نیروهای مسلح حفظ کرد و تحت این هژمونی، با جنب گروه «ب»، به رژیم ثابت بخشید.

نیک که بنگریم، حزب توده نیز از دیالکتیک بالا پیروی کرده است. چرا که این حزب نیز چه در دوره مصلح و چه در دوره بنی صدر، بجای همکاری با گروه «ج» با گروههای الف و ب همکاری کرد و بر سر او آمد آنچه که آمد. استدلال همواره اینست که با حذف گروه استقلال طلب، دو نیرو بیشتر در صحنه نمی‌مانند، عمل غرب و کسانی که خواهان همکاری هستند در سونی و حزب توده در سوی دیگر. بعلت ضعف ذاتی نیروی اول در جریان رشد تضادها، حزب توده سرانجام به قدرت می‌رسد. جریانهای سیاسی هژمونی طلب همه از این دیالکتیک پیروی می‌کنند و همه سرنوشتی مثل رژیم شاه و حزب توده پیدا می‌کنند. علت این امر اینست که این دو جریان نقش مردم را نادیده می‌گیرند و از این امر اساسی غافلند که نیروی سیاسی استقلال طلب، ریشه در تاریخ دارد و مایه حیات از جامعه ملی می‌گیرد و بنا بر این حذف شدنی نیست.

از بحث بالا و تجربه تاریخ به این قاعده مهم در جامعه‌شناسی سیاسی می‌رسیم: انقلاب در خط استقلال ممکن مگر در وقتی که گروه «ب» بطور قطع از گروه «الف»

جدا می‌شود و گروه «ب» بغایت ضعیف می‌گردد و در خط استقلال به گروه «ج» می‌پیوندند و این گروهها با مردم یکسانی می‌آمیزند. در عوض هیچکدام از دو گروه الف و د، حتی با کمک تمام عیار قدرت خارجی حامی، قادر به برسر کار آمدن (و بر فرض موفقیت کودتا) و بر سر کار ماندن نمی‌شوند. تجربه رژیم شاه در ایران و تجربه رژیم افغانستان، ما را از استدلال بیشتر بی‌نیاز می‌گرداند. بنابراین تا وقتی که گروه «ب» بطرف گروه «الف» نرود، هیچ خطری از ناحیه این گروه وجود پیدا نمی‌کند. و وقتی این گروه شروع می‌کند جدا شدن از گروه الف، گروه الف سرنوشتی مثل شاه در گذشته و پینوشه‌ها در زمان حال پیدا می‌کند. از اینرو باور ما اینست که باید گروه ب را علی‌الاصول میهن دوست تلقی کرد و امکان فراهم آورد تا بطور قطع پیوندهای خود را از گروه الف ببرد. تنها در این صورت است که آمریکا به حداقل قانع می‌شود:

1- ایران تحت سلطه روسیه درنیاید

2- راه به روسیه برای دستیابی به نقاطی که از لحاظ اقتصادی و نظامی برای غرب حیاتی هستند، ندهد.

3- و بالاخره ایران روابط اقتصادی معقولی با غرب و هم شرق، متناسب با رشد اقتصادی خویش، داشته باشد.

ممکن است گفته شود آمریکا به سه ضابطه بالا قانع نمی‌شود. چرا که این سه ضابطه وقتی برای آمریکا معنی پیدا می‌کنند که با منافع اصلی آمریکا در ایران و منطقه (نفت و نظام اقتصادی و بازار و نظام سیاسی و...) همراه باشند. دوری از روسیه وقتی برای آمریکا قیمت دارد که با نزدیکی با آمریکا همراه باشد وگرنه اگر همان فصله‌ای که از روسیه گرفته می‌شود، از آمریکا هم گرفته شود، آمریکا را چه سود؟ پاسخ اینست که کار ما تأمین منافع ایران است. سیاستی که ایران را از عواقب تغییر موازنه قوا میان آمریکا و روسیه حفظ می‌کند، موازنه عدمی است. بنابراین اگر آنطور که آمریکاییان تبلیغ می‌کنند، مقصود اطمینان اینست که مانع افتادن ایران در کام غول روسی شوند، این مقصود با حاکمیت خط استقلال و آزادی و اجرای سیاست موازنه منفی بدست می‌آید. بهنگام تحلیل اسناد منتشره سفارت آمریکا توضیح داده‌ام و خواننده خوانده است.

سیر تحول سیاست آمریکا

کتاب اول

امریکا و انقلاب

قسمت سوم

انقلاب ایران از درون

از جان. د. استمیل

جان. د. استمیل: انقلاب ایران از درون

توضیح: در میان کتابهایی که مسنولان آمریکا درباره انقلاب ایران و سیاست آمریکا در ایران پیش و هنگام و پس از انقلاب نوشته‌اند، مفصل‌ترین کتابی است که استمیل رئیس وقت اداره سیاسی سفارت آمریکا در ایران نوشته است. علاوه بر این، اگر کتابهای دیگران بیشتر درباره مقامات بالا و تصمیمها و رابطه شان هستند، این کتاب بیشتر درباره گروههای سیاسی و نخبه‌هایی است که در جریان فعالیتهای روزمره، تصمیمها را بعمل می‌آورند. بدینقرار فایده این کتاب در شناخت سیاست آمریکا در ایران و شبکه ارتباطی این سیاست در ایران و حوزه فعالیتش بسیار است. بدیهی است در ترجمه و خلاصه و بحث کردن، قسمتهایی را می‌آوریم که یا در کتابهای دیگران موضوع توصیف و تحلیل واقع نشده‌اند و یا تناقضی را می‌رسانند و یا روشنی بیشتر به تصمیمهای سیاسی تعیین کننده‌ای می‌بخشند که اتخاذ و اجرا شده‌اند.

امریکا در ایران 1907-1900:

تا جنگ دوم جهانی، در مقایسه با قدرتهای خارجی دیگر، بخصوص روسیه و انگلستان، نقش آمریکا و منافعی در ایران، فرعی بود. با وجود این یکی از قهرمانان

مبارزه با استبداد قاجار را آمریکا به ایران تقدیم کرد. «هوارد باسکرویل»، جوان 26 ساله اهل «پرینستون» آمریکا، در 1906 بهنگام کشیک شبانه در تبریز کشته شد. هودار انقلاب مشروطیت و در شمار نیروهای مشروطه طلب بود. وی در نزدیکی کنسولگری آمریکا در شهر تبریز بخاک سپرده شد. وقتی دولت مشروطه برقرار شد، کوشش آغازیدند. دکتر «سامونل جردن»، مدرسه عالی خود را به «کالج البرز» بدل کرد و از 1894 تا 1940 که بازنشسته شد، آن را اداره می‌کرد. تا پیروزی انقلاب ایران در 1979 که هر چه بوی نفوذ خارجی می‌داد، جانشینان او، پیشگامان تعلیم و تربیت زنان بودند و نیز مدرسه عالی دماوند را بنیاد گذاردند که از بهترین مؤسسات تحصیلی برای زنان بود.

بعد از اشغال ایران از سوی روسیه و انگلستان در 1941، ایرانیان به آمریکا بنظر کشوری بی طرف منگریستند که متوانست در بازیافت استقلال کشورشان، کمک کند. از 1942 که هیات مستشاران ژاندارمری وارد ایران شدند تا سقوط شاه در 1979، آمریکا هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی منافع و نقش روزافزون یافت. ترومن، رئیس جمهوری آمریکا، ادامه اشغال آذربایجان بعد از خاتمه جنگ دوم از سوی روسیه را نپذیرفت و فشار او سبب شد که روسیه ایران را تخلیه کند. و نیز آمریکا بازار مهمی برای نفت ایران به مدت 15 ماه و خودداریش از شکستن حلقه محاصره اقتصادی که انگلستان ایران در آن قرار داده بود، از مداخله سیا در سقوط مصدق مؤثرتر بود. از سال 1960 بدینسو، روابط ایران با آمریکا بیشتر و محکمتر شدند. این روابط گسترده‌ترین و محکمترین روابطی بودند که ایران نظیر آنها را با هیچ کشور دیگر نداشت. در آغاز آمریکا جانشین انگلستان بعنوان حامی ایران در قبال روسیه شوروی شد و سپس ایران را برانگیخت تا متحد اصلی او در منطقه بگردد.

نخستین پیوندها: آمریکا بمتابه پارسنگ

نخستین امریکاییانی که در ایران زیستند، هیات‌های مذهبی بودند که در اوائل قرن نوزدهم به ایران آمدند. در حوالی 1850، کوششهای رسمی برای ایجاد سفارت بعمل آمدند تا در سال 1883 بود که هیات دیپلماتیک آمریکا سفارت آن کشور در ایران را افتتاح کرد. تضاد منافع روسیه و انگلستان، بخصوص بعد از کشف نفت در مسجد سلیمان، راه حل می‌جست. یکسال بعد از پیدایش نفت، قرارداد 1907 میان انگلستان و روسیه منعقد شد. این قرارداد آن بود که به منازعه میان روسیه که می‌خواست به آبهای گرم راه پیدا کند، با انگلستان که می‌خواست راه هند را امن نگاهدارد، پایان بخشد. از دوران نادر توجه به آمریکا و به میان آوردن پای این کشور در مناسبات ایران با خارج روزافزون شد. زیرا دولت شاه آمریکا را منبع کمکی می‌شمرد که از سیاست قدرتهای بزرگ بدور و بدان آغشته نیست.

«مورگان شوستر» مستشار آمریکایی در 1911 وارد ایران شد تا وزارت دارایی و امور مالی و پولی ایران را سامان بخشد. بعد از او «آرتور میلیسپو» بعنوان مدیر کل با اختیارات تامه از 1922 تا 1927 امور دارایی ایران را در دست گرفت. در جریان جنگ دوم بدرخواست شاه، «میلیسپو» دوباره به ایران آمد تا امور مالی کشور را زیر نظر بگیرد. هر دو مستشار، تلاشهای خود را برای استقلال مالی و سیاسی ایران و تربیت کسانی که قادر بکار در دنیای نو و نوسازی کشورشان باشند، به صورت کتابی مدون کرده‌اند.

توضیح: شوستر مورگان در پی اتمام حجت روسها ناگزیر ایران را ترک گفت و کتابی تحت عنوان اختناق ایران نوشت که به فارسی ترجمه شده است. «میلیسپو» بر اثر مبارزه اقلیت مجلس چهاردهم به رهبری مصدق از کار برکنار شد و از ایران رفت. وی کتابی تحت عنوان «امریکاییان در ایران» نوشته است. راههای ایران از 10 مارس 1942 باختیار آمریکا گذارده شدند و آمریکا قوایی در حدود 30000 تن وارد ایران کرد تا خط تدارکاتی میان خلیج فارس و روسیه را پاسداری کند. این نیرو اشغالگر بشمار نمی‌آمد، نشانه‌ای از امید و بلکه ضمانتی تلقی می‌شد تا روسیه و انگلستان اشغال ایران را دانهی نگردانند... باری مستشاری ژاندارمری تحت فرماندهی سرهنگ نورمان شوارتسکیف کار خود را از اکتبر 1942 آغاز کرد. این مستشاری بکار خود تا مارس 1976 ادامه داد. در این سال بخاطر قانون جدیدی که کمک نیروی پلیس کشوری دیگر را ممنوع می‌کرد، بکار خود در ایران پایان بخشید. مستشاری نظامی از سال 1942 کار خود را در ایران آغاز کرد و تا 11 فوریه 1979 که مرکز فرماندهیش توسط انقلابیان اشغال شد، بکار خود ادامه داد. نخبگان سیاسی با نظر شاه موافق بودند که بازسازی ارتش توسط این مستشاری کاری اساسی بوده و ایران بعد از جنگ را از نیاز به کمک روسیه و انگلستان در استقرار نظم داخلی خلاص کرده است...

توضیح: شوارتسکیف که از ایران رفته بود در جریان کودتای 28 مرداد 1332، به ایران آمد. به این عنوان آمد که از دوستان سابق خود دیدار کند. در واقع برای شرکت در اجرای طرح کودتا آمد. در کودتا، هر دو مستشاری نقش تعیین کننده داشتند. از کودتا بعد نیز آمریکا بر ایران حکومت می‌کرد. بدینقرار سخن شاه و «نخبگان» دستیار او، سخنی نادرست است. زیرا نه تنها آمریکا در حکومت جانشین دو قدرت روسیه و انگلستان شد بلکه ضرورت حفظ تعادل سبب گردید ایران از سوی هر سه قدرت غارت گردد. غارتی که هیچگاه پیشینه نداشت. آمریکا مصداق این شعر شد: چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی.

قوای کمونیست که خود را «آذربایجان دمکرات فرقه سی» می‌خواندند، در پی طغیان در 1945، این استان را به تصرف در آوردند و آن را مستقل خواندند. این استان با روسیه 600 کیلومتر مرز مشترک دارد. روسیه از جمهوری آذربایجان و جمهوری مهاباد که در همان زمان از سوی کردها برقرار شده بود، حمایت می‌کرد. قوای انگلستان در دوم مارس 1946 ایران را ترک گفتند. اما قوای روسیه از تخلیه ایران خودداری ورزیدند تا که دو جمهوری دست ساخت استالین، بخصوص جمهوری آذربایجان را برسمیت بشناسد. جمهوری مهاباد چند ماهی بیش نپایید. با تخلیه قوای روسیه و ورود قوای ایران، عمر این جمهوری بسر آمد. روسیه بعد از چند ماه مانور دادن، سرانجام زیر فشار غرب و بخصوص آمریکا که ادامه اشغال آذربایجان را مقابله مستقیم با آمریکا تلقی کرد، در 7 مه 1946 ایران را تخلیه کرد. ایرانیان به اصرار از آمریکا می‌خواستند عمل کند. بعد از تخلیه ایران به فشار آمریکا و با شروع و ادامه کمکهای اقتصادی، ایرانیان هواخواه آمریکا شدند. ایران از 1946 تا 1947، کمکی به میزان 8/25 میلیون دلار و از 1949 تا 1952، 5/16 میلیون دلار کمک اقتصادی و 6/16 میلیون دلار کمک نظامی گرفت. این کمکها در دوران نخست وزیری مصدق نیز ادامه یافتند. در دورانی که آمریکا در منازعه ایران و انگلستان بر سر ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران، در تکاپو بود تا مگر سرانجامی برای آن پیدا کند... کمک آمریکا در سال 53-1952 افزایش یافت اما نه به آن اندازه که به مصدق امکان دهد از مشکلات مالی گریبان بیاساید. ایرانیان می‌توانستند به مقدار محدود نفت تولید کنند، اما بسیاری کشورها از خرید آن خودداری می‌کردند. آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، برای ایران روشن کرد که آمریکا، تا وقتی مصدق با انگلستان بتوافق نرسد، نفت ایران را نخواهد خرید. بحران تنها پس از سرنگونی دولت مصدق، حل شد. در 1954 قرارداد 25 ساله‌ای منعقد گردید. در این کنسرسیوم، انگلستان 40 سهم دارا گردید و 70 میلیون دلار غرامت گرفت.

نفوذ آمریکا بسط می‌یابد:

علاقه آمریکا به پایان دادن به نفوذ بیش از حد روسیه در ایران، نه در شکل پیوند سیاسی که در شکل کمک نظامی و اقتصادی بروز کرد. کمک اقتصادی بخصوص حضور کارشناسان اصل چهار بعد از 1950 اثر بسیار مثبتی داشت. در سال 1953، وضعیت سیاسی داخلی ایران به وخامت گرایید. مشکلات اقتصادی و شیوه «مصنق» در اداره امور که بطور روزافزون آمرانه‌تر می‌گشت، سبب شد که بسیاری با او ببرند. در ماه ژوئیه، مصدق حمایت حزب توده را نپذیرفت و شروع به حمله آشکار به شاه و سلطنت کرد. وقتی شاه نخست وزیر را در 16 اوت از کار برکنار کرد و سرلشگر فضل‌الله زاهدی را جانشین وی گرداند، مصدق فرمان عزل را نپذیرفت و گفت شاه را برکنار می‌کند.

در 19 آوریل، وقتی شهر در خواب آرام بود، سرلشگر زاهدی قوای جانبدار شاه را جمع آورد. از جنوب شهر، طرفداران شاه که سیاستمداران وفادار به کمک «سیا» سازمانشان داده بودند، به حمایت از شاه به خیابانها درآمدند. ارتش خانه مصدق را محاصره کرد و به توپ بست. دولت مصدق از پا درآمد. کشور به مهار حامیان سلطنت درآمد. شاه در 22 اوت به ایران بازگشت. مصدق محاکمه شد. بعد از گذراندن دوران محکومیت به احمدآباد منتقل گردید و تا مرگش در سال 1966 در آنجا بود. درباره نقش آمریکا در بازگرداندن شاه به سلطنت، سالهای دراز است که بحث می‌شود. کرمیت روزولت، افسر سابق سیا، بر آنست که 60000 دلار برای سازمان دادن به حامیان شاه خرج کرده است. بنا بر شرحی که او می‌دهد، نقش «سیا» اندک بوده است. اما افسر دیگری که در همان زمان در ایران خدمت می‌کرده است، در این باره می‌نویسد که «روزولت دروغ می‌گوید» و نویسندگان دیگر برآنند که نقش روزولت تعیین کننده بوده است. او بوده که رهبری کودتا بر ضد مصدق را بر عهده داشته است.

حوادث 1953 اهمیتی سیاسی به تمامی پیدا کردند. اهمیتی بیشتر از معنای جالبی که در زمان وقوع منتظر منمود. شاه از روی قصد و از پیش خود، در همه جا پراکند که آمریکا از او حمایت نکند. باور به این حمایت موقع او را در کشور قوت و استحکام میبخشید. تبلیغ اتحاد با قدرت خارجی، قرنهای شیوه عمل زمامداران این کشور بوده است. با اینهمه نه شاه در این تبلیغ تنها بود و نه این تبلیغ، هیچ و پوچ بود. لیبرالهای ایرانی، از جمله جبهه ملی که آمریکا را انتقاد می‌کرد، در سالهای 1970 خوشحال بود از حمایت آمریکا در جلوگیری از روی کار آمدن حزب توده برخوردار گردد. همین رفتار در آوریل 1980، از سوی دکتر مصدقی چمران وزیر دفاع ملاحظه شد. ولی با ملاحظه اشغال افغانستان از سوی روسیه، اعلام کرد ایران امیدوار است از حمایت آمریکا در صورت حمله روسیه به ایران برخوردار شود. بعد از مصدق، آمریکا از نو کوششهای خود را در کمکهای اقتصادی به ایران متمرکز کرد:

کمکهای اقتصادی آمریکا به ایران (1953-1966)

به میلیون دلار

سال 1953-57، 1958-59، 1960-61، 1962-63، 1964، 1965، 1966
مبلغ 8/36 8/98 4/145 2/111 9/25 4/45 2/21

با رونق اقتصادی ایران، تجارت آمریکا با ایران نیز افزایش یافت. در سال 1954، پنج شرکت نفتی امریکایی به شرکتهای دیگر پیوستند تا کنسرسیوم نفت ایران را تشکیل دهند. بنا بر قرارداد، ایران 50 درصد منافع را دریافت می‌کرد. شرکتهای «استاندارد اویل آف نیو جرسی» و «گولف اویل» 40 درصد از تولید نفت را در ازاء کمک فنی و گرداندن تصفیه خانه آبادان و توسعه و افزایش تولید نفت، دریافت می‌کردند. بناگهان آمریکا در موضعی قرار می‌گرفت که بطور جدی در سیاست نفتی ایران مؤثر واقع می‌شد.

توسعه دایره عمل سیاسی آمریکا در ایران بر همان سنت دیرین روابط دولت با دولت ادامه یافت. شاه سیاست غرب را در خاورمیانه، تصویب نکرد ایران به پیمان بغداد پیوست. این پیمان که در نوامبر 1955 تحت ضمانت انگلستان بسته میشد، پیمان امنیت در برابر تهدید کمونیسم بود. وزیر خارجه وقت، «جان فوستر دالس» با بیاد آوردن ناپایداری و بی ثباتی دوران مصدق، در این باره طرف گفتگو قرار گرفته بود. بعد از بحران سونز در 1956، آمریکا بطور روزافزون جانبدار آن شد که ایران نقشی منطقی پیدا کند. عراق به دنبال انقلاب نظامی، در مارس 1959، از پیمان بغداد بیرون رفت و بلافاصله دریافت سلاح از روسیه را آغاز کرد. نگران پیامدهای «انقلاب عراق»، آمریکا پیمان همکاری نظامی دوجانبهای با ایران امضا کرد. بنابر این پیمان، در صورتی که به ایران حمله شود، آمریکا به کمک ایران مشتابد. با دیدار آیزنهاور از تهران در دسامبر 1959، مقاصد آمریکا قوت بیشتر گرفتند.

در این ایام، مسائل داخلی ایران بر هم می‌افزودند. مشابه مشکلاتی که يك دهه دیرتر با شدت روی نمودند. تورم و نابسامانی اداری از مهار بیرون بودند. انبساط اقتصادی که کمکهای آمریکا برانگیخته بودند، فرصتهای فساد را بسیار افزایش داده بود. قیمت زمین بالا می‌رفت و سودهای هنگفت عاید می‌کرد. کمبود مواد غذایی زحمت افزا می‌شد... دولت تا سال 1960 سیاستی برای تثبیت اقتصادی طرح و اجرا نمی‌کرد. تنها وقتی به اینکار تن داد که باتک جهانی و دولت آمریکا تهدید کردند که دیگر از پول خبری نخواهد شد.

در همین وقت دستگاه کندی به شاه فشار آورد تا دست به اصلاحاتی در امور کشور بزند. علی امینی، نخست وزیر وقت که از 1956 تا 1957 سفیر ایران در آمریکا بود و کندی را که سناتور بود خوب می‌شناخت، رابطه خود را با سناتورها و دمکراتهای دیگر حفظ کرده بود. دو سال بعد، اینان در دستگاه کندی مقام پیدا کردند. هستند کسانی که گمان می‌کنند آمریکا به شاه فشار می‌آورد امینی را نخست وزیر ایران بگرداند. شاه تا سقوطش هرگز از یاد نبرد که در این دوره، روابط ایران و آمریکا به بدترین وضع درآمده بودند. بدیهی است که در این دوران بحران، نام امینی یکی از چند امکانی بوده که شاه از مناسبات امینی با رئیس جمهوری وقت آمریکا بی‌اطلاع نبوده است. اما در این امور به این نتیجه رسیدن که آمریکا اصرار می‌فرزیده که امینی نخست وزیر بشود، سنجیده بنظر نمی‌آید.

در سال 1977 هنوز مخالفان رژیم شاه امینی را بمتابیه «ابزار دست آمریکا» نکوهش می‌کردند. اشتها او بعنوان عامل آمریکا او را از ایفای نقش اول در جریان تغییر سیاسی 1977 و 1978 بازداشت. اما مانع از آن نشد که در پشت پرده، در جستجوی سازش سیاسی، نقشی ایفا کند...

بهررو، میان کندی و همکاریاش با شاه بر سر بسیاری مسائل توافق نبود. در تعداد نظامیان اختلاف نظر وجود داشت (آمریکا می‌خواست به يك سوم تقلیل پیدا کند) در اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، توافق نبود (آمریکا خواهان نظام سیاسی لیبرالتری بود) و شاه زیر بار حذف رشوه و ارتشاء و ریشه کن کردن فساد اداری نمی‌رفت... اختلاف بر سر تعداد ارتشیان دوستانه حل شد. شاه در ازاء تعهد آمریکا به دفاع از ایران در برابر هر حمله‌ای تا 5 سال از آن تاریخ، پذیرفت که تعداد ارتشیان را از

270000 تن به 180000 تن کاهش دهد...

دو سال از ماجرا گذشت و شاه دید که به پایگاه اجتماعی - سیاسی محکمی نیاز دارد. در صدد اصلاحات برآمد و دست به «انقلاب سفید» زد... اقدام به این اصلاحات بزرگترین مخالفتها را که از سال 1953 تا آن هنگام بی مانند بودند برانگیخت. میان مخالفان مذهبی و غیرمذهبی وحدت برانگیخت و بر اثر آن شورش 4 تا 6 ژوئن 1963 در تهران و قم و اصفهان پدید آمد. با این همه، انقلاب شاه و مردم، رفتار آمریکا را نسبت به ایران بهبود بخشید. با انجام اصلاحات ارضی و تغییرات اجتماعی، آمریکا شاه را پادشاه اصلاحطلبی بحساب آورد که کشور را به بیرون کشیدن از نظام فئودالی رهبری میکند. بعنوان پادشاه، «جانسون» بهنگام دیدار شاه از آمریکا در ژوئن 1964، اعتبارات نظامی ایران را افزایش داد تا بتواند خود را برای مقابله در تهدیدهای بالقوه، بخصوص از ناحیه عراق، مسلح سازد. اگر شرکت آمریکا در کار بازگرداندن شاه به قدرت در سال 1953، نخستین دخالت آمریکا در امور داخلی ایران بشمار رود، آنچه در 1964 واقع شد، تقسیم کاری در قلمرو نظامی است. آمریکا دیگر کمتر به امور داخلی ایران و بیشتر به قدرت گرفتن آن بمثابة يك متحد توجه می‌کند.

كمك و فروش سلاح به ایران

به میلیون دلار

| سال | كمك | فروش | جمع |
|------|-------|--------|--------|
| 1965 | 1/49 | 0 | 1/49 |
| 1966 | 41 | 6/3 | 6/44 |
| 1967 | 6/10 | 8/38 | 4/49 |
| 1968 | 2/5 | 1/52 | 3/58 |
| 1969 | 1/3 | 8/94 | 9/97 |
| 1970 | 5/0 | 7/127 | 2/127 |
| 1971 | 3/0 | 3/79 | 6/79 |
| 1972 | 2/0 | 8/214 | 215 |
| 1973 | 2/0 | 2/245 | 4/245 |
| 1974 | 2/0 | 6/648 | 8/648 |
| 1975 | 1/0 | 1/1006 | 2/1006 |
| 1976 | 5/0 | 9/1924 | 4/1925 |
| 1977 | ناچیز | 7/2424 | 7/2424 |
| 1978 | ناچیز | 3/1908 | 3/1907 |
| 1979 | 0 | 5/924 | 5/924 |

تغییر موضع آمریکا در جهان در کم و کیف دیوان سالاری اثری مهم گذاشت. سبب گردید که سیاستی در جهت محدود کردن تعداد و تدارکات کارمندان در خارج از آمریکا، اتخاذ گردد... 20 درصد از کارمندان آمریکایی که تحت اداره سفارتخانههای آمریکا در کشورهای جهان بودند، کاسته گردید. در مورد ایران میزان کاهش بیشتر شد و این به علت خارج کردن ایران از فهرست کشورهای رشد نیافته و پایان کمکهای اقتصادی در 1967 و پایان مأموریت داوطلبان صلح و هیأت مستشاری ژاندارمری در 1976 بود. حضور نظامی آمریکا، مرکب از هیأت مستشاری و کسانی که از محل کمکهای نظامی در ایران خدمت می‌کردند، نیز کاهش می‌یافت:

پرسنل نظامی و غیرنظامی هیأت مستشاری نظامی و کارشناسانی که بعنوان كمك نظامی در ایران خدمت می‌کردند:

| سال | نظامی | غیرنظامی | جمع |
|------|-------|----------|-----|
| 1967 | 446 | 21 | 467 |
| 1968 | 417 | 30 | 447 |
| 1969 | 402 | 26 | 428 |
| 1970 | 319 | 27 | 346 |
| 1971 | 250 | 22 | 272 |
| 1972 | 250 | 22 | 272 |
| 1973 | 192 | 16 | 208 |
| 1974 | 192 | 16 | 208 |
| 1975 | 191 | 18 | 209 |
| 1976 | 191 | 18 | 209 |
| 1977 | 191 | 18 | 209 |

بررسی و اثرات رفتن انگلیس‌ها از خلیج فارس، از سوی شورای ملی امنیت آمریکا به این نتیجه رسید که آمریکا حضور مستقیمی در منطقه پیدا نکند. از این نظر به داشتن دو کشتی در بحرین اکتفا کند و در عوض بر همکاری منطقه‌ای بر اساس «دو محور» تکیه کند: یکی ایران و دیگری عربستان سعودی. فروش سلاح بیشتر و کاملتر بدو کشور «خط مقدم دفاع» تعهد شد. و بنا بر دکترین «گوام» مبنی بر فرستادن سلاح بهتر و کاملتر برای کشورهای که توانایی بکار بردن آن را دارند، تحویل سلاح به ایران روزافزون شد.

به موازات، فعالیت بازرگانی از سال 1971 بی‌دردی به افزایش آورد و آهنگ این افزایش از سال 1973 بدینسو، شتاب گرفت. بازرگانی و سرمایه‌گذاری آمریکا، بر اثر فروش سلاح و نیز قراردادهای ایران با شرکتهای آمریکایی نظیر قرارداد 10 میلیارد دلار با شرکت «پل انترناسیونال» برای تجدید و تحکیم سیستم تلفن ایران، افزایشی بیش از حد پیدا کردند. در سال 1977، سهم آمریکا از صادرات (غیر از سلاح) به ایران به 9/15 درصد، یعنی 2/2 میلیارد دلار رسید. اگر فروش سلاح و خدمات را نیز منظور کنیم، واردات ایران از آمریکا سر به 4/6 میلیارد دلار می‌زد:

فروش سلاح به ایران به میلیون دلار

| سال | میزان خرید | میزان تحویل شده ^۱ |
|------|------------|------------------------------|
| 1969 | 8,235 | 8,94 |
| 1970 | 9,134 | 7,127 |
| 1971 | 9,363 | 6,78 |
| 1972 | 6,472 | 8,224 |
| 1973 | 3,2171 | 4,248 |
| 1974 | 3,4325 | 6,648 |
| 1975 | 1,2447 | 1,1006 |
| 1976 | 4,1794 | 9,1927 |
| 1977 | 8,5713 | 2433 |
| 1978 | 9,2586 | 9,1792 |

در سفر نیکسون به ایران در مارس 1972 بود که قرار توسعه همه جانبه روابط آمریکا با ایران صورت رسمی پیدا کرد. زمان آمدن او به تهران مهم بود. در واقع 6 ماه پیش از این تاریخ بود که انگلیسها خلیج فارس را ترک گفته بودند و بعد از آن بود که ایران سه جزیره کوچک و غیر مسکونی ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک را بلحاظ امنیت، تصرف کرده بود. ایران به يك قدرت منطقه‌ای بدل می‌شد و شاه سلاح پیش رفته می‌خواست. در تهران نیکسون به او گفت می‌تواند حتی هواپیماهای اف - 14 و اف - 15 را که تازه به تولید درآمده بودند، بخرد. نیکسون همچنین گفت تصمیم درباره خرید سلاح معمولی را از آن پس ایران خواهد گرفت. این دستور طی قراری که شورای ملی امنیت به دستگاههای اداری ذیربط صادر کرد، تائید و تاکید شد...

زمان به زمان بر خریدهای نظامی ایران افزوده می‌شد و تعداد آمریکاییان در ایران افزایش می‌یافت:

تعداد آمریکاییان در ایران^۱

| سال | کارمندان دولت آمریکا | وابستگان کارمندان | آمریکاییان دیگر | جمع ^۱ |
|------|----------------------|-------------------|-----------------|------------------|
| 1972 | 299 | 1128 | 7660 | 9087 |
| 1973 | 434 | 1502 | 8062 | 9988 |
| 1974 | 227 | 1376 | 10600 | 12203 |
| 1975 | 295 | 1867 | 16972 | 19134 |
| 1976 | 334 | 1818 | 20382 | 22534 |
| 1977 | 547 | 1539 | 40061 | 42145 |
| 1978 | 566 | 1347 | 52028 | 53941 |

شماره کارمندان دولت آمریکا از 1972 تا 1978 نزدیک به دو برابر شد. نیمی از اینان، پرسنل نظامی آمریکا بودند که بنا بر قرارداد با ایران، مأمور کمک فنی و تربیت ارتشیان ایران می‌شدند.

مهمتر از همه، افزایش شمار آمریکاییانی بود که بطور شخصی یا از راه قرارداد با شرکتهای آمریکایی به استخدام ایران در می‌آمدند. شمار اینان از 1972 تا 1978، 600 درصد افزایش یافت. در سالهای 1975 تا 1978 روز بروز بر تعداد خانوادههای آمریکایی که به ایران می‌آمدند، افزوده می‌شد و سبب تشدید احساسات ضدآمریکایی می‌گشت... با آنکه خارجیان دیگری نیز بودند که در طرحهای مشابه کار می‌کردند، مردم کوچکی و بازار تمام خارجیان را آمریکایی می‌شماردند. در سال 1978، حدود نیمی از خارجیان که در ایران کار می‌کردند، آمریکایی بودند و 85 درصد آنها در تهران بسر می‌پردند.

حضور رو به گسترش آمریکا در ایران مشکلات بالفعل و بالقوه‌ای برای آمریکا نیز بوجود آورد. از همان سال 1974، ریچارد هلمز سفیر آمریکا در ایران با این مشکلات مواجه شد اما کار چندانی از او بر نمی‌آمد زیرا عمده افزایش فعالیتها و نفرات در بخش خصوصی، واقع می‌شد. نه سفیر آمریکا و نه دولت آمریکا نمی‌توانستند فشارهایی را که برای توسعه صادرات به ایران بخصوص بعد از 1973، وارد می‌آمدند، مهار کنند. فروشندگان سلاح می‌خواستند به استناد دکترین گوام، سلاح بفروشند و شرکت‌های خصوصی می‌خواستند قراردادهای سودمند بچنگ آورند. در سال 1974، 15 بانک آمریکایی در ایران شعبه ایجاد کردند. هر کس می‌خواست پول بدست آورد... شایعه‌ها درباره سوء استفاده در جریان خرید سلاح، رواج گرفتند و جای تعجب نداشت: تحقیقات قضایی تعدادی از سوء استفاده‌ها را متحقق گرداندند و در پی آن 20 نفری از نظامیان و غیرنظامیان بازداشت شدند. در طول بهار، دو شخصیت حکومتی دیگر، یکی رئیس هوایی ملی و دیگری مدیر کل بازرگانی خارجی باتهام فساد بازداشت شدند. در تابستان رمزی عطایی فرمانده نیروی دریایی و 10 افسر دیگر نیروی دریایی باتهام سوء استفاده در خرید سلاح محاکمه و محکوم و زندانی شدند. پاره‌ای مقامات آمریکایی نیز از اتهام سوء استفاده مصون نماندند. قراردادهای خرید سلاح از راه زد و بند که «مشاوران» آمریکایی ترتیب می‌دادند بدخواه مقامات ایرانی تنظیم می‌شدند. این مشاوران «حق مشاوره»‌های کلان می‌گرفتند. وزارت دفاع آمریکا ناگزیر شد مأموری را روانه تهران سازد تا مسائلی را حل کند که به مقدمه چینی و عقد قراردادهای خرید سلاح راجع می‌شدند. این مأمور اریک ون ماربرد بود که 18 ماه یعنی تا تابستان 1978 در ایران ماند و با موفقیت مسائل مربوط به خریدها را حل کرد و مشکلات ناشی از فساد را تخفیف داد. روشهای فسادآلود کار در امور مالی معاملات را قابل مهار گرداند.

بدینسان آمریکاییان دیگر راه حل نبودند بلکه خود بخشی از مشکل را تشکیل می‌دادند. از نظر ایرانیان بخشی از مشکل شده بودند که نظام سیاسی - اقتصادی ایران، از خودبیگانه‌شان کرده بود. نزدیکی و صمیمیت روزافزون میان آمریکا و رژیم شاه بجای آنکه آمریکا را سهیم در ترقی ایران بگرداند، به عاملی از عوامل نارسایی‌های کار رژیم شاه و فسادش بدل گردانده بود. در 1977، شاه چنان وابسته به آمریکا جلوه می‌کرد که پنداری در خدمت هدفهای آمریکا و نه مصالح ایران است. کسانی که خریدها و بناهای نظامی را بی‌فایده می‌یافتند، می‌پرسیدند چرا اینکارها انجام می‌گیرند. پاسخ مخالفان رژیم شاه این بود که «شاه بمتابه عروسک، او امر امپریالیسم آمریکا را بنده وار به اجرا در می‌آورد...»

بسیاری از ایرانیان، داستانی را که مخبر تلویزیون سی.بی.اس آمریکا، و نیز سفیر سابق آمریکا در عربستان سعودی، جمس آکینس (1975-1973) شرح کرده بودند، قبول داشتند. آکینس در برنامه «60 دقیقه» این تلویزیون شرح داد که چگونه هاتری کیسینجر طرح و اجرای نقشه اولین افزایش قیمت‌های نفت را به انجام رساند یا دست کم اجازه داد که قیمت‌ها افزایش بیابند. مقصود این بود که شاه بتواند پول بیشتری صرف خرید سلاح از آمریکا پیدا کند...

بهر رو، وقتی جیمی کارتر در 1977 بر سر کار آمد، دو رشته ملاحظات در کار آمدند. یکی تاکید کارتر بر رعایت حقوق بشر بود که از سویی به مخالفان رژیم شاه دل می‌داد و از سویی دیگر دل مقامات ایرانی را خالی می‌کرد. و دیگری محدود کردن فروش سلاح بود... اثر روانی این دو بر متزلزل کردن اعتماد به نقش شاه و رنگ باختن کردن قیافه مترقی و اصلاح طلب او، بسیار بود.

در سپیده دم دوران انقلاب:

نشانه‌های منفی که بعضاً غیر عمدی بودند، جو را مهیتر گرداندند... مهمترین این نشانه‌ها تاخیر ورود سفیر جدید آمریکا به مدت 6 ماه بود. هلمز چهار سال در ایران بود. وی در 2 نوامبر 1976 از مقام سفارت استعفا کرد و در اواخر دسامبر ایران را ترک گفت. گزینش سفیری از سوی دستگاه کارتر، فرصتی بود که این دستگاه از راه نوع شخصیتی که برمی‌گزیند، نوع سیاستی را که قصد داشت به اجرا درآید، بیان می‌کرد. از آنجا که دولت جدید نسبت به دو موضوع بسیار حساس یعنی محدودیت فروش سلاح و حقوق بشر، سختگیر بود، از نظر مخالفان رژیم شاه، شخصیتی که بعنوان سفیر برگزیده می‌شد واجد اهمیت بسیار بود. و از آنجا که ایران حالا دیگر در خود نه به منزله ضعیف و محتاج بلکه بعنوان همتا می‌نگریست، برای شاه بسی ناگوار بود که رئیس جمهوری آمریکا، چند ماهی فرستادن ویلیام سلیوان را بعنوان سفیر، بتأخیر اندازد. سلیوان در ژوئن 1977 وارد ایران شد...

... سلیوان از نظر شاه انتخاب خوب و بلکه عالی بود. او اولین سفیر آمریکایی بود که از شاه جوان‌تر بود. انتخاب او سبب می‌شد که رابطه سالهای پیش، میان سفیر و شاه که رابطه معلم و شاگردی بود به رابطه تعاون و همکاری بدل شود. از نظر مخالفان، سلیوان نماینده خط افراطی وزارتخارج آمریکا بود. او به «مداخلات» آمریکا در آسیای جنوب شرقی سخت آلوده بود و مخالفان بیم داشتند بهمان کارها در ایران نیز دست بیالایند. پاره‌ای از افسران پایین مرتبه وزارتخارج آمریکا که در اداره جدید حقوق بشر بکار پرداخته بودند، نیز همین نظر را داشتند و ناسنجیده، آن را هم با مخالفان و هم با مقامات رژیم شاه در میان می‌گذاشتند. سلیوان خود نیز پی برده بود که دستگاه کارتر نسبت به او نامطمئن است و سخت مواظب بود که در تماسهای خود با حکومت و بخصوص با شاه، نسبت به لزوم رعایت حقوق بشر تاکید تمام کند. سفیر، خود را مسنول می‌دید که مقصد آمریکا را به شاه تفهیم کند. از بدقابالی، روشن کردن مقاصد آمریکا، وقتی آب از سرچشمه یعنی واشنگتن گل آلوده می‌شد، آسان نبود. در واقع اختلاف نظرهای اساسی و واضحی وجود می‌داشتند، پاره‌ای از مقامات بر این باور بودند که همچنان کار ایجاد و تحویل ایران به یک متحد وفادار را باید پیش برد و مقامهای دیگری بر این نظر بودند که باید به نفع فاحش حقوق بشر از سوی رژیم شاه پایان بخشید.

آمریکا آنچه در ایران در حال وقوع بود را اندر نیافت. آمریکا در نظر بسیاری از ایرانیان، عامل اصلی و نارسایی‌ها و ناکامی‌های برنامه‌های شاه و به وخامت گراییدن وضعیت اقتصادی ایران جلوه می‌کرد. هم حکومت و هم مخالفان، سفارت را زورقی می‌یافتند که در تلاطم از این سو بدانسو می‌رود و جهت‌های سیاسی ضد و نقیض اتخاذ می‌کند. سفیر جدید، شخصیت ناشناخته‌ای بود و از جانب رئیس جمهوری حرف می‌زد که هنوز 6 ماه بعد از شروع بکار، جهت اصلی سیاستش در ایران معلوم نبود... در اواسط تابستان 1977 بر بسیاری از ایرانیان روشن شده بود (اما نه بر واشنگتن که از توانایی در هماهنگ کردن سیاست خویش رنج می‌برد) که آمریکا و شاه حلقه در حلقه یکدیگر دارند و کاستی‌ها را به پای آمریکا می‌نوشند. از اینرو هم دولتی‌ها و هم مخالفان، دخالت سیاسی آمریکا را بسی متحمل و منتظر می‌دانستند. حال آنکه فکر چنین دخالتی، جیمی کارتر را در بهت می‌افکند! سفیر جدید آمریکا در این موقعیت بود که کار خود را آغاز می‌کرد. در نظر دیپلمات‌های خارجی مقیم تهران، شاه ایام ناراحتی را می‌گذراند اما موقعیتش تزلزل‌پذیر نبود. بدینسان آمریکا چشم به سپیده دم انقلاب گشود در حالی که نه آمریکا و نه ایران، نمی‌دانستند سحر چه می‌زاید. (فصل چهارم کتاب، صص 8-59)

برخورد آغاز می‌گیرد (آوریل - ژوئن 1978):

ناهنجاریها، بخصوص اقتصادی، محرك مخالفان شده و اینان بیش از پیش فعال شده بودند. مخالفان پیشین بیش از پیش پیروان خود را سازمان می‌دادند. به موازات آنان، گروه‌های جدیدی به شمار مخالفان می‌پیوستند. این گروه‌ها از بحران اقتصادی ضربه خورده بودند. رهبران مخالفان غیر مذهبی، داریوش فروهر و کریم سنجابی، از

تورم سرسام آور، حرف می‌زدند. بخصوص به افزایش بیش از حد اجاره بها و بهای فرآورده‌های غذایی، اعتراض می‌کردند. همزمان، روحانیان هر روز بیشتر از پیش جریان تجدد بخصوص غربی کردن جامعه مسلمان که حاصل این تجدد بود را انتقاد می‌کردند. حرفهای هر دو گروه، در میان بازاریان که از «مبارزه با گرانی» حکومت رنج می‌بردند و دانشجویان آرمان‌خواه که از جو خفقان حاکم بر دانشگاه‌ها به عذاب بودند و مهاجرانی که روستاها را به امید کار ترک گفته و اینک بیکار بودند، موافقان رو به افزایشی پیدا می‌کردند.

در آغاز مه 1977، فعالیت مخالفان روز به روز علنی‌تر و همه‌گیرتر می‌شد... مرگ علم و استفاده از این فعالیتها، برای تسویه حسابها در درون نظام حاکم، زمینه رشد فعالیت مخالفان را افزایش داد: سرطان علم وزیر دربار، پیشرفت کرده بود و در انتظار مرگ بود. وقتی خاموشی‌ها در شهرهای ایران روزمره شدند و اعتراض عمومی را برانگیختند، شاه فرصت را مغتنم شمرد و هویدا را از نخست‌وزیری برداشت و جانشین علم گرداند و دولتی نو بر سر کار آورد. در 7 اوت، شاه جمشید آموزگار، دبیر کل حزب رستاخیز را به نخست‌وزیری برگزید...

از بداقبالی، با همه خوبی این تغییرها، هنوز مجرا و راه قانونی برای فعالیت مخالفان نمی‌گشودند. طوریکه نیروهاشان را در مجرای شرکت در حکومت بکار اندازند. شاه هنوز اصرار می‌ورزید که هرگونه فعالیت سیاسی در محدوده حزب رستاخیز انجام بگیرد. این امر، حتی برای میانه‌روترین مخالفان و همه و همه، ناپذیرفتنی بود... مشکل اصلی این بود که آموزگار، نخست‌وزیر، بیشتر به امور اقتصادی و کمتر به امور سیاسی توجه می‌کرد. یکی از این بی‌توجهی‌ها، تصمیمی بود که روحانیان را یکسره به صف مخالفان درآورد. آموزگار با موافقت شاه، مقرری روحانیان و کمک به مدارس مذهبی را یکجا قطع کرد. این اقدام نارسا و نابجا و بی‌موقع بیانگر دید فن سالارانه حکومت آموزگار بود...

ویران کردن خانهها، توقیف و محاکمه سری محمود طالقانی، یکی از آیتاللههای تهران بجرم فعالیتهای تخریبی... و خراب کردن خانههای «خارج محدوده» در مناطق جنوبی شهر تهران...

ویران کردن خانهها، توقیف و محاکمه و محکومیت آیت الله طالقانی، سبب شدند که نیروهای مخالف مردم را جلب کنند. گروههای چریکی، فشار می‌آوردند که جامعه را بجریان قهر بکشانند. جبهه ملی و نهضت آزادی از بیم اقدام خصمانه آمریکا در قبال اقدام قهرآمیز بر ضد شاه، روش صبر و انتظار در پیش گرفته بودند. اینان به شاه اعتماد نداشتند و باور نمی‌کردند که بابتکار خویش، آزادیها را برقرار سازد. اما احساس می‌کردند که شاه زیر فشار به اعطای آزادیهای بیشتر، تن می‌دهد و سایه ساواک را از سر فعالیتهای سیاسی تا حدودی کوتاه می‌گرداند.

در آوریل 1978، آمریکا پیشنهاد فروش هواپیماهای آواکس را به ایران داد تا به کار مشترک تحصیل اطلاعات، قوام بخشد. موافقت شاه با این پیشنهاد، سخت‌ترین مخالفان را برانگیخت که حرفهای شاه درباره اعطای آزادیها بیشتر جنبه تبلیغات دارد تا واقعیت، که آمریکا از شاه حمایت می‌کند و خواهد کرد حتی اگر شاه روش حکومت خویش را تغییر ندهد. آواکس‌ها، از آن نوع خریدهای نظامی بودند که مخالفت عمومی را برمی‌انگیختند. بنظر همه اینطور می‌آمد که منافع اندکشان از آن ایران و منافع بیشترش از آن آمریکا می‌گردد. چرا که کار این آواکس‌ها آن بود که از تدارکات نیروها اطلاعات بدست آورند. رادیکالترین عناصر مخالف بر این باور بودند که استقرار این هواپیماها در ایران، مستمسک قوی‌تری برای آمریکا در حفظ رژیم شاه می‌گردد....

عوامل بالا مخالفان را از رژیم شاه دور می‌کردند و در همان حال در میان آنها، بحثهایی را درباره شاه و رژیمش برمی‌انگیختند، سازمانهای چریکی مجاهدین و فداییان خلق بر این نظر بودند که بر روش قهرآمیز خود بمانند و بگذارند که مخالفان میانه رو، در فعالیتها و تحریکهای سیاسی غیرقهرآمیز، قدم پیش گذارند... بسیاری از عناصر میانه رو بر این نظر بودند که شاه بیش از آن قوی است که بتوان او را از جا کند. پارهای دیگر بر این باور بودند که باید او را بمتابه پادشاه مشروطه نگهداشت چرا که بکار حفظ وحدت ملی کشور می‌آید. تنها چپ‌ترینها و ارتجاعی‌ترین عناصر روحانی (جوانترها و ناشناسها) بودند که تن به سازش و تفاهم با رژیم شاه نمی‌دادند. حتی جانبداران خمینی که در ایران بودند، چون آیت الله محمد بهشتی و مهدوی کنی (که بعد از انقلاب، در تندروترین جناح قرار گرفتند) می‌خواستند تا جایی که ممکن است در نظام شاه کار کنند. و در همان حال در پی سرنگونی آن بودند اما به ترتیبی که بخود و کسانشان زیان جدی وارد نشود.

در جریان 1977، دو حادثه دیگر، رفتار مخالفان را سخت‌تر گرداند و دیگران را بر آن داشت که به مخالفان گوناگون ببینند. چرا که این دو حادثه حکایت از گسترش آشفتگی سیاسی میکردند. اولی این بود که گزارشی به فارسی و انگلیسی در هفته سوم اکتبر در مطبوعات ایران منتشر شد. داستان این بود که آرمین مایر، سفیر پیشین آمریکا در ایران (1965-1969) در کنفرانسی در واشنگتن گفته بود که در سال 1961، علی امینی «نامزد آمریکا» برای نخست‌وزیری ایران بود. حدود یک هفته بعد، امینی نامه‌ای به مطبوعات فرستاد و اطلاع از این طرح و دخالت در آن را تکذیب کرد. آرمین مایر نیز گفت که سخنان او را درست نقل نکرده‌اند. روزنامه ارگان حزب رستاخیز در 2 نوامبر به امینی حمله برد که چرا کوشیده از خود دفاع کند. انگیزه حمله به امینی روشن نبود اما مقصود از آن آشکارا بی اعتبار کردن او بود. تنی چند از مقامات عالی رتبه دولت آمریکا بر این عقیده بودند که اینسان متهم کردن امینی آنهم درست پیش از دیدار شاه از آمریکا، هشدار از شاه به کارتر بود که همان روش اعمال فشار که کندی در 1961 بکار برد، در سال 1978 بکار نمی‌آید...

حادثه دوم که میانه روها را از گفتگوی جدی با رژیم برای رسیدن به تفاهم بازداشت، حادثه جاده کرج بود. عصر 22 نوامبر حدود 1000 تن از مخالفان در خارج تهران در باغ حسین گلزار واقع در جاده کرج جمع آمدند تا به سخنان ناطقان درباره تشکیل یک جبهه متحد از مخالفان حکومت گوش کنند... هنوز زمانی از شروع سخنرانی نگذشته، اتوبوسها سر رسیدند و 200 تن را پیاده کردند و اینان به باغ آمدند و حاضران را شدیداً مضروب ساختند... این «هجوم قانونی» اثر دور از حد بدی بر جا گذاشت. زیرا سبب شد که میانه روها باور به تحول سیاسی در جهت رسیدن به جامعه سیاسی قابل قبول را از دست بدهند...

بعد از حمله 22 نوامبر به مخالفان میانه رو، فعالیت مخالفان به مدت دو هفته شکل مخفی بخود گرفت. در ماه دسامبر، 29 تن از مخالفان برجسته، نامه‌ای به دبیر کل سازمان ملل متحد، کورت والدهایم، رونوشت به کارتر رئیس جمهوری آمریکا، نوشتند. در این نامه خواستار کمک بین المللی برای استقرار حقوق بشری و مدنی در ایران شدند. این کار از روی برنامه بود. سازمانهای مخالف شاه، فعالیت خود را روی دیدار کارتر در شب آغاز و روز اول سال جدید از ایران متمرکز کرده بودند. نامه به دبیر کل در مدام ورود کارتر به ایران در تهران منتشر شد. و حامیان مخالفان شاه در آمریکا، کارتر را تشویق می‌کردند بگوید مخالفان در صدد استقرار همان حقوق بشری هستند که رئیس جمهوری آمریکا هدف خویش اعلام کرده است. سه روز پیش از ورود کارتر به ایران، بمبی در انجمن ایران و آمریکا واقع در نزدیکی دانشگاه تهران منفجر شد. هرگز دانسته نشد که آیا این بمب را چپ‌گرایان و یا حزب رستاخیز یا عناصر ساواک منفجر کردند. خسارات وارده اندک بود. اما نمایانگر افزایش احساسات خصمانه نسبت به آمریکا بود. یک روز بعد از انفجار، مرکز دوستان آمریکایی خاورمیانه، از سوی گروهی اشغال شدند. اینان با آرامش داخل و خارج شدند. مخالفان ادعا کردند که هر دو حمله کار دولتیان بوده و مقصود از ارتکابشان، متوحش کردن آمریکا و برانگیختنش به حمایت بی حساب از شاه بوده است. مقامات رسمی این دو حادثه را کار «مارکسیستهای اسلامی» می‌خواندند.

دیدار کارتر از تهران، از سوی همه طرفها، تأکید مجدد و روشن بر حمایت آمریکا و روابط صمیمانه آن با رژیم ایران و بخصوص وجود روابط دوستانه مستحکم میان کارتر و شاه، تلقی گردید. کارتر این نظر را که سخنان حمایت‌آمیز از شاه را با شناسایی و کوششهای مخالفان باخطر استقرار حقوق بشر متقابل گرداند، رد کرد. و از «دوستی نزدیک شخصی» و «صمیمی‌ترین دروها» به شاه و مردمش، سخن راند.

مخالفان مبارزه‌چو اراده خود را تحمیل می‌کنند:

بلافاصله بعد از اقامت کارتر در تهران، واقعه‌ای روی داد که در آن هنگام بنظر مهم نمی‌رسید اما يك رشته حوادث برانگیخت که امور را از مهر بیرون بردند. در 5 ژانویه، روزنامه اطلاعات مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و استعمار سیاه و سرخ» منتشر کرد که در آن به آیت‌الله خمینی به عنوان «هندي زاده عامل انگلستان» حمله شده بود. در 7 ژانویه، تظاهرات در اعتراض به مقاله و بر ضد حکومت در قم آغاز گرفت. روز بعد، در جوار مسجد اعظم، شورش روی نمود. مخالفان ادعا کردند چند تن کشته و 120 تن مجروح شده‌اند. دو روز بعد از آن 5000 تن از مردم بعد از استماع سخنرانی، سخنرانی بر ضد حکومت، از مسجد اعظم روی به جانب خانه آیت الله شریعتداری آوردند. به پلیس دستور داده شده بود که تظاهرات را پراکنده سازد. وقتی باطومها نزدیک بود کار پراکنده کردن را تمام کنند، افسر فرمانده دستور تیراندازی داد. بنا بر گزارش خیرگزاری دولتی پاریس، بسیاری مورد اصابت گلوله قرار گرفتند که از آنها 6 تن از جمله يك بچه کشته شدند. رهبران مخالفان گفتند 30 تن کشته و 200 تن زخمی شده‌اند. مهمتر اینکه دو روحانی در میان کشته شدگان بودند. لباس و عمامه‌های خونین را در مسجد اعظم آویختند.

حکومت که تظاهرات قم را مسئله سیاسی کوچکی می‌شمرد، اینک خود را با مسئله بزرگی روبرو می‌دید. آشکار ملاحظه می‌کرد که پلیس از مقابله با شورش و مهر آن، ناتوان است و تربیت و آمادگی لازم را برای اینکار پیدا نکرده است. در همان موقع يك دیپلمات ژاپنی گفت «پلیس ضد اغتشاش توکیو می‌تواند بدون اینکه خون از دماغی بریزد، اینطور اغتشاشها را آرام کند». این دیپلمات تا اواخر سال 1978 که اغتشاش سراسر کشور را گرفته بود، همچنان بر این باور بود که اگر پلیس توانا بود، می‌توانست شهرها را آرام کند.

قیام قم، اسطوره شکست ناپذیری رژیم پهلوی را در نظر طبقه میانی شهری شکست. برای نخستین بار، بسیاری از جانبداران روشن بین رژیم، به فکر امکان آلترناتیوی بجای رژیم خودکامه‌ای افتادند که ایران از روزگاران قدیم گرفتار آن بوده است. در اوایل سال 1978، طبقه میانه به تجدیدطلبی اعتراض نمی‌کردند، بلکه از اصلاح، بازسازی و یا «تصفیه» دستگاه حکومت، صحبت می‌کردند. اینان از آینده ایران سخت بیمناک بودند. این بیم در تشکیل صفهای طولانی برای تقاضای ویزا از آمریکا، بیان می‌شد.

باری در 17 و 18 آوریل، حزب رستاخیز تظاهراتی به حمایت از رژیم و در مقام مقابله با تظاهرات مخالفان در 20 شهر کشور ترتیب داد. بسیاری از شرکت کنندگان در این تظاهرات، کارمندان دولت و مأموران ساواک بودند. اما همین شرکت کنندگان، بعد، به آن شکل کارناوال و مسخره بخشیدند.

راه حل‌های پراکنده و بدون دنباله حکومت:

بدینسان، پاسخهای شاه و حکومتش به مشکل حوادث که از اواسط 1977 تا اواسط 1978، ادامه یافتند، تردیدآمیز و مبهم بودند. در همان حال که رهبران مخالفان بتدریج به رفع اختلاف‌هایشان توانا می‌شدند، عمل حکومت (سرکوب اغتشاش بکنار) در حل مشکل اغتشاش، سنجیده و به موقع انجام نمی‌گرفت. از سال 1977 تا شورش قم در 9 ژانویه 1978، نه شاه و نه حکومت، قبول نمی‌کردند که مسئله‌ای در کار است. شاه و بسیاری از مشاورانش بر این نظر بودند که شرائط اساسی تغییر رژیم وجود ندارند. شاه و نخبگان سیاسی باورشان این بود که موقعیتشان تزلزل‌ناپذیر است.

علت اصلی عدم مقابله بلادرنگ حکومت با مشکل این بود که آموزگار، نخست وزیر و هیأت وزیرانش، نظیر حکومت‌های پیشین، سروکاری با مسائل امنیتی نداشت. این قسمت از کارهای حکومت را شاه خود در دست داشت و از طریق ساواک و ارتش و قوای انتظامی بدون استفاده از مجرای هیأت وزیران و بطور مستقیم اداره می‌کرد. با اینهمه، نخست وزیر دو نوبت یکی در اواخر 1977 و دیگری در اوایل 1978 افزایش بی ثباتی در کشور را با شاه در میان گذاشت. شاه از او بخاطر توجه دادن و ارائه نظر تشکر کرد و گفت شخصاً مشکل مهر مخالفان را حل خواهد کرد.

کار ناسازگاری در درون رژیم، اینک به اختلاف و برخورد کشیده و این امر نیز مقابله مؤثر با حوادث را مشکل‌تر می‌گرداند. در 15 مارس در پی شورش تبریز، احمد بنی‌احمدی دولت را استیضاح کرد و این اولین برخورد جدی طی دو دهه بود. دولت استیضاح را تحت مطالعه قرار داد تا در موقع برای جواب در مجلس حاضر شود. اما حوادث چنان به سرعت جریان یافتند که مجالی برای طرح استیضاح نگذاشتند.

زیر فشار مجلس، دولت عاجز می‌گشت. حزب رستاخیز می‌توانست تهدید را بر طرف کند اگر می‌توانست میان دولت و نمایندگان ناسازگار، نقش میانجی ایفاء کند. اما از آنجاکه روابطش با حکومت مشوش و ناجور بودند، حزب نتوانست این نقش را انجام دهد. تازه در ماه دسامبر بود که شاه سرانجام با خواهشهای آموزگار موافقت کرد و حزب تحت مهر نخست وزیر در آمد. با اینهمه این اقدام اشتباه بود. زیرا اعتبار حزب را بمثابه يك بنیاد از بین برد و دولت را از پایگاه سیاسی جدی در جریان رشد بحران سال 1978، محروم کرد.

يك ماه پیش از آنکه حزب تحت نظر نخست وزیر درآید، در ماه نوامبر، محمد باهری دبیر کل حزب رستاخیز، به ابتکار شخصی بر آن شد که حزب را به حزب نخبه‌ها بدل گرداند. این تغییر بنیادی، سبب ابهام و سردرگمی شد. وقتی امور حزب در دست آموزگار قرار گرفت و وی همه مسئولان حزب را تغییر داد، سردرگمی بغایت رسید. با این دو رشته تغییر، آنهم در مدتی کمتر از دو ماه، سازمان حزب فروپاشید. از رهبری کشوری حزب، آنها که بر جا ماندند، 50 تن از جانبداران آموزگار در مرکز حزب در تهران بودند...

برخی از کسانی که در حکومت بودند و نیز شخصیت‌های با اشتها، کوشیدند به شاه کشور حالی کنند که اگر می‌خواهد کشور قوی بماند و رژیم پایه اجتماعی ثابت و رو به توسعه‌ای داشته باشد، باید دیگران را در قدرت و حکومت شرکت دهد. دست آخر، دو گروه از کسانی که شاه را در سال 1974، به تشکیل حزب رستاخیز برانگیخته بودند، در سال 1977، نغمه جدایی ساز کردند و جدایی جستند. «گروه مطالعات» هوشنگ نهاوندی که چند ماه بعد از حزب رستاخیز جدا شد، به شاه گفت تنها در صورتی که به حزب قدرت واقعی بخشیده شود، مقبول و مؤثر می‌گردد. در غیر این صورت، توده‌ها گوش به فراخوانهای مخالفان می‌نمایند. گروه دوم را شوهر خواهر شاه وزیر فرهنگ و هنر، مهرداد پهلبد رهبری می‌کرد و احسان نراقی جامعه شناس و غلامرضا افخمی وزیر بعدی فرهنگ و احمد قریشی و امین علی مراد و دانشگاهیان برجسته و چهره‌های حزب رستاخیز در آن بودند. اینان به شاه اصرار می‌ورزیدند که مخالفان میانه رو، نظیر کریم سنجابی و دکتر غلامحسین صدیقی را وارد امور حکومت کند. هر دو گروه خواهان آن بودند که قانون انتخاباتی تغییر کند تا گروه‌های سیاسی دیگر بتوانند نامزد معرفی و در آن شرکت کنند. آنها مطمئن بودند حکومت در صورتی که ابواب بحث را بگشاید و آزادی بحث و تبلیغ دهد، فشار مذهبی‌های مرتجع فروکش می‌کند.

شاه به این نصایح گوش داد اما وقتی که دیگر دیر شده بود. هنوز که هنوز است مسلم نیست که شاه نظر بنیادی آنها را که عبارت بود از سازش با میانه روها بخاطر منزوی کردن افراطی‌ها، پذیرفته باشد. در واقع، فکر شاه در جریان برخوردهای مستمر و شدت گیر، بزحمت، قابل فهم بود. امروز که واقعه واقع شده، در عمل شاه می‌نگریم، بنظر می‌رسد که او با فکر راه دادن آزادی به نظام سیاسی از ته دل موافق نبود و در حالت رد و قبول بود. میان خواندن مخالفان به شرکت در سیاست - البته به شرط اینکه فعالیتها در محدود حزب رستاخیز انجام بگیرند که از سوی مخالفان غیرقابل قبول بود - و محکوم کردنشان بعنوان خائن در تردید بود. شاه برای مقابله با مسائل سختی که بر اثر رشد فعالیت‌های سیاسی، پدید آمدند و به سبب تصمیم اکره آلود خود وی به اعطای آزادی، قوت و شدت می‌گرفتند، هرگز يك استراتژی مشخص و پایدار تعیین نکرد.

با وجود این، بسیاری از اطرافیان شاه روحیه خود را از دست داده بودند. شدت گرفتن اغتشاش در ماه آوریل، شاه و مشاوران برگزیده او، بخصوص هویدا و

محارمش نظیر سرلشگر حسین فردوست رئیس بازرسی شاهنشاهی و نصرت الله معینان رئیس دفتر مخصوص را به این نتیجه رسانده بود که برخورد جدی در شرف وقوع است. برغم اینکه حکومت در علن می‌گفت خارجیان هستند که آتشبار معرکه‌اند، مشاوران و محارم شاه بر این عقیده بودند که کلید مشکل شاه اینست که او برای رژیم حامیانی در میان روحانیان بدست آورد. بنا بر قول کسی که در بسیاری از این گفتگوها شرکت داشته است، کوشش مهمی بعمل آمد تا بلکه سازشی با روحانیان میان رو، بخصوص آیت الله شریعتمداری بعمل آید.

تلاش شاه به نتیجه نرسید. زیرا عار داشتن او از سازش با روحانیان مانع از آن میشد که گفتگوی مستقیم و موثر با روحانیان رقیب خمینی را پی بگیرند. بعد از آنکه هیأت اعزامی به قم با شکست روبرو شد، شاه کوشید مشکل سیاسی را از راه غیر مستقیم و با تغییر چند مقام عالی‌رتبه حل کند... اول از همه، وزیر کشور ناصر اصفهانی تحت این عنوان که نتوانسته نظم و آرامش را در کشور برقرار سازد، در 21 مه برکنار شد. چند روز بعد، ارتشبد نعمت الله نصیری رئیس ساواک را از مقام خود برکنار و سفیر ایران در پاکستان کرد. سرلشگر مقدم را جانشین وی گرداند. معاون نصیری نیز مامور سفارت ایران در سوریه شد...

از بداقبالی، فروپاشی کامل سازمان حزب رستاخیز، با این تغییرها هم‌زمان شد. در اوایل ژوئن، عبدالمجید مجیدی و هوشنگ انصاری رهبران دو جناح حزب، به این بهانه که آزادی عمل ندارند، استعفاء کردند و در اواسط ماه، حزب ضعیف دستخوش بی‌نظمی و آشفتگی کامل بود. سیاستمداران حزب امیدوار بودند یکی از جناحها بتواند قوت بگیرد و بنحوی حیات حزب را ادامه دهد. این امید تحقق نیافت. در همان وقت، رئیس سابق دانشگاه، هوشنگ نهاوندی اعلام کرد که «گروه مطالعه» را به «جناح سوم» حزب بدل گردانده تا آلترناتیو شایسته‌ای به کسانی عرضه کند که می‌خواهند از برنامه ترقی و تجدید شاه حمایت کنند. گروه کوچک و با اعضای قلیل بر جا ماند. بعضی از اعضاء آن در دولت شریف امامی وزیر شدند.

از جمله به سبب تغییراتی که در رأس ساواک بعمل آمدند و فروپاشی حزب رستاخیز، اغتشاش سیاسی در تهران به اوج خود رسید و در سوم ژوئن بعنوان يك اقدام عاجل، قوای انتظامی به شهر خوانده شدند. 15 خرداد نسبتاً آرام برگزار شد و 27 خرداد نیز بدون حادثه گذشت. مجلس تعطیلات تابستانی را آغاز کرد. آرامش به کشور بازگشت اما وضعیت تنش‌آمیز و ثبات‌ناپذیر بود. شاه بقدر کافی از اوضاع مطمئن شد که بتواند بعنوان استفاده از تعطیلات به کناره دریای خزر برود. شاه همانند خبگان، فکر می‌کرد که بحران فروکش کرده است. اکثریت بزرگ کسانی که مراقب حوادث بودند، یعنی مقامهای دولتی و رهبران مخالفان و دیپلماتهای خارجی و شهروندان عادی، با شاه هم باور بودند. آرامش ظاهری همه را به اشتباه افکنده بود.

عامل خارجی:

اعلام دفاع از حقوق بشر بعنوان اصلی از اصول سیاست خارجی آمریکا از سوی کارتر و کمک پاره‌ای از همکاران رئیس جمهوری به مخالفان رژیم شاه از طریق اصرار بر رعایت حقوق بشر، سبب شدند، با وجود سفر شاه در نوامبر به آمریکا و آمدن کارتر در آخرین روز سال که به پایان می‌رسید به ایران، رهبران مخالفان شاه متقاعد نگرداند که می‌توانند از آمریکا، کمکی گرچه اندک، انتظار داشته باشند.

عامل بین المللی دیگری در رشد دادن جنبش مخالف موثر افتاد:

برنامه بخش فارسی بی.بی.سی طی سه دهه به تصدیق هم دولتیان و هم مخالفان از لحاظ اخبار جهان و مسائل ایران پرشنوندترین برنامه‌ها بود. در ماه دسامبر، دولت از بی.بی.سی بمتابه «دشمن شماره یک» نام می‌برد. و نسبت به پخش اخبار و برنامه‌های «شعله افکن» اعتراض می‌کرد. و نیز سخن پراکنی‌های بی.بی.سی سبب شد سوعظن شاه نسبت به انگلیسها و آمریکاییها هم برانگیخته گردد. جای تردید نیست که مخالفان رژیم شاه، از طریق قبول کار در قسمت فارسی بی.بی.سی آن را قبضه کرده بودند. و از آزادی بیانی که داشتند، برنامه را از اخبار و سخنان و مواضع مخالفان پر می‌کردند. این امر سبب شد که برداشت جنبش مخالفان از حوادث، از مشروعیت و اعتبار بین‌المللی برخوردار شود و دولت انگلستان دچار بدرسر بگردد.

روسیه شوروی، تا نوامبر 1978، همچنان بنایش بر راه یافتن با رژیم شاه بود. متقاعد بود که يك رژیم با ثبات که قراردادهای متعدد اقتصادی ایران و روسیه را محترم شمارد، با منافع آن کشور سازگارتر است...

فصل پنجم صص 103-81

آهنگ فریبنده (ژوئن تا سپتامبر 1978):

شاه می‌کوشید به سازشی دست بیابد. بلافاصله بعد از بازگشت از شمال در پیامی که در 5 اوت به مناسبت سالروز مشروطیت فرستاد، بتکرار از مخالفان دعوت کرد در انتخابات آینده شرکت کنند. در پاسخ به انتقادهای مخالفان، گفت بهتر است «توانایی خود را از زبان صندوقهای رای» برآورد کنند. هشدار داد که مراعات نکردن قانون، نادیده گرفتن و تخلف از آن، در هیچ کشوری، بخصوص در کشورهای دارای رژیم دمکراسی، اجازه داده نمی‌شود. تغییرهای دیگری که در این پیام وعده داد، تجدید نظر در قوانین بمنظور لغو سانسورها و برقراری آزادی اجتماعات بودند.

مخالفان میانه رو، نظیر دکتر کریم سنجابی و هدایت الله متین‌دفتری و رحمت الله مقدم مراعاتی از این امتیازهای آشکار، حسن استقبال کردند. اما باور نمی‌کردند شاه به وعده‌های خود وفا کند...

و حکومت از همراهی با ابتکارهای شاه ناتوان بود. سبب این ناتوانی آن بود که تغییرات انجام دادنی، بسیار مهم بودند. نه تنها پایبندی حکومت را که شاه طی چند دهه مستقر کرده بود، فرو مریختند، بلکه وعده آزادیهای فزونیتر، بیشتر سازمانهای پلیسی و حزبی و اداری را دچار اغتشاش مگرداند. دولتیان با شرکت دادن «دیگران» در انتخابات نیز موافق نبودند و آن را خطرناک می‌شمردند. کسانی که سالهای دراز از شاه حمایت میکردند، اینک احساس منموند که دارند وجه المصلحه میشوند. یکی از وزرای حکومت در اینبار چنین گفت: «آیا پادشاه سالها خدمتگذاری وفادارانه به شاه اینست؟ ما فن سالاران نبودیم که ایران نو را ساختیم؟ اینک باید ما را در ازاء انتقادهای قربانی کنند؟ دولت ثابت کرده است که قادر به حفظ نظم نیست. آیا بهترین سیاست این نیست که دولت را تقویت کنند؟ ما مدانیم این رادیکالها چه کسانی هستند. اینها مصدقها و متعصبین مذهبی و چپها هستند که میخواهند ما را از بین ببرند. اینها را بجای راضی کردن باید از بین برد. در آن اوضاع و احوال، کوششهای شاه برای آشتی با مخالفان کمتر فایده و بیشتر ضرر ببار آوردند. روحیه حامیان رژیم را ضعیف کردند بدون آنکه مخالفان را راضی کنند. شاه در جستجوی راه سازش، بدون تدارک اسباب و آماده کردن موافقان و مخالفان برای تغییراتی که از پیش وعده می‌داد، حکومت را در معرض تزلزل قرار داد. موقع‌شناسی و نسنجیده کاری او، سبب شد که این احساس در تهران قوت بگیرد که شاه برای مواجه با مخالفان، نقشه حساب شده ندارد. خصوصاً که در چند ماه گذشته، وضعیت بتدریج به وخامت گراییده بود...»

کسانی که به دیدار شاه در کنار دریای خزر می‌رفتند، از جمله مقامهای سفارت آمریکا، او را رنجور می‌یافتند. پنداری سرماخورده و خلق خوشی ندارد. اما نشانه‌ای از بیماری توان ربا در قیافه او نمی‌دیدند. افسران ارتش، که سالها بود شاه را هر هفته و گاه هر روز می‌دیدند، بر آن بودند بیش از حد معمول کسل و خسته بنظر

می‌رسد و کمتر نسبت به مسائل حکومت علاقه نشان می‌دهد. اما حدسشان این بود که احتیاج به استراحت واقعی دارد. دلیل دیگر بی تصمیمی شاه این امر بود که او نسبت به ایجاد فضای باز سیاسی دچار تردید شده بود. سالها بود که او درباره گذار به سلطنت مشروطه (به سبکی که در اسپانیا واقع شد) صحبت کرده بود. او قانع نشده بود که این امر تنها از راه افزایش مسئولیت قوه مقننه انجام پذیر باشد. هم در 1953 و هم در سالهای 1961-1963، مخالفان و از جمله نمایندگان مخالف، کار دولت را در انجام وظایف مختل کردند و نزدیک بود که رژیم شاه را براندازند. شاه و حامیانش این را می‌دانستند و می‌دانستند که اگر مخالفان به مجلس راه پیدا کنند، حتی اگر چند نفر باشند، کافی خواهند بود که کار قوه مقننه را مختل سازند و حکومت موجود را بی‌شیرازه بگردانند. فروپاشی سازمان حزب رستاخیز نیز این بیم را تقویت می‌کرد.

مخالفان از روی علامتها، دست شاه را می‌خواندند:

در طول اقامت شاه در کنار بحر خزر، سیاستمداران مخالف، نظیر دکتر ناصر میناچی عضو هیئت رئیسه جمعیت دفاع از حقوق بشر و رهبران جبهه ملی، دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر و کلیه حقوقدانانی نظیر هدایت‌الله متین دفتری و رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، بیش از پیش آشکار و باز سخن می‌گفتند و هواداران بیشتری از عناصر بی‌طرف و یا طرفدار شاه طبقه میانه را بخود جلب می‌کردند. متین دفتری نوه مصدق، همراه سنجابی همچنان خواستار آن بودند که بخاطر تغییرات در محدوده رژیم شاه، کار کنند. دیگران شروع کرده بودند، بجای اصلاحات، از انقلاب حرف زدند. آنچه در غیبت شاه واقع شد و کارش بالا گرفت، این بود که رهبران مخالف، بشیوه تبلیغات انتخاباتی و باب طبع مردم، از فساد، از خشونت و بی‌رحمی ساواک و از تباهی کار اقتصاد داد سخن می‌دادند. حکومت زیر حمله مداوم قرار می‌گرفت. فعالان جمعیت نهضت آزادی و روحانیان، کمتر در صدد استفاده از فضای باز سیاسی در محدوده رژیم شاه بودند، در عوض تلاشهای سازمانی خود را برای مبارزه با رژیم شاه دوچندان می‌کردند. در شهرهای بزرگ کشور، نظیر قم، مشهد، اصفهان، یزد، شیراز، اهواز، آبادان و خرمشهر، میان عناصر مختلف از جمله واحدهای مجاهدین ائتلاف انجام گرفته و با روحانیان محل و دیگر مخالفان رابطه برقرار شده بود و روحانیان میانه رو نظیر آیت الله شریعتداری رژیم را انتقاد می‌کردند اما درباره سرنگونی آن سخن نمی‌گفتند... در جریان تابستان و بعد از آن، نهضت آزادی و روحانیان سخت بهم نزدیک شدند و با هم کار کردند. هدفشان یکی بود: موقعیت شاه را در ارتش بد کنند و ستون حمایت او را ویران سازند.

آتش سوزی سینما رکس آبادان موجب سقوط حکومت گردید:

انزجاری که آتش سوزی آبادان در پی آورد، بقایای اعتبار دولت آموزگار را از بین برد... شاه در 27 اوت استعفای دولت آموزگار را اعلام کرد و شریف امامی نخست وزیر اسبق (در 1961) و رئیس وقت سنا را مأمور تشکیل دولت جدید نمود. شاه بهمان دلایل که در 1961 شریف امامی را بر سر کار آورد، اینبار نیز او را نخست وزیر کرد. نخست وزیر کرد بلکه اسباب آشتی با مذهبی‌های مخالف را فراهم آورد... همزمان، شاه یکبار دیگر کوشید نیروهای مخالف را در نظام سیاسی خود شرکت دهد. وی با اشاره به ساواک که ساتسور را خفیف بگرداند، آزادی مطبوعات را برقرار کرد. برای نخستین بار از مجلس خواست قوانینی برای تضمین آزادی بیان و اجتماعات، تصویب کند. اما در سایه کشتار میدان ژاله، اینهمه فراموش شدند. برقراری حکومت نظامی و بستن مردم به گلوله در میان ژاله، بلادرنگ بر فضای سیاسی کشور اثر گذاشت و منظره سیاسی تهران را در دگرگون ساخت. مخالفان در دم و بحق گفتند حادثه میدان ژاله، کشتاری بوده است و شریف امامی را، بخاطر نقش موثر در برقراری حکومت نظامی، در خور مجازات شمرند. دولت شریف امامی، گروگان فرمانداران نظامی شد و گرفتار سرزنششان گردید که چرا نمی‌تواند نظم را برقرار سازد. کشتار میدان ژاله به پای شاه و حکومت شریف امامی نوشته شد. مخالفان آنان را بطور مستقیم محکوم کردند. طرفداران رهبری مخالف در خارج، آرام اما با قوت، برداشتش را از حادثه در جهان منتشر ساختند. رهبران نهضت آزادی و جبهه ملی با تأکید از طرفداران خود در واشنگتن خواستند که نظرشان را بطور مستقیم با وزارت خارجه و شورای امنیت ملی در میان بگذارند. مقامات آمریکا از سوی نمایندگان دو سازمان فوق تحت فشار قرار گرفتند تا که آمریکا از این عمل شاه استنکار بجوید. وقتی خبر گفتگوی تلفنی کارتر و مشاور امنیتی او، برژسکی با شاه و اظهار حمایتشان از شاه در 9 و 10 سپتامبر در تهران منتشر شد، مخالفان مذهبی، آن را همدستی آمریکا در «تجاوز شاه به مردم» عنوان دادند... برای اولین بار، مخالفان میانه رو نظیر ناصر میناچی و مهدی بازرگان و کریم سنجابی، به مقامهای خارجی گفتند که به نظر آنها حادثه میدان ژاله جز این معنی نمی‌دهد که شاه باید برود. اگر آمریکا پشت شاه را بگیرد، «آمریکا نیز با او جaro خواهد شد». این حادثه، اگر در ابتدا در قشورهای میانه، تردید و حتی میل به تفاهم و حمایت از رژیم را برانگیخت، اما اثر عمیقی که در آنها بجا گذاشت، آنان را متمایل به هدفهای انقلابی کرد. «جمعه سیاه» سبب شد که رفتار مخالفان نسبت به رژیم بطور برگشت‌ناپذیر، سخت بگردد.

فصل ششم صص 104-118

شاه در نواسان و مخالفان در کار بسیج مردم:

سپتامبر و نوامبر 78

بعد از واقعه میدان ژاله، رهبران نیروی مخالف نخست از آن بیمناک شدند که مبدا حکومت نظامی هر چه سختتر عمل کند. کارمندان اعتصابی به حقوق و امتیازات مهمی دست یافتند. با آنکه وقتی اعتصاب قانونی نیست، پرداخت مزد به کارگران و کارمندان طاعی در قانون پیش بینی نشده بود، حقوق و دستمزدها پرداخت می‌شدند... مردم عادی، اعتصاب را تعطیلات با پرداخت دستمزد می‌شمرند. در بیشترین ایام ماه سپتامبر و تمامی ماه اکتبر، در شهرها نظم و انتظام کار بتدریج و بطور کامل زایل شد.

در آغاز، اعتصاب کنندگان مزایای اقتصادی طلب می‌کردند. بعد از آنکه امتیازهای مالی را به آسانی بدست می‌آوردند، اینبار بدلایل سیاسی به اعتصاب ادامه می‌دادند. می‌خواستند قانون اساسی 1906 بطور کامل و دقیق به اجرا درآید. انتخابات آزاد بلادرنگ انجام بگیرند و همه زندانیان سیاسی آزاد بگردند. وقتی دولت اعتصابها را بی

مجازات گذارد، به مخالفان، بخصوص به جبهه ملی و نهضت آزادی، امکان داد که بسهولت تمام خواسته‌های اقتصادی را به خواسته‌های سیاسی برگردانند و کارگران و کارمندان را به حمایت خویش برانگیزند...

آزادی تازه که به مطبوعات داده شده بود، موج انتقاد بر ضد حکومت شاه را برانگیخته بود. در 11 نوامبر فرماندار نظامی تهران، سپهبد غلام علی اویسی، دستور داد انتقادهایی از این قبیل از مطبوعات حذف گردد. روزنامه‌های جانبدار مخالفان از این فرصت سود جستند و صاحبان مطبوعات را در مبارزه با سانسور با خود یار کردند. روزنامه نگاران دست به اعصاب زدند و انتشار پنج روزنامه بزرگ که به زبان فارسی و بیگانه منتشر می‌شدند، متوقف گردید. شریف امامی جانبدار آزادی مطبوعات بود و در پی راه حل مصالحه جویانه‌ای با اویسی مگشت. تنش دائمی میان دولت شریف امامی و حکومت نظامی، هر دو را از کار عاجز گردانده بود. در اواخر اکتبر فرماندهان عالی‌رتبه ارتش دیگر اعتمادی به دولت شریف امامی نداشتند...

ابتکارهای شخصی و دولتی برای گشودن بن بست زیادت می‌جستند. وقتی عبدالله ریاضی، رئیس 80 ساله مجلس پذیرفت که دیگر نامزد ریاست مجلس نشود، دولت فرصت دیگری برای مانور بدست آورد. در 8 اکتبر جواد سعید جانشین ریاضی شد. سعید بسیار انعطاف پذیرتر بود و شروع کرد با نمایندگان مختلف بطور مرتب ملاقات کرد، بدان امید که مجلس بتواند نقش سازنده‌ای در حل بحران پیدا کند. چهره دولت مدار دیگر، علی امینی، نخست وزیر پیشین، (62-1961) بود که میان گرایشهای سیاسی مختلف نقش میانجی را بازی می‌کرد تا شاید با همکاری یکدیگر راه حلی برای منازعه پیدا کنند. راه حلی که متضمن استعفای شاه نباشد و در عین حال مذهبی‌های میانه رو با آن موافق گردند.

شاه تا آنجا پذیرفته بود که دولتی از مخالفان تشکیل شود بشرط آنکه تحت پادشاهی او کار کند. این امر، نه رسمین و نه علنی بلکه اقدامی از مجاری صاحب منصبان طرف اعتماد دربار بود و به صورتی انجام می‌گرفت که اگر يك كلمه به خارج درج کرد، موضوع در جمع تکذیب شود. در ابتدا مخالفان حاضر نبودند اینگونه پیشنهادها را باور کنند چرا که راز گونه و محرمانه در میان گذاشته می‌شدند. در اواخر اکتبر، معلومشان شد که پیشنهادها جدی هستند اما این زمان، زمانی بود که دیگر نمی‌توانستند تن به سازش بدهند. در حقیقت حالا دیگر، اگر از شعار خمینی، که شاه «غیرقانونی» باید برود پیروی نمی‌کردند، نفوذ و اعتبار خود را نزد مردم از دست می‌دادند. انعطاف ناپذیری مطلق آیت الله در مصالحه با شاه، جانبداران شاه را متقاعد کرده بود که واقعه محتومی در شرف وقوع است. در اواسط سپتامبر، اقدام موفقیت‌آمیزی نزد دولت عراق بعمل آمد تا خمینی را از آن کشور تبعید کند. آیت الله 14 سال بود که در نجف بسر می‌برد. در 23 سپتامبر دولت عراق خانه خمینی را نجف محاصره و ورود کسانی را که از خانواده او نبودند، ممنوع کرد. هشت روز بعد، دولت عراق رسماً از خمینی خواست که عراق را ترک گوید. او نخست به کویت رفت اما آن کشور به او اجازه اقامت نداد. از اینرو در 6 اکتبر به پاریس رفت...

شاه، بدرست، خمینی را مخالف اصلی و عمده خود و رژیمش می‌شمرد. اما راه حل پیشنهادی شاه، مشکل او را پیچیده‌تر مساخت. امروز بسیار مشکل است سخن منابع موثق را باور کنیم که دوایر جاسوسی و پلیس مخفی سه کشور (سیا جز این سه نبود اما ساواک بود) به شاه فشار مآوردند با قتل خمینی موافقت کند و او نمیدانفت. همگی اینطور استدلال می‌کردند اگر خمینی سازش‌پذیر از میان برود، سازش سیاسی بطور قطع ممکن می‌شود و چاره دیگری نیست. مشاوران بسیار نزدیک شاه در این باره که با خمینی چه باید کرد، اختلاف نظر داشتند. بعضی فکر می‌کردند قتل خمینی بهترین راه حلهاست. دیگران بر این عقیده بودند که بار مسئولیت مرگ خمینی بهر شکل که انجام بگیرد، بر دوش شاه خواهد افتاد و اگر عنوان قاتل این قتل به شاه داده شود، مخالفت مذهبیها دو جنبه پیدا خواهد کرد و مهار آن بسی مشکل خواهد شد. ایران يك شبه در انفجار و خون فروخواهد رفت.

شاه در کوشش بخاطر آرام کردن مخالفان، با از کار برکنار کردن 33 تن از مقامهای عالی آن در ماه سپتامبر، روحیه ساواکیان را از بین برد. نزدیک به تمام برکنار شوندهگان، از جمله رئیس ترسانکشان پرویز ثابتی، از مسئولان امنیت داخلی کشور بودند... در اکتبر، شاه به نصیری، رئیس ساواک که سفیر ایران در پاکستان شده بود، دستور داد کار خود را ترک گوید و به ایران بازگردد. این کار، تمامی سازمان امنیت را عصبی کرد. يك ماه بعد نصیری متهم شد که سالیان دراز کسانی که مظنون ساواک واقع می‌شده‌اند را شکنجه می‌کرده است:

مخالفان قوت و استحکام می‌آجویند:

حزب رستاخیز، انحلال خویش را در 30 سپتامبر اعلام کرد. فروپاشی حزب کامل بود. حد نصاب که 28 عضوی هیئت اجرایی بود، نیز فراهم نشد 26 عضو بکار گرفته شدند تا ترتیب تصفیه داری‌های حزب را بدهند. سیاسی‌ها در گروه‌های مختلف، تجزیه و از یکدیگر جدا شدند. در پایان اکتبر، 17 گروه سیاسی «بزرگ» و 103 دسته سیاسی پدید آمده بودند...

در این اوضاع و احوال بود که خمینی وارد پاریس شد. حضورش در پاریس سبب شد که او به وسایل تبلیغات غرب دسترسی پیدا کند و در دم شهره جهان بگردد. مهمتر از همه اینکه آمدنش به پاریس، او را از كمك انقلابیانی برخوردار کرد که بعداً اهمیتی بنام پیدا کردند: ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده و ابوالحسن بنی صدر، هر سه بمثابه سخنگوی خمینی عمل می‌کردند و از حلقه نزدیکان او بودند. اینان ارتباط و تماس با تهران را نیز برعهده داشتند. اینکار را بیشتر از راه تماس تلفنی با آیت الله محمد بهشتی، مهدوی کنی و موسوی خونی‌ها، رهبران نهضت آزادی، مهدی بازرگان و یدالله سبحانی و امیران نظام و نزدیکان آیت الله شریعتمداری انجام می‌دادند... در ماه سپتامبر، نهضت آزادی، طرح پخته‌ای برای بر سر کار آمدن حکومت انتقالی تهیه کرد. بنابر این طرح، شورای سلطنت بر وفق قانون اساسی 1906، تشکیل می‌گردید که در غیاب شاه، وظایف او را انجام می‌داد. يك ماه بعد از این تاریخ، نهضت با سفارت آمریکا تماس گرفت تا «طرح» استقرار يك رژیم انتقالی را پیشنهاد کنند. از همان بحثهای مقدماتی روشن گشت که به باور نهضت آزادی، هیچ حکومت ملی بدون موافقت آیت الله خمینی قابل تشکیل نیست و خمینی با هیچ راه حلی که متضمن رفتن شاه نباشد، موافقت نخواهد کرد. اینکار هرچه زودتر انجام بگیرد، بهتر است. به نظر نهضت آزادی، آمریکا باید قابله وار عمل کند تا واکنش سخت از سوی نظامیان بروز نکند.

این پیشنهاد، یعنی پیشنهاد انتقال از رژیم شاه به يك رژیم جدید به كمك آمریکا، نظر اساسی نهضت آزادی تا پیروزی انقلاب در چهار ماه بعد، باقی ماند. تصویری که بر اساس طرح تهیه شده بود، درباره توانایی آمریکا اغراق‌آمیز بود. فرض مسلم این شمرده شده بود که شاه به هر چه دستگاه کارتر بگوید، عمل خواهد کرد. این نظر با خصومت روزافزونی که آیت الله و مذهبی‌های بنیادگرا نسبت به آمریکا ابراز می‌کردند، تعارض جالبی بوجود می‌آورد. در حقیقت استدلالهای خمینی بر ضد آمریکا، استدلالهای نهضت آزادی داور بر اینکه آمریکا با رها کردن شاه به هدفهای خود یعنی ثبات در منطقه خلیج فارس و دسترس مداوم به نفت و بازارها، خواهد رسید را نقض می‌کردند. نهضت آزادی وضع را چنان نمی‌دید که يك دولت مذهبی ضدآمریکایی پدید آید و بر این باور بود که این امر با پیوستگی‌های موجود با غرب سازگار است. این طرح غیرواقع بینانه بود و آهنگی بود که برای گوشه‌های غربی‌ها ساز شده بود. واشنگتن هرگز واکنشی نسبت به این طرح نشان نداد. سلیوان آن را به وزارت خارجه مخابره کرده بود.

از میان مخالفان، جبهه ملی قانع‌تر بود و امکان کار کردن در درون نظام موجود را نفی نمی‌کرد. تا اینکه در آخرین هفته اکتبر، کریم سنجابی و مهدی بازرگان و نصرمیناچی به پاریس رفتند. برنامه شان این بود که خمینی را قانع کنند بگذارند با شاه کار کنند و در محدوده نظام سلطنتی، حکومتی در خدمت هدفهای انقلاب تشکیل دهند. سنجابی در پاریس، تحت احتمالاً فشار با صدور بیانیه‌ای موافقت کرد که هرگونه سازشی با شاه را نفی می‌کرد. درست دو روز پیش از آن، داریوش فروهر به

روزنامه نگاران اظهار کرد که خواهان همه پرسى درباره سرنوشت نظام سلطنتى است.

بیاتیه‌ای که سنجابی در پاریس به تاریخ 3 نوامبر منتشر کرد، مبنی بر اینکه حاضر نیست با شاه همکاری کند و در دولتی که شاه نصب و حمایت کند، شرکت نمی‌نماید، امکان تفاهم جدی شاه با مخالفان را از بین برد. حتی امکانی برای آنکه شاه بتواند دولتی از میانه روهای دارای احترام یا شخصیت‌های غیرسیاسی تشکیل دهد، بجا نگذاشت. وقتی جبهه ملی رهبری خمینی را پذیرفت، ائتلاف سیاسی برای تعقیب هدفهای انقلابی مذهبی‌های بنیادگرا، استوار گشت. حالا دیگر تمامی مخالفان تحت یک پرچم، پرچم جنبش اسلامی، متحد شده بودند.

توضیح: نویسنده بخواهی نخواهی به اهمیت تاریخی بیاتیه دکتر سنجابی در پاریس اذعان می‌کند. سنجابی نه تحت فشار که در پی مشورت، اقدامی واقع‌بینانه کرد که بدان جریان مصدقی از بطن حرکت عظیم انقلابی بیرون نرفت. اگر این واقع بینی در دیگران نیز وجود می‌داشت، محتوی و شکل رهبری انقلاب دیگر می‌شد. چنان نیست که نویسنده مدعی است. بیاتیه در واقع تعهدی بود که از خمینی گرفته می‌شد به سه اصل استقلال و آزادی و حاکمیت ملی یا ولایت جمهور مردم بعنوان اساس رژیم جدید در ایران. افسوس که همگان اهمیت تعیین کننده ترکیب رهبری را ندانستند. بجای همگرایی و پدیدآوردن رهبری متناسب با این سه اصل، یکی براه خیانت به مردم و دست نشاندگی آمریکا رفت و دیگری و دیگران فرصت را برای اعمال هرزومنی مغتنم شمردند و... خواننده اینک با توجه به تحلیل ما از محتوای اسناد سفارت آمریکا، مداند که مجریان سیاست آمریکا در ایران، ارزیابی هایشان از شخصیت اشخاص بر اساس اندازه تمکین هر شخصیت از قدرت آمریکاست. اینست که در مقام توجیه تنهایی مصدق، او را خودکامه می‌خواند و درباره سنجابی احتمال می‌دهد تحت فشار، بیاتیه را صادر کرده باشد و...

رشته کار از دست بدر می‌رود:

شب هنگام، سفرای انگلیس و آمریکا به کاخ نیاوران فراخوانده شدند. شاه به آنها اطلاع داد که قصد دارد با بر سر کار آوردن يك دولت نظامی، نظم را مستقر سازد. هر دو سفیر، سلیمان و سرآنتونی پارسونز، از تصمیم شاه حمایت کردند. با وجود این، هر کس از داخلی و خارجی، نظامی و غیرنظامی، در آن شب 5 نوامبر و صبح 6 نوامبر شاه را دیده، گرفتار افسردگی و ناراحتی‌های خاطر یافته است. در لحظه‌های حساسی که آینده او بمتابه رهبر کشورش در خطر بود، لاقید و افسرده می‌نمود. صبح 6 نوامبر، در کاخ نیاوران، دولت نظامی تشکیل و جانشین دولت شریف امامی شد. دولتی که تنها در اسم نظامی بود. ارتشبد از هاری که بعنوان نخست وزیر جانشین شریف امامی می‌شد، رئیس ستاد ارتش بود...

دو روز بعد، هویدا که 14 سال نخست وزیر و یکسال وزیر دبار و 14 تن از چهره‌های مهم، دستگیر شدند. نصیری رئیس سابق ساواک و دو استاندار سابق، منوچهر آزمون و عبدالعزیز ولیان و چند وزیر سابق، از جمله داریوش همایون، وزیر سابق اطلاعات که مقاله بر ضد خمینی را در اطلاعات منتشر ساخته و سبب قیام قم شده بود، در شمار دستگیر شدگان بودند. قرار بود در جمع، 60 تن از کسانی که در سال گذشته مسئولیت‌های دولتی داشتند، توقیف شوند. از آنها نصف بیشترشان از کشور گریختند...

توقیفها، روحیه باقیمانده حامیان شاه را در دستگاه، از بین برد. تمامی کسانی که از 1965 تا 1978 نقش مهمی در دستگاه حکومت ایفا کرده بودند، در این زمان از صحنه سیاسی غیبت گزیده بودند. وزرای غیرنظامی که بر کار بودند، جدید و تازه کار بودند.

در 9 نوامبر، آمریکا سرانجام اعلام کرد که قصد دارد 25000 گز اشک آور و وسایل ضد اغتشاش دیگر، به پلیس شاه بفروشد...

دو روز بعد، در 11 نوامبر، ارتشبد اویسی، فرماندار نظامی تهران، مصاحبه مطبوعاتی جبهه ملی را بر هم زد و سنجابی و فروهر را که برگذار کننده مصاحبه بودند، توقیف کرد... نفس توقیف ایندو بعد از آنکه شاه در پیام 6 نوامبر با تاکید گفت که آزادی اجتماعات محترم شمرده خواهند شد، از سوی مخالفان، دلیل بر ریاکاری شاه گرفته شد. مخالفان معدودی که باورشان این نبود که زندانی کردن این دو افشاگر بدعهدی و حيله گری شاه است، در تردید بودند که شاه فعالیت‌های دولت نظامی را در همه جنبه‌ها، تحت مهار داشته باشد....

...

شاه در دولت نظامی بعنوان تدبیر بازدارنده‌های منگریست که در سایه آن بتوان به راه حلی تفاهم‌آمیز دست یافت. اما نه فشار و نه جاذبه‌ای بود که مخالفان را به مذاکره و سازش راضی گرداند. در حقیقت، دولت از هاری آخرین مانع بر سر راه به قدرت رسیدن مخالفان بود و آنها این را می‌دانستند.

فصل هفتم صص 119-138

در سرانجام سقوط از نوامبر 1978 تا 16 ژانویه 1979

بعد از استقرار حکومت از هاری، ستاره اقبال شاه افول آغازید. در ابتدا در کوچه و بازار آرامش برقرار شد. هر دو طرف از شدت فعالیت کاستند. سپس انقلابیان بر آن شدند دولت نظامی را بیازمایند و ببینند آیا با آنها قاطعانه‌تر عمل خواهد کرد یا نه. وقتی پی بردند که ارتش و پلیس هنوز اجازه تیراندازی به قصد کشت ندارند، اعتصاب و تظاهرات خشن را از سر گرفتند. افزایش شماره خانواده‌هایی که از مخالفان حمایت می‌کردند، سبب شد که قوه بسیج انقلابیان بغایت افزایش پیدا کند. معنی دارتر از همه اینکه، مردمی که کارپذیرانه و با کمی حرارت از شاه حمایت می‌کردند و کسانی که خواهان استقرار نظم عمومی بودند، از شاه روی برمی گردانند و به مخالفان روی می‌آورند. زیرا متقاعد شده بودند که شاه دیگر هرگز قادر نمی‌شود مهار امور را بدست آورد. در اواخر نوامبر، رهبری انقلاب رویارویی مستقیم باشاه را از سر گرفت. یکبار دیگر آیت الله خمینی، خواستار پایان سلطنت پهلوی شد. اغتشاش کوچ‌ها و خیابانها را فرا گرفت.

خمینی همچنان قاطعانه هر گونه راه حل آشتی جویانه را رد می‌کرد. حالا دیگر کشورهای غربی، بخصوص آمریکا بمتابه تنها حامی شاه بطور مداوم از سوی مخالفان مورد حمله قرار می‌گرفتند... آمریکاییان همچنان ایران را ترک می‌گفتند. طوری که در ماه ژانویه آمریکاییان مقیم ایران از 54000 نفر به 7000 نفر کاهش یافت.

در آخر، میان شاه و مخالفانش رسیدن به توافق غیرممکن شد. رهبرانی که در داخل کشور بودند، جرانت نمی‌کردند مخالف خمینی عمل کنند و او گفتگو، معامله باشاه «غیر قانونی و نامشروع» را ممنوع کرده بود. شاه به این توصیه که باید انقلاب را سرکوب کند، گوش نمی‌داد و نمی‌خواست دستور کشتار مردمش را بدهد. در عوض، در صدد شد از راه روی کار آوردن یکی از رهبران مخالفان بعنوان نخست وزیر، یعنی شاهپور بختیار، سخنگوی جبهه ملی، بر طوفان فایق آید. با حکومت بختیار، شرائط سختتر شدند. وزارتخانه‌ها از کار باز ایستادند و گریز از ارتش روزافزون شد. شاه سرانجام پذیرفت که شورای سلطنت تشکیل شود و در مدتی که او بعنوان استفاده از «تعطیلات» کشور را ترک می‌کند، وظایف مقام سلطنت را انجام دهد. رفتن شاه از ایران در 16 ژانویه بمعنای فروپاشی کامل نظام حکومتی او بود و راه را برای خمینی گشود تا از تبعید به ایران بازگردد و بعنوان نیروی رهبری کننده ایران بازگردد.

امواج قهر و آشوب از نو برمی خیزد:

به مدت کوتاهی، بنظر می‌رسید که ارتشبد از هاری بر آست نظم را از نو برقرار کند. در 12 نوامبر، به کارگران نفت دستور داد بر سر کارهایشان بازگردند و گرنه مستغفی خوانده می‌شوند. و این نخستین بار بود که دولت می‌خواست اعتصابیان را تحت فشار اقتصادی بگذارد. ظرف 3 روز، 67000 تن از کارمندان نفت به سر کارهایشان رفتند و تولید نفت از 1 میلیون بشکه در روز به 4 میلیون بشکه افزایش یافت... مکتی که با روی کار آمدن از هاری پدید آمد، از دید نهضت آزادی و جبهه ملی و رهبران مذهبی، مصنوعی بود. همگی تصمیم گرفته بودند با برپا کردن تظاهرات جدید که از 20 نوامبر آغاز شدند، به مقابله دولت نظامی بروند. نه تنها قهر در کوچه و بازار تهران افزایش یافت بلکه به شهرهایی نظیر رشت و زنجان که تا آن هنگام تنها تظاهرات آرام بخود دیده بودند، نیز، سرایت کرد. از 26 نوامبر بیعد، دو شهر مقدس قم و مشهد، به دست مبارزان مسلمان افتادند. در قم جمهوری اسلامی اعلام شد. در میان ناباوری مخالفان، قوای نظامی و انتظامی حمله به اجتماعات را از سر گرفتند. از ماه ژانویه تا آن روز، 22 نوامبر، اولین بار بود که تانکها در شهر تهران بحرکت در می‌آمدند. نزدیک به 600 تن از تظاهرکنندگان، در فاصله 22 نوامبر تا دسامبر کشته شدند و این بیشتر از کشته‌های سه ماه پیش از آن بود. میزان قهر بسرعت افزایش یافت زیرا خمینی بیش از پیش پیروان خود را به مقابله با حکومت می‌خواند. آنان اجابت می‌کردند و خطر را از یاد می‌پرندند.

در 26 و 28 نوامبر، خمینی از پاریس بیانیه‌ای صادر کرد و مردم ایران را دعوت کرد تا به «اعتصاب نامحدود تا سقوط شاه جانی» ادامه دهند. موج اعتصابهای وسیع همه جا را فرا گرفت. گمرکات تعطیل شدند. تولید نفت به یک میلیون بشکه در روز کاهش یافت، فعالیت بانکها متوقف گشت و قطار راه آهن و هواپیمایی از کار افتادند. کارمندان انقلابی بانک مرکزی فهرست اسامی 144 تن را که در ماههای گذشته 2 میلیارد دلار پول از کشور خارج کرده بودند، منتشر کردند. بازارهای شهرها اغلب تعطیل یا نیمه تعطیل بودند...

پیش از جشن هفته آخر ماه نوامبر، در 23 نوامبر، سفارت آمریکا از شرکتهای خصوصی خواست کارمندان آمریکایی غیرلازم خود را به آمریکا بازگردانند... تنش در میان مستشاران و کارمندان نظامی آمریکایی نیز، بخصوص بعد از انفجار دو بمب در دو خانه محل سکونی (یکی در گاراژ و دیگری در جلوی در) این آمریکاییان، افزایش یافت...

میان سلیوان سفیر و وزارتخانه آمریکا از سویی و برژنسکی از سوی دیگر، درباره تخلیه نظامیان آمریکایی، احتجاجهای سختی جریان داشتند. چرا که تخلیه نظامیان، سبب تضعیف موقعیت شاه میشد. سلیوان هنوز آماده نبود احدی را تخلیه کند. برژنسکی و کاخ سفید، تأکید داشتند افراد هر چه ممکن است تخلیه شوند. وزارتخارج به بر آن بود که ابتدا و بلافاصله همسران و کودکان تخلیه گردند. تخلیه نزدیک به 1200 داوطلب در 8 دسامبر درست پیش از تظاهرات تاسوعا و عاشورا (10 و 11 دسامبر) انجام گرفت. در پایان ماه دسامبر، 25000 آمریکایی ایران را ترک گفته بودند و 27441 تن از نزدیک به 54000 آمریکایی هنوز باقی بودند.

کوششهای محرمانه برای دست یابی به سازش:

دولت از هاری برای آن بر سر کار آمد که نظم را در کشور برقرار سازد اما از آنجا که شاه مقاصد دیگر در سر داشت به این مقصود نرسید. شاه در کار آن بود که دولتی انتلافی تشکیل دهد و این دولت انتخابات را انجام دهد و نظم را در کشور برقرار سازد. در اواسط نوامبر، گفتگوهای خصوصی در سطوح مختلف میان آنها که می‌خواستند شاه را بر تخت نگاهدارند و آنها که مخالف بقای شاه بودند، جریان یافتند.

توقیف سنجابی و فروهر، در اوائل نوامبر، برایشان خیر بود زیرا سبب نزدیکی ایندو به یکدیگر شد. این دو، سه نوبت، با فرستاده‌های شاه صحبت کردند (با ناصر مقدم، رئیس ساواک و یا عبس قره باغی که جانشین از هاری در ریاست ستاد ارتش شده بود از سوی شاه می‌آمدند). شاه از دیگران نیز نظر می‌خواست. از جمله از مدیر عامل جدید شرکت نفت، عبدالله انتظام و نخست وزیر اسبق علی امینی و محسن پزشکیور و نیز از سیاستمداران قدیمی که از سال 1960 بیعد دیگر فعالیت نداشتند. ... بالاخره دو کوشش جدی بعمل آمدند و دو فهرست کابینه که بغیر از رادیکالها، برای بقیه مخالفان قابل قبول بودند به شاه ارائه شدند.

چند روز بعد، فرستادن آیت الله شریعتمداری نیز به پاریس رفتند. اما نتوانستند پیشنهادی که هم شاه بپذیرد و هم خمینی با آن مخالفت نکند، پیدا کنند. احتمالاً فرستادگان شریعتمداری بیشتر از رهبران نهضت آزادی و جبهه ملی آمادگی داشتند که سازش قابل قبول را بسامان برسانند. اما از آنجا که شریعتمداری نمی‌خواست با خمینی ببرد، آنها نتوانستند به خمینی برای تن دادن به سازش فشار بیاورند. موقع خمینی چنان بود که اگر شریعتمداری با وی بمخالفت بر می‌خواست، اعتبار خود را در میان پیروان خود نیز از دست می‌داد.

در آن اوضاع و احوال، کمیته دفاع از حقوق بشر و آزادی، به مهمترین مکانیسم سازمانی تدارک امکانهای گوناگون تغییر کرده بود. همه گرایشهای میانه رو در آن بودند. کمیته احترامی بدست آورده و به مخالفت با شاه، از راه انتقاد تجاوزهایش به حقوق بشر، شناخته شده بود. دکتر ناصر میناچی، عضو هیئت مدیره آن و طرفدار پروپاقرص شریعتمداری و احمد صدر حاج سیدجوادی یک قاضی مخالف رژیم (اولین وزیر کشور در دولت موقت) چند پیشنهاد تهیه کردند و همه آنها بر پایه تشکیل شورای سلطنت تهیه شده بودند. میگفتند آنها که بخدمت دعوت میشوند باید از میان اشخاصی باشند که در گذشته مقام دولتی نمداشتهاند. اینان، بعد از رفتن شاه، خواه بعنوان «استفاده از تعطیلات» و خواه برای همیشه، اداره امور را بر عهده مگیرند. طرح نهایی شان در اواخر نوامبر تهیه شد و بر یکی دو مینا استوار بود: یا تشکیل شورای سلطنت که از افسران عالیرتبه نیز در آن عضویت یابند و یا تشکیل شورای سلطنت از غیرنظامیان و تشکیل یک شورای نظامی تحت تابعیت شورای سلطنت. از ترس برخوردهای محتمل به مناسبت تظاهرات تاسوعا و عاشورا، از اوائل دسامبر گفتگوهای خصوصی شدت و حدت گرفتند. علی امینی در 2 یا 3 دسامبر (به گفته راننده شاه) بدیدار شاه رفت تا شورای سلطنت و یا حکومت ملی مرکب از شخصیهایی را که از 1963 (از 15 خرداد 42) بیعد در دولت نبوده‌اند، پیشنهاد کند. در فهرست کسانی که در این حکومت شرکت می‌کردند، اسامی علی امینی، کریم سنجابی (جبهه ملی) محسن پزشکیور (حزب پان ایرانیست) علامحسین صدیقی (نخست، وزیر پست و تلگراف و بعد وزیر کشور در دولت مصدق) وجود داشتند. شاه برای اولین بار با رغبت پیشنهاد را پذیرفت. اما 24 ساعت بعد، پیشنهاد شورای سلطنت را رد کرد. علت تغییر نظرش آن بود که مشاوران نزدیکش از جمله اردشیر زاهدی او را قانع کردند که اینکار طوفان را شدت می‌بخشد. شاه به آنها گفت تصمیم گرفته است به کوشش برای حاضر کردن مخالفان به تشکیل دولتی در محدوده قانون اساسی، ادامه دهد. سنجابی بعد از آنکه در 5 دسامبر از توقیف بدرآمد، در بیانی علنی دعوت شاه به تشکیل دولتی از مخالفان را رد کرد. خمینی نیز از پاریس، فکر تشکیل شورای سلطنت را نفی کرد.

گفتگوها درباره راه حل بر این محور دور می‌زد که شاه استعفا کند و شاه از قبول این خواست مخالفان امتناع می‌ورزید. علاوه بر این شاه می‌خواست به امید آینده، موقعیت متفوق خود را حفظ کند. بگفته دست اندرکاران، شاه می‌خواست دولتی از مخالفان تشکیل شود اما اصرار داشت که مهار ارتش در دست خودش باقی بماند. در 5 نوامبر شاه وضعیت را برای یک سفیر خارجی اینطور ارزیابی کرد: «اگر نتوانم فرمانده کل قوا بمانم، باید جامه‌آنهاهم را بپندم و بروم». رهبران مخالف بعکس در جستجوی پیشنهادی بودند که بتوانند به خمینی ارائه دهند و امیدوار باشند که آن را خواهد پذیرفت. از اینرو تضمینی می‌خواستند که شاه نتواند بدستگیری نظامیان وضع را بحال سابق برگرداند. می‌خواستند ارتش تحت مهار حکومتی که مخالفان تشکیل می‌دهند، قرار گیرد. در ماههای دسامبر و ژانویه، حس اعتماد بیکدیگر 7 میان شاه و

مخالفان، بقدری ضعیف بود که گفتگوهای جدی را غیرممکن می‌گرداند. همه مذاکرات به سبب نیاز شاه به محفوظ ماندن امنیت مقام سلطنت، سری بودند. برغم موقعیت مشکل شاه، این امر واقع که گفتگوها با مخالفان در حال پیشرفت بودند، هرگز بر عموم معلوم نشد. نه شاه می‌خواست ضعف او بر عموم آشکار شود و نه مخالفان میانه رو که در گفتگوهای گوناگون شرکت داشتند، مایل بودند وضعیت آنها بر عناصر رادیکال آشکار گردد.

مشروعیت سلطنت هم سنگ خیال می‌گشت:

جنبش اسلامی با بکار بردن همان روشی که در 6 تظاهرات بزرگ (از سپتامبر تا آن روز، 10 دسامبر) بکار برده بود، در روز تاسوعا 2/1 میلیون نفر را به خیابانها در آورد. این جمعیت عظیم به سوی میدان شهید روان شد... شعارهایی که مردم حمل می‌کردند از جمله «مرگ بر شاه»، «سگهای آمریکایی را باید کشت» و «خمینی رهبر ماست» بودند... روز بعد عاشورا بود. بیش از 5 میلیون نفر در نزدیک به 20 شهر کشور راهپیمایی کردند. 5/1 میلیون نفر از این 5 میلیون، در تهران راه پیمایی کردند. تظاهرات از روز پیش سیاسی‌تر بودند. قطعنامه‌ای 17 ماده‌ای در تظاهرات این روز تهران، از سوی سخنران خوانده و از جانب مردم تصویب شد... در این قطعنامه استفاده از ارتش بر ضد مردم «خیانت‌آمیز» خوانده شد و از ارتش خواسته شد «از کشور در برابر دشمنان خارجی دفاع کند و از جنگ با مردم خویش بازایستد».

راه پیمایی‌های محرم، مسنله مشروعیت رژیم را جدی‌تر کرد... بسیاری از مقامات استاتها به ابتکار شخصی با مخالفان از در تفاهم درآمدند... در وزارتخانه‌های دارایی و بازرگانی و وزارت دادگستری کار بکلی خوابیده بود. کارمندان خود را نشان نمی‌دادند و نمی‌خواستند از دستورهای مقامات بالا اطاعت کنند. این اوضاع، دولت نظامی شاه را از پا در آوردند.

تفسیر بی موقع کارتر از وضعیت ایران بدون شک به از بین بردن مشروعیت رژیم کمک کرد. در 7 دسامبر گزیده روزنامه نگاران که به مصاحبه و صحبته دعوت شده بودند، از کارتر پرسیدند آیا شاه ماندنی است؟ کارتر در جا پاسخ داد: «نمی‌دانم، امیدوارم بماند. ماندنش در دست مردم ایران است... ما ترجیح می‌دهیم که شاه نقش عمده در حکومت را حفظ کند، اما این مردم ایران هستند که (در باره ماندن و رفتن شاه) تصمیم می‌گیرند». این تفسیر در ایران و آمریکا به این تعبیر شد که آمریکا از سیاست پیشین دایر به حمایت کامل از شاه، دست برداشته است. بهمین نظر، کارتر، در 12 دسامبر، در مقام تدارک، گفت: آمریکا از شاه حمایت می‌کند. با اینکه ضربه وارد شده و خسارت را ببار آورده بود. حتی مقامات دولت ایران متقاعد شده بودند که آمریکا آماده می‌شود که خود را از شاه کنار بکشد. سخنان بالای کارتر، «دومین پرل هاربر» آمریکا خوانده شد. این فاجعه عظیم، اینبار در خاورمیانه 37 سال بعد از فاجعه اول، برای آمریکا ببار آمد.

... نیروهای انقلابی مطمئن از پیروزی، در کار پایان بخشیدن به رژیم شاه از راه همه پرسی درباره رژیم سلطنت، یا سرنگونی و یا تفاهم درباره شورای سلطنت، بودند. رهبران نهضت آزادی نه در خفا که در علن دیپلماتهای خارجی را آگاه می‌کردند که «هیچگونه حکومتی با وجود شاه دیگر قابل تشکیل نیست. شاه باید برود و شورایی جانشین وی بگردد. اگر حکومت شما می‌خواهد کمکی بکند باید فکر خود را بر این امر متمرکز کند که برای شاه و جانشینی او وسایلی بایسته‌اند» و انقلابیان در تماسهای خود با سفارت آمریکا اصرار می‌ورزیدند آمریکا «با راه حل دلخواه مردم موافقت و برای انجام گرفتنش معاونت کند». میانه روهای دیگر بخصوص کسانی از میان جبهه ملی و نویسندگان و حقوقدانان به کمک آمریکا امیدوار بودند، که از خون ریزی جلوگیری کند و به روی کار آمدن حکومتی بر وفق آرمان دموکراسی کمک کند، حکومتی که نه تحت سلطه روحانیان و نه زیر فرمان چپی‌های رادیکال باشد...

... شاه، در اواسط دسامبر، کوششهای خود را برای یافتن حکومتی غیرنظامی که مقبول مخالفان گردد، دوچندان کرد. هنوز به راه حلی که متضمن تشکیل شورای سلطنت باشد، تن نمی‌داد. رفتار شاه بکلی غیرواقع بینانه بود. بعد از راه پیمایی عاشورا بر همه، جز بر تنی چند از وفاداران به شاه، آشکار بود که شاه برای ماندن بر تخت سلطنت دیگر اقبالی ندارد...

بعد از این دو راه پیمایی بزرگ، پایان دادن به انقلاب از راه سرکوب نیز بی نتیجه مینمود... افسران عالی‌رتبه به شاه وفادار بودند اما افسران جوان، بخصوص آنها که در غرب تعلیم یافته بودند، و درجات آنها از سوی «جوب خشکها» (به تعبیر افسران جوان) یعنی مقامات بالا، به تأخیر افتاده بود، در پی راه‌های دیگر بر می‌آمدند... بخصوص در مرکز نظامی شهرهای بزرگ، افسران نگران پیروی افراد تحت فرماندهی خویش از فرامین می‌شدند. اما افراد شهریانی از بزرگی تظاهرات، سخت خود را باخته بودند. بسیاری از آنان یواشکی به انقلابیان می‌پیوستند...

راه پیمایی‌های محرم، رهبری خمینی را یکبار برای همیشه، تثبیت کرد... توجه همه متوجه یک هدف یعنی سرنگونی شاه بود...

گزینش بختیار، راه حلی که دیر بعمل درآمد:

شاه از دکتر علامحسین صدیقی دعوت کرد دولتی تشکیل دهد. وقتی در صدد شد دولتی از شخصیت‌هایی تشکیل دهد که در گذشته مصدر کاری نبوده‌اند، همه مخالفان در خفا و علن، با او مخالفت کردند. وقتی در نیمه دسامبر، خبر مأموریت صدیقی بر همه آشکار شد، از آن کناره گرفت.

نظم عمومی بطور کامل مختل می‌گشت. رهبران «دانشجویان» با استفاده از هرج و مرج فرودگاه مهرآباد و گمرکها، گروه گروه به ایران وارد می‌شدند و به سازماندهی انقلابیان می‌پرداختند...

نخستین آمریکایی که در انقلاب کشته شد، پل گریم، مدیر یک شرکت نفتی بود. او در 23 دسامبر، وقتی بسر کار خود می‌رفت، کشته شد. ظرف یک هفته، همه کارمندان و مهندسان خارجی که در حوزه نفت کار می‌کردند، رفتند و تولید نفت به سرعت کاهش یافت. در 24 دسامبر، جمعیت اتومبیلی متعلق به سفارت را در برابر آن آتش زد. قوایی که برای حمایت از سفارت آمده بودند، شروع کردند بسود خمینی شعار دادن و فریاد می‌زدند: «آمریکایی بخانه‌ات برگرد»...

وقتی که نظم بکلی مختل شد و صدیقی بعلت تن ندادن مخالفان به شرکت در کابینه و حمایت از آن، از تشکیل دولت عذر خواست. شاه ناگزیر شد دست کمک بسوی چهره‌ای شناخته شده دراز کند. این کس، شاهپور بختیار سخنگوی جبهه ملی، با تربیت فرانسوی، 62 ساله، خوش سیما و معتقد به دموکراسی پارلمانی به شیوه سوسیال دموکراسی اروپا بود. اینک دیگر می‌دانیم که شاه پیش از دعوت از صدیقی، یعنی در 27 نوامبر می‌دانست که تشکیل دولتی توسط بختیار ممکن است، اما خبر این سازش هیچ درز نکرد...

... در این میان، زاهدی نیز در پی راه حل کودتا، بشیوه کودتای پینوشه در شیلی در سال 1973، بود... و بعد از راه پیمایی‌های تاسوعا و عاشورا، بختیار در دم مشغول تشکیل دولتی انتلافی شد. فرمان نخست وزیری در دست، عصر 29 دسامبر در اجتماع دوستان جبهه ملی خود به آنها مقابل شد. کوشید آنها را با خود همراه کند. اعضای جبهه ملی در برابر اینگونه پشت پا زدن آشکار به اصول، یکه خوردند. سنجایی حسود بود، فروهر از آن می‌ترسید در نیروی مخالف جدایی افتد و بختیار گوی قدرت را به تنهایی روبرو و ببرد. بعد از 3 ساعت جر و بحث با یکدیگر، بقیه پیشنهاد او را رد کردند و روز بعد از جبهه ملی اخراجش نمودند.

توضیح: نویسنده در اینجا مخالفت سنجابی و فروهر را به حسادت و ترس از قاپیدن و بردن طعمه قدرت نسبت می‌دهد. این ادعا با مطالب قبلی او درباره آمدن سنجابی به پاریس برای راضی کردن خمینی به دولت انتلافی و نیز شرح مذاکرات که از سوی فرستاده‌های شاه با این دو در ایام توقیف درباره تشکیل دولتی از مخالفان، مغایر است. بخصوص که در همین ایام سنجابی را به نزد شاه می‌برند و شاه به او پیشنهاد نخست وزیری می‌کند و او نمی‌پذیرد. باز می‌دانیم که به قول سلیمان شاه از روی ناچاری به بختیار تن داد و...
بنابراین حقایق، محل برای حسادت نمی‌ماند. عمل بختیار تک روی بوده است و تک روی برای خدمت نیز جایز نیست چه رسد برای خیانت به ملت و قبول خدمتگزاری یک قدرت خارجی.

بختیار اعلام کرد که شاه موافقت کرده است ظرف یک ماه بعد از تشکیل دولت و شروع رسمی بکار، کشور را ترک کند و کابینه او ظرف یک هفته تشکیل می‌شود. موافقت شاه با ترک کشور بعنوان «تعطیلات» و قرار دادن امور کشور تحت اداره شواری سلطنت، یک پیروزی بزرگ بشمار آمد و اندک اعتباری برای بختیار نزد مخالفان دیگر بوجود آورد... بازرگان و دیگران روش صبر و انتظار در پیش گرفتند. مخالفان نمی‌خواستند به بختیار کمک کنند اما با کارشکنی در کار او نیز موافق نبودند. مشکل اصلی کار بختیار در مذاکرات طولانی با شاه و مخالفان این بود که فراماندهی کل قوا را چه کسی برعهده خواهد داشت؟ در آغاز بختیار اصرار کرده بود بر امور ارتش اشراف و حق و تو داشته باشد. در اواخر دسامبر به این قانع شد که ارتش حکومت او را بپذیرد و او وزیر جنگ را نصب کند. فرضش این بود که وزیر جنگ سرا افراطی ارتش را از کار برکنار خواهد کرد و افسران سالم را به مقامات عالی ارتش خواهد گمارد. گفت که این تدابیر با خواستهای مخالفان میانه رو سازگارند و با اصول قانون اساسی می‌خوانند.

امریکا اعلام کرد که از بختیار حمایت خواهد کرد. وزارت خارجه امریکا گفت که امریکا با دولت جدید همکاری می‌کند خواه شاه در ایران بماند و یا برود. موضع اساسی امریکا که بطور خصوصی به همه طرفهای دعوا اظهار شده اینست که امریکا «از نخست وزیری که بنا بر قانون اساسی توسط شاه نصب شده باشد، حمایت می‌کند». امریکا در بختیار بمتابه آخرین شانس یک راه حل «قانونی و مسالمت‌آمیز بحران» می‌نگریست. بعد از استقرار حکومت بختیار، واکنش سلیوان را مأمور کرد به شاه اطلاع دهد که به عقیده امریکا عاقلانه آنست که شاه کشور را بطور موقت ترک گوید. این خبر نیز مثل چند خبر دیگر از این نوع درز کرد و روز بعد در مطبوعات منتشر شد. دیگر بر همه گروه‌های مخالف مسلم شد که شاه رفتنی است.

در 15 ژانویه، مجلس سنا به دولت بختیار با 38 موافق و یک مخالف، رأی اعتماد داد. بیانیه کوتاهی خبر داد که شاه روز بعد، پس از رأی اعتماد مجلس شورا، «به قصد دیدار کوتاهی از مصر و رفتن به امریکا، کشور را ترک خواهد کرد.» عصر همان روز عناصر افراطی مهندس امریکایی به اسم مارتین برکوینس افسر سابق ارتش امریکا را که در یک شرکت خصوصی در کرمان کار می‌کرد، کشتند. این دومین امریکایی بود که در جریان انقلاب ایران کشته می‌شد. مجلس به ساعت 12 روز 16 ژانویه به حکومت بختیار رأی اعتماد داد. 149 نماینده رأی موافق و 34 نماینده رأی مخالف و 13 نماینده نیز رأی سفید دادند. به دنبال ابراز اعتماد، شاه و همسرش و 3 تن از چهار فرزندش و مادرزانش و تنی چند از مقامات عالی به فرودگاه مهرآباد رفتند. افسران ارشد ارتش و اعضای شورای سلطنت و بختیار نخست وزیر برای بدرقه حاضر بودند. پس از انجام مراسم بدرقه، سوار شدند و هواپیما به سوی مصر به پرواز درآمد. جنبش اسلامی در ایران دست به کار تهیه مقدمات مراجعت خمینی به ایران شد...

فصل 8 صص 139-164

تسخیر قدرت 17 ژانویه تا 18 فوریه 1979

خمینی در اول فوریه با هوایمی ایرفرانس وارد ایران شد و از لحظه ورود، اطمینان‌های مبهمی را که به بختیار داده بود که «خوب عمل» کند و اقدامات خویش را در جهت ریشه کن کردن بقایای رژیم پهلوی، شدت بخشد، رها کرد. در پنجم فوریه، حکومت موقتی نصب کرد و از کارمندان خواست از همکاری با هرکس که از جانب خمینی نباشد، امتناع ورزند و از مذهبی‌های متعصبی پیروی کنند که خمینی به هر وزارتخانه می‌گمارد. افراد آیت الله در همه جا بودند. با حامیان بختیار گفتگو می‌کردند و سازمان ویژه خود را پی می‌ریختند. تنی چند از همکاران اصلی خمینی با او از پاریس آمده بودند. از جمله ابوالحسن بنی صدر، مردی که بعد نخستین رئیس جمهوری ایران شد. او تحقیقات خود را در زمینه اقتصاد رها کرده و همراه خمینی به تهران آمده بود. و ابراهیم یزدی که ابتدا معاون نخست وزیر و بعد وزیر خارجه شد..
در 10 فوریه سران ارتش تصمیم گرفتند، رویه بی طرفی اتخاذ کنند. ساخت نیروهای ارتش بناگهان فرو ریخت و بختیار و دولتش را بحال خود تنها رها کرد. واحدهای چریک تاسیسات در تهران را در روزهای 10 و 11 فوریه تصرف کردند. بختیار ناپدید شد و خمینی در 12 فوریه قدرت را در دست گرفت. در بحبوحه جشن پیروزی، گروه‌های انقلابی مختلف، بر سر پیش گرفتن در مسابقه قدرت در رژیم جدید اسلامی، به رقابت مشغول بودند.

منازعه میان گروه‌های مختلف بیش از آنکه هوایمی شاه ایران را ترک گوید، آغاز شده بود. بازرگان به نام نهضت آزادی با بختیار تملس گرفت تاترتیب مراجعت ظفرمند خمینی را بدهد. امیدوار بود که اینکار ظرف چند روز انجام بگیرد. وقتی دید بختیار (که هنوز ارتش گرچه لرزان اما از او حمایت می‌کرد) این امر را به معنای رفتن دولت خویش تلقی می‌کند، آشفته خاطر شد. در 22 ژانویه میناچی نزدیکترین میانه رو نزدیک به آیت الله شریعتمداری با ارتشبد قره باغی ملاقات کرد ببیند در صورت مراجعت آیت الله خمینی، ارتش در کنار می‌ماند یا نه؟ پاسخ مبهم بود. دولت و نظامیان حاضر بودند با مخالفان صحبت کنند اما هنوز حاضر به معامله نبودند.

در 25 ژانویه، کمیته دفاع از حقوق بشر، تحت رهبری میناچی، پیشنهاد کرد که شورای سلطنت و شورای انقلاب اسلامی که خمینی ایجاد کرده بود، در هم آمیزند و یکی گردند. مخالفان بر این باور بودند که یکی کردن دو شورا سبب می‌شود که تسخیر قدرت زیر چتر قانونی انجام بگیرد. در روزهای آخر ژانویه، نهضت آزادی، پیشنهاد دیگری به میان آورد. به بختیار پیشنهاد کرد از نخست وزیری شاه استعفا کند و بلافاصله از سوی خمینی نخست وزیر بگردد. امکان سازشی بر مبنای این خط و ربط بود که سبب شد خمینی نخست با آمدن بختیار به پاریس موافقت کند. بدین سبب بود که بختیار در 27 ژانویه اعلام کرد که برای گفتگو با آیت الله به پاریس می‌رود. در همان روز در تظاهرات مردم تهران 15 تن کشته شدند. روز بعد، خشونت بیشتر شد و وقتی غروب می‌شد، 35 تن دیگر در تهران کشته شده بودند. در شهرهای دیگر نیز نزدیک به 50 تن کشته شده بودند. عصر هنگام، خمینی تغییر رأی داد و گفت بختیار باید نخست استعفا کند و بعد به ملاقات او برود. بختیار به تقاضای خمین تن نداد و هیچگاه به پاریس نرفت.

توضیح: پیش از این، دو نوبت درباره استعفای بختیار از نخست وزیری شاه و قبول نخست وزیری انقلاب و جریان آمدن او به پاریس، گفتنی‌ها را گفته‌ام. الا اینکه کتاب ارتشبد قره‌باغی تحت عنوان «حقایق درباره بحران ایران» منتشر شده است. وی در صفحه 306 و 307 نوشته است، بختیار خود بوی گفته است: «نمایندگان ایشان در تهران پیشنهاد می‌کنند که من استعفا بکنم و اطمینان می‌دهند که مجدداً آیت الله خمینی مرا به نخست وزیری منصوب نماید». آقای مهندس بازرگان نیز موضوع استعفای بختیار از نخست وزیری شاه و قبول نخست وزیری انقلاب را شرح کرده‌اند.

در جریان مذاکرات که همچنان میان رهبران جنبش اسلامی و سران ارتش ادامه داشتند، آنها از سران ارتش میخواستند بختیار را رها کنند و به انقلابیان ببینوند. هر

چند، ارتشبد قریباغی و هم قطارانش استوار بودند، اما در صفوفشان، اختلاف بروز کرده بود: تنی چند از جمله ژنرال علی نشاط فرمانده لشکر گارد شاهنشاهی و منوچهر خسروداد افسر نیروی هوایی و عباس علی بدره‌ئی فرمانده نیروی زمینی می‌خواستند دست به کودتا بزنند و به عمر حکومت بختیار پایان بدهند. عده دیگری از سران نظامی عقیده داشتند که ارتش میان دولت و انقلابیان باید بی طرف بماند. معدودی نیز بر این نظر بودند که ارتش باید یکجا به جانب مخالفان بگراید. به این ترتیب هم ترکیب ارتش سالم می‌ماند و هم نظم در کشور حفظ می‌شود. اما رهبری انقلاب، می‌دانست که سربازان وظیفه با ارتش پیوند ندارند. از اینرو افسران ارتش را از نافرمانی آنان می‌پرساند.

... بهررو، آخرین برنامه مراجعت خمینی در 28 ژانویه در ملاقات قریباغی و مقدم از سوی ارتش و ساواک با مهندس بازرگان و دکتر سبحانی از سوی نهضت آزادی، تهیه گردید. بدینسان ترتیب ورود خمینی کامل شدند. صحبت از این بود که آیا شورای سلطنت با وجود استعفاء سه تن از اعضا، بکار خود ادامه دهد و یا ترکیب آن تغییر کند.

ارتش می‌گفت که تغییرات در دولت را می‌پذیرد اما اصرار دارد استقلال خود را حفظ و بیشتر کند. قریباغی هشدار داد که اگر خمینی خودکامه دولتی رقیب دولت بختیار، تشکیل دهد، ارتش وارد عمل خواهد شد. او همچنان گفت که نیروهای مسلح حرفهای انقلابیان را که افراد ارتش را به ترک ارتش می‌خوانند و به «خیانت دعوت می‌کنند»، دیگر تحمل نمی‌کنند...

دولت آمریکا از کوششهای بختیار در تثبیت وضعیت سیاسی حمایت می‌کرد. کارتر، رئیس جمهوری، در کنفرانس مطبوعاتی 17 ژانویه، از نخست وزیر و حکومتش پشتیبانی کرد و از خمینی خواست به او فرصتی بدهد که موفق شود. در 24 ژانویه، آمریکا موافقت کرد 200 000 بشکه سوخت دیزل و گازوئیل در اختیار دولت بختیار بگذارد. این سوخت برای آنکه حمل و نقل ارتش و دولت نخواست، ضرورت داشت. این تغییر، اثرات اعتصاب کارگران و کارکنان تولید و تصفیه نفت را خنثی کرد. جنبش اسلامی را بآدم اما به بختیار مجال نفس کشیدن بخشید. وقتی تحویل سوخت آغاز شد، احساسات ضدآمریکایی در کوچه و خیابان از نو گل کردند. در 6 فوریه، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، هلدینگ کارتر، موضع آمریکا را اینطور بیان کرد: «آنچه ما می‌کنیم، حمایت از حکومتی است که موافق قانون اساسی تشکیل شده است. ما بختیار را بعنوان رأس حکومت ایران برسمیت می‌شناسیم. ما بر مبنای رسمی به معامله با این دولت ادامه می‌دهیم».

... رهبران نیوری مخالف می‌دانستند که آمریکا ژنرال هایزر را در 5 ژانویه به ایران فرستاده است. در اواخر ژانویه، در همان حال که مخالفان از آن بیم داشتند که نکند هایزر بکار تدارک کودتا مشغول باشد، به دولتیان طراز اول این باور دست داده بود که مأموریت هایزر در ایران انبساطی است که ارتش را از خشونت و اقدام بکودتا بازدارد. در واقع هایزر بدان خاطر به ایران فرستاده شده بود که ارزیابی از آینده برنامه‌های نظامی آمریکا در ایران بعمل آورد. بخصوص بوضع تجهیزات الکترونیک حساس و هواپیماها رسیدگی کند و بکار 12 میلیارد خریدهای شاه از هواپیما و کشتی و موشک که هنوز تحویل نشده بودند، سامانی بدهد.

با اینهمه، مبارزان مسلمان که 8 ماه بعد، سفارت آمریکا را اشغال کردند، صورت تلگرامهایی را که ادعا شده بود بخط هویزر است، منتشر کردند. بنا بر این تلگرامها، او تدارک طرح تصرف بخشهای اقتصادی کلیدی بوده است که از اعتصابات مزمن رنج می‌بردند. این مراکز اقتصادی عبارت بودند از نفت و گمرکات و بانکها. مسلم است که هایزر سران نظامی را متقاعد کرد که بر ضد بختیار نه پیش و نه بعد از رفتن شاه، کودتا نکنند. با آنکه تعلیماتی را که به هایزر داده می‌شدند، وزارت دفاع و کاخ سفید و وزارت خارجه و شورای امنیت ملی، باتفاق تهیه می‌کردند، مبهم بودند. بدان خاطر، نظامیان بر سر چه باید کرد، اختلاف می‌کردند و در اختلاف می‌ماندند. هایزر، اصرار تمام می‌ورزید که متحد بمانند و پشت حکومت قانونی را بگیرند. از بدقابلی، تعلیمات او معلوم نمی‌کردند اگر این حکومت ناپدید شد، چه باید کرد؟

بجاست بگویم که ارتشیان تا 10 فوریه، یعنی 6 روز بعد از رفتن هایزر از بختیار پشتیبانی کردند. از آنجا که هایزر بکار ایران وارد نبود و زبان را نمی‌دانست، تحت تأثیر سخنانی قرار می‌گرفت که افسران ارشد درباره وفاداری ارتش به او می‌گفتند. با آگاهی از گفتگوهای سیاسی میان بختیار و افسران ارشد با مخالفان، در روزهای آخر مأموریتش ظن برد که بعضی از افسران، بخصوص قریباغی با مخالفان در حال مذاکره‌اند تا که ارتش از حمایت بختیار دست بشوید و به انقلابیان بپیوندد. هایزر توانایی آن را داشت که استعداد ایستادگی ارتش را برآورد کند، اما در موقعی نبود که بتواند از دست رفتن تدریجی اعتبار امریت و فرماندهی و اثر آن بر رفتار افسران ارشد را اندر بیابد. شاه در آخرین کتاب خود، «پاسخ به تاریخ» که چند ماه پیش از مرگش در 1980 منتشر کرد، بر آنست که هایزر مأمور بود معامله‌ای میان ارتشیان و انقلابیان ترتیب دهد و واسطه ارتشبد قریباغی با بزرگان بود. این ادعا که آمریکا ارتش را از عمل باخاطر حفظ کشور از خطر انقلابیان بازداشت، تکیه کلام ایرانیان تبعیدی است.

اما فرض شاه و شخصیتهای رژیم او درباره مأموریت هایزر نادرست است. هایزر مأمور بود که سران نظامی را در پشتیبانی شاه نگاهدارد و نه برای آن فرستاده شده بود تا آنها را با بقدرت رسیدن خمینی سازگار گرداند. او یک نظامی حرفه‌ای بود که مثل دیورژن در یک محیط نامانوس و تقریباً تاریک، به جستجوی حقیقت آمده بود. سران نظامی که در نقاط مختلف کشور فعالیت می‌کردند درباره آنچه باید کرد در اختلاف بودند. هر ژنرال آنچه را که دلخواهش بود از مقام آمریکایی می‌شنید، به سخن دیگر حرف او را بدلخواه خود تعبیر می‌کرد. بدون شک جنبه افسانه‌ای که به مأموریت ژنرال آمریکایی داده شده، بسیار بیشتر از نقش او در حوادثی است که در جریان رشد انقلاب بوقوع پیوستند. برای مثال، ملاحظات و نظرهایش هایزر درباره امکان غلبه بر بحران ایران، سبب گردید که واشنگتن انسجام ارتش را بمراتب بیش از آنچه بود، ارزیابی کند. اما این داستانی دیگر است. در ماه‌های اول بعد از انقلاب، ژنرالها و سیاستمدارانی که زنده مانده بودند، همه تقصیرها را بگردن هایزر انداختند چرا که از ارزیابی عقلانی نقشهای خود در شکست، می‌گریختند.

توضیح: سخن استمپل درباره مأموریت هایزر با آنچه برژنسکی و سلیمان و خود کارتر نوشته‌اند و مطالبی که در اسناد سفارت آمده‌اند، نمی‌خوانند. اما لازم نیست این مطالب را با نوشته‌ها و اسناد دیگر مقایسه کنیم تا معلوم کنیم، رئیس کنونی مرکز عملیات وزارت خارجه، نخواست است به صراحت درباره مأموریت هایزر، نوشتنی‌ها را بنویسد. در نوشته خود وی، تناقضها، مأموریت واقعی هایزر را آشکار می‌گرداند: در واقع نخست می‌تواند که هایزر برای تعیین تکلیف تجهیزات الکترونیکی حساس و خریدهای نظامی به ایران آمده بود و بلافاصله می‌تواند که او سران نظامی را متقاعد کرد که پشت بختیار را بگیرند. کمی پایین‌تر می‌تواند تعلیمات و واشنگتن واضح نبودند و بخصوص معلوم نمی‌کردند اگر حکومت بختیار ناپدید شد، ارتش چه باید بکند؟ و سرانجام مدعی می‌شود که ارزیابی هایزر از انسجام درونی ارتش نادرست بود و این ارزیابی واشنگتن را به اشتباه انداخت؟ این اشتباه چه بود؟ همان امکان کودتا بر فرض شکست راه حل بختیار بود که در جریان انجام ناکام شد. بدینسان استمپل در «زبان دیپلماتیک» می‌پذیرد که مأموریت هایزر در درجه اول حفظ حکومت بختیار و در صورت عدم امکان، تدارک کودتا بود. کودتایی که بختیار «دستور اجرایش» را داد و شکست خورد.

بازگشت آیت الله بافره^۱

آیت الله بساعت 9 و 15 دقیقه صبح اول فوریه وارد ایران شد. همراهان او حدود 50 تن بودند از آن جمله مشاورانش ابوالحسن بنی صدر و ابراهیم یزدی و قطب زاده. جریان ورود او را تلویزیون ایران پخش کرد و جهانیان نیز آن را دیدند. حدود 2 میلیون نفر به استقبال او رفتند. او پیروز به بهشت زهرا رفت و در آنجا برای

هموطنانش سخن گفت. بعد به مدرسه علوی در جنوب تهران واقع نزدیکی مجلس شورای ملی رفت و در آنجا اقامت گزید. هم از ابتدا هجوم آغازید و دستور توقیف بختیار و اعضای دولت «غیرقانونی» او را داد و گفت «من توی دهن این دولت می‌زنم»...

عصر پنجم فوریه، رهبر نهضت آزادی، مهدی بازرگان را به نخست وزیری منصوب کرد... در همین روز بود که بختیار قراردادهای خرید 7 میلیارد دلار سلاح را لغو کرد. از جمله این سلاح، دو ناوشکن بود و 1000 موشک هوا به هوا و زمین به هوا و ضد کشتی و 7 هواپیمای آواکس و 176 هواپیمای اف - 15 و توپخانه بودند.

توضیح: سلیوان در این باره با تفصیل بیشتر نوشته است. او نوشته است 5 میلیارد دلار به جیب امریکاست فایده رسانده است. اما هیچکدام توضیح ندادند لغو معامله چرا سبب شد که اینهمه به کیسه امریکا ریخته شود؟

حقیقت آنست که ایران در امریکا حسابی بنام حساب تخواه گردان داشت. در این حساب نزدیک به 9 میلیارد دلار پول بود و خریدهای ایران از این حساب پرداخت می‌شد. خیانت بختیار این بود که با لغو قراردادهای خرید، مفصلاً حساب داد این همان پولی است که امریکایی‌ها بال کشیدند. تا کی حکومتی مسنول برسر کار آید و اموال این ملت غارت شده را از غارتگران بازستاند.

ششم فوریه، عصر هنگام، آخرین رئیس مجلس قبل از انقلاب، جواد سعدی مجلس را فراخواند تا به دولت قانونی بختیار رأی اعتماد بدهد. اگر اینکار به نتیجه می‌رسید، دولت ساقط می‌شد بدون آنکه جانشین قانونی داشته باشد. نقشه طرح شده، زیرکانه بود. رئیس مجلس با مستعفی کردن دولت بختیار از راه «قانونی» می‌خواست زمینه «برای تصویب» دولت بازرگان را که خمینی منصوب کرده بود، فراهم و شکل قانونی بودن دولت اخیر را با حسن وجه حل کند. بنظر می‌رسد که ارتشیان در زیر از این راه حل حمایت می‌کردند. اما بعد از 4 ساعت بحث و مشاجره و با استعفا 70 تن از نمایندگان در اجابت خواست خمینی، رئیس مجلس دیگر نتوانست اکثریت لازم را برای رسمیت مجلس را فراهم کند و از مجلس رأی عدم اعتماد نسبت به دولت بختیار بگیرد.

جدایی‌ها از دولت بختیار روزافزون شدند، در 7 و 8 فوریه بیش از 20 تن دیگر از نمایندگان استعفا کردند... با افتادن روزافزون قدرت و حاکمیت به دست نیروی انقلابی، موضع ارتش بسیار حساس و خطیر گردید... شورای عالی نظامی که از فرماندهان منصوب شاه، تشکیل می‌شد، از اول فوریه به بعد، هر روز تشکیل می‌گشت اما راه حلی نمی‌رسید. اختلاف بر جا بود.

... در 9 فوریه، افسران و درجه داران، پایگاه‌های هوایی فرح آباد و دوشان تپه تهران، در سلام صبحگاهی بجای شاه به خمینی درود فرستادند. این امر ضربه‌ای کاری به رژیم و بریدن حلقه وفاداری به شاه بود. تیپ جاویدان گارد شاهنشاهی بسوی فرح آباد براه افتاد تا افراد این دو پایگاه را بخاطر عهد وفا شکستن، تنبیه کند. موضع شورای عالی نظامی همواره این بود که هرگونه رویرویی مستقیم با حکومت و یا ارتش را با زور پاسخ خواهد داد... معروف بود که تیپ جاویدان بی قرار جنگ است. دانشجویان افسری و افسران پایین درجه نیروی هوایی، در داخل فرح آباد و دوشان تپه سنگربندی و به انقلاب اسلامی اعلام وفاداری کردند. تیپ جاویدان، به هر دو پایگاه نیرو فرستاد...

رهبری رادیکال پیروزی را در 9 فوریه احساس کرد و به نتیجه‌ای دیگر رسید. به این نتیجه رسید که زمان، زمان حمایت از نظامیانی است که به خمینی اعلام وفاداری کرده‌اند. در فرح آباد، افسران و دانشجویان افسری، در زدو خورد شدید و کوتاهی، چندی کشته دادند و عقب نشستند. اما نظامیان شورشی از داخل و خارج پایگاه توسط توده مسلح مردم حمایت می‌شدند و در نتیجه تیپ جاویدان مجبور به عقب نشینی شد و شورشیان مواضع از دست داده را دوباره به دست آوردند. در ساعت 22 تیپ جاویدان برای آنکه از تبدیل دوشان تپه به یک پایگاه قوی نیروی انقلابی جلوگیری کند، وارد آن شد...

رهبری اسلامی اجازه توزیع سلاح میان مردم را داد زیرا بر این باور بود که برخورد نهایی هر لحظه ممکن است واقع شود. در 10 فوریه زدو خورد در دوشان تپه ادامه داشت و از آنجا به دیگر نقاط تهران سرایت می‌کرد. خبرنگار لوس آنجلس تایمز جو. آکس بوریس در حالیکه زدو خورد در پایگاه هوایی را نظاره می‌کرد، کشته شد. این سومین و آخرین امریکایی است که در قهر انقلاب جان خود را از دست داد.

ساعت 4 بعدازظهر روز دهم فوریه، ارتش مقررات منع خروج از خانه و منع عبور و مرور را اعلام کرد. خمینی بلادرنگ واکنش نشان داد. وی هشدار داد که هرگونه کوششی از سوی ارتش در مخالفت با جنبش اسلامی، سبب خواهد شد که وی بر ضد ارتش اعلان جهاد کند. گفتگو میان فرماندهان نظامی و جناحهای مختلف مخالفان بلافاصله شروع شد. آیت الله طالقانی، رهبر روحانی تهران، از سوی خمینی نمایندگی یافت. طالقانی اصرار ورزید که ارتش به سربازخانه‌ها بازگردد و بگذارد انقلاب راه خود را طی کند.

توضیح: همانطور که خواننده ملاحظه می‌کند، نویسنده کمترین اشاره‌ای به کودتای ناکام نظامی نمی‌کند. داستان را در بی انظباتی افسران و همافران دو پایگاه هوایی و قصد تنبیه آنها، خلاصه می‌کند. بعد می‌آورد که ارتش اعلام منع خروج از منازل و منع عبور و مرور کرد. علت را توضیح نمی‌دهد. قره‌پاچی (جا دارد بگویم که دستگاه دروغ سازی و دروغ پرانکی بختیار مصاحبه‌ای از قول من (بنی صدر) جعل و پخش کرده است که مطالب کتاب قره‌پاچی همه دروغ اند) می‌نویسد تغییر ساعت منع عبور و مرور و آوردن آن به چهار و نیم بعد از ظهر، به ابتکار بختیار بود. وی جریان تشکیل شورای امنیت ملی را در ساعت 6 بعدازظهر 21 بهمن شرح کرده است (صص 414-403). از قول بختیار خطاب به امرای ارتش آورده است که «تابحال من صبر کردم بیش از این نمی‌شود صبر کرد». به سپهبد رحیمی فرمانده نظامی دستور داد که «از این ساعت (ساعت 19 روز 21 بهمن) مقررات حکومت نظامی را در تهران بموقع اجرا گذاشته، تظاهرکنندگان را متفرق و از اجتماعات جلوگیری نمایید»... سپس آقای بختیار رو به سپهبد مقدم، رئیس ساواک نموده و ضمن اشاره‌ای دستور داد: «تیمسار هم آن طرح خودتان را بموقع اجرا گذاشته و آن عده را که با هم بررسی کرده‌ایم، دستگیر نمایید». سپهبدمقدم اظهار داشت: تیمسار بده‌ای برای انجام مأموریت باید مأمورین گارد را در اختیار بگذارد». این همان طرح است که برژنسکی به موفقیت آن امید بسته بود. اگر استمپل از آن حرف نمی‌زند، احتمالاً به این دلیل است که به قول سلیوان برژنسکی ارتباط مستقیم با بختیار داشت و سفارت را از طرح آگاه نمی‌ساخت.

بهر رو، از پیش، رهبری انقلاب از وقوع کودتا آگاه بود. بحثها و گفتگوهای بسیار درباره درجه موفقیت کودتا، انجام گرفتند. دو نظر بود: یکی میگفت، ارتش توانایی سرکوب دارد و با سرکوبی خونین تمام زحمت را بباد مدهد. و دیگری میگفت شیرازه ارتش گسسته و نظام درونی آن فروریخته و قاعده هر از راس آن پیروی نمکند و اقدام به کودتا خودکشی است و بنابراین نباید، عقب نشست. علاوه بر این هرگونه عقب نشینی، بمنزله قبول حاکمیت رژیم نظامی است. بنابراین، آنچه از آن مترسبیم با تن دادن به تهدید ارتش، بدست خودمان بر سرمان می‌آید. این نظر پیشنهاد می‌کرد باید از مردم خواست همه از خانه‌ها بیرون بریزند و منع خروج و منع عبور و مرور را با عمل خود لغو و بی اثر بسازند. خمینی با این نظر موافق شد و طی اعلامیه‌ای از مردم خواست از خانه بیرون بریزند و...

شورای عالی نیروی مسلح، صبح 11 فوریه تشکیل جلسه داد. بحث کوتاه اما شدیدی درباره وضعیت سیاسی و افق تاریک دولت بختیار، انجام گرفت. موافق معمول بعضی از افسران خواستار سرکوب چریک‌هایی بودند که در کوچه و خیابانها جولان می‌دادند. دیگران استدلال می‌کردند که وقتی سیاسیون مشغول حل مشکل هستند، دست زدن ارتش به زدو خورد، جنون‌آمیز است. احتمالاً سران نظامی به این نتیجه رسیدند که رهبران سیاسی بزودی درباره بر سر کار آوردن يك دولت واقعی به توافق می‌رسند. در این مباحثه و نتیجه‌گیری، مقداری غیر واقع بینی وجود دارد و سبب آن است که اعضای شورا زیر فشار روزمره حوادث قرار داشتند. نفوذ آمریتشان بلحاظ علمیات نظامی ناموفق دو روز گذشته، به رشته‌ای می‌ماند که پنبه شده باشد. دل و جرأت جنگ کم بود. تصمیم نهایی دایر به فراخواندن نیروی مسلح از شهر به سربازخانه خود

حمایتی روانی هم از فرماندهان طرفدار این نظر و هم از فرماندهان آن نظر بود. مبنای توافق میان «بازها» و «کبوترها» و اقدام حرفه‌ای در کنار کشیدن ارتش از امور سیاسی، همین بازگرداندن ارتشیان به سربازخانه‌ها بود. آندسته از افسران که به قانون اساسی وفادار بودند، بخود دلدار می‌دادند که دولت بختیار را رها نکرده‌اند. اما در همان دل می‌دانستند که معنای بازگرداندن ارتشیان به سربازخانه‌ها، اتخاذ رویه بی طرفی بسود خمینی است. در واقع بسیار دیر شده بود که بتوان ارتش را حفظ کرد. اما تصمیم از روی وجدان به پای بیرون کشیدن از منازعه، از خون ریزی زیاد جلوگیری کرد. اعضای شورای عالی نظامی (به استثنای قردپاچی) جان خود را از دست دادند. اما جانهای بسیاری نجات یافتند.

تصمیم به خودداری از زوخور، پیروی از نظر قردپاچی بود. بنا بر این نظر، اگر نخواهیم بگذاریم ارتش به اردوگاه انقلابیان بپیوندد، باید آن را بی طرف نگاهداریم. سفارت آمریکا از طریق امیرانظام بازرگان را از تصمیم سران نظامی به بردن ارتش به سربازخانه، آگاه کرد... دو ساعت بعد، رادیو، ساعت 2 بعد از ظهر، اعلامیه ارتش را خواند که «ارتش خود را نزدیک به مردم می‌یابد و به سربازخانه‌ها باز می‌گردد و در اوضاع سیاسی مداخله نمی‌کند». اعلامیه می‌گفت: «مقصود از این کار آنست که آرامش برقرار شود و روحانیت راه حلی برای بحران بیابد».

بختیار ناپدید شد... افراد جنبش اسلامی بعد از ظهر 11 فوریه کاخ نخست وزیری را تصرف کردند. و نخست وزیر دوران انقلاب، واسط بعد از ظهر روز بعد، 12 فوریه، در همان محل بکار مشغول شد...

دولتهای خارجی، با واکنش نشان ندادن، واکنش نشان دادند:

در 12 فوریه، دولت شوروی در برنامه رادیو تلویزیون، خمینی را بعنوان ضد امپریالیست ستود و رژیم جدید را برسمیت شناخت. در همان روز کارتر، رئیس جمهوری آمریکا، گفت: دولت آمریکا «با کسانی که مسنولیت حکومت ایران را بر عهده گرفته‌اند، از پیش در تماس بوده و امیدوار است با آنها کار کند» و اضافه کرد: «همچنان امیدوار است که تعاون پرثمر و مسالمت‌آمیزی با دولت بازرگان صورت پذیرد»... یک روز پیش از آن، واشنگتن تأیید کرد که 69 نفر از افراد نیروی دریایی و 6 هلیکوپتر را به پایگاه ناتو در امیر ترکیه فرستاده است تا در صورت لزوم نویست مأمور آن دولت را که هنوز در تهران مانده‌اند، تخلیه کند. وقتی خبر علنی گردید، دولت ترکیه اجازه ورود هلی کوپترها را به کشورش، لغو کرد.

بسیاری از دولتها، از جمله فرانسه و انگلیس و آلمان غربی، بفاصله یک روز با دولت بازرگان باب مراد را باز کردند. در 13 فوریه، سخنگوی وزارتخانه آمریکا، تأیید کرد که رژیم جدید عرضه داشت همکاری و تعاون کارتر رئیس جمهوری را پذیرفته و خواهان آن شده است که مناسبات مشترک میان آمریکا و ایران ادامه یابد. فصل صص 165-194

طلوع دولت اسلامی، از فوریه تا نوامبر 1979

رفتن شاه و متلاشی شدن ارتش، «خنثی» شدن سفارت آمریکا را در پی آوردند. عاملی حذف شد که انقلابیان را بیکدیگر پیوست. عامل ترس از کودتای ضد انقلاب با پشتیبانی آمریکا، حذف شد. بلافاصله بعد از آنکه خیالشان از این بابت آسود، هر گروه سیاسی در پی موقعیت جویی برای خود شد. خمینی و حامیانش، از جمله با چپ گرایان، تنها بخاطر مخالفت با شاه متحد شده بودند. از جهات دیگر، بخصوص طبیعت حکومت آینده، بتعداد گروه‌های سیاسی، نظرهای گوناگون وجود می‌داشتند. تنشهای نمایان پدیدار شدند. برای مثال نهضت آزادی می‌خواست سیاست نوسازی و نوآوری را بدست حکومتی مردمی و منتخب ادامه دهد. بازرگان و سبحانی نمی‌خواستند بخشونت آمریکا را از کشور بیرون اندازند. زیرا این کار سبب بهم ریختن بسیاری امور و سختیهای بزرگ برای کشور بود و اما جناح روحانی ائتلاف، بخصوص خمینی، می‌خواست آخرین ضربه‌ها را بر بازمانده بنای پهلوی وارد و آن را بکلی ویران سازد. یک جمهوری «اسلامی» برقرار سازد و آثار تجدد را از ایران بزدايد و به حضور آمریکا در ایران پایان ببخشد. و از سوی دیگر فدائیان خلق، خواهان رژیم «سانترالیست دمکراتیک» از نوع رژیم قذافی در لیبی یا کاسترو در کوبا بودند. جاتبداران نشان اصرار می‌ورزیدند که نیاز به یک انقلاب اجتماعی و برپایی جامعه‌ای توده‌ای هست.

در جریان مرحله اول این نزاع داخلی، از فوریه تا نوامبر 1979، سه جناح که قویترین جناحها بودند، در پی تسخیر قدرت بودند: انقلابیان میانه رو که در آغاز بر محور نهضت آزادی بازرگان جمع بودند و جنبش اسلامی که در حزب جدید جمهوری اسلامی، تبلور سازمانی می‌جست. و گروه‌های چپ که دور فدائیان خلق گرد آمده بودند. حزب جمهوری اسلامی بعدها قوی‌ترین سازمان از آب درآمد بخصوص پس از آنکه در ماه اوت به کمک «حزب اللهی‌ها»، چپ از صحنه رانده شد و آنها فعالیت خود را زیرزمینی گرداندند.

ورود شاه به آمریکا، در 22 اکتبر برای معالجه، ترس از کودتای ضدانقلاب را از نو برانگیخت. دو هفته بعد، مسلمانان رادیکال، به کمک حمایت زیرکی فدائیان، برای دومین بار سفارت را اشغال کردند. این عمل، دولت بالنسبه میانه رو بازرگان را از پا درآورد و دوران پراضطراب بحران بنیادها و بحران در بنیادها را در پی آورد.

حکومت اسلامی چگونه تحول کرد:

سربر آوردن افراطیان مذهبی بمتابیه قدرت سیاسی حاکم، هم از راه بهره برداری از اوضاع و احوال و هم از راه طراحی پیشین خمینی، شد... خمینی قادر است با استفاده از اوضاع و احوال مساعد، بسوی هدف خویش پیش رود. در چند ماه اول بعد از پیروزی انقلاب، بازرگان و میانه روها بر حکومت موقت مسلط بودند. اما بنیادگرایان شورای انقلاب و کمیته‌های انقلاب را در دست داشتند. هر دو بنیاد، بزودی در قدرت همسنگ حکومت گشتند. در این میان، حزب جدید التأسیس جمهوری اسلامی، تحت رهبری آیت الله بهشتی، فشار می‌آورد که قانون اساسی جدید تنظیم و به اجرا درآید چرا که می‌خواست مهار حکومت را بدست آورد. چند ماه بعد، در ماه اوت شورای انقلاب، انتخابات برای تشکیل مجلس خبرگان را تصویب کرد. بر عهده این مجلس قرار گرفت که قانون اساسی جمهوری اسلامی را تهیه کند. از آنجا که نفوذ واقعی را روحانیان داشتند و در انتخابات اعضای مجلس اعمال می‌کردند، از آغاز پیدا بود که افراطی‌ها، کنترل مجلس را بدست می‌آورند. این مجلس نزدیک به چهار ماه بطول انجامید. در آغاز میانه روها بقدر کافی قوی بودند تا جلو تندرویهای افراطی‌ها را بگیرند. اما با اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری در 4 نوامبر، افراطی‌ها بسرعت بر مجلس حاکم شدند. بعد از 4 نوامبر، برانگیختن احساسات ضد امریکایی و استفاده از آن در تحمیل برداشت بنیادگرایان از حکومت اسلامی، بسیار آسان گشت. قانون اساسی که افراطی‌ها تدوین کردند، مورد مخالفت نیروی میانه روی مذهبی و غیرمذهبی قرار گرفت امامتی توانستند کاری بکنند. قانون اساسی جمهوری اسلامی با برگذاری فرماندومی در سوم دسامبر 1979، به تصویب رسید. با اینهمه، وقتی ابوالحسن بنی صدر در ماه بعد با اکثریتی عظیم به ریاست جمهوری انتخاب شد، ضربهای به بنیادگرایان وارد گشت و آنها را عقب زد. روحانیان متعصب بی آنکه خود را ببازند، به آرامی به گردهم باز آمدند و اکثریت را در

مجلس شورای ملی بدست آوردند. مرحله اول این انتخابات در مارس 1980 و مرحله دوم آن در ماه مه انجام گرفتند. افراطها از نو دست بالا را پیدا کردند و بنی صدر که بنسبت میانه رو بود، با مجلسی از بنیادگرایان روبرو گردید. و چون بنی صدر حق انتخاب و معرفی نخست وزیر را داشت، مجلس انتخاب او را نمی پذیرفت. در مقابل رئیس جمهوری نیز زیر بار نامزدهای افراطی نمی رفت. سرانجام نامزد مورد نظر بنیادگرایان در 9 اوت 1980 نخست وزیر شد. تحول حکومت اسلامی بسیار کند و درآلود بود.

سیاستهای اسلامی در عمل:

بازیهای سیاسی از فردای استقرار قدرت جدید، شروع شدند. آیت الله خمینی اعلام کرد که دست او در کارها باید باشد. ولایت با او است و او است که باید هر مقام دولتی را تصویب و نصب کند. خود نمی خواست بطور مستقیم حکومت کند اما در عمل غیر از این شد. اعضاء دولت بازرگان مرکب از مخالفان غیرمذهبی رژیم شاه و نزدیکان و اعضای نهضت آزادی، وزارتخانهها را در دست گرفتند و افراد خویش را بر مقامهای ردیف دوم گماردند و کوشیدند دستگاه دیوان سالاری پیشین را بکا بیاندازند. اما دیر نپایید که...

سازگاری میان دولت بازرگان با کمیتههای انقلاب، بخصوص در ابتدا، اتفاقی بود: برخورداری میان کمیتهها و دولت موقت را شورای انقلاب که اعضایش سری بودند، فیصل می داد. اما منازعات روزافزون می شدند. از راه منازعات و دخالت آنها، مراکز متعدد قدرت شکل می گرفتند.

غیر از منازعات کمیتهها با دولت، برخوردهای دیگر میان بنیادگرایان مذهبی و چپ گرایان مارکسیست پدید آمده و رو به افزایش بودند. این برخوردها بر سر آن بودند که کدامیک روزنامهها و دانشگاهها را دیو و تلویزیون را به اختیار در آورند. چپها مرتب تظاهرات براه می انداختند و گاه بگناه با سپاهیها و حزب اللهیها زدوخورد می کردند... در طول بهار، حزب توده هم از آخور می خورد و هم از توبره. در اظهارات علنی از خمینی حمایت می کرد و در همان حال با فداییان در خنثی کردن کوششهای دولت موقت برای تحکیم موقعیت خویش، همکاری می کرد...

در وحدت نیروهای انقلابی، شکافهای دیگری واقع می شدند: کریم سنجابی، وزیر امور خارجه در 15 آوریل، استعفا کرد. حال آنکه همکاری داریوش فروهر تا ماه نوامبر در حکومت ماند. سنجابی روشن کرد که بخاطر رعایت نشدن قانون و نظم و بخصوص ناتوانی دولت در جلوگیری از اعدامهای بی رویه مقامهای رژیم پیشین، استعفا می کند. او اعلام کرد که فعالیت سیاسی خود را وقف بازسازی جبهه ملی می کند.

حقوق دانان و نویسندگان که دور هدایت الله متین دفتری جمع شده بودند، در ماه آوریل جبهه دمکراتیک ملی را بوجود آوردند. این جبهه با خوی حرفه‌مندیهای جوانتر سازگارتر از جبهه ملی بود و در طبقه میانه جدید جاذبه داشت، اما در میان شهرهای دیگر شهری و روستایی، حامی نداشت.

حزب جمهوری خلق مسلمان با حمایت آیت الله شریعتمداری در ماههای آوریل و مه تشکیل شد تا رقیب حزب جمهوری اسلامی بگردد. از این حزب بخصوص در آذربایجان، زادگاه شریعتمداری، خوب استقبال شد.

در این میان، در 14 آوریل، دو تن از فرزندان آیت الله طالقانی و عروس او، توقیف شدند. این دو روابط فدائیان و مجاهدین و عامل حسن مناسبات میان این دو بودند. در پی این توقیف، آیت الله، به اعتراض، روی پنهان کرد... بعد از سه روز، طالقانی در قم با خمینی و مقامهای دولت بازرگان دیدار کرد. در قم سخن گفت و از خمینی حمایت کرد و جریان آن از تلویزیون پخش شد.

گروه دیگری که در خرابی کار نظام جدید نقش بازی کرد، فرقان بود... وجود این گروه وقتی بر عموم اشکار شد که در 23 آوریل ژنرال ولی قزلباشی را کشت که بعد از 6 هفته ریاست بر ستاد ارتش، بلحاظ اختلاف با دولت موقت، تازه استعفا کرده بود. این گروه آیت الله مطهری عضو شورای انقلاب را در 23 آوریل و نیز حجت الاسلام شیرازی را در 15 ژوئن ترور کرد. در 27 مه رفسنجانی را تیر زد و در 2 نوامبر قاضی طباطبایی روحانی تبریز را کشت.

در این اوضاع که گروههای سیاسی پیدا می شدند و وارد معرکه می گشتند، مشکلات تعدد مراکز قدرت هر روز سختتر می گشتند و یکی از مشکلات این بود که معلوم نبود، چه کسی در ایران اعمال قدرت می کند. سلسله مراتبی که همه آن را پذیرفته باشند، وجود نداشت. نه دولت بطور کامل مشروعیت خود را شناسانده بود و نه سازمان خود را کامل گردانده بود. بنیادهای انقلاب، بسرعت مستقر نمی شدند. 18 ماه بعد از سقوط شاه بود که ایران نخست وزیر ثابتی پیدا کرد. از نوامبر 1979 تا اوت 1980 که ابوالحسن بنی صدر بعد از انتخابات به ریاست جمهوری در ماه ژانویه، قسمتی از کارهای نخست وزیر را نیز بر عهده گرفته بود، ایران نخست وزیر نداشت.

فره انقلابی را خمینی داشت، اما حرف او را در همه جا حتی در همه تهران نمی شنیدند. برخوردها با فداییان و نیز اقلیتهای قومی استانهای کشور شدید بودند...

نخستین اعدامها در شب 15 فوریه انجام گرفتند. چهار تن از سران نظامی، یعنی نصیری و مهدی رحیمی و رضا ناجی و ربیعی اعدام شدند... در آخر فوریه، وزرای لیبرال دولت موقت: احمد حاج سید جوادی وزیر کشور، ناصر میناچی وزیر ارشاد، سنجابی وزیر خارجه، داریوش فروهر وزیر کار و بازرگان نخست وزیر به خمینی فشار آوردند جلو اعدامها را فوری بگیرد... دولت موقت بر دانشگاهها کنترلی نداشت. بازرگان از طریق مطبوعات از اعدام چندین نفر از افسران و صاحب مقامهای دوره شاه در 12 فوریه با شگفتین مطلع شد...

بر عملکرد دادگاهها، مایه اختلاف دیگری اضافه می شد: بازسازی ارتش موضوع اختلاف میان دولت موقت و جنبش اسلامی بود. سازمان ارتش بهم ریخت. در ماه ژوئن ریاحی رئیس ستاد ارتش، گزارش کرد که آمادگی ارتش نصف دوران پیش از انقلاب است.

در این میان، تحت سازماندهی و رهبری ایلی که بخود حزب دمکرات کردستان عنوان داده بود، کردها در ماه مارس بر ضد حکومت مرکزی شورش کردند و کوشیدند استان خودمختاری بوجود آورند... در همین ماه میان طوایف ترکمن با ارتش و پاسداران نیز زدوخوردهای سختی واقع شدند... در اهواز و خرمشهر و آبادان بیشتر تظاهرات و کمتر عملیات قهرآمیز در طول بهار و تابستان جریان داشتند. در این برخوردها نزدیک به 100 عرب و حدود 12 پاسدار کشته شدند. در 8 دسامبر نیز در تظاهرات تبریز 17 تن از تظاهرکنندگان کشته شدند.

از مارس تا 31 دسامبر 1979، حدود 600 تن در ناآرامیهای داخلی کشته شدند، تعداد زخمیها، حدود 4 برابر این رقم بود. از اول ژانویه تا 30 ژانویه نیز 400 تن دیگر کشته شدند. زخمیهای این دوره نیز به سه برابر بالغ می شدند.

... در اواخر ژانویه، بنیادگرایان بعضی از دفاتر فداییان را خراب کردند و روزنامه آیندگان را تعطیل نمودند... دستور توقیف متین دفتری رهبری جبهه دمکراتیک ملی صادر شد...

در نیمه ماه مه، سنای آمریکا قطعنامه اعتراضی ملایمی را تصویب کرد. اعدام حبیب ثابت، یهودی میلیونری که از دوستان نزدیک شاه بود، سناتور جاوینس را به صدور این قطعنامه برانگیخت. در همین زمان، سنا نصب والتر کاتلر سفیر آمریکا در زیر را بعنوان نخستین سفیر آن کشور در ایران بعد از انقلاب تصویب کرد... دو هفته بعد دولت موقت بطرز خشنی، از قبول وی بعنوان سفیر، امتناع ورزید... در 24 مه 80000 حزب اللهی در برابر سفارت به تظاهرات ضد امریکایی پرداختند...

خصوصیت نسبت به آمریکا مورد موافقت، میانه روایی که در ائتلاف با خمینی بودند، نبود. رهبران نهضت، به استعانت از غرب برای رشد ایران اعتراف داشتند. جبهه ملی و جبهه دمکراتیک ملی، سخت مخالف بودند که انقلاب اسلامی، اقتصاد کشور را تباہ بگرداند و خواهان اصلاح آن بودند. آنها نفوذ بی حد آمریکا را نیز انتقاد می کردند

و از «روابطی بر اساس احترام متقابل» صحبت می‌کردند...

در ماه مه، وزارت امور خارجه ایران اعلام کرد که تقاضای پیوستن به کشورهای غیرمتعهد را کرده است. سازمان کشورهای غیرمتعهد این تقاضا را پذیرفت... از مارس تا مه، روابط میان دو کشور در تنظیم و تسویه امور مالی فی مابین متمرکز گشته بود. دولت موقت در تلاش بود که موافقتنامه قابل قبولی درباره ادامه حضور نظامی آمریکا در ایران در حجمی کوچکتر، تهیه کند... روحانیان مرتجع می‌ترسیدند که آمریکا مانع اجرای نقشه‌های خمینی برای تغییر اجتماعی شود یا حتی نقشه استقرار مجدد سلطنت شاه یا فرزندش را بجزا بگذارد.

با تهدید اقامت شاه در مصر و بعد رفتن او به مراکش قبل از پروازش به باهاماس در 30 مارس، ترس آیت الله‌های رادیکال افزایش یافت. اینان متقاعد بودند که آمریکا در پی آنست که ماجرای 1953 را از سر بگیرد و کودتایی از آن نوع بکند. وقتی در 22 اکتبر شاه برای معالجه در آمریکا پذیرفته شد، ترس به اضطراب جنون‌آمیز بدل شد. آنان تصور خود را متحقق می‌افتد. هر دو، هم فعالان مسلمان و هم فداییان ادعا کرده بودند که اشغال سفارت آمریکا در 4 نوامبر 1979، ماه‌ها پیش طراحی شده بود. زیرا راه ندادن شاه به آمریکا محتمل بود و آنها خود را آماده کرده بودند که بمحض انجام این عمل، سفارت آمریکا را اشغال کنند....

توضیح: تا آنجا که من می‌دانم نقشه قبلی که از ماه‌ها پیش تهیه شده باشد، وجود نداشت. «دانشجویان خط امام» خود ماه‌ها قبل بوجود نیامده بود. تازه تازه شکل می‌گرفت. بنابراین این چنین ادعایی نمی‌توانست از سوی آنان بعمل آید. مگر اینکه بگوییم، طراحان دیگری بوده‌اند که طرح گروگانگیری را از ماه‌ها پیش، تهیه کرده بودند. این امر که مسئولان امور کشور در ایران یعنی اعضای شورای انقلاب و دولت موقت از این طرح اطلاع نداشته‌اند و رئیس اداره سیاسی سفارت آمریکا از آن حرف می‌زند، این نظر را که دست کم جناحی از دستگاه حاکمه آمریکا، طراح و مجری نقشه گروگانگیری بوده است، سخت قوت می‌بخشد.

عامل خارجی:

وقتی موقعیت آمریکا در منطقه از دست رفت، روس‌ها پیروزی بزرگی بدست آوردند. آنان رژیم جدید را بلافاصله برسمیت شناختند. ولادیمیر ویندگراف سفیر روسیه در ایران، در 24 فوریه بیدار خمینی رفت و از آن پس هر دو ماه یکبار با او دیدار می‌کرد... سفیر که از اتهامات خمینی به روسیه و رفتار او به تنگ و خشم آمده بود و به نمایندگان کشورهای خارجی دیگر مقیم در تهران گفته بود که کرملین «عجب دیوانه ایست که مرا مرتب به قم می‌فرستد تا مرتب «تودهنی» بخورم».

اما امر مهم از دست رفتن موقعیت خمینی بود. با استفاده از این امر و افزایش بی نظمی، روسیه به اعضاء خود به تعداد زیاد در سال 1979 افزود... و کشورهای دیگر با رژیم جدید صلح کردند. انگلستان و آلمان در سایه جلب سیاست ایران به آمریکا، روابط عادی با ایران برقرار کردند. فرانسه قادر نمی‌شد از حضور خمینی در آن کشور بوقت انقلاب، بهره بر گیرد. چرا که طرح‌های اتمی که رژیم شاه با همکاری فرانسه اجرا می‌کرد، دست و پاگیر بودند.

اما کشورهای عرب همسایه که رژیم‌های سلطنتی محافظه کار دارند، از مقصد رژیم جدید نگران بودند و نگران‌تر می‌شدند. آیت الله صادق روحانی در اکتبر اعلان کرد: ما از مردم بحرین دعوت می‌کنیم که به ایران ملحق شوند، شیخ بحرین کسی نیست که قوانین اسلامی را اجرا کند و از فشار و اختناق در حق مردم بحرین خودداری ورزد. ماه پیش از آن، آیت الله منتظری اعلام کرده بود «ما می‌خواهیم انقلاب اسلامیان را به همه کشورهای اسلامی صادر کنیم».... یزدی، وزیر خارجه، در اواسط اکتبر در سازمان ملل متحد منکر آن شد که ایران مقاصد توسعه طلبانه داشته باشد. اما این اظهارات، نگرانی ملت عرب منطقه را رفع نکردند.

بزرگترین مشکل، مشکل بوخامت گراییدن روابط ایران با همسایه خود عراق بود. عراق با داشتن جمعیتی که نیمی از آن شیعه هستند، سخت مورد نظر فعالان جانبدار خمینی بود... عراق به عربهایی که در خوزستان بر ضد دولت شیعی عصیان کرده بودند، کمک می‌رساند و...

ناتوانی انقلابیان در استقرار يك حکومت قوی و با ثبات و افزایش برخوردهای داخلی میان جناحهای مختلف و رویارویی توسعه طلبانه روحانیان رادیکال، جامعه بین المللی را نسبت به رژیم ایران نامطمئن و ناراحت گرداند. همسایگان ایران نگران مداخلات ایران در امور داخلی خود بودند... و در 4 نوامبر 1979، روابط میان ایران و آمریکا بیخ پیدا کردند. فعالان رادیکال سفارت آمریکا را اشغال کردند و اعضاء آن را گروگان گرفتند.

فصل دهم صص 195-221

توضیح: فصل 11 کتاب به گروگانگیری اختصاص یافته است، از آنجا که مطلب مندرج در این فصل در کتابهای کارتر و سلیوان و جوردن و وانس مفصلتر آمده‌اند، در اینجا از خلاصه کردن آن صرف نظر می‌کنیم.

بن بست و قطع امید آوریل 1980 - ژانویه 1981

وقتی پادرمیانی سازمان ملل متحد و کوشش‌های بنی صدر برای پایان بخشیدن به بحران به نتیجه نرسیدند، دولت آمریکا ایران را در محاصره اقتصادی قرار داد. این اقدام نیز مثل اقدامهای دیگر به نتیجه نرسید و سبب نشد گروگانها آزاد گردند... میان بنی صدر و مجلس بر سر نخست وزیر کشمکش بود و مجلس رسیدگی به مشکل گروگانگیری را بکناری نهاد. سرانجام معلمی به اسم محمد رجایی به نخست وزیری انتخاب شد.

پیش از آنکه تشکیل دولت رجایی کامل شود، دولت عراق که نگران انتشار بنیادگرایی شیعی بود، به خوزستان هجوم آورد. حمله عراق در 22 سپتامبر یعنی 10 ماه و نیم بعد از گروگانگیری واقع شد. حمله عراق نشان داد که قدرت نظامی ایران تا کجا ضعیف شده است...

در 18 مه، جامعه اقتصادی اروپا، تنبیه‌های اقتصادی محدود درباره ایران را تصویب کرد. از جمله تمامی قراردادهایی که بعد از 4 نوامبر 1979 بسته شده بودند را لغو کرد. پارلمان انگلستان تنها قراردادهایی که از تاریخ اجرای این تنبیهات منعقد می‌گشتند را غیرقابل اجرا گرداند. طرح‌های ساختمانی که دولت انگلستان ضمانت کرده بود و مبلغ آنها 3 تا 5 میلیارد دلار می‌شد، اجازه اجرا یافتند.

در دو ماه اول بعد از گروگانگیری، ژاپن نفت بیشتری از ایران خرید. احتیاط آن را نگاه مداشت که کار سخت گردد و روزهای بسیار سخت در پیش آیند و خرید نفت ممکن نشود. زیر فشار آمریکا، از پرداخت 4 دلار افزایش قیمت هر بشکه دولت ایران آن را در ماه آوریل اعلام کرده بود، خودداری ورزید. چند هفته بعد، در ماه مه، دولت ژاپن گفت که می‌خواهد در اعمال تنبیه‌ها با کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا همکاری کند و دیگر از ایرای نفت نخرد...

ایران در مقام نشان دادن نارضایی خود از آمریکا يك «کنفرانس» بین المللی برای رسیدگی به «جنايات» آمریکا از 2 تا 6 ژوئن در تهران تشکیل داد. رمزی کلارك داستان کل سابق با وجود منع رئیس جمهوری، در رأس يك هیات ده نفری برای شرکت در این کنفرانس به تهران رفت. مطبوعات آمریکا او را به سبب عدم احساس مسئولیت مورد شمتت قرار دادند...

بر جنگ و محاصر اقتصادی و زدوخورد های داخلی، توطئه کودتا نیز اضافه شد. در اواخر ژوئیه 60 تن از افسران نیروی هوایی به اتهام توطئه برای سرنگونی رژیم خمینی دستگیر شدند. 30 تن از آنان بدنبال محاکمه مختصری اعدام شدند. اقلیتهای مذهبی که تا این زمان رعایت حالشان می‌شد، اینک قربانی وضعیت آشفته و اضطراب آلود می‌شدند... حکومت بنی صدر کوشید جان و مال بهاییان را تضمین کند. با این همه افراد تحت فشار قرار می‌گرفتند و تهدید کنندگان از راه ترور تهدید خود را به اجرا می‌گذارند. تهدیدها بیشتر بدان خاطر بود که بهاییان مشاغل خود را رها کنند.

در 20 ژوئیه، هاشمی رفسنجانی با 146 رأی از 196 رأی به ریاست مجلس انتخاب شد... پیش از آن، در 1 ژوئن خمینی طی سخنان خود، اخطار کرد که جناحها به یکدیگر حمله نکنند. دو هفته بعد طرز اداره حکومت بنی صدر را سخت مورد حمله قرار داد و برای اولین بار نسبت به «بی تصمیمی» شورای انقلاب زبان ملامت گشود. تهدید کرد اگر خود را اصلاح نکنند و با صلاحیت بیشتری امور را اداره نکنند، از مردم خواهد خواست روانه شان سازند. دو روز بعد بنی صدر دست به حمله متقابل زد و خطاب به آیت الله گفت «وسائل حکومت و اداره واقعی را در اختیارم بگذارید تا امور درست اداره شوند». همان سخن که پیش از او بازرگان نیز گفته بود...

در اواخر ژوئیه، رئیس جمهوری میرسلیم را بعنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد... وی عضو حزب جمهوری بود اما به بنیادگرایان نزدیک نبود... مجلس رأی تمایل نداد... خمینی به حمایت حزب و دبیر آن بهشتی برخاست و طی بیانی گفت اگر وزاری که بنی صدر معرفی می‌کنند، صد در صد مکتبی نباشند، مجلس نباید بپذیرد... این سخنان حمله مستقیم به بنی صدر و دوستان او بود که تحصیلات غربی داشتند... سرانجام پس از دوماه کشمکش و زیر فشار خمینی، بنی صدر در 19 اوت شخص مورد «تفاهم» یعنی رجایی را بعنوان نخست وزیر معرفی کرد... و وقتی بنی صدر رجایی را پذیرفت بازنده نهایی بود. رجایی دولتی خالص از مکتبی‌ها تشکیل داد. بنی صدر بتلافی از تصویب 4 وزیر که رجایی معرفی می‌کرد، امتناع ورزید...

رجایی با سر و وضع نامرتب در 16 اکتبر برای دیدار دو روزه وارد نیویورک گردید. او از ملاقات با مقامات امریکایی خودداری کرد و گفت که در مدت اقامتش فقط درباره جنگ ایران و عراق گفتگو خواهد کرد... رجایی به ملاقات خصوصی با همسر یکی از گروگانها به اسم کاترین کیو رضا داد که رئیس گروه خانواده‌های گروگانها بود. رجایی بوی اطمینان داد که گروگانها سلامتند و بیشتر از این نکفت...

بهشتی و رجایی که در خط تندروها بودند، متوجه شدند که بر اثر گروگان‌گیری، ایران در انزوای سختی قرار گرفته است. بعد از شروع جنگ، مشکل بسیار وخامت بارتر شده بود. از اینرو تا حکومت رجایی تشکیل شد، مجلس مسئله گروگانها را پیش کشید. در 12 سپتامبر، ده روز پیش از حمله عراق، خمینی طی بیانی چهار شرط برای آزادی گروگانها معین کرد: بازگرداندن اموال شاه و عدم دخالت امریکا در امور ایران و آزاد کردن وجوه ایران و ادعای غرامت نکردن نه از سوی گروگانها و نه از سوی دولت امریکا بابت خسارات وارده به گروگانها... مجلس در 2 نوامبر و 48 ساعت پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، همان 4 شرط را تصویب کرد... بنیادگرایان گنج بودند، نه بفکر بهشتی و نه بفکر مکتبی‌های دیگر نرسید که ادامه گروگانگیری سبب می‌شود کارتر انتخاب نشود. هشدارهای قطب زاده و بنی صدر بخرجشان نرفتند... علی نویری رئیس بانک مرکزی نگرانیهای مقامهای بالای ایران را به بهترین بیان، اظهار می‌کرد، وقتی می‌گفت: «در سیاست خارجی ناتوانی ما کامل بود. ما می‌توانستیم تأثیر مستقیم و بسیاری مثبتی بر انتخابات ریاست جمهوری امریکا داشته باشیم. اما افسوس که بلحاظ ناتوانی خودی هامان، اقبال را از دست دادین. آنچه ما کردیم این بود که روانشناسی مردم امریکا را که به عدم دخالت در امور دیگران متمایل شده و کارتر باین سبب انتخاب شده بودف به روانشناسی مداخله جویانه و فاشیست مآبانه تبدیل کنیم».

در 7 نوامبر دادگاه انقلاب قطب زاده را بخاطر شرکت در بحث تلویزیونی و سخنان تندش بر ضد رهبری روحانی، توقیف کردی. توقیف او سبب شد که مخالفان غیرمذهبی و چپی‌ها بهم گرایش پیدا کنند. انتقاد سخت آنها، حزب جمهوری را در موضع دفاعی قرار داد و بطور موقت موقعیت بنی صدر را تقویت کرد. رئیس جمهوری ایران نظر خود را تکرار کرد که گروگان‌گیری خطا بود و سبب شد که حالا ایران به گروگان امریکا درآید. بعد از 5 روز زیر فشاری که از هر سو وارد می‌شد، اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب ایران، قطب زاده را آزاد گرداند.

سرانجام، ساعت 9 بیست ژانویه، سهم مقرر از پولهای ایران به بانک انگلستان، منتقل شد و گروگانها به فرودگاه مهرآباد منتقل شدند و هواپیمای آنان همزمان با مراسم سوگند ریگان به پرواز درآمد...

اما پولها به این ترتیب نقل و انتقال شدند: از 9/7 میلیارد دلار، 7/3 میلیارد دلار آن برای پرداخت بدهی‌ها عمده به فدرال رزرو بانک امریکا منتقل شد و 4/1 میلیارد به بانک انگلیس واریز شد تا بابت دیگر ادعاهای اتباع امریکا (در صورت اثبات در دادگاه لاهه) پرداخت شود. و 8/2 میلیارد دلار از طریق بانک الجزایر به ایران پرداخت گردید.

نه سلاح و نه قطعات یدکی به ایران تحویل نشدند... الکساندر هیگ وزیر خارجه امریکا در دولت ریگان، در اولین کنفرانس مطبوعاتی 28 ژانویه خویش، در پاسخ پرسشی گفت: بهیچ وجه کالاهای نظامی به ایران فروخته نخواهد شد. و افزود رفتار ایران با سه امریکایی که زندانی کرده است، عامل تعیین کننده‌ای است در رفتاری که امریکا با ایران در پیش خواهد گرفت. در 4 فوریه، دولت ایران در مقام اجابت، محیی سبحانی را که تبعه امریکا شده و در 6 سپتامبر 1980 بهنگام ترک ایران، توقیف شده بود، در 4 فوریه و سین تیدا ویربگان، روزنامه نگار امریکایی... را در 10 فوریه و ضیاء نصیری یگ افغانی که به تابعیت امریکا درآمده... را بعدها آزاد کرد. رها کردن گروگانها، مسائل داخلی ایران را معجزه آسا حل کرد. بنی صدر بنیادگرایان و بخصوص رجایی را بباد انتقاد گرفت و گفت قرارداد با امریکا بدترین قراردادها و به زیان ایران است. آنچه پیش از آن میانه روها امریکا را بدان راضی کرده بودند، بحال ایران بسیار نافع‌تر بود... فصل 12 صص 242-262

انتخاب و تغییر انتخابات ایران^۱

انتخابات ناروشن شاه:

شاه سه انتخاب کرد که محدوده وقایع بعدی را معین کردند. انتخاب اول تن دادن به دادن آزادیهای سیاسی بود که سبب نوزایش جنبش انقلابی گردید. وقتی شاه به ساواک دستور داد با مخالفان مخفی سخت نگیرد، راه را به روی مخالفان گشود تا «علنی» گردند و در حوادث آتی نقش مستقیم‌تری بازی کنند... فرض شاه این بود که نیروهای سیاسی جانبدار شاه می‌توانند حوادث را مهار کنند. اما کاری نکرد که این مهار کردن از راه تنظیم ترتیبات اعطای آزادی یا از طریق در قفس انداختن رهبران مخالفان، تضمین شود. در جلوگیری مخالفان از بیرون گذاشتن پا از خط به ساواک متکی بود. متوجه نبود که چنین فشاری با تمایل او به روآوردن نیروی مخالف وفادار به نظام، تناقض دارد. اصرار داشت که حزب رستاخیز، تنها مجرای فعالیت سیاسی باشد. در نتیجه مخالفان در بیرون از نظام و بر ضد آن عمل می‌کردند... سازمانهای چریکی که از سال 1970 فعال بودند، برای نظام زیانمند بودند اما قادر نمی‌شدند بقدر کافی حمایت عمومی را جلب کنند و دولت را تهدید نمایند. تاآن روز، یعنی تا اواخر 1979 که بازاریان و روحانیان قدم به صحنه گذاردند...

بدینسان شاه به آلترناتیو غیرقانونی امکان داد بدون آنکه بهایی بپردازد، در جامعه حمایت وسیعی را جلب کند. هم مخالفان میانه رو و غیرمذهبی و هم روحانیان مکتبی، تنها بر اثر فعالیتهای اتفاقی و از روی کم دلی ارتش و ساواک، توانستند حمایت مردم را بسوی خود جلب کنند.

دومین انتخاب وی، «بی تصمیمی» بود که سبب مشد حزب رستاخیز، قدرتی مستقل از مقام سلطنت، بدست آورد... بر اساس برداشتهای شاه حزب رستاخیز باید تودهها را متمرکز و بسیج منکود. باید آنها را تعلیم ممداد و تربیت منکود تا شهروندهای وفادار به نظامی شاهنشاهی بگردند. بنابر این درک، حزب از حداقل شرکت در تصمیمگیری محروم بود و نباید بتدریج قدرت را بدست می آورد. حزب شکلی بی محتوی بود. نتیجه آنکه اکثریت روزافزونی از مردم به این نتیجه می رسیدند و به درست که شاه مایل نیست هیچگونه آزادی سیاسی بدهد... شاه دو چیز را میخواست که با هم جمع نمی شدند. میخواست اقتدار و مهار امور همه با او باشد و در همان حال مردم در امور سیاسی شرکت کنند!

وقتی از جلب مخالفان و مردم به همکاری ناتوان شد، به سومین ندانم کاری دست زد: سنوالی که با آن روبرو بود این بود که با مخالفان روزافزونی که حاضر نمی شدند در محدوده نظام او نقشهای خود را بازی کنند، چه باید کرد؟ شاه بدون آنکه استراتژی قابل فهمی برای تنظیم حرکات سیاسی خود داشته باشد، گاه مخالفان را تحت فشار قرار می داد و گاه از آنها استمالت می کرد. هر دو روش را بکار می برد. با توقیف آیت الله طالقانی در اوت 1977 و بدنبال آن با حملات فراوان به میتینگهای مخالفان (در نوامبر 1977) و با تحت انواع فشارها گذاردن بسیاری از رهبران انقلابی، مخالفان را متقاعد کرد که در پی فرصت است تا نابودشان سازد... شاه میان ناراضیانی که آزادی سیاسی میخواستند و میخواستند در محدوده نظام موجود، ولو اندک در قدرت شرکت جویند و مخالفانی نظیر خمینی که از ابتدا خواستار سرنگونی رژیم او بودند، هیچ فرقی نمی گذاشت. شاه با نداشتن يك استراتژی که مخالفان میانه رو را بدرون نظام باز آورد، آنها را تاگزیر کرد با مخالفان سازش ناپذیرش، متحد گردند.

دولت شریف امامی برغم حمایت از آزادی مطبوعات و افزایش دستمزد کارگران و حقوق کارمندان، آزادی دادن به مجلس و افتتاح باب بحث و انتقاد در مجلس و طرح حزب رستاخیز، اعتبار بدست نیاورد. کوشش شاه در تحمیل يك دولت نظامی در 6 نوامبر 1978 و در همان حال بازگذارن باب سازش، بروشنی بیانگر دلخواه شاه مبنی بر داشتن شیرینی قدرت و به تنهایی خوردن آن بود. مخالفان در همان ماه نوامبر، خاطرشان جمع شد که دستور حمله به آنها هرگز صادر نخواهد شد. کوششان این بود که به تدریج و به ترتیبی قدرت را تسخیر کنند که نه ارتشیان نه شاه بهانه ای برای سرکوب آنها پیدا نکنند... در روزهای تعیین کننده، او کورمال کورمال بدنبال این و آن انتخاب بود و اغلب نابجا انتخاب می کرد. در نتیجه شاه با نداشتن خصلت يك رهبری شجاع و مصمم، با نداشتن اعتماد به داخله خود و نقشه ای درخورد، گذاشت که مردم گوش به سخن رهبری دیگر بسپارند.

انتخابهای روشن آیت الله:

تنها شخص دیگری که قابلیت آن را داشته باشد که از راه انتخابهای استراتژیک روشن و بجا به حوادث جهت بخشد، آیت الله خمینی بود. مهارت او در تحمیل اراده اش هم به سبب مساعدت اوضاع و احوال و هم بخاطر سازش ناپذیریش در سیاست بود. تصمیم همیشگی آیت الله بر سازش نکردن با سلطنت، او را بمتابیه رهبر با فره و منشاء مشروعیت رژیم انقلابی امروز، جلو آورد و به او سروری بخشید... در دسامبر 1978، در کوشش برای جلوگیری از خون ریزی، شاه و مخالفانی که داخل کشور بودند، شورای سلطنتی برگزیدند و بنا بر این توافق، رهبران مخالفان بر عهده گرفتند خمینی را قانع کنند تا معامله را بپذیرد. وقتی شاه 24 ساعت بعد از پذیرفتن طرح، آن را رد کرد، رهبران مخالف از تعهد خود آزاد شدند. اگر خمینی تن به این توافق می داد، انقلابیان سخت پریشان می شدند. شاه و زاهدی ممکن بود از نو ابتکار عمل را بدست آورند و فرصت کافی می یافتند که بحکومت بختیار، شانس استقرار و تحویل حمایت مردمی را بدهند.

توضیح: درست بهمین دلیل بود که من به خمینی گفتم با پذیرفتن بختیار بعنوان نخست وزیر او و رژیم و حاکمیت امریکا بر ایران، می مانند و انقلاب و شما و ما می رویم...

مساعدت دیگر خمینی به شتاب گرفتن جریان انقلاب از همان «اسلام خالص» او مایه می گیرد. بعد از آنکه دولت بازرگان مستقر شد، آیت الله نخبه گرایی شیوه کرد و در ماههای بعد، این روش را پرداخت داد. بجای آنکه به مردم خطاب کند که متحد شوند و رژیم جدید را با هم بسازند، تکیه گاه سازمانی دولت را به «مسلمانان واقعی و انقلابی» یا مکتبیها، منحصر کرد. در ابتدا، کسانی را طرد کرد که یا در رژیم پیشین کارهای بودند و یا با آن همکاری می کردند. فداییان از 14 فوریه با خمینی ناسازگاری آغاز کردند و در مارس آشفتگیها پدید آوردند و در ماه اوت، زیرزمینی شدند. خمینی در ماه مه شروع به سرزنش میانه روها کرد که چرا از نظر او درباره جمهوری اسلامی حمایت نمی کنند. در ماه دسامبر دو آیت الله رقیب، یکی شریعتمداری و دیگری خاقانی، را در قم تحت نظر کرد. دولت موقت با این دید و روش سیاسی موافق نبود. بازرگان و نهضت آزادی میخواستند ائتلاف سیاسی را حفظ کنند و آن را توسعه دهند. آنها خواهان نفوذ و برقراری اسلام بودند اما نه به قیمت زیرپا گذاردن حقوق مدنی و آزادی بیان یعنی اصولی که سالها بخاطرشان مبارزه کرده بودند... آیت الله خمینی مهمترین عامل تشکیل دهنده به انقلاب بوده است. اینکار را نخست با خواستار تغییر کلی رژیم شاه شدن و زیر بار راه حل اصلاح طلبانه آن نرفتن و آنگاه با اصرار بر دادن مهار حکومت به مکتبیها (بجای سعی در آشتی دادن گروههای سیاسی در يك دولتی که معرفیت بیشتری داشته باشد) انجام داد...

تمکین ارتش:

تمکین ارتش، از عوامل مهم شکلگیری فضای سیاسی ایران گردید. همچنان که تلاش شاه برای جلب حمایت سیاسی از رژیم خویش از سپتامبر تا نوامبر 1978 راه بجایی نبرد، ارتش و ساواک بتدریج، به تنها بنیادهایی تبدیل شدند که از رژیم حمایت منکودند. اثرات برهم افزایش تمکین ارتش - ابتدا اطاعت کردن از شاه و دست به سرکوب خشن تظاهرکنندگان نزن و آخر سر بجای حمایت از حکومت بختیار - بازگشت به سربازخانهها بود. تردید در استفاده بجا و بموقع از ارتش، آن را از مبارزه سیاسی رهاوند و موجب فروپاشیش گردید. دلایل بسیاری وجود دارند که معلوم می کنند چرا ماشنی بزرگ نظامی شاه، حتی پیش از پیدایش آب و هوای انقلابی، ضعیفتر از آن بود که تصور می شد و اگر بخواهیم به ذکر یکی از دلایل بسنده کنیم، باید گفت همانطور که رژیم پهلوئی بسوی اضمحلال می رفت، نزد پاره ای از سران نظامی احساسات دوگانه و متناقضی بروز می کردند. پاره ای بر این بودند که باید با آن ماند و بعضی دیگر مایل بودند از آن ببرند و با رژیم اسلامی عهد و وفا ببندند. ماهها در میان سران نظامی، منازعات گسترده ای درباره «چه باید کرد» جریان داشتند. افسران عالی رتبه ای نظیر خسرو داد و ربیعی و اویسی فکر می کردند که تنها راه سوار شدن بر جریان حوادث و مهار کردن آن، اقدام به عمل قاطع است. اما افسرانی نظیر از هاری و قره باغی جانشین او بعنوان رئیس ستاد، مثل شاه فکر می کردند که زور مشکل را حل نمی کند. بحث بر سر چه باید کرد همچنان ادامه داشت: بعد از عصیان همافران و دانشجویان و افسران جوان نیروی هوایی در دوشان تپه و فرح آباد، افسران جانبدار اعمال خشونت، بنا بر موافقت شاه با بختیار، کنار گذاشته شدند. فرماندهان نظامی که خواهان انتقامگیری بودند، در تهران سر و ستادی را که

هماهنگی ایجاد کند و تکلیف معین سازد، نمی‌یافتند. آنها نمی‌خواستند بدون تعاون و هماهنگی و تنها عمل کنند. بی‌کفایتی شاه در بنای یک پایگاه سیاسی که در نتیجه آن از قدرت ارتش کاسته می‌گشت و همچنین بی‌میلی او به سرکوب کامل نیروهای مخالف، سبب سایش روزافزون ارتش و از دست رفتن اعتماد به نفس و احساس توانایی نزد همه، بخصوص نزد افسران عالی‌رتبه شد. وقتی در 10 و 11 فوریه 1979، بحران به اوج خود رسید، ژنرال‌های طرفدار شاه یا در زدو خورد‌ها کشته شده بودند، یا بازنشسته شده بودند و یا تبعید شده بودند و دیگران در این نقشه بودند که چگونه خود را با نظم جدید وفق دهند...

انتخابهای شاهیان:

شاه با تصمیم بالا، در سقوط خویش نقشی بزرگ بازی کرد. زیرا تصور روشنی از آنچه می‌خواست، نداشت. نمی‌توانست راه حلی برای مشکلات روزافزون بجوید. تصمیمات او یا بهتر بگوییم، بی‌تصمیمی‌های او بودند که ایران را در آشوب فروبردند...
... همواره به کارهای ساواک و اداره اطلاعات ارتش علاقه نشان می‌داد اما در آن سالهایی که چرخش امور بر وفق مراد بود، یعنی در سالهای اول دهه 70، هیچگاه به آنها فشار نمی‌آورد، فن و کارایی خود را بهتر گردانند. سالهای سال، ساواک مراقب و نگران بود و دیدنی‌ها را نمی‌دید. برای مثال، از پیش بینی شورش تبریز در فوریه 1978 ف ناتوان ماند...

رفتار شاه در قبال متحد اصلیش ایالات متحده آمریکا، بگونه‌ای شگفت، مه‌آلود بود. در فاصله 1973 تا 1976، بسیار می‌شد که شاه از اینکه آمریکا می‌خواست امور به اجازة او هدایت او جریان یابد، شکایت می‌کرد و در اواخر 1978، با اصرار خواهان حمایت آمریکا می‌شد. هرگز به نزدیکترین کسان خود، حتی به آنها که مورد احترامش بودند، نگفته بود که آمریکا می‌خواهد زیرپایش را جارو کند مگر وقتی که کارتر آهنگ ناهمساز حقوق بشر را ساز کرد. در ازاء و شاید بعلت این امر، او اهمیت بسیار به مخفی کردن بیماریش از آمریکا می‌داد و بخلاف سالهای اول حکومتش، درباره استراتژی که تعقیب می‌کرد، با ما بحث نمی‌کرد...
دستگاه‌هایم کوشش برای جلب مخالفان غیرمذهبی یا موافق گرداندن گروه‌های مذهبی میانه رو با شرکت در انتلافی، که سبب نقش برآب شدن نقشه‌های روحانیان مکتبی شود، نمی‌کردند. سالها وابستگی کامل به شاه و اطمینان کامل به موقعیتی که داشتند، سبب شده بود که تجدطلبان نتوانند فکر روز مبادا، روزی که «حامیشان» قادر به رهبری‌شان نباشد را بکنند. مثل نخبه‌های جامعه‌های دیگر که انقلاب هاج و واج و عاجزشان می‌کند، اینان نیز، کور شده بودند و خطرهایی را که موقعیتشان را تهدید می‌کردند، نمی‌دیدند.

انتخابهای مخالفان:

شاه به مخالفان کمک کرد و بر آنها آسان ساخت تا بجای اصلاح، انقلاب بطلبند. مخالفان لائیک و لیبرال حتی بعد از سخنان شاه به مناسبت سال روز مشروطیت که وعده انتخابات آزاد را می‌داد، از همکاری با رژیم امتناع ورزیدند. سوءظنشان نسبت به صداقت شاه بر 35 سال تجربه خودکامگی شاه متکی بود. دیده بودند که وی همواره اقتدارمداری را بر شرکت دادن دیگران در حکومت و اتخاذ سیاستهای تفاهم‌آمیز، ترجیه داده است...
بهمان ترتیب، ابتکارهای شاه برای جلب مذهبی‌های میانه رو در آوریل و مارس 1978، چنان ناپخته بودند که نه تنها باب همکاری را نگشودند بلك روزنه را هم بستند. از اینرو بود که با وجود رقابتهایی که میان آیت الله وجود داشتند، رهبران مذهبی میانه رو تمایلی به تفاهم نشان نمی‌دادند.
در آغاز بهار 1978، جناحهای مختلف مجموعه مخالفان، شانس آن را داشتند که برای ایجاد تغییر، راه آشتی جویانه‌ای در پیش بگیرند. باستانهای شاهپور بختیار، هیچکس دیگر از این راه نرفت. دیرتر در سپتامبر و اکتبر وقتی برخوردها سخت شدند، قطعاً جبهه ملی و کمی کمتر از آن، نهضت آزادی، راجع به مسئله دوباره اندیشیدند و بیشتر مایل شدند تا با شاه یا ارتش به راه حلی برسند. اما دیگر دیر شده بود و به اینکار توانا نبودند... جناحهای تندرو بکنار، همکاران ناپخته‌تر اما پرجنب و جوش ترشان، آنها را باز می‌داشتند.

در ماه‌های پیش از سرنگونی فداییان به قرارگاه‌های پلیس حمله می‌کردند و اعتبار خود را در میان مخالفان افزایش می‌دادند. با کسب اعتبار به یمن موفقیت‌هایشان بمثابة «پیششار انقلابی» تصمیم گرفتند تا در دست گرفتن نقاط کلیدی شهر، کنترل تهران را بکف آورند. یک واحد از فداییان در 14 فوریه، به سفارت آمریکا حمله برد و به دیگر فداییان پیوست و عصر هنگام به ایستگاه فرستنده تلویزیون حمله بردند. سه شب متوالی پس از آن را تمام واحدهای فداییان در حمله‌های پی در پی به کمیته‌های اسلامی گذراندند. نتیجه آن شد که ساخت سازمانی فداییان از بین رفت و سوء ظن نفرت‌آمیز بنیادگرایان نسبت به مقاصد چپ سخت قوت یافت...
فداییان با ایجاد جمهوری اسلامی مخالفت کردند. این امر هواداران خمینی را خشمگین و سازمان را ناگزیر نمود، فعالیت خود را زیرزمینی بگرداند. بعد از آن، فداییان از نو به روشهای پیشین بازگشتند. یعنی در پی تقویت و توسعه سازمان و آماده کردن خود برای انجام انقلابی شدند که آن را «انقلاب دوم» می‌خواندند. انقلابی که باید تغییر بنیادی جامعه را که با انقلاب 1979 آغاز شده بود، کامل می‌کردند. فداییان با سازمان مجاهدین خلق درباره ضرورت گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا، توافق کامل داشت و اصرار می‌ورزید که گروگانها محاکمه گردند. نه بخاطر آنکه آمریکا تحقیر شود، بلکه بدان خاطر که آشفتگی در ایران پایدار شود و اقبال آنان برای دست یابی بقدرت فزونی بجوید. از نظر آنان، اقدامات ایالات متحده در بستن حسابهای ایران و اجرای تنبیهات و محاصره اقتصادی، دور بازی را بنفع آنها برمی‌گرداند...
... اقدام حساب نشده فداییان در تسخیر قدرت (در فوریه 1979) بطور چشمگیری آنها را به عقب برد. از آن پس، رهبریشان درباره برخورد، با احتیاط عمل می‌کرد. هم فداییان و هم حزب توده با تدابیری که سبب تقویت سلطه روحانیان می‌شد مخالفت می‌کردند و برای آنچه سبب آزادی عمل بیشترشان می‌گشت نظیر اعتصابها و تقاضای خودمختاری برای طوایف که اقلیت جامعه ایران را تشکیل می‌دادند، مبارزه می‌کردند. اگر این مبارزه‌ها سبب افزایش مشکلات اقتصادی حکومت می‌گشتند، چه بهتر!
گروه‌های قومی - کردها، آذربایجانی‌ها، بختیاری‌ها، بلوچ‌ها و عربهای خوزستان - نیز با دقت مراقب اوضاع بودند، تا در صورت مساعدت، مبارزه را بی‌آغازند. دو اقلیت مبارزه را براه انداخته بودند: کردها خواهان نوعی استقلال در کردستان بودند. اما نیمه شورش آذربایجان شکست خورد...

چه می‌شد اگر...

چه می‌شد اگر بموازات تحول اقتصادی، شاه یک استراتژی در پیش می‌گرفت که از راه جذب مخالفان در یک نظام سیاسی، میزان شرکت جامعه در اداره امور کشور افزایش می‌یافت...
...

تا عصبان میدان ژاله در سپتامبر 1978، مذهبهای بنیادگرا از اقتدار و قدرت کنار گذاشته شده بودند. اگر در نظام سیاسی آزادی بیشتر بود، رقابت طبیعی، سیاستمداران خبره را که در رقابت انتخاباتی شرکت می‌جستند، رو می‌آورد و سبب می‌شد که بجای روحانیان مکتبی، مخالفان لائیک رهبری را بدست آورند. این امر تحقق پیدا می‌کرد اگر شاه برنامه روشنی برای استقرار نظام سیاسی آزادتری را بعمل در می‌آورد و آنها را که به مبارزه در محدوده نظام مشروطیت تن نمی‌دادند و در بیرون آن عمل می‌کردند، می‌کوبید. ... بعد از کشتار میدان ژاله، اگر شاه به نیروهای انتظامی دستور می‌داد همه آنها را به مقابله مستقیم با حکومت برخاسته‌اند، زندانی سازند، قدرت میانه روهای لائیک بزبان رادیکالها افزایش می‌یافت.

آخرین شانس برای کنترل محکم حوادث، پس از شورشهای گسترده دو ماه بعد، یعنی 5 نوامبر، دست داد. شبی که به سفارت انگلیس حمله شد و شورش تمامی جنوب شهر را در بر گرفت، اگر در آن شب، شاه حکومت نظامی برآستی قوی برقرار می‌کرد و به آن حتی اجازه تیراندازی به قصد کشت را می‌داد، نظم کافی برقرار می‌شد و در سایه آن سازش معنی داری ممکن می‌گشت... چه می‌شد اگر شاه، پیشنهاد تشکیل شورای سلطنت را می‌پذیرفت؟ در شرایط ماه دسامبر 1978، این پیشنهاد سازشی واقعی و کارساز بود. مقبول مخالفان لائیک و مذهبی‌های میانه رو و بسیاری از نخبه‌ها بود. این گرایشها می‌توانستند با تهدید ایجاد اختلاف در نیروی مخالف، به خمینی فشار آورند دست از اصرار خود برحذف شاه بردارند.

... اگر ارتش بعد از واقعه میدان ژاله، بر ضد دولت شریف امامی کودتا می‌کرد و رهبران نظامی دولت جدید مقاومتها را از بین می‌بردند و پس از استقرار نظم... برنامه اصلاحات را به اجرا در می‌آوردند و شرکت در نظام سیاسی را به مخالفان عرضه می‌کردند، ممکن بود ثبات و آرامش به کشور بازگردد... دربار ارتشیان هنوز «چه می‌شد اگر» دیگری جا دارد. خمینی و انقلابیان از حمله مستقیم به ارتش بمتابیه يك بنیاد تا لحظه پیروزی انقلاب خودداری می‌کردند. اگر ژنرال قره‌پاچی، در فوریه 1979 قادر می‌شد ارتش را به حمایت بازرگان در قبال بختیار قانع گرداند، احتمالاً از ویرانی بنای ارتش جلوگیری می‌شد... چه می‌شد اگر در 1962، شاه بجای آنکه خمینی را تبعید کند، اعدام می‌کرد. یا به کسانی که در 1978 از او اجازه می‌خواستند خمینی را بکشند، اجازه اینکار را می‌داد؟ اگر خمینی در 1963 کشته می‌شد، شهید با احترامی بیش نمی‌شد. در 1978 اگر کشتن خمینی با کوشش قاطع از سوی شاه در از نو بدست گرفتن اینکار سیاسی همراه می‌شد، وضع را بنحو قاطعی تغییر می‌داد. و اگر ضعف شاه بر جا می‌ماند، مرگ خمینی در 1978، حرکت چرخ انقلاب را متوقف نمی‌ساخت، اما سبب می‌شد که میانه‌روها پیروز گردند.

بر چه مشد اگرهای دیگر نتایج مشکوکتری مترتبند: اگر مخالفان لائیک و رهبران مذهبی میانه رو، متحد میشدند و در همان اواسط 1978 به شاه فشار می‌آوردند که اصلاحات را بپذیرد و بعمل درآورد، ممکن بود از حاکمیت افراطی‌ترین جانبداران جمهوری اسلامی جلوگیری شود... وقتی بختیار نخست وزیر شد، شانس اتحاد میانه روها لائیک و ارتشیان افزایش یافت. کوششهایی از دو جانب را این قصد انجام گرفتند. اما وجدان به اهمیت این اتحاد بسیار کم بود. چه می‌شد اگر میانه روها با ارتش همکاری می‌کردند؟ اگر چنین می‌کردند از برکناری تدریجی خود از قدرت جلوگیری می‌کردند... چه می‌شد اگرهای دیگر به چپ راجع می‌شدند: چه می‌شد اگر فداییان درصدد تصرف قدرت در فاصله 14 تا 18 فوریه، نمی‌شدند؟ آیا موفق‌تر نمی‌شدند اگر در جمع نیروهای انقلابی می‌ماندند و در درازمدت، توان خویش را افزایش و نفوذ خود را بسط می‌دادند؟ بهررو، برخورد میان فداییان و جانبداران حکومت اسلامی احترازناپذیر بود ... اگر فداییان شکیبایی بیشتر می‌داشتند، و اگر رهبری چپ بطور عموم، دوراندیش‌تر بود، به قدرت حاکم در ایران امروز بدل می‌گشت... جریان تصمیم‌گیری در دستگاه حکومتی آمریکا نیز در تحول حوادثی که به انقلاب انجامید، مؤثر بود.

فصل 13 صص 263-282

توضیح: نویسنده يك «چه می‌شد اگر...» را، بلکه مهمترین را از یاد برده است و آن این: «چه می‌شد اگر شاه کشور را براه وابستگی کامل نمی‌پرد و بغارت نمی‌داد و مردم ایران از حکومت او ناراضی نمی‌شدند؟» «چه می‌شد اگر او به یاری آمریکا، بر ضد دولت ملی مصدق کودتا نمی‌کرد؟» به سخن دیگر چه می‌شد اگر رژیم شاه و دولت حامی او آمریکا، مردم ایران را به حساب می‌آوردند. همانطور که خوانندگان ملاحظه می‌کنند حتی در تحلیلهای مسنولان آمریکا، مردم نه وجود و نه حضور و نه نقش دارند. شخصیتها و گروهها هستند که به بازی قدرت مشغولند. نویسنده این کتاب نیز بر اساس نقشهای سیاسی که برای گروهها و شخصیتها قائل می‌شود، پرسشهای خود را تنظیم کرده است و در این میان به کشتن خمینی و جذب میانه روها بهایی مطلق بخشیده است. او از این قاعده که انقلاب ایران یکبار دیگر صحت آن را محک زد، غافل است. غافل است که انقلاب از جمله وقتی انجام می‌گیرد قدرت حاکم نیروی مخالف سازمان یافته و در نظم اجتماعی جاافتاده را متلاشی و رهبری آن را حذف و یا خنثی و بی اعتبار کرده باشد. از یاد می‌پرد که:

- بهنگام وقوع انقلاب، سازمانهای سیاسی مخالف به متنبهی درجه ضعف رسیده و انشعابهایی بسیار آنها را ناتوان ساخته بود.
- پیش از آنکه خمینی یا هر کس دیگری وارد عمل شود، موج تظاهرات و کشتارها، صادر شد. و در تمام مدت انقلاب، این خمینی و رهبران سیاسی بودند که از خواستههای انقلابیان پیروی می‌کردند. بنابراین کشتن خمینی، ممکن بود نتایجی غیر از نتایج مورد نظر نویسنده را ببار می‌آورد.
- رژیم شاه به نسخه نویسنده از 28 مرداد 32 بعد مستمر عمل کرده بود. بسیاری از مخالفان را جذب کرده بود و بسیاری را حذف کرده بود. بخصوص «رادیکالها» را حذف و میانه روها را جذب و یا تحمل کرده بود. اما این سیاست، سبب تراکم کارمایه انقلابی شده بود. طی ربع قرن بتدریج، رهبری میانه رو را خنثی ساخته و میدان را برای آنها که خواهان تغییر بنیادی نظم سیاسی - اجتماعی کشور بودند، خالی گردانده بود. درست عکس نتیجه‌ای ببار آورده بود که نویسنده گمان می‌پرد اگر شاه موافق نظرهای او عمل می‌کرد، ببار می‌آمد. در حقیقت، رهبری و تحول آن، تابع تحول در جامعه است. هر چند در جریان تحول، بنویه خود در تحول جامعه مؤثر می‌شود، اما در تغییر کیفیت خویش، تابع تحول عمومی جامعه است. رهبری خمینی، نتیجه تحول عمومی جامعه ایران و نیز نتیجه تحول ایران و انبران بود. خمینی در جایی قرار گرفته بود که بلحاظ تربیت در محیط اجتماعی و فرهنگی گذشته، لایق آن نبود. کشتن او سبب فروکش کردن فشار انقلابی نمی‌گشت، بلکه سبب پیدا شدن رهبری درخور موقعیت انقلابی ایران می‌شد. رهبری که بیاتگر طی فاصله چندقرنی عقب مانده با جهش‌های بزرگ باشد. از اینرو است که بگوای اسناد نه شاه و نه سیاست آمریکا، موافق مرگ خمینی نبودند و وقتی از حفظ شاه مایوس شدند، برای جلوگیری از پیدایش «رهبری رادیکال»، خمینی را محور گردانند.

انتخاب و تغییر انتخاب آمریکا

بازشناسی مسئله:

در روزهای تعیین کننده ماه‌های اوت تا دسامبر 1978، بر مذاکرات راجع به سلامت 2، گفتگوهای صلح میان مصر و اسرائیل در کامپ دیوید افزوده شد و خاطر اولیاء امور آمریکا را سخت بخود مشغول کرده بود. اینک که بعد از تجربه هستیم می‌توانیم بگویم توجه بیشتر باید جلب وضعیت انفجارآمیز ایران می‌گشت... مشاور رئیس

جمهوری، برژنسکی و مقامات وزارت دفاع و دیوان سالاران وزارت امور خارجه، در درجه اول نگران ثبات در منطقه خلیج فارس و نیازهای دفاعی آمریکا در این منطقه بودند. شرکت‌های آمریکایی می‌خواستند قراردادهای معاملات سودآورشان حفظ شوند و در دستگاه کارتر، بسیاری مخالف هرگونه همکاری با رژیم شاه بودند. این نظرهای ضد و نقیض، بعلاوه روش باز کارتر و همکاریانش... سیاستی که باید اتخاذ می‌شد و تصمیم‌گیری سیاسی رابغرئنج می‌کردند.

از دوران بعد از ویتنام که دخالت گسترده آمریکا در خارج آن کشور، اعتبار و امکان خود را از دست داد بدینسو، توانایی آمریکا در فشار شاه برای تحصیل توانایی مواجهه با موقعیتهای سخت از بین رفت... ناگزیر در رابطه با ایران از این دستور پیروی می‌کرد که «شاه بهتر می‌داند». پیروی از این دستور سبب شد که آمریکا بجای اصرار بر اتخاذ يك استراتژی حداقلی به يك استراتژی حداقل قانع شود و به دخالت مستقیم اندک بسنده کند. تنها به انتخابهای تاکتیکی و آنها در حدود دستور «شاه بهتر می‌داند» نظیر آیا بهتر است او را از خون ریزی بازداشت یا نه، یا با حکومتی که بر سرکار است، چه نوع روابطی باید برقرار کرد. آیا باید حمایت زبانی از شاه کرد یا نه... اکتفا کند. بدینسان سیاست آمریکا از بنیاد تغییر کرده بود و انتخابها نیز به تبع آن دیگر شده بودند.

تشریح وضعیت:

در ماه نوامبر 1978، رئیس جمهوری سیارا به مناسبت نارسایی اطلاعاتش درباره ایران انتقاد کرد و علاوه بر نامه‌ای که به رئیس این سازمان نوشت، مشابه آن را به وائس و برژنسکی و براون و ترنر، نیز نوشت. بحث در این باره متمرکز شده بود که آیا سفارت تماشای مؤثر و مفید با مخالفان رژیم شاه داشته است یا خیر؟ و آیا تحلیلهای وزارتخانه و سیا بقدر کفایت روشنگر وضعیت واقعی بوده‌اند یا نه...؟

البته اطلاعاتی که دستگاه‌های اطلاعاتی بدست می‌آوردند، هیچگاه چنان همه جانبه و صحیح و دقیق نیستند که جا برای هیچ ابهامی باقی نگذارند. با وجود این، درباره ایران باید گفت که برغم کاهش قابلیت کسب اطلاعات (1967 بعد) بلحاظ کم شدن تعداد افسرانی که امور سیاسی را اداره می‌کردند، باز اندازه کافی اطلاعات به واشنگتن فرستاده می‌شدند تا مقامات تصمیم گیرنده بتوانند تصمیمهای درخور اتخاذ کنند. بخلاف تصور بالا، سفارت بطور مستمر با مخالفین رژیم شاه در تماس بود. همانطور که آهنگ تغییر سیاسی در 1977 شتاب می‌گرفت، سیا اطلاعاتی بدست می‌آورد که حکایت از آن داشتند که مخالفان قوت می‌گیرند و سازمان می‌یابند. سلیمان سفیر آمریکا در ایران، از ابتداء مأموریتش به این مهم پرداخت. سفارت منابع خبری خود رامتعددتر و گوناگون‌تر کرد. سرانجام از سپتامبر 1978 بدینسو مأمورانی که زبان فارسی می‌دانستند، دست کم یکی از رهبران هر يك از گروه‌های سیاسی (به استثنای حزب توده و فداییان خلق) را شناخته و با وی ارتباط برقرار کرده بودند. در اواسط 1978 حتی شاه نیز به ارزش این ارتباطها پی برده بود. با وجود امتناع مخالفان از گفتگو با «عمال منفور امپریالیسم» شمار تماسها بزرگ بود.

تا مارس 1978، تماس مستقیم میان مقامات سفارت و رهبران مذهبی دست نداده بود. گفتگوی رو در رو با سوگلی‌های خمینی تا ژانویه 1979 روی نداده بود. در این ماه بود که استانی اسکودرو، افسر اطلاعاتی آمریکا که بزبان فارسی مسلط بود از 1971 تا 1975 در ایران خدمت کرده و با مقامات مذهبی تماسهای خوب داشته و اینک از نو به ایران بازگشته بود تا در این دوران طوفانی، انجام وظیفه کند، با بهشتی دیدار کرد. سلیمان و من در همان ماه با آیت‌الله موسوی اردبیلی ملاقات کردیم. بدینسان فقدان تماس با پیروان خمینی، دیگر آنطور که تصور می‌شد، مسئله نبود. تا پیروزی، حتی منفی‌ترین آیت‌الله‌ها با سیاستهای نهضت آزادی موافقت کامل داشتند. در پاسخ به افتتاح باب تماسها و گفتگو از سوی سفارت، روحانیان می‌گفتند که گفتگو با نهضت آزادی بمنزله گفتگو با خود آنهاست. رفتار شاه غیر طبیعی نبود، چرا که هم روحانیان و هم لایحه‌های رادیکال، حتی به حداقل تماس با مأموران غربی رضا نمی‌دادند. حتی برای ایجاد تماس با میانه روترین چهره‌های مذهبی و حامیانشان زمان و زمینه چینی دقیق بایسته بود تا حاضر بشوند با مقامات سفارت وارد بی‌عش و شرافتمندانه‌ترین گفتگوها بشوند. ابوالحسن بنی‌صدر وقتی با آیت‌الله خمینی در پاریس بود، با مقام آمریکایی ملاقات کرد اما وقتی به ایران آمد، در ماه‌های اول سه بار دعوت به شام را رد کرد. چپ‌های افراطی مثل فداییان خلق، هرگونه مذاکره را رد می‌کردند.

تنها وقتی رژیم شاه شروع به متلاشی شدن کرد، واشنگتن تماس با مخالفان را منع کرد. سلیمان طی تلگرامی در 11 نوامبر 1978 و بخصوص با تماس تلفنی در 15 دسامبر، اصرار ورزید که نماینده‌ای از جانب دولت آمریکا در پاریس با خمینی دیدار کند. سفیر سابق آمریکا در افغانستان، تنودور الیوت، که فارسی را می‌دانست و متخصص امور ایران بود، برای ملاقات با آیت‌الله انتخاب شد. بعد از ملاقات کارتر با سران کشورهای اروپایی در 5 و 6 ژانویه و در ملاقات با سران 7 کشور صنعتی در گوادولوپ واقع در جزایر کارنیب، مأموریت تنودور الیوت لغو شد. بگزارش برژنسکی، فرانسه به آمریکا اطمینان داد که بهترین تماسها را با اطرافیان خمینی دارد و تماس مستقیم آمریکا با خمینی ضرور نیست. حتی شاه از لغو مأموریت ملاقات با خمینی، مبهور شد و به سلیمان گفت: (چگونه انتظار دارید در این افراد نفوذ داشته باشید وقتی حتی نمی‌خواهید با آنها دیدار کنید؟)

بدینسان، وقتی انقلاب در نقطه اوج خود بود، سفارت و بنا بر این واشنگتن اطلاعات صحیح و کاملی دریافت می‌کردند. اما چگونگی استفاده از این اطلاعات، محل حرف است. هم به هیأت دیپلماتیک و هم به دفتر اطلاعات و تحقیقات در واشنگتن علام داده شد که آشفتنگی سیاسی قریب الوقوع است. دایره سیاسی سفارت، در ژانویه 1977 گزارش ده صفحه‌ای درباره موفقیت مخالفان تهیه و به واشنگتن فرستاد. در این تحلیل، بدرستی، بختیار و بازرگان و خمینی و بهشتی بمثابة بازیگران اصلی درامی معرفی شدند که یکسال بعد روی نمود...

توضیح: نه این گزارش و نه گزارشها راجع به ملاقاتها با بهشتی و موسوی اردبیلی، تا این زمان از سوی «دانشجویان پیرو خط امام» منتشر نشده‌اند. اطلاعاتی که این نویسندگان و مقامهای دیگر آمریکایی درباره بهشتی و روحانیان دیگر نزدیک به خمینی بدست می‌دهند، روشن می‌کنند چرا این اسناد منتشر نمی‌شوند.

با وجود این، سیا از جنبه‌هایی از بحران روبه رشد، بی‌خبر مانده... موضوع اول بی‌خبر ماندن ابتلای شاه به سرطان بود. مقامات سیاسی تصمیم گیرنده آمریکا اگر در سال 1977 و یا زودتر می‌دانستند شاه مریض است، وضع را خطیر تلقی می‌کردند. آنها تا اکتبر 1978 ندانستند که شاه توانایی جسمی اداره کشور را از دست داده است...

موضوع دوم این بود که شاه بطور روزافزون کم‌کم و در خود فرو می‌رفت و مسئله بقای رژیمش به این امر بستگی پیدا می‌کرد که او چه وقت ضد مخالفانش زور بکار می‌برد. بعد از تظاهرات اغتشاش آلود 5 نوامبر تهران که از آن جلوگیری نشد، سلیمان به این نتیجه رسید که شاه دل سرکوب کردن مخالفان را ندارد. از این زمان بی‌بعد بود که او خواهان تماس مقامات عالی آمریکا با خمینی بعنوان «واسطه محترم» میان شاه و انقلابیان شد. از بداقبالی، برژنسکی کارتر را متقاعد کرد که شاه و اگر هم نه، نظامیان بدون او، می‌توانند مانع بقدرت رسیدن انقلابیون بشوند و نظر به تمایل برژنسکی و نظر مشورتی که کارتر در گوادولوپ از رئیس جمهوری فرانسه شنید، رئیس جمهوری دیگر التفاتی به نظر سلیمان نکرد.

شاید شاه واکنش دیگری نشان می‌داد و با دستگاه کارتر بازتر مبادله نظر می‌کرد اگر این دستگاه بطور مداوم درباره عدم رعایت حقوق بشر در ایران، زبان به طعن نمی‌گشود. همچنین ممکن بود در سال 1978، بخصوص اواخر آن، با قدرت بیشتر عمل می‌کرد اگر دولت آمریکا، از او در بکار بردن نیروی نظامی بر ضد مخالفان، محکمتر حمایت می‌کرد. شاه بجد باور کرده بود که اگر او انقلاب را بقهر و بقیمت قربانیان بسیار در هم شکند، دستگاه کارتر از او رو بخواهد گرداند و تبری خواهد

... برغم عدم اطمینانش از امریکا، شاه نمی‌تواند خود را از مسئولیت رفتار خویش مبری سازد. اگر او توان تقدیرساز نداشت و همچون کاستروی کوبا و بومدین الجزایر و پینوشه شیلی اراده آهنین برای تحمیل خود به تاریخ نداشت، نباید امریکا را مقصر کند. امریکایی که بزبان منافع خود تا پیش و لحظه سقوط از او حمایت می‌کرد...

انتخاب میان آترناتیوها

سه عامل مانع شدند که تصمیم‌های بی نقص اتخاذ و به اجرا گذاشته شوند. یکی اینکه غریبها، حتی آنها که در ایران زندگی میکردند، نمیدانستند که اضطراب و فشاری که مردم ایران از رهگذر تلاشی شدن اقتصاد و توسعه فساد، تحمل میکردند، ممکن بود به جنبشی مردمی سرریز کند که با بکار بردن اسلام بمثابه رمز و مظهر، بنای قدرت رژیم را منفجر سازد. دو دیگر اینکه سازماندهی جنبش انقلابی در 1978، از تظاهرات بی نظم و انتظام ماههای ژانویه و فوریه به فعالیتهای منظم چند بدی با کادریهای نظم آموخته ماه سپتامبر رشد کرده بود. سرعت این رشد، از سرعت شناسایی و اندریافت مشکل و اتخاذ تصمیم درباره آن از سوی مقامات خارجی تصمیم گیرنده، پیش گرفته بود. تا اینان مشکل را بفهمند و بر تردیدها غالب آیند، راه حلهای ممکن را بررسی کنند و راه حل مناسب را بیابند و پیشنهاد کنند، جنبش با شتابی روزافزون پیش رفته و در نتیجه مسائل و راه حلها دیگر شده بودند. و سه دیگر اینکه، ابهام و ضعف ادارک موقعیت و شتاب حوادث در وقوع، دست به دست هم داده و مشکل اداره بحران را در دیوان سالاری امریکا پیچیدهتر مساخت. بخصوص که در دستگاه رهبری هر تمایل به باور بها مداد و برخورد و اختلاف میان این تمایلهای قاعده حاکم بود...

مشکلترین این سه مشکل از لحاظ قابلیت فهم، چند و چون تشکیلات سیاسی جنبش مذهبی از نوع جنبش خمینی بود. به آسانی نمی‌شد ساختمان سیاسی - مذهبی اسلام شیعه را از پایه تا سقف، شناخت. گزارشهایی که سفارت در این باره به واشنگتن می‌فرستاد، بدتر از آنچه متخصصان ایران و سیاسیون خاورمیانه فکر می‌کردند، نبودند. بخصوص که هیچیک از دینامیک آنچه رخ می‌داد، سر در نمی‌آوردند. يك دليل این سردرنيارودن آن بود که جنبش اسلامی مقاصد واقعی خود را مخفی می‌کرد، طوریکه متحدان لائیک آن، نتوانستند به آن پی ببرند و بموقع از آن جدایی بجویند...

مشکل، اندریافتن يك جانبه نبود. اگر غرب مشکل می‌توانست فکر بنیادگرایان را بفهمد، تندروهای اسلامی نیز از اینکه تصور بدی نسبت به مقاصد امریکا داشتند، مقصر بودند. «پیروان خط امام» که سفارت امریکا را اشغال کرده بودند، برآستی باور کرده بودند که امریکا می‌خواهد شاه را به ایران بازگرداند. تنها سه ماه بعد که شاه به مصر بازگشت، آنها این باور را از دست دادند...

... علانق تاریخی امریکا با ایران بخصوص روابط تنگاتنگش با شاه، در مراحل اول انقلاب ایران، سخت مانع تفهیم و تفاهم می‌شدند. وقتی مقامات بلند پایه، سرانجام در نوامبر 1978، بیشتر از پیش نگران اوضاع شدند، دیگر دیر شده بود. انقلابیان حضور امریکاییان در ایران و حمایت مداومشان از شاه را در افکار عمومی مردم ایران جا انداخته بودند. واشنگتن در موضع دفاعی قرار گرفت. و نیز بطور روزافزون دل به سلامت امریکاییان مقیم ایران و ترتیب خروج آنها از ایران مشغول کرد و این خود عامل بعرج کننده دیگری شد که کار اتخاذ تصمیم درباره سیاستی را که باید در پیش گرفت، مشکلتر می‌ساخت.

مشکل روزبروز سختتر می‌شد زیرا تجدید نظر در سیاست متخذ بنحوی که اندیشه‌های نو را بکار گیرد و یا دست کم نظرها را درباره آنچه باید کرد، هماهنگ کند و سیاست موجود را تغییر دهد، بعمل نمی‌آمد. برای مثال از سفارت پرسیده نمی‌شد ببیند آیا برای امریکا بهتر آنست که شاه تا ژانویه 1979 جای خود را به دیگری بسپرد یا خیر؟ چرا که از نظر امریکا آترناتیو قابل زیستی وجود نداشت.

در گرم‌گرم معرکه، دستگاه حاکمه امریکا بر اثر اختلاف نظرهای فلج شده بود. جانبداران حقوق بشر از دیواره سخت عاطفه خود، فراتر نمی‌دیدند و آنها که به ایران از نظر موقعیت استراتژیکش می‌نگریستند - وزارت دفاع و کارشناسان وزارت خارجه و سیا - بر ضرورت حمایت شاه بخاطر ثبات ایران و منطقه و جلوگیری از نفوذ روسیه، اصرار می‌ورزیدند. این دو جناح در احتجاج بودند تا رژیم شاه از دست رفتی شد...

در دسامبر 1978، برژنسکی بخلاف نظر سفارت مینی بر اینکه رژیم شاه کارش ساخته شده است، بر این باور شد که شاه یا نظامیان بدون شاه، متوانند رژیم را حتی اگر با کودتا باشد، حفظ کنند. سلیمان بتکرار به واشنگتن مسگفت که شیرازه ارتش پاره شده است و طوفان در حال رسیدن است. مشاور امنیتی حتی بعد از آنکه مقر فرماندهی مستشاران نظامی امریکا به تصرف چریکها درآمده بود، بر نظر خود اصرار می‌ورزید و می‌خواست سران ارتش کودتا کنند. قسمتی از مشکل زیر سر گزارشهای خوشبینانه هایزر و فعالیتهای اردشیر زاهدی در قانع کردن رئیس جمهوری و برژنسکی بر اینکه شاه قادر بحفظ خویش است، بود. در هفته سوم دسامبر، وقتی کار از کار گذشته بود، شورای امنیت ملی امریکا خواستار نخست وزیری بختیار به قید حمایت شاه از او شد. باز مقامات سفارت و سیا گزارش کردند که وارد کردن بختیار در بازی، اقبال اندکی برای موفقیت دارد. با اینهمه این راه حل، سنگ پایه سیاست امریکا شد...

فرض‌های نارسا، هنوز بعد از پیروزی انقلاب، انتخابهای سیاسی امریکا را بخصوص درباره دولت بازرگان، از واقع بینی دور نگاه می‌داشتند. اندازه و اهمیت برنامه‌های نظامی امریکا در ایران و نیاز به حفظ تجهیزات حساس و میل به ادامه حضور امریکا، ایجاب می‌کردند که بلادرنک میان رهبران واشنگتن و تهران آشتی بعمل آید. پاسخ مثبت بازرگان به خواست امریکا مبنی بر فراموش کردن گذشته و رعایت استقلال ایران و همکاری با دولت جدید، چنان شیفتگی بوجود آورد که سبب شد امریکا نتواند به اندازه ضعف دولت موقت توجه کند و نتواند عمق احساسات ضد امریکایی را نزد روحانیان رادیکال و نزد کسانی که ارتش ضعیف را به مهار درآورده بودند، درک کند. تصمیم‌های امریکا از قبیل شروع به دادن ویزا به مقتضیان سفر به امریکا در ژانویه 1979... و از سرگرفتن بارگیری قطعات یدکی و تجهیزات نظامی دیگر بمقصد ایران و بخصوص پذیرفتن شاه به امریکا بعنوان معالجه، همه بر این فرض مبتنی بودند که امریکا از راه همکاری با انقلابیان میانه رو می‌تواند با خمینی راه برود. باور به اینکه امریکا می‌تواند با انقلابیها کار کند بعد از گروگانگیری نیز از دست نرفت...

چگونه ساخت دیوان سالاری، انتخاب سیاسی را تباه می‌ساخت:

... شك‌ها درباره درجه صحت تصمیم‌هایی که باید اتخاذ می‌شدند، در ذهن‌های رئیس جمهوری و وانس و سوندرس و دیگران خانه کرده بودند. این شك‌ها در آن بحران پایان ناپیدا، اعمال رهبری قاطع را غیرمقدور می‌ساختند و این امر بر ابهام می‌افزود. مقامی امریکایی که در تصمیم‌گیری شرکت می‌کرد در بهار 1980 وضع را چنین توصیف کرد: «بدون شك در چشم‌انداز بیشه‌ای را می‌بینیم. اما بعضی از ما بیشه را جنگل می‌پندند».

مشکلات اداری و سازمانی و مشکل ارزیابی درست اطلاعات، وضعیت را بدتر از از بد میکردند. در درون حکومت امریکا، افراد و گروهها از نظرهای شخصی و گروهی خود پیروی میکردند و از راه بحث و ارزیابی نبود که به نظری مشترك میرسیدند. اختلاف در شورای امنیت ملی و اختلاف میان مقامات تصمیم‌گیرنده در واشنگتن با

مقامات سفارت آمریکا در تهران، بنحو غمانگیز بیانگر این پخش و پلا کاری است. در شورای امنیت ملی، گروهی که داوید آرون، سوگلی ماندل معاون رئیس جمهوری رهبری می‌کرد، سخت بر ضد شاه و موافق مخالفان عمل می‌کرد. در ماه دسامبر 1978، برژنسکی نیز شاه را مسنول وضعیتی که پیش آمده بود و رفتنی دانست اما نمی‌خواست نیروهای خمینی او را ببرند. به کودتای نظامی عقیده داشت. در همان حال که قوای نظامی پاشیده شده و ستاد فرماندهی مستشاران آمریکا بدست انقلابیان افتاده بود، معاون وزارت خارجه وارن کریستوفر خواست با ژنرال فیلیپ گست، فرمانده مستشاران آمریکا، صحبت کند و نظر او را نیز بپرسد. سلیوان به او گفت محل ستاد فرماندهی مستشاران سقوط کرده است و دسترسی به فرمانده مقدور نیست. کریستوفر اصرار کرد که وی را با ژنرال در ارتباط قرار دهند. سلیوان عصبانی از این همه اصرار، پاسخ داد اگر انگلیسی سرت نمی‌شود به لهستانی بگویم که دسترسی به فرمانده نداریم (سفیر، کنایه می‌زد که اینهمه اصرار از برژنسکی است). تا آخرین لحظه مشاور امور خارجه رئیس جمهوری عقیده داشت که ارتش می‌تواند کودتا کند. برژنسکی نظر خوشبینانه هاینر را که گزارش کرده بود ارتش می‌تواند نظم را از نو مستقر سازد اما از حل کامل مشکل ناتوان است، بر نظر بدبینانه سفارت و سیا رجحان داده و از آن دست بر نمی‌داشت.

توضیح: نویسنده ادعای خود را در صفحات پیش از یاد برده و در اینجا از گزارش خوشبینانه هاینر صحبت می‌کند. و بدینسان روشن می‌گرداند که مأموریت هاینر حفظ انسجام و آمادگی ارتش برای کودتا در صورت شکست راه حل بختیار بوده است.

در حوالی ایامی که گزارش ژرژ بال منتشر می‌شد، انقلاب به نقطه اوج خود رسیده بود. دستگاههای مختلف آمریکا، دو نظر مشخص و ناهمساز درباره وضعیت سیاسی ایران اظهار می‌کردند: نظری را سفیر آمریکا، سلیوان و همکارانش در سفارت ارائه می‌کردند که بنا بر آن توانایی حکومت کردن شاه به سرعت رو به تحلیل است. آنها می‌خواستند که آمریکا میانجی صدیقی میان انقلابیان و باقیمانده رژیم شاه بخصوص ارتش بگردد. چنین کوششی می‌توانست، انتقال آرام قدرت را ممکن بسازد. ساخت ارتش حفظ شود و منابع حیاتی آمریکا و ایران صدمه نبیند. عملی شدن راه حلی چنین، با احتمال زیاد میانه روها را بزبان رادیکالها تقویت می‌کرد. نظر دیگر از آن برژنسکی و پنتاگون بود. بنا بر این نظر آمریکا از ارتش در سرکوب انقلاب پشتیبانی می‌کرد. در زمانی که واشنگتن به مطالعه این پیشنهاد سرگرم بود (نوامبر 1978) زمان مساعد انجام موفقیت‌آمیز آن رسید و از دست رفت.

عناصر مختلف دیوان سالاری وزارت امور خارجه در عین حال که در پیش نظرهای مطلوب خود بودند، چشمشان بدنبال نظرهای دیگر نیز مدوید. این ناپایداری در نظر و عمل و تضادهای سیاسی موجود میان مقامات آمریکایی، از نظر دولتیان و مخالفان دور نماند و آنان را نگران مقاصد نهایی و صداقت آمریکا گرداند. از جمله در این باره بختیار می‌نویسد: «وقتی من نخست وزیر بودم، آمریکایی‌ها اول از حکومت حمایت می‌کردند. اما بعد از دو یا سه هفته، شروع کردند به لاس زدن با خمینی. آنها درباره آنچه باید کرد، مردد بودند. با سرعت نظرها و تاکتیک‌هایشان را تغییر می‌دادند و در لحظاتی آنچنان، تردید مصیبت بار بود.»

اقدامات مبهم، وضعیت بد را بدتر کرد:

از همان آغاز انقلاب، اقدامات ضد و نقیض آمریکا، ابهامات سیاست آمریکا را تشدید کردند. تعیین سفیر و گسیل کردن سفیر در 1977، بسیار بطول انجامید و تهران این تأخیر را ناسزا بخود تلقی کرد... شاه متقاعد شده بود که دستگاه جدید کارتر، بسیار شبیه دستگاه کندی رفتار می‌کند و بر آنست که ایران را بسوی تغییر سیاسی معنی داری سوق دهد. شاه نظر به خودپسندی که داشت، این امر و نشانه‌های دیگر را پایان دوران حسن نظر آمریکا به خود تلقی می‌کرد و تشویش خاطرش فزونی می‌گرفت. مخالفان از ناراضی آمریکا از اوضاع ایران، قوت قلب می‌گرفتند. اما نسبت به ستایش آمریکا از ایران بمثابة متحد باثبات آمریکا در منطقه، واکنش سخت نشان می‌دادند. سیاستهای گاه کاملاً متضاد آمریکا، نیروی مخالف را رشد و قوت می‌بخشید.

برای مثال، نه مخالفان و نه نخبه‌های دستگاه دولت، نفهمیدند در ماه‌های نوامبر و دسامبر، آمریکا راجع به اوضاع و تحول چه فکر می‌کرد. هر دو طرف روی به آمریکا می‌آوردند که از وضع آنها حمایت کند، اما نه دولتیان و نه مخالفان، نتیجه‌ای بدست نمی‌آوردند. برای نمونه، فشار آمریکا برای اینکه شاه به آرامی برود، از سوی طرفداران محدودی که هنوز وفادار مانده بودند، خیانتی بتمام بشمار می‌رفت. مخالفان آن را نوعی حيله تلقی می‌کردند. بخصوص آمدن هاینر به ایران را حيله تعبیر کرده بودند. آمریکا، از کوششهای خود، نه در این سو و نه در آن سو، اعتباری بدست نمی‌آورد.

برخوردها در سطح پایین دیوان سالاری آمریکا به سطح عالی آن راه یافتند، بدون آنکه راه حلی پیدا شود. برغم نظر مخالف سفارت، رئیس جمهوری در 7 دسامبر که با روزنامه نگاران حین صرف صبحانه، مصاحبه و گفتگو می‌کرد، بطور علنی از شاه حمایت کرد. در آن روز نسبت به توانایی شاه در ماندن بر قدرت، اظهار تردید کرد. در اواخر همان ماه، از تصمیم شاه بر ترک کشور، حمایت کرد (شاه در پاسخ به تاریخ می‌نویسد آمریکا او را بیرون کرد). وقتی بختیار نخست وزیر شد، آمریکا پلادرنگ به حمایت او برخاست. با آنکه سفارت هشدار داد که حمایت گسترده و آشکار آمریکا از این دولت، بمنزله «بوسه مرگ» است. رئیس جمهوری نظر سلیوان را مبنی بر اینکه آمریکا باید از موقعیت تاریخی خود سود بجوید و با انقلاب راه بیاید بلکه مفر پایداری بیاید که با منافع آمریکا و ثبات منطقه، سازگاری کند، رد کرد... نتیجه آنکه وضعیت از بد، بدتر شد...

حاصل این سیاستها، شکست سیاست خارجی آمریکا:

اختلاف نظر در سیاست و تصمیم‌گیری امری عادی است. در مورد ایران مشکل اصلی اختلاف نظرها نبودند، فقدان مدیریت و رهبری بود. تنها آنها که در دستگاه مدیره آمریکا، مسئولیتهای اصلی را بر عهده داشتند، می‌توانند بگویند تقصیر این امر با که بود؟ تقصیر با خود رئیس جمهوری بود یا مشاوران و همکاران سیاسی نظیر برژنسکی مشاور امنیتی و گراننده شورای امنیت ملی، و انس و کریستوفر وزیر و معاون وزارت خارجه یا دریدار ترنر رئیس سیا؟ بدون کنترل محکم از بالا، برخوردها در نظرجویی، در اتخاذ سیاست و در تصمیم‌گیری (که تردیدها آنها را تشدید می‌کردند) مانع از تحلیل عمیق و بموقع و دست یابی سریع به انتخاب مشترک، می‌گشتند. در جریان جنبشی، مثل انقلاب ایران که بسرعت مراحل را در می‌توردید، اختلاف نظرها، اجرای تصمیم‌هایی را که بکندی اتخاذ می‌شدند، به تأخیر می‌آنداخت و یا اجرا نکردنی می‌گرداند. برخوردهای عصبی چنان تب آلود شده بودند که حتی بعد از پیروزی انقلاب در فوریه 1979، بعضی کارمندان وزارتخارجه و کارمندان شورای امنیت ملی، از راه قهر یا یکدیگر حرف نمی‌زدند.

همان ضد و نقیض کاری، بعد از انقلاب نیز ادامه یافت. واشنگتن اصرار ورزید که پلادرنگ با دولت جدید رابطه کار برقرار شود... روابط میان دو کشور آهسته رو به بهبود بودند... ارزیابی درباره جناح خوش خیم نیروهای انقلابی، با دقت انجام نگرفت و به اثر افزایش تعداد کارمندان سفارت که بدنبال بهبود روابط، صورت گرفت، بر گروه‌های اسلامی رادیکال، کم بها داده شد. در نتیجه وقتی کارت رئیس جمهوری با این امر روبرو شد که آیا اجازه دهد شاه برای معالجه به آمریکا برود یا نه، تصمیم خود

را بر این امر مبتنی کرد که راه دادن شاه از نظر اخلاقی درست است یا نه؟ امر دیگری که در تصمیم‌گیری خود دخالت داد، بنوشته روزنامه‌ها فشار دوستان آمریکایی شاه، بخصوص رئیس چیس ماتहतان باتک، داوید راکفلر و وزیر خارجه سابق، کیسینجر بود. این دو به کارتر فشار می‌آوردند بگذارند شاه برای معالجه به آمریکا بیاید... با توجه به تصمیم کارتر بر عادی کردن روابط با رژیم جدید، بالا بردن درجه عصبانیت بر اثر راه دادن شاه به بیمارستانی در نیویورک، بی وجه بود. اگر بعد از حمله اول به سفارت در روزهای اول بعد از پیروزی انقلاب، آمریکا رویه سرد و متینی در پیش می‌گرفت و از تعداد کارمندان خود در سفارت می‌کاست و نشان می‌داد که تا وقتی تحریکات توهین‌آمیز ادامه دارند، اشتیاقی به مراد و کار ندارد، احتمالاً رابطه واقعبینانه‌تری میان دو ملت برقرار می‌شد.

در ماههایی که از پی‌گروگانگیری آمدند، وزارت امور خارجه تنها کاری که نکرد انطباق با وضعیت بود. به روشهای دیگر مواجهه با وضعیت کم بها مداد. در نتیجه وقتی قرار بر عمل نظامی برای رهایی گروگانها شد، تنها گروه کوچکی از مأموران وزارت دفاع و سیا طرح را تهیه کردند. بااستثنای وانس (که سخت با عملی کردن طرح مخالف بود) و معاون او وارن کریستوفر هیچ عضو وزارت خارجه در اینکار دخالت نداشت...

نتیجه عملیات شکست خورده طیس این شد که، دیوان سالاری وزارتخارجه در عین عجز بلوف زن معرفی شود و ارتش آمریکا ثابت کند که بیر کاغذی بیش نیست. یکبار دیگر دستگاه کارتر ناگزیر شد رویه صبر و انتظار در پیش بگیرد و به فشارهای خارجی برای رها کردن گروگانها متکی گردد...

این امر که چگونه حضور آمریکا در ایران در طول سالها سبب شد نیروی مخالف بقدرت برسد و رژیم شاه سرنگون شود، ایجاب می‌کند، سیاست آمریکا و اثر تعداد امریکاییان در جامعه‌های دیگر، با دقت مورد تجدید نظر قرار بگیرد. در مورد ایران، کسانی که تصمیم‌گیری‌ها را بر عهده داشتند قدم به قدم به شرایطی کشانده شدند و خود را در آن محصور کردند. و در همان حال کارتر، رئیس جمهوری، از جمله به این دلیل که دولتیان ایران بهتر از امریکاییان مصلحت خود را می‌دانند، از بکار بردن نفوذ آمریکا خودداری می‌کرد. از بداقالی، رئیس جمهوری از این مهم غافل بود که گرایشهای سیاسی ایران، از دولتیان و مخالفان، تصمیم و عمل خویش را با گرایش سیاست آمریکا تنظیم می‌کنند. آمریکا اگر هم نمی‌خواست باید نفوذ خود را بکار می‌برد. بکار نبردن نفوذ برای جهت دادن به حوادث انسان که برای آمریکا مساعدتر باشد، یا دست کم برای منافع دراز مدت آمریکا، کمتر زیان بخش باشد، ایرانیان و بسیاری از امریکاییان را گیج و مبهوت کرد.

بازتاب بحرانهای ایران تا زمانهای دور طنین خواهد افکند. رهبران آمریکا چگونه با اوضاعی مقابله خواهند کرد که چشم اندازهای امیدبخشی ندارند، آنهم در کشورهای واقع در منطقه‌ای که منافع آمریکا در آن بدین حد مهمند، سنوالی است که پاسخی صحیح و جدی می‌طلبد. آینده تولید نفت ایران و اثر انقلاب خمینی بر ثبات منطقه (بخصوص کشورهای نفتی آمریکا را تأمین می‌کنند) و سرانجام مبارزه میان چپ و راست در ایران فرجام جنگ ایران و عراق همه در پیشرفت اقتصاد آمریکا مؤثرند. ادامه حیات اتحادهای آمریکا با کشورهای دیگر و چشم اندازهای همکاری یا تنازع با روسیه شوروی، باز به این امر وابسته‌اند

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب اول

آمریکا و انقلاب

قسمت چهارم

مأموریت هایزر و دلایل شکست آن

1- ژنرال هایزر: مأموریت به ایران

موضوع مأموریت

از دو افسر ارشدی که به اوضاع ایران آشنایی داشتند و از برنامه‌های آمریکا در ایران آگاه بودند، یکی ژنرال 3 ستاره، دیول روی برت، Devol Rocky و دیگری من، ژنرال 4 ستاره روبرت هایزر، Robert, E. Huyser، یکی باید به ایران مأمور می‌شد.

در 3 ژانویه 1979، ژنرال داوید جونز، David Jones، رئیس ستاد مشترک، به من تلفن کرد و گفت: شما باید آماده رفتن به ایران بشوید و در آن کشور مأموریتی را انجام بدهید، که درباره‌اش بحث کرده‌ایم. او گفت تصمیم قطعی است: شخص رئیس جمهوری، کارتر شما را برگزیده است... قرار شد 7 ژانویه به تهران بروم اما امر شد بلادرنگ به تهران بروم و 4 ژانویه در تهران بودم. دستورهای بنیادی اما نامشخص بودند. رئیس جمهوری به من دستور می‌داد که در آن ساعات خطیر اطمینانها و توجهات خاص او را به رهبران نظامی ایران ابلاغ کنم. به آنها بگویم:

برای مردم ایران و حکومت ایالات متحده اهمیت حیاتی دارد که ایران دولتی باثبات داشته باشد و دوست آمریکا بماند. ارتش ایرانم کلید وضعیت و موقعیت است. هیچ حکومت غیرنظامی نمی‌تواند بدون ارتش ایران بطور کارآمدی، کشور را اداره کند. بغایت مهم است که ارتش ایران همه کارها را که باید، بکند تا قوی و آسیب ندیده بماند و بتواند پشتی حکومت در انجام وظیفه کشورداری بگردد. امروز، ارتش ایران نقشی بس تعیین کننده در حال و آینده کشور دارد. اگر شما نظامیان انسجام خود و ارتش را حفظ کنید و با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشید، می‌توانید از عهده این مهم برآید. این پیام نه تنها مبهم بود، بلکه در درون هیأت دولت درباره معنای آن، اختلاف نظر بود. برژنسکی خواستار آن بود که باید به سران نظامی چراغ سبز داد که کودتایی را تدارک کنند و از پیام این معنی را درک می‌کرد. اما قصد خود کارتر این بود که پای کودتا تنها بعنوان آخرین علاج باید بمیان آید.

توضیح: واز آنجا که درباره مأموریت واقعی هویزر، شاه سابق و سران نظامی وقت و مقامات آمریکا سخنهای جوراجور و گاه متناقض گفته‌اند، نخست موضوع مأموریت را در خود کتاب پی می‌گیریم و سپس نظرهای مقامهای ایرانی و غیرایرانی را می‌آوریم. البته مقامهایی که کتابهایشان را خلاصه نکرده و موضوع بحث قرار نداده‌ایم:

صبح 5 ژانویه، خسته از خواب برخاستم... به نزد سفیر رفتم و از او پرسیدم دستور چه آمده است؟ و تلگرام سیروس و انس را بدستم داد. بنابر آن باید دستورهای پیشین را نادیده می‌گرفتم و نباید بر وفق آن دستورها با سران نظامی ایران تماس می‌گرفتم. باید منتظر رسیدن دستورهای جدید از واشنگتن می‌شدم. بقیه روز را به بحث با سلیوان گذراندم. سفیر بر این نظر بود که ارتش زوال پذیرفته است. بحدی که از هر کاری ناتوان است. کار شاه تمام است. او باید کشور را هر چه زودتر ترک کند. کوشش بختیار در استقرار حکومتش، بیهوده است. سلیوان با اوضاع زیسته بود و شرط احتیاط این بود که به حرفهایش گوش کنم اما پذیرفتن این امر را مشکل می‌یافتم که بختیار هنوز زمامدار نشده، در حال سقوط است و سقوط می‌کند!

بر من شگفت می‌نمود که رئیس جمهوری مرا با این دستورها مأمور ایران کند که باید تمامی کوشش را بکار برم تا حکومت بختیار بر پا بایستد و نماینده دائمی رئیس جمهوری، سفیرکبیر آمریکا در ایران، پیش از آنکه حتی بازی شروع شده باشد، سخن از شکست براند. در واقع، سلیوان استدلال می‌کرد که چرا باید از حکومت بختیار دل کند و روی به حکومت بازرگان آورد.

من به سفیر گفتم من دستورهایی دریافت کرده‌ام و خواهم کرد که باید بی کم و کاست به انجام برم و می‌خواهم آنسان که درکشان می‌کنم و به شیوه‌ای که خود تشخیص می‌دهم، بعلمشان درآورم. من تنها با نظامیان ارتباط برقرار می‌کنم و ارتباط با مقامهای کشوری بر عهده او می‌ماند. امروز از این تقسیم کار متأسفم زیرا مرا از تماس با آقای بختیار محروم کرد.

در 6 ژانویه، در سفارت، به من اطلاع دادند که ارتشبد طوفانیان، نقلضای دیدار با مرا دارد. معلوم شد که ورودم به تهران، چندان نیز مخفی نمانده است. از سیروس و انس پیام دیگری رسیده بود که بنا بر آن من باید طبق دستورهای پیشین عمل می‌کردم، من باید با 5 تن از ارشدترین امرای ایران تماس برقرار می‌کردم و اطمینانهای کارتر را به آنها ابلاغ می‌کردم....

نظامیان خود طرحی برای کودتا داشتند:

از خلال گفتگوها با MAMO و اعضای سفارت آمریکا، از این شایعه آگاه شدم که گروهی از امرای ارتش ایران محرمانه طرحهایی برای انجام يك کودتا تهیه می‌کنند. هیچکس نمی‌داند که این امر چه کسانی هستند و طرحهایشان چیست؟ تنها دانسته است که در دو صورت این طرحها را به اجرا خواهند گذاشت: اگر شاه به مرخصی برود (همانند 1952)، هنگام بحران مصدق) و یا اگر مهار امور را از دست بدهد.

تصمیم گرفتم از طوفانیان درباره شایعه کودتا بپرسم. وی بطور قاطع وجود هرگونه طرحی برای کودتا را تکذیب کرد. اصرار ورزیدم و فشار آوردم تا بگوید آیا چنین طرحهایی وجود دارند یا نه؟ او تکرار کرد: نه! اما مطمئن هستم که ارتش هرگز نخواهد گذاشت کمونیستها مهار حکومت ایران را بدست آورند. دانستم که قدم به قلمرو حساسی گذاشته‌ام و نباید دورتر بروم.

همین پرسش را از ژنرال ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، کردم: آیا راست است که شورایی نظامی وجود دارد و طرحهایی برای کودتا فراهم کرده است که اگر شاه از کشور برود و یا حکومت سقوط کند، به اجرا بگذارد؟ او تصدیق کرد که این شورا وجود دارد اما کارهایش بغایت سری است. بطور قطع، آنچه به او گفته شده، اینست که گروهی از امرای ارتش فکر کرده‌اند چنین شورایی را تشکیل بدهند. ژنرال ربیعی اعضای شورا را اسم برد: دریادار حبیب‌اللهی، ارتشبد طوفانیان و خود او. سرلشکر خسرو داد نیز عضو بود اما چون سر نگاه نمی‌داشت و می‌خواست آهسته عمل شود، کنار گذاشته شد. برای مثال قرار بود که بختیار از وجود این شورا و طرحها آگاه نشود و خسرو داد او را از شورا و طرحهایش آگاه کرد.

با دریادار حبیب‌اللهی از شورا پرسیدم. به او گفتم که ربیعی مرا از وجود آن و طرحهایش آگاه کرد اما طوفانیان از کنار پرسشم گذشت. از پاسخهای دریادار دریافتیم که طرح ریزی در مرحله جنینی است و هنوز نمی‌توان امیدي به ثمرات آن بست.

طرحی که هاینر در میان می‌آورد:

از وجود شورا و طرح ریزی کودتا که آگاه شدم، این فکر به ذهنم زد: حال که این مردان می‌توانند شورایی تشکیل بدهند و با هم کار کنند، شاید بتوانم آنها را بر آن بدارم که با هم کار کنند و به مثابه مرحله اول، از حکومت بختیار حمایت کنند. به دریادار گفتم باید طرحی برای مهار صنعت و دیگر فعالیتهای تولیدی و مالی و پولی را تحت رهبری بختیار، تهیه کرد. اگر کشور بدینسان فعالیتهای خود را از سر بگیرد، از کودتای نظامی بهتر است. برایش روشن کردم که اگر هم ضرورت پیدا کند که ارتش مهار کشور را در دست بگیرد، مرحله اول کار باید کوشش برای موفق گرداندن حکومت بختیار باشد..

وقتی به مقر خود بازگشتیم، با ژنرال گست Gast، درباره کار روزانه خود گفتگو در میان آوردم: نخستین مشکلی که باید با آن مواجه می‌کردیم، رفتن پیشنهاد شده شاه بود. کوشیدیم حسس بزنیم اگر این امر واقع بشود، هر يك از امرای ارتش چه واکنشی نشان خواهد داد. به این نتیجه رسیدیم که واشنگتن در ارزیابی وضعیت خطا نکرده است: در اجرای رهنمود رئیس جمهوری، سعی اول ما باید این باشد که امرای ارتش را از ترك كردن کشور، منصرف کنیم. آنها باید کمک کنند تا حکومت ثبات پیدا کند و مهار کشور را از نو بدست آورد.

مشکل دوم ما این بود که سران ارتش آشکارا از همکاری نزدیک با بختیار، اکره داشتند. وفاداریشان به شاه چنان قوی بود که نمی‌گذاشت به دیگری دلبنند. به بختیار نیز اعتماد نداشتند. من چرایی ترسشان را از بختیار درک می‌کردم. بختیار عضو جبهه ملی بود. و هر يك از آنها از اینکه بختیار به وجود شورا پی ببرد، نگران بودند. زیرا از آن بیم داشتند که مبادا بختیار بمحض رفتن شاه، حذفشان کند.

سومین مشکل تهیه برنامه کاری دربر گیرنده امور مرجح و مقدم بود که با انجامشان، نخست وزیر جدید بر مهار وضعیت سیاسی و اقتصادی کشور توانا می‌گشت. در هفتم ژانویه با قره‌پاچی در ستاد ارتش دیدار کردم. قره‌پاچی می‌گفت: «شما باید بلادرنگ از رئیس جمهوری خود بخواهید به شاه تلفن کند و از او بخواهد در کشور بماند. اگر شاه از کشور برود، نمی‌توانیم انسجام ارتش را آتیم در فرصتی به این کوتاهی، حفظ کنیم... اگر شاه برود، من نیز کشور را ترك می‌گویم.» از او پرسیدم آیا از وجود شورا و کارهایش اطلاع دارد؟ پاسخ داد از وجودش بی خبر نیست اما از چند و چون کارش اطلاع روشنی ندارد. به او گفتم از وجود شورا و کارهایش آگاه شده‌ام و بنظر می‌رسد، برنامه‌گذاری واقعی نکرده است. وقتی حرف می‌زدم ژنرال ربیعی را بدقت زیر نظر گرفته بودم تا بدانم واکنش او چیست؟ اما او هیچ واکنشی نشان نداد! من گفتم تهیه کردن و داشتن برنامه‌ها برای روزی که دولت سقوط کند، و یا به دلایل دیگر عمل نظامی ضرورت پیدا کند، سخت آرزو کردنی است. استدلال کردم که موقعیت شورا نسبت مستقیم با چند و چون طرحها و انتخابهایی دارد که بر اساسشان طرحها تهیه می‌شوند. توضیح دادم که بهترین انتخابها اینست که سران ارتش با بختیار به مثابه رهبر کار کنند. برای شکستن اعتصابها و در دست گرفتن مهار صنعت نفت، برق، گمرک، پست و تلفن و تلگراف و تمامی دیگر فعالیتهایی که مهارشان برای بیرون بردن ایران از فلج کنونی ضرورت دارند، باید طرحهای تهیه و اجرا کردند. اگر این راه را در پیش نگیرید و با شتاب تمام در آن نشوید، بیم آن می‌رود که حکومت بختیار سرنوشتی جز سقوط پیدا نکند. ژنرال Gast که طراحی عالی است در این گفتگو بنحو مؤثری وارد شد. قره‌پاچی استدلالهای ما را بطور کامل نمی‌پذیرفت و مسکفت کار بایسته را باید آمریکا بکند و گرنه از ما و طرحهایی که تهیه می‌کنیم کاری ساخته نمیشود. نظامیان توانایی تهیه و اجرای طرحی از این نوع را ندارند. قره‌پاچی بظاهر این فکر که باید بار مسئولیت را بر دوش نخست وزیر گذاشت، دوست می‌داشت. اما احساس می‌کرد که نظامیان توانایی طرح برنامه را ندارند و او نمی‌داند آیا به اندازه کافی ادمهای قابل اعتماد می‌توانند یافت. دنباله سخنش را در دم حسس زدم: پرسنل آمریکایی باید برای آنها نقشه را طرح کنند...

من به او پیشنهادی کردم: بعنوان رئیس جدید ستاد ارتش، تصویر و شیوه کار این مقام را یکسره تغییر بدهید. شما باید رؤسای ستادها و فرماندهان نیروها را گردآورید و امور را با آنها به بحث و مشاوره و راه حل جویی بگذارید. بدینسان، شما سخنگوی آنها می‌شوید و گزارش تمامی امور نظامی را نخست وزیر از شما دریافت خواهد کرد.

پس از چهار ساعت و نیم گفتگو، او با ضرورت اقدام فوری در زمینه تهیه طرحها و اجرایشان، موافقت کرد و اما هیچ علامت بروز نداد که خود دست بکار خواهد شد.

سرانجام نظر خود را نسبت به عادات ایرانی به وی گفتم. از ترس خود در تهیه نقشه‌ها باید رها شوند. نشستن و امید به معجزه هایی از این نوع بستن که برای مثال خمینی دود بشود و بهوا برود، دیوانگی است. نقشه‌ها باید تهیه شوند. هر کار باید برنامه گذاری شود. و اگر می‌خواهید وحدت خود را حفظ کنید و از پیروزی لذت ببرد، باید طرحها را اجرا کنید. با گامهای آهسته اما استوار!

5 امری که امرای ارتش در آنها اتفاق نظر داشتند:

در مراجعت از نزد قره‌پاچی، حاصل گفتگوهایم با سران نظامی این شد که آنها در 5 امر زیر اتفاق نظر دارند:

- 1- تدارک عزیمت شاه از کشور باید متوقف گردد؛
- 2- اگر شاه از ایران برود، آنها همه کشور را ترك خواهند گفت؛
- 3- آمریکا باید در آیت الله (خمینی) اعمال نفوذ کند؛
- 4- آمریکا باید بی‌بی‌سی را از صدا بیاندازد؛
- 5- آشوبهای جاری ایران زیر سر کمونیستها و حاصل توطئه‌های آنها است. این امر را مشکل می‌توانستیم بپذیریم زیرا اکثریت مخالفان را جبهه ملی و طرفداران خالص خمینی تشکیل می‌دادند.

طوفانیان تلفن کرد که امر مهم و فوری پیش آمده و باید یکدیگر را ببینیم و قرار گذاشتیم او را در خانه‌اش ملاقات کنیم... وقتی نشستیم، پرسیدم آن امر کدام است؟ او گفت: امروز چند تلفن به من شد و تلفن کنندگان به من اطلاع می‌دادند که در فهرست اعدامیها هستم و باید بلادرنگ کشور را ترك گویم... طوفانیان دست آخر به ماجرای شورای کودتا پرداخت. از اینکه وجودش را انکار کرده است، پوزش خواست. تمامی گفتگوهای شورا را يك به يك باز گفت و پذیرفت که به تهیه هیچ طرحی موفق نشد. به او گفتم: ژنرال Gast و من، امروز با ژنرال قره‌پاچی در باره شورا گفتگو کردیم و پیشنهاد کردیم که شورا نقشه‌ها را بلادرنگ شروع کند.

توضیح: با آنکه ژنرال هویزر، تا اینجا هیچ نمی‌نویسد که ضرورت مأموریت او را وقوع چه امری ایجاب کرده بود، اما از گفتگوهایش با سران نظامی آشکار است که آن امر، رفتن شاه سابق از ایران بوده است. او مأموریت داشته است بوقت رفتن شاه انسجام ارتش را نگاه دارد و آن را پشتیبان حکومت بختیار بگرداند و سران نظامی می‌کوشیدند از طریق او دولت آمریکا را متقاعد کنند که باید بهر قیمت شاه را در کشور نگاهدارند. دنباله کتاب و نوشته‌های دیگران و اسناد، قسمتهای دیگر مأموریت هایزر را به تمامه روشن خواهند کرد:

اگر شاه بماند، بختیار موفق نمی‌شود:

در 9 ژانویه، در پی سه هدف مشخص شدم: 1- امرای ارتش باید به مثابه يك گروه کار کنند و 2- با رفتن شاه، از بختیار حمایت کنند، چنان که بختیار ارتش را برای استقرار حکومت خویش بکار برد و 3- اگر این حکومت استقرار پذیرفت، طرحی برای کودتا وجود داشته باشد و به اجرا گذاشته شود: هدفهای اول من، آسان که رئیس جمهوری، کارتر، معین کرده بود، در حال تحقق بودند. رهبران نظامی در ایران می‌ماندند و آماده بودند با یکدیگر کار کنند. به سراغ هدف دیگر رفتم: این گروه بمتابیه برنامه عملی را به روی کاغذ بیاورد.

بعد از لیت ولعها، امری ارتش پذیرفتند برنامه‌ها را به روی کاغذ بیاورند. اما با دو مشکل جدید روبرو شدم: باید آنها را متقاعد می‌کردم به اینکه توانا هستند و آنها را

و می‌دانستم که کار را شروع کنند. آنها که تا این زمان از ما می‌خواستند، خطوط اصلی را معین کنیم و تهیه طرحها را سرپرستی کنیم، حالا دیگر اصرار می‌ورزیدند طرحها را با تمام جزئیاتش ما خود تهیه کنیم! امتناع کردم و گفتم شما خود باید استراتژیهای خود را بیافرینید تا بوقت عمل بدانید چه می‌کنید. گفتند تهیه نقشه‌ها، حداقل یک ماه وقت می‌خواهد و اگر شاه پیش از تهیه شدنشان کشور را ترک گوید، رشته‌ها هنوز نبافته، پنبه شده‌اند. واشنگتن باید به شاه توضیح بدهد که اگر کشور را ترک گوید، آنچه نباید واقع می‌شود و اصرار بورزد که او در کشور بماند... من پاسخ دادم و واشنگتن قصد ندارد در مسئله رفتن شاه دخالت کند. این امر بستگی به اراده شخص اعلیحضرت دارد.

بعد از سکوتی کوتاه، قریباغی پرسید: تا چه وقت قصد دارید در ایران بمانید. پیش از اینکه من پاسخ بگویم، آنها همه یک صدا گفتند باید در ایران بمانم. قرار بود 2 تا 3 روز بیشتر نمانم، پس از انجام مأموریت ایران را ترک بگویم اما...

5 فرمانده، قریباغی رئیس ستاد ارتش، ارتشبد طوفانیان، معاون وزارت جنگ، ارتشبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی و سپهد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، عضو شورایی بودند که باید انسجام ارتش را حفظ می‌کردند. پس از رفتن شاه، حکومت بختیار را بر سر پا نگاه می‌داشتند و طرحی نیز برای وقتی تهیه می‌کردند که حکومت غیر نظامیان فلج می‌شد.

من به آنها بروز دادم که قرار است، فردا با سفیر به دیدار شاه برویم. در دیدار ممکن است جزئیات بیشتری از سفر شاه بدست آورم. از ربیعی پرسیدم آیا شاه تاریخ حرکتش را به او گفته است؟

به ناگهان قریباغی به فارسی جلو حرف ربیعی را گرفت. گمانم اینست که همه آنها از تاریخ حرکت آگاه بودند... به ناگهان ژنرال ربیعی دوباره به سخن درآمد: «آلترناتیو وجود ندارد! رفتار امریکاییها تغییر کرده است. شاه دارد می‌رود! شاه خود به ما گفت بختیار سقوط می‌کند. پس چه آلترناتیوی دیگری برای ما می‌ماند جز اینکه با همراه شاه کشور را ترک کنیم و یا کودتا کنیم!»

وقتی به خانه بازگشتیم... با برون Brown، وزیر دفاع، ارتباط تلفنی برقرار شد و نظر خود را درباره اقبال موفقیت حکومت بختیار به او گفتم. می‌پرسید آیا اگر شاه تصمیم بگیرد از کشور نرود، بختیار موفق می‌شود؟ پاسخ دادم:

درجه خصومت با شاه به حد اعلی است و ما مطمئن نیستیم اگر شاه در کشور بماند، بختیار در بازگرداندن وضع به حال عادی موفق شود. آقای بختیار باید سر شاه را بدهد و عامه مردم باید اطمینان حاصل کنند که بختیار صاحب اختیار است.

دولت آمریکا همه پیش‌بینی‌ها را کرده است:

در 11 ژانویه 1979، در کاخ نیاوران، همراه سلیمان شاه را دیدم. وی از مأموریت من پرسید. می‌دانستم که از مأموریت من آگاهی کرده‌اند. با وجود این، از دستورها که رئیس‌جمهوری ما به من داده بود تا کار با گروه 5 نفری امرای ارتش، همه را برایش گفتم. طرح را با جزئیاتش شرح کردم. اینطور می‌مود که با آن موافق است و گفت به این طرح سخت نیاز است چرا که پیش از این، طرحی تهیه نشده بود.

خود او، موضوع حرکتش را پیش کشید: خسته است و نیاز به رفتن به مرخصی دارد... بعد از برنامه پرواز پرسید و می‌خواست بداند چه مسیری را پیشنهاد می‌کنم و گفت می‌خواهد در مصر توقف کند و دوست بسیار خوب خود، پرزیدنت سادات را ببیند. توقف بعدیش برای بنزین‌گیری، در مراکش یا اسپانیا باشد. بعد خواست به پایگاه هوایی Andrews در واشنگتن برود. و از آنجا به Palm Springs مقصد او در آمریکا، Annerbert Estate در Palm Springs بود. دولت آمریکا تملی تدابیر، حتی تدابیر امنیتی را سنجیده و پیش‌بینی کرده بود.

توضیح: پس چطور می‌توانست حرکت شاه به اختیار و تصمیم خود او است؟ بدینسان، پیشاپیش تصمیم به بردن شاه را گرفته بودند. جا و محل اقامت او و حتی مسیر حرکتش را نیز معین ساخته بودند و بر این اساس، هاینز را مأمور ایران کرده بودند تا در مرحله انتقالی، جانشین شاه بمتابه فرمانده کل قوا بشود و شاه خود، به امرای ارتش دستور بدهد از هاینز اطاعت کنند، و در عین حال اسباب شکست بختیار را فراهم می‌آورد:

شاه با رهبری بختیار موافق نیست:

شاه دامنه سخن را به طرحهایی بازآورد که امرای ارتش تهیه می‌کردند و گفت روشن نیست آن را چه کسی اجرا می‌کند. من توضیح دادم این امید هست که تحت رهبری بختیار نخست‌وزیر، ارتشیان را گردآوریم و بکار برانگیزیم. البته باید طرحها چنان تنظیم شوند که اگر حکومت بختیار نپایید، ارتشیان بتوانند یکجانبه عمل کنند. این امر با دو مشکل روبرو است: نخست اینکه ژنرالها که بر روی طرحها کار می‌کنند نمی‌دانند چسان باید به اجرایشان بگذارند. و سپس اینکه طرحها ممکن است میان آقای بختیار و ژنرالها عدم اطمینان را حکم کنند.

با تعجب دیدم که شاه می‌گوید:

«شما در حمایت از بختیار کمی زیاده روی می‌کنید. ارتش به یک مرکزیتی نیاز دارد که عنان اختیار نیروهای آن را در دست بگیرد و در میانشان توازن برقرار کند». در عوض وی نسبت به کودتا بشدت حساسیت و علاقه نشان داد. وقتی باهم نزد ژنرالها باز رفتیم، به آنها گفتم شاه با طرح ریزی ما موافق است و مایل است هر چه زودتر آن را روی کاغذ بیاوریم. این امر ژنرال قریباغی را خوش آمد و گفت من برآستی خوشحالم که می‌بینم طرح ریزی شروع شده است و خوب پیش می‌رود. یکبار دیر گروه امرای، سخن را به عزیمت شاه باز آوردند. احساس می‌کردند که آقای بختیار سقوط می‌کند و از آن پس تنها امیدشان به کودتایی بود که بلافاصله بعد از رفتن شاه باید بعمل در می‌آوردند...

متعجب شدم. اینبار از سخن قریباغی! از من می‌پرسید تا کجای طرحها را باید به بختیار بگویم. من به او پاسخ دادم او و نخست‌وزیر باید با هم کار کنند و مطلقاً نباید هیچ سری را از یکدیگر بپوشانند...

شاه گفته است از شما اطاعت کنیم:

و بعد شگفت‌تر امرها واقع شد. ژنرال قریباغی گفت: «امری است که ما باید به شما بگویم. شاه دستور داده است از شما حرف شنوی داشته باشیم. به شما اعتماد

کنیم و با شما کار کنیم.»

پرسیدم این امر چه وقت واقع شد؟ و آنها گفتند بهنگام دیدارشان با شاه. تنها فرضی که می‌توانستم بکنم، این بود که در روزهای پیش از ملاقات ما با شاه و شاید بلافاصله بعد از دیدار ما، این دیدار دست داده است. بهر رو، همه شان تصدیق کردند که این دستور به آنها داده شده است.

و از نو، گفتند اگر شاه برود، ما کودتا خواهیم کرد. این احساس به من دست داد که دارم بر روی طناب بازیکی راه می‌روم. زیرا از من می‌خواستند نخست بگویم حکومت بختیار را بر سر پا نگاهدارم و اگر بر سر پا نماند، و تنها در این صورت به نظامیان دستور کودتا را بدهم. این خواست با دستور پیشین مغایر بود. بنا بر آن دستور، من نباید هیچگونه دستوری می‌دادم. وظیفه من، اندرز و نظر مشورتی دادن بود. موضوع را با وزیر دفاع در میان گذاشتم و وی بتاکید گفت، دستور همان است و من باید مشاور باقی بمانم و از حد دادن توصیه‌ها یا فراتر نگذارم.

سه انتخاب: بختیار، اگر نشد، بازرگان، اگر نشد، کودتا!

در 12 ژانویه به دیدار ربیعی رفتی. زنگ تلفن به صدا درآمد و ربیعی گفت تلفن از علیحضرت است... شاه به او گفته بود هوایما را آماده کند... سپس باتفاق ژنرال Gast، به ستاد ارتش رفتیم و در جمع امرای ارتش شرکت کردیم. من به آنها گفتم شرط حمایت آمریکا از ارتش، اینست که ارتش از بختیار حمایت کند. و بختیار باید از ارتش استفاده کند: 1- با حمایت ارتشیان، وی می‌تواند بعنوان نخست وزیر قانونی بر وفق قانون اسای عمل کند و موفق شود 2- اگر از این راه نشد، او باید قانون حکومت نظامی را به اجرا بگذارد و بیاری ارتش دوایر دولتی اساسی را به مهار درآورد و 3- اگر از این راه نیز نشد، وی باید نظامیان را به انجام کودتا بخواند.

من نمی‌خواستم و اشکتن فکر کند که می‌خواهم خود را متخصص ایجاد دولت‌ها بباورم. وظیفه من این بود که با نظامیها کار کنم. با وجود این، مسئولان دولت من باید می‌دانستند درباره انتخابهای سیاسی چگونه می‌اندیشم: وقتی که شاه بطور قطع کشور را ترک کند، انتخاب الف: حکومت بختیار اگر موفق مشد، مفیدترین و درستیترین انتخابها بود. انتخاب ب: اما اگر حکومت بختیار بعد از مدتی سقوط مسکرد، حکومتی بایسته بود که برای خمینی و دیگر رهبران مذهبی قابل قبول‌تر باشد و متمایل به غرب نیز باشد. (این امر که خمینی حاضر به هیچگونه تعاونی با غرب نیست، هیچ معلوم نبود. نمایان بود که وی حمایت تمامی جناحها را در مبارزه بر ضد شاه بکار می‌پذیرد. بنابراین مهدی بازرگان، محتمل‌ترین)

مرد برای انتخاب ب بود. انتخاب ج: و اگر انتخاب ب نیز توفیق نمی‌یافت، کودتای نظامی همراه با اقدام قاطع برای شکستن اعصابها و باز یافتن مهار امور کشور.

با رفتن شاه، مرحله اول مأموریت انجام می‌گیرد!

وزیر خارجه، ونس، اعلام کرد که در روزهای آینده، شاه ایران را ترک خواهد گفت. بختیار در پاسخ نماینده مجلس، قربانی نسبت، درباره حضور من، ژنرال هایزر، در ایران، اظهار بی اطلاعی کرده بود. من از این انکار آگاه نیستم اما قول قربانی نسب بدترین سخنها بود:

«مردم ایران نمی‌فهمند چگونه است که نخست وزیر می‌تواند بشنود که افغانهای مسلح در کوچه‌های تهران هستند اما هنوز نمی‌شنوند و نمی‌دانند که ژنرال آمریکایی در تهران است. برای اطلاع شما آقای نخست وزیر، از رونامه کیهان می‌خوانم: وزارتخارجه آمریکا اعلام کرد که معاون سر فرماندهی نیروهای آمریکا در اروپا به ایران رفته است به رهبران نظامی ایران اندرز بدهد که باید از حکومت غیرنظامی در کشورشان حمایت کنند. بمتابه يك کارگر، من برآستی ناامید شدم. زیرا باورم این بود که ارتشیان برادران ما هستند و بیشتر به ما راجعند تا به ژنرال آمریکایی.»

در 16 ژانویه شاه ایران را ترک گفت و من پس از گفتگو با شورای امرای ارتش، به وزیر دفاع آمریکا فعالیت‌های روزانه را گزارش کردم. دکتر برژنسکی به براون Brown و ژنرال جونز Jones ملحق شده بود و در گفتگوها شرکت می‌کرد. من احساس می‌کردم مأموریت خود را با موفقیت انجام داده‌ام. زیرا مأمور بودم وحدت ارتشیان را تأمین کنم و رهبران آن را در ایران نگاهدارم و پشتیبان آقای بختیار بگردانم.... به آنها گفتم مأموریت کامل انجام نمی‌شود مگر آنکه برای حمایت از حکومت بختیار، اقدامات مثبتی تدارک ببینم. ماطرحهایی را تنظیم کرده‌ایم. حال احساس می‌کنم که ناگزیریم بعضی از آنها را تمیل کنیم: با عزم شاه، مرحله اول طرحها به انجام رسید. آن کارها که رئیس جمهوری مرا به انجامشان مأمور کرده بود، انجام گرفتند و اینک آماده‌ام اجرای طرحهای مرحله دوم را بر عهده بگیرم. آنها مخالفتی با سخن من نکردند.

دلایل شکست: ناتوانایی‌ها و نارساییها در دستگاههای شاه و کارتر

توضیح: همانسان که آمد، بنوشته هایزر، وی با امرای ارتش در تنهایی و در جمع دیدار می‌کند. موضوعها که در میان می‌آیند، همانندند:

1- او از وجود طرحی برای کودتا می‌پرسد، آنها سخت آن را انکار می‌کنند و سپس تصدیق می‌کنند!

2- آنها می‌گویند: شاه نباید کشور را ترک گوید و اگر او برود، ما نیز با او می‌رویم. پاسخ هایزر اینست که شاه خود باید درباره رفتن خویش تصمیم بگیرد و شما نیز باید بماتید انسجام ارتش را حفظ کنید و از دولت بختیار حمایت نمائید. در میان آنها، دلیلی که طوفانیان بر لزوم ترك کشور ارائه می‌کند، بسی خواندنی است!: اطلاعات من درباره تکنولوژی و تجهیزات آمریکا آنقدر زیاد است که اگر شاه برود و من دستگیر بشوم، ناگزیریم می‌کنند اطلاعات را بروز بدهم و البته آمریکا نمی‌خواهد این اطلاعات بدست نااهل بیفتد!

3- آنها می‌گویند: آمریکا چرا نمی‌تواند خمینی را ساکت کند. همه تحریکات را بی.بی.سی می‌کند، چرا نمی‌توانید ساکتش کنید؟

4- هویزر می‌گوید: حالا دیگر شما باید بتوانید گروهی طرح بریزید و طرحهای خود را به اجرا بگذارید. هدف طرحهایی که باید تهیه کنید، استقرار حکومت بختیار و اعاده نظم تحت رهبری این حکومت است و اگر ممکن نشد، باید کودتا کرد. این دو رشته طرحها، مواد مشترکی دارند:

الف - هویزر می‌گوید: اداره تولید نفت را باید در دست بگیرید. و آنها می‌گویند: ارتش سوخت ندارد. هویزر قول می‌دهد آمریکا سوخت برساند. بنوشته قره‌پاچی، بختیار فریاد زده نمی‌توانم باور کنم ارتش سوخت احتیاطی ندارد! با اینهمه تا انقلاب، يك قدم برداشته نمی‌شود. از آغاز تا پایان کتاب، هویزر شرح می‌کند که هر نوبت، این موضوع و موضوعهای مشابه در جمع امرای طرح می‌شوند، اما هیچگاه از حرف به عمل گذر نمی‌شود. در کتاب «مئل برف آب خواهیم شد»، قره‌پاچی نامه ای را قرانت می‌کند که در 6 آبانماه 1357 به از هاری، «رئیس ستاد بزرگ ارتشداران» نوشته و در آن خواسته بود که برای تأمین «آب، برق، نان، نفت و بنزین، امر ترابری، پست

و تلگراف و تلفن، رادیو و غیره، وزارتخانه‌های مختلف نیروی انسانی لازم را معین و در اختیار ارتش بگذارند و ارتش طرحی را برای در دست گرفتن اداره این نیازمندیها تهیه کند».

ب- او می‌گوید: باید اداره گمرکات و از آن طریق، اداره کارهای اساسی را در دست بگیرید. و آنها از بختیار می‌خواهند اداره گمرکات را به ارتش بسپارد. او نیز موافقت می‌کند اما هیچگاه اقدامی صورت نمی‌گیرد!

5- آنها می‌گویند اگر روسها به استناد قرارداد 1921 دخالت کردند، چه بایدمان کرد؟ هویزر پاسخ می‌دهد شما نگران تهدیدهای خارجی نباشید. امریکا جلوگیری از تهدیدها را بر عهده می‌گیرد.

هایزر قول تتی چند از سران نظامی را نقل میکند: اینان مکوشیده‌اند به او بیاوراند خمینی بازیچه روسها است و میان نوفل لوشاتو و مسکو خط تلفنی مستقیم وجود دارد و...

6- نگرش هایزر و امرای ارتش نسبت به مردم و نقش آنها یکسان است:

مردم تحریک‌پذیر هستند. از اینرو برای مقابله با تحریکات خمینی، عمده از راه بی.بی.سی و کمونیستها، باید جانبداران رژیم نیز دست به تظاهرات بزنند و دولت به اتکای «اکثریت خاموش» و تظاهرات جانبدارانش، بتواند کوچه و خیابانهای شهرها را از دست جانبداران خمینی بدر آورد. تنها مورد موفقیت، در طرح ریزی و اجرا، ترتیب دادن تظاهرات به جانبداری از «قانون اساسی» است. هایزر آن را بسیار موفقیت‌آمیز می‌خواند و می‌نویسد هلی کوپتر فرستادیم و از بالا جمعیت را ارزیابی کردیم، 300 تا 350 هزار نفر بودند! قره باغی می‌نویسد بختیار در «27 روز بعد از 37 سال» به دروغ «تظاهراتی را که جمعیت طرفداران قانون اساسی با پشتیبانی فرماندهان نیرو و خانواده پرسنل نیروهای مسلح شاهنشاهی در 5 بهمن ماه 57 به منظور طرفداری از قانون اساسی و رژیم سلطنت برگزار نموده‌اند، بنا تظاهرات پشتیبانی از خوش و نامود می‌نماید و در جواب سنوالی که خود بدین شرح از خودش می‌نماید: «آقای دکتر بختیار، در اوائل بهمن ماه 57، بیش از 150 هزار تن از مردم تهران برای پشتیبانی شما دست به تظاهرات زدند...»، چنین جواب می‌دهد: «این تظاهرات بهمن ماه، علامت روح و اعتمادی است که آرام آرام مردم به دولت پیدا کرده بودند...!!!» غافل از اینکه تمام پرسنل نیروهای مسلح خود بهترین گواه برای توجیه حقایق مربوط به مشارکت خانواده هایشان در تظاهرات طرفداران قانون اساسی بوده و اظهارات درباردار مجیدی نیز بیاترگ روشن از مخالفت آقای بختیار با برگذاری تظاهرات مذکور می‌نماید. وی شمار شرکت کنندگان را «عده قابل ملاحظه‌ای» می‌نویسد. در «.. مثل برف آب خواهیم شد» ترکیب شرکت کنندگان در تظاهرات روشن شده است: کارگران تسلیحات ارتش که در «در استقبال و بدرقه‌ها آزموده شده‌اند» و ارامنه و یهودیها و نظامیان با لباس مبدل و مقاطعه کاران و افرادی از دهات اطراف.

اگر بختیار در ایران مخالف این تظاهرات بوده، بخاطر ترکیب آن بوده است. زیرا تظاهراتی با این ترکیب، خود بهترین شاهد بی کسی آن رژیم در جامعه ایرانی بوده است. در خارج کشور، شمار شرکت کنندگان را به 150 هزار نفر می‌رساند و تظاهرات را از آن خود و بخاطر خود می‌گرداند، زیرا نیازهای خارج از کشور دیگرند! درست بهمین دلایل، هایزر در بزرگ کردن رقم شرکت کنندگان اندازه نگاه نمیدارد، اگر بختیار 3 برابر میکند، و 6 تا 7 برابر مسازد. چرا؟ زیرا خود او متهم است که سبب سقوط رژیم گشته است و میخواهد ثابت کند با وجود «اکثریت خاموشی» که پشتیبان رژیم بود و 300 تا 350 هزار نفری که در تظاهرات شرکت کردند، شاه و بختیار و امرای ارتش، بغل تضادها و بیشتر ناتوانیها و بی تصمیمی هایشان، نتوانستند خود را بر بدرت نگاهدارند! او از ابتدا تا انتهای کتابش متوجه تناقضهای بزرگ نمیشود. و نیز پی نمبرد که ضعف بزرگ سیاست آمریکا، این بوده که برای مردم نقش جزی «شرکت در تظاهرات به حمایت رژیم» و یا «مخالفان رژیم» قائل نمی‌شده است. با آنکه بحث درباره «تاکتیک گل» قسمتی قابل ملاحظه از وقت جلسه هایشان را می‌گرفته، اما آن را «تاکتیک خمینی» نقلی می‌گرداند. بنابراین، برای حل «مشکل مردم» دو راه بیشتر نمی‌شناسد: «حل مشکل خمینی» و «دست آوردن مهارم مردم» از راه اداره نفت و برق و ارزاق و مخابرات و رادیو تلویزیون و مطبوعات و سرکوب. وگرنه رژیمی که اکثریت مردم با او بوده، ارتش و دستگاههای سرکوب را نیز داشته و تظاهرات 300 تا 350 هزار نفری در تهران بسودش برپا می‌شده، چگونه از اقلیت جامعه که بی سلاح، نیز بوده، شکست خورده است؟

اما ژنرال هایزر و دستگاههای اطلاعاتی امریکا، از تضادهای درون ارتش و از رابطه شاه با ارتش، از رابطه سران ارتش با خمینی و با مخالفان بی اطلاع بوده‌اند. این بی اطلاعی در ارزیابیهای او بازتابی آشکار پیدا می‌کرده و انتقال این ارزیابیها به واشنگتن، تصمیم‌گیری را باز هم مشکل‌تر می‌ساخته است. در واقع، واشنگتن را بی اطلاع و نیز وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری که هر يك هم از مجاری متفاوت کسب «اطلاع» می‌کرده‌اند، فلج می‌ساخته است. بدینسان، میان رئیس جمهوری امریکا و دستگاههای تحت امر او و شاه و دستگاههای زیر امر او و آقای خمینی و سران گروه‌های تحت رهبری او، مدار بسته‌ای بوجود می‌آمده است. این مدار، دلایل شکست مأموریت را به آشکاری بدست می‌دهد. نخست گرده مدار را بدست می‌دهیم و سپس به سراغ کتاب ژنرال هویزر می‌رویم و نوشته او را با نوشته‌های دیگر مقابله می‌کنیم تا واقعیتها نمایان بگردند:

نمودار

خمینی

این گروه که بر اساس کتابهای یزدی و قره‌باغی و «.. مثل برف آب می‌شویم» و هایزر و وانس و سیک فراهم گشته، نشان می‌دهد که میان ژنرال هویزر با شاه و بختیار تماس مستقیم وجود نداشته است. او باید از طریق سلیمان عمل می‌کرده و سلیمان طرحی دیگر داشته است. برژنسکی از طریق اردشیر زاهدی با شاه و پاره‌ای از امرای ارتش و از طریق وزارت دفاع - گاه در گفتگوها از طریق تلفن امن شرکت می‌کرده است - با هایزر، ارتباط داشته است.

در عوض، ارتباط با خمینی از طریق 3 گروه معین انجام می‌گرفته است: در پاریس از طریق دکتر یزید، در تهران از طریق دو گروه - یکی رهبری نهضت آزادی و دیگری روحانیان، یعنی بهشتی و رفسنجاتی و موسوی اردبیلی و... شکل و محتوای رابطه گیریه‌ها، يك دلیل دیگر شکست سیاست امریکا بوده‌اند. امریکا تصور غلطی از شخصیت خمینی ساخته و بر اساس آن عمل می‌کرده است. می‌گوشیده است به دو نتیجه دست بیاید: 1- رژیم جانشین را در مهار خود نگاهدارد و 2- خمینی را به محصره و مهار درآورد.

مجاری ارتباط و عمل، خواه امریکایی، خواه ایرانی، که بر ضد انقلاب برده‌اند، نه تنها هم آهنگی نداشته‌اند، بلکه در تضاد با یکدیگر بوده‌اند. در عوض مجاری ارتباط و عمل و رهبری انقلاب که در ارتباط با امریکاییان از سوئی و شاه و بختیار و امرای ارتش از سوی دیگر بوده‌اند، در میان خود هماهنگی داشته و مدار را بسته و از مردم بعنوان وسیله عمل در مدار بسته استفاده می‌کرده‌اند. بهای سنگینی که خود پرداختند، ایران بعد از انقلاب پرداخت. از جمله نتیجه اتخاذ همین رویه بود. در حقیقت مردم از ابتدا جایی در این مدار پیدا نکردند. گرایشهای سیاسی دیگر نیز بدان راه داده نشدند. عنصری از مدار بیرون رفتند و عنصر دیگر بدان وارد شدند. اما مدار بر جا ماند و شکل امروزی آن، دیگر بر جهانیان آشکار گشته است.

ممکن بود این مقدمه را بعنوان حاصل سخن بیاوریم، اما خطر آن بود که خواننده نتواند آنسان که باید سر از نوشته‌ها در بیاورد. چرا که هیچک نکوشیده‌اند به این

پرسش اصلی پاسخ بدهند: چرا شکست خوردند و چرا مأموریت هایزر شکست خورد؟ بیشتر یکدیگر را متهم ساخته‌اند. پس کوششی بسیار لازم بود تا از مقابله قسمتهای مختلف هر نوشته با یکدیگر و نوشته‌ها با یکدیگر و تشخیص دروغ از راست، از راه جستن تناقضهای موجود در دروغها، پاسخی روشن برای این پرسش بیآوریم. وقت آن است که به سراغ کتاب ژنرال هایزر برویم:

تهیه طرحها در گروه ماندن شاه در کشور:

شاه می‌خواست اگر می‌شود ایران را ترك نگوید و اگر ناگزیر از ترك کشور گشت، وضعی سیاسی - نظامی چنان تحول کند که وی بتواند به کشور بازگردد. این امر سبب می‌شد که کوششهای ما در واداشتن نظامیان به حمایت از نخست وزیر، بجایی نرسند. پس به آنها می‌گفتم شاه که می‌رود، روح او باید اینجا باشد، طوریکه وقتی از مرخصی باز می‌گردد، کشور بر جا باشد. بنا بر این ضرورت دارد که شما با بختیار کار کنید و هدفیایمان را متحقق بگردانید. می‌خواستیم اینان مسنولیت‌های خویش را بپذیرند. نباید دانم آقا بالاسری مثل شاه داشته باشند که اگر خواستند آب بیاشامند نیز به امر او باشد. مطلقاً ضرور بود که روی پای خود بایستند. به انجام وظایف نظامی خویش بی وقفه، ادامه بدهند و انضباط و روحیه نظامیان را حفظ کنند. و آنها بهانه می‌آوردند. می‌گفتند تهیه برنامه دست کم يك ماه وقت می‌خواهد. و اگر با آنهاست که این نقشه‌ها را تهیه کنند، امریکا باید شاه را متقاعد کند در ایران بماند. زیرا اگر او کشور را ترك کند، تهیه و اجرای نقشه غیرممکن می‌شود. من به آنها می‌گفتم اختیار ماندن و رفتن با شخص اعلیحضرت است و امریکا نمی‌خواهد در این امر دخالتی بکند.

بعد اصرار ورزیدند، نخست قریباغی و سپس جمع امرا، که من در ایران بمانم. ربیعی گفت: اگر شما می‌خواهید ما طرحهای قابل اجرا تهیه کنیم و در حمایت از بختیار، نخست وزیر به اجرا بگذاریم، از اشتوتگارت Stuttgart نمی‌توانید نیاز ما را به مشورت و به مایحتاج دیگر برآورده بسازید.

و تبلیغات مسکو بر ضد حضور من در ایران، روز به روز شدت می‌گرفت. آن روز، 9 ژانویه، که گفتگوهای بالا را با امرای ارتش بعمل آوردیم، بهنگام مراجعت به سفارت، از خود می‌پرسیدم روسها این اطلاعات دقیق را درباره فعالیت‌های من، از چه راه بدست می‌آورند. دقت اطلاعات، سوءظن را متوجه فرودست، رئیس دفتر ویژه اطلاعات می‌کرد که نکند وی این اطلاعات را به جبهه ملی می‌داد. با آنکه در آغاز، قرار بود دو تا سه روز بیشتر نمانم و پس از تأمین کردن حمایت ارتش از بختیار به محل خدمت در اشتوتگارت Stuttgart بازگردم، نیاز ارتش، که امرایش قادر به کار دستجمعی نبودند، به يك رهبر، ایجاب می‌کرد که بمانم. رئیس جمهوری کارتر دستور داد که بمانم و با امرای ارتش کار کنم.

در 10 ژانویه به اتفاق ژنرال گست Gast در جمع امرای ارتش حاضر شدیم. قریباغی گفت درباره ضرورت طرح ریزی، با بختیار نخست وزیر صحبت کردم. و بختیار می‌گفت تا سه روز آینده وقتی برای پرداختن به این مهم را نبودند، بختیار را بلحاظ بی توجهی به ضرورت و فوریت طرح ریزیها، انتقاد کردند. وقتی بحث جلوتر رفت، همه آنها پذیرفتند که از آقای بختیار کاری بر نمی‌آید. او «مردی است با يك ميز و يك صندلی». نتوانسته است حکومتی ایجاد کند و نه حتی دفتری پیدا کند. پس باید آنها خود دست بکار تهیه برنامه‌ها و ایجاد آمادگی‌ها برای اجرای آنها، می‌شدند. اما آنها می‌خواستند مطمئن شوند که حمایت امریکا قوی و تزلزل‌ناپذیر است... به آنها اطمینان دادم اگر آنها با قوت از حکومت غیرنظامی حمایت کنند، می‌توانند روی حمایت قاطع امریکا حساب کنند. حتی اگر يك کودتا ضرورت پیدا کند. اینبار آنها، همان موضوع دانمی، تهدید روسها را به میان آوردند. گفتند دواير اطلاعاتیشان خیر می‌دهند يك لشگر روسی فارسی زبان در مرزهای شمال شرقی کشور متمرکز ساخته‌اند. باور آنها این بود که روسها با تمرکز این لشگر و قوای دیگر، تدارک حمله به ایران را می‌بینند. به آنها گفتم دستگاه اطلاعات ما اثری از اینگونه فعالیتها نمی‌یابد...

آنها یادآور شدند که بنا بر قرارداد 1921، در صورت دخالت دولت ثالث، شوروی حق دارد نیرو وارد ایران کند. ترسشان این بود که نکند روسها از این قرارداد استفاده و نیرو وارد ایران کنند. به آنها اطمینان دادم که رئیس جمهوری امریکا به روسها اخطار کرده است هرگونه مداخله آنها در خاک ایران، سبب می‌شود امریکا با توسل به تمامی وسایل به مقابله برخیزد.

گروه امرا مگفتند و اشنگتن باید دستگاه رادیویی با قدرت پوشش دنیایی ایجاد و از حکومت حمایت کند و جهان را از خطر دخالت شوروی بیآگاهانند. دستگاههای اطلاعاتی آنها، اطلاع مبدادند - من نتوانستم صحت آن را تحقیق کنم - که احتمالاً میان اقامتگاه خمینی و مسکو تلفن مستقیم وجود دارد. آنها متقاعد بودند که امریکا میتواند این رابطه را قطع کند و خمینی را مجبور کند با حکومت بختیار همکاری کند...

و گروه همچنان اصرار می‌ورزید که و اشنگتن باید سیاست خود را تغییر بدهد و شاه را متقاعد کند کشور را ترك نگوید. اگر هم بنا بر رفتن دارد، مرحله به مرحله باشد. نخست به بندرعباس و یا جزیر کیش برود و يك ماهی در آنجا بماند. حرکت بلافاصله او به خارج فاجعه‌آمیز است. به آنها گفتم اگر شاه بماند، بختیار موفق نمی‌شود...

گفتم با آنها موافقم که اگر آیت الله خمینی تحت مهار درنیاید و یا متقاعد نشود که حمایتی از بختیار بکند، کار مشکل خواهد شد. اگر وی بر موضع کنونی خویش بماند و لبه تیز حمله را همچنان متوجه بختیار کند، اقبالهای موفقیت زیاد نیستند.

آیا ارتش می‌تواند مهار نفت و برق... را بدست آورد و توده‌ها را از خمینی جدا کند؟

در 10 ژانویه، وزیر دفاع می‌خواست بداند آیا ارتش می‌تواند مناطق نفتی و نیروگاههای برق را حمایت کند، اعصاب را بشکند و مهار نفت و برق را در دست بگیرد؟ پاسخ دادم آری. ارتش توانایی این کار را دارد اما طرحهای لازم را ندارد. اظهار امیدواری کردم بتوانیم طرحهایی بر روی کاغذ بیآوریم. از او خواستم به سلیمان، سفیر، تعلیمات لازم ابلاغ شود که وی، همانطور که من با امرای ارتش کار می‌کنم، او نیز از نزدیک با بختیار کار کند...

به وزیر دفاع گفتم فکر می‌کنم پیشرفت معنی داری در متقاعد کردن امرای ارتش به این امر پیدا کرده‌ام که صداقت و وفاداری آنها نباید تنها نسبت به شاه باشد، بلکه باید نسبت به ملت هم باشد. بنظر می‌رسد حاضرند با آقای بختیار، همکاری نزدیکی داشته باشند. مهمتر از همه اینست که حالا آنها متوجه شده‌اند که نمی‌توانند کودتا کنند زیرا طرحهای لازم و اطلاعات ضرور را ندارند.

بار دیگر گفتم دولت امریکا باید سعی کند نوعی رابطه با خمینی برقرار کند. پیشنهاد کردم امریکا قدم پیش بگذارد و با او در ارتباط برقرار کند. وزیر دفاع در درستی اینکار تردید داشت... وزیر دفاع می‌خواست بداند آیا می‌توان توده‌ها را از خمینی جدا کرد؟ جواب دادم گمان نمی‌کنم اینکار ممکن باشد... بهترین کار آنست که راهی برای جلب همکاری او پیدا شود. به او گفتم من فکر می‌کنم تنها 10 تا 15 درصد مردم از خمینی حمایت می‌کنند.

خطر در دو قطبی شدن است. تقابل جناح خمینی و مذهبی‌ها در برابر جناح بختیار - ارتش، اقبال عمل جناحهای دیگر بویژه حزب توده را بیشتر می‌کند. اگر میان خمینی و بختیار تفاهمی روی می‌داد، این مجال از بین می‌رفت و برای جریان سوم میدان عملی نمی‌ماند.

براون Brown می‌خواست بداند در تشکیل شورای سلطنت پیشرفتی شده است یا نه؟ او خوشحال شد وقتی دانست اعضای آن معین گشته‌اند. می‌خواست نظر مرا

درباره عضویت يك نظامی در شورا، بدانند. گفتم من به سلیوان و شورا (شورای نظامی) فشار آوردم ژنرال قره‌پاچی را عضویت شورای سلطنت در آورند. بطور قطع مهم است که ارتشیان و حکومت به هم نزدیک شوند...

توضیح: و ژنرال هاپزر گفته بود، رفتن و ماندن شاه با خود او است. اما در واقع آقای سفیر در تعیین اعضای شورای سلطنت نیز دخالت می‌کرده است!!...

دیدار با شاه و ترکیب شورای سلطنت:

در 11 ژانویه، ژنرال گست Gast و من به دفتر قره‌پاچی رفتیم. گروه جمع بود. اما جمعه بود و دستگاه تعطیل. فکر نکرده بودند وضع فوق العاده است و در آن، فوریت طرح ریزی و عمل ضرور است. آنها را بخاطر این رفتار غیر مسنولانه، انتقاد کردم. بعد از جر و بحثی، پذیرفتند که در تعطیل و غیر تعطیل، همه را بکار بخوانند. قره‌پاچی گفت تمام هفت روز هفته را همه کار خواهند کرد تا طرح ریخته و آماده شود...

در همین روز باتفاق سفیر با شاه دیدار کردیم... او پرسید چه کسی طرح را اجرا می‌کند؟ از حمایت ما از بختیار راضی نبود و وقتی حساسیت او تحریک می‌شد که صحبت از کودتا پیش می‌آمد. من به وضعیت سنجی پرداختم و گفتم مشکل دو تا است: چه باید کرد اگر خمینی عقب بنشیند و چه باید کرد اگر بختیار سقوط کند؟ در اینجا او از شورای سلطنت حرف بمیان آورد و گفت بختیار را رئیس آن قرار می‌دهد. دو تا سه عضو حکومت می‌توانند عضو شورای سلطنت بشوند و یکی را هم که معرفیتی از گروه‌های مذهبی داشته باشد، می‌توان عضو شورا کرد. قره‌پاچی هم از نظامیان عضو شورا می‌شود. روشن بود که وی می‌خواهد ترکیب شورا را چنان بسازد که هیچ دسته‌ای در آن اکثریت نداشته باشد!...

شاه می‌خواست آمریکا بطور مستقیم با خمینی وارد گفتگو شود و او را متقاعد کند که باید زحمت ایران را کم کند. می‌گفت اگر خمینی از بختیار حمایت نکند، حکومت او اقبال موفقیت را هیچ ندارد. سخت متعجب بود که چرا آمریکا با خمینی وارد گفتگوی مستقیم نمی‌شود!

وقتی بیرون آمدم، یکی از افراد محافظ بازوی مرا گرفت و دیگری با سلیوان مشغول گفتگو شد. کسی که بازوی مرا گرفته بود، گفت با شما کار دارند. وقتی وارد اطاق شدم، دو ژنرال، طوفانیان و ربیعی، آنجا بودند و بغایت متالم. با اصرار می‌خواستند بدانند آیا شاه می‌رود؟

سفیر در اطاق آمد و پرسید چرا مرا به اطاق بردند؟ آن دو ژنرال با دیدن سفیر دم فرو بستند زیرا سفیر را باین حرکت شاه از کشور می‌دانستند...

همان روز، باتفاق ژنرال گست Gast، به ستاد ارتش رفتیم. گروه یکبار دیگر مسئله رفتن شاه را پیش کشید. قره‌پاچی پرسید تا کجای طرح را باید به بختیار بگوید. و هم او گفت شاه به آنها گفته است از او فرمان ببرند. آنچه مایه اشتغال خاطر من می‌شد، این که میان بختیار و خمینی مطلقاً گفتگویی نبود...

سلیوان با بختیار یکدل نبود و شاه می‌خواست بازگردد:

نظامیان بر این نظر بودند که بلافاصله بعد از رفتن شاه باید کودتا کنند. احساس می‌کردیم اگر سلیوان با بختیار یکدل کار کند، موفق می‌شویم همکاری نظامیان را با او جلب کنیم. اما دیگران، مقامات وزارتخارج، با نظر من موافق نبودند. شاه از لحاظ قوای فکری و از نظر توانایی‌های بدنی به تحلیل رفته بود. با وجود این می‌خواست حالا که مجبور است برود، چنان برود که در پی کودتایی بازگردد.

امرای ارتش اصرار می‌ورزیدند که اگر شاه برود کودتا خواهند کرد. و من می‌گفتم دستور اینست که اگر دولت بختیار موفق نشد، آنوقت کودتا.

با وزیر دفاع صحبت کردم. می‌خواستم بدانم نظر نهایی دولت آمریکا چیست؟ به او گفتم: خوب در نیافته‌ام که آمریکا می‌خواهد دولتی غیر نظامی و دوست آمریکا بر کار مسلط شود. اگر این دولت دوست آمریکا نبود و یا در شرف سقوط قرار گرفت، باید دست به اقدام نظامی زد؟ اگر این است، نظامیان ایران را باید حالی کنم که حمایت قاطع آنها از بختیار، شرط حمایت آمریکا از ارتش و تأمین نیازمندیهای ارتش از سوی آمریکا است. با او از اثرات سخن پراکنی‌های بی‌بی‌سی حرف زدیم. ژنرال جونز، Jones رئیس ستاد مشترک، وار گفتگو شد و گفت: دو دولت آمریکا و انگلیس، در عالی‌ترین سطح، مشغول گفتگو در این باره هستند. بار دیگر اصرار ورزیدیم با خمینی تماس مستقیم گرفته شود.

در 12 ژانویه، با ژنرال ربیعی در دفترش، و به درخواست او، ملاقات کردم. وی می‌گفت همه ما بجرم حمایت از شاه و بختیار محاکمه خواهیم شد. و اصرار ورزید که آمریکا باید با خمینی تماس مستقیم پیدا کند و او را به همکاری وادار بسازد. ژنرال ربیعی اصرار تمام ورزید که اگر قرار بر این باشد که امرای ارتش با شاه کشور را ترک نگویند، باید بلادرنگ کودتا کنند. به او گفتم مخالف اینکار نیستم الا اینکه اول باید اقبال موفقیتی به حکومت بختیار داد. او می‌گفت چرا خمینی را از بین نمی‌برید؟ در اینجا به او گفتم آمریکا در گذشته از اینکارها می‌کرد اما حالا دیگر نمی‌کند. چرا از آمریکا می‌خواهید این کار را برای شما بکنند. چرا شما خود نمی‌کشید؟ ربیعی به آرامی جواب داد، ایرانیها حاضر نمی‌شوند با رهبران مذهبی اینطور کاری را بکنند...

در این میان، زنگ تلفن به صدا درآمد... ربیعی گفت اعلیحضرت بودند. فرمودند هواپیما را آماده کنید...

در همان روز با ژنرال طوفانیان نیز گفتگو پیش آمد. او نیز از خاموش کردن صدای بی‌بی‌سی و حذف خمینی می‌پرسید... و سرانجام در جمع امرای ارتش گفتم شرط حمایت آمریکا از ارتش اینست که ارتش از بختیار حمایت کند...

تماس با خمینی از طریق فرانسه:

سلیوان راه حل را در این می‌دید که با جمهوری اسلامی موافقت شود. بالاخره آمریکا از طریق فرانسه با خمینی تماس گرفت. پاسخ خمینی به پیام کارتر منفی بود. وزیر دفاع می‌گفت شاید در آینده او بیشتر راه بیاید. وزیر دفاع مطمئن بود به محض آنکه شاه کشور را ترک کند، خمینی بسوی ایران حرکت خواهد کرد. وزیر دفاع از امکان کودتا در صورت ناکامی دولت بختیار پرسید. رئیس جمهور کاملاً موافق بودم. اما حداقل کدام بود؟ 5 تا 10 هزار کشته، در آن روز بهایی بود که باید برای جلوگیری از کشته شدن يك میلیون نفر دیرتر، پرداخت می‌شد...

نیویورک تایمز مقاله‌ای نوشته بود که برژنسکی، سفیر آمریکا در تهران را نادیده گرفته و از طریق اردشیر زاهدی با شاه ارتباط برقرار کرده است. بعد معلوم شد این امر واقعیت دارد...

آیا امرای ارتش با خمینی تماس گرفته‌اند:

در 13 فوریه، به دفتر ژنرال قره‌پاچی رفتیم. از من خواسته بود پیش از جمع شدن امرای، با هم گفتگو کنیم. با کمال تعجب، ژنرال ربیعی را در آنجا تنها یافتیم. او گفت دیگران گرفتارند و او را سخنگوی خود قرار داده‌اند. در گفتگو بودیم که شاه تلفن کرد و از ربیعی خواست هواپیما را آماده کند.. من فرصت را غنیمت شمردم و ربیعی را سخت تحت فشار قرار دادم تا بگوید آیا گروه با کسی از اطرافیان خمینی تماس برقرار کرده است یا نه؟ من می‌گفتم باور نمی‌کنم تماس برقرار نکرده باشی و او تکذیب می‌کرد. پرسیدم اگر فکر می‌کنید در این کار سودی نیست چرا با ملاحی دیگر و آیت‌الله‌های دیگر تماس نمی‌گیرید؟ هر يك از آنها، چند نفر از آنها را می‌شناسند. آیا فکر نمی‌کنند با این تماسها، بتوانند دیوارهای بی‌اعتمادی را فرو بریزند؟ ربیعی پاسخ داد هیچک از آنها سودی در این تماسها نمی‌بینند.

توضیح: واقع آن است که آقای داریوش فروهر، در همین ایام به پاریس آمد. وی حامل پیامی از امرای ارتش بود. امرای ارتش تضمین می‌خواستند و عهد کتبی که: به آنها همه، تأمین داده شود. ارتش بر جا بماند و پای انتقام‌گیری در میان نباشد.

پیام آنها را به آقای خمینی رساندم. وی پذیرفت که منتهی شامل بنویسد و امضاء کند که هرگونه شك و تردیدی را از خاطر نظامیان برداید. و نوشت.

متن را به آقای فروهر دادم. روز ورود به تهران آقای فروهر زودتر از هواپیما پیاده شد تا به ستاد ارتش برود و عهد کتبی را به امرای ارتش بدهد.

در روزهای پیش از 22 بهمن، آقای فروهر که قرار بود رابط نظامیان با آقای خمینی باشد، تلفن کرد که امرای ارتش نگران شده‌اند. زیرا آقای خمینی هاشمی رفسنجانی را رابط معین کرده است. می‌پرسید نکند عهد کتبی مثل قول شفاهی، با اندک تغییر محیطی، از اعتبار بیفتد؟ نزد آقای خمینی رفتیم و به او گفتم چرا قراری را که خود گذاشته، بر هم زده است؟ گفت: نه بر هم نزده‌ام. چون در اینجا يك سرو هزار گرفتاری دارم و ممکن است آقای فروهر هر لحظه نتواند به من دسترسی پیدا کند. گفتم به هاشمی رفسنجانی بگويد تا قضیه را بفوریت به من برساند. وگرنه آقای فروهر همچنان رابط هستند. قره‌پاچی نیز رابطه‌گیری «بعضی از امرای ارتش» را با آقای خمینی در کتاب خود آورده است. در موقع خود، خواهیم دید. کتاب ژنرال هایزر را پی بگیریم:

دلایل شکست: توانایی‌های رهبر انقلاب

گروه اصرار می‌ورزید که بای آمریکا جلو آمدن خمینی را بگیرد. می‌پرسیدند آیا آمریکا نمی‌تواند باتفاق فرانسه، آمدن خمینی را به تأخیر بیاورد؟ گفتم تا توانستیم در این باره به واشنگتن فشار آورده‌ام. باز فشار می‌آورم. آنها نیز باید در پی کارهایی باشند که باید کرد. پرسیدم چرا بختیار احساس می‌کند که مراجعت خمینی فاجعه بیار می‌آورد؟ آیا حضور او مانع از آن می‌شود که وی بتواند چرخ اقتصاد را به راه بیاورد؟ آیا از ارتش نامطمئن است؟ پاسخی هیچ به من ندادند.

روشن بود که امرای 5 گانه ستابی در کار نشان نمی‌دادند. يك مشکل، قره‌پاچی بود... مسلم بود که دیگران به او، بمثابة رهبر احترام نمی‌گذارند. زمان بر ضد ما پیش می‌رفت. من نیز نمی‌توانستم بطور دائم در تهران بمانم. آنها باید مهار کار را در دست می‌گرفتند.

شب هنگام با وزیر دفاع صحبت کردم. گفت خواهند کوشید فرانسه را وادارند تا آمدن خمینی را به تأخیر بیاورد و پرسید چرا فکر می‌کنید نیامدن او اینهمه اهمیت دارد؟ به او گفتم مراجعت او همان اثر را دارد که برق وقتی می‌گیرد. ایرانیان به پایگاه قدرتی نیاز دارند تا بدان دلبنند. ورود خمینی صدها هزار نفر را به خیابانها خواهد کشاند. اگر مهلتی برای بختیار فراهم شود تا او آمریت خویش را برقرار بسازد، مردم بیشتری به او بمثابة رهبر خواهند گروید...

وزیر دفاع تعلیمات 11 ژانویه خود را تکرار کرد که مطلقاً نباید کودتای نظامی اقبال استقرار حکومت غیرنظامی را از بین ببرد. تنها وقتی این اقبال از بین رفت می‌تواند و باید دست به کودتای نظامی زد. در همین روز، سیروس ونس، وزیر خارجه ما، اعلان کرد که شاه بزودی ایران را ترک خواهد گفت. این امر برای من مسئله بوجود می‌آورد. زیرا ایرانیان از آن این نتیجه را می‌گرفتند که آمریکا شاه را به ترک کشور ناگزیر کرده است.

شاه می‌رود و بازرگان و بهشتی می‌خواهند با نظامیان دیدار و گفتگو کنند:

در 14 ژانویه، سلیمان گفت بهشتی و بازرگان می‌خواهند با نظامیان تماس بگیرند. من نامها و شماره‌های تلفن آنها را بردم تا مگر امرای ارتش روز و ساعتی برای این دیدار معین کنند.

به تقاضای ما، اعلیحضرت موافقت کرد پیامی رادیو - تلویزیونی، در درجه اول خطاب به نیروهای مسلح بفرستد. شاه از نقشه‌های تازه آگاه بود و خوب می‌دانست که تنها ارتش می‌تواند اجرائشان کند. بنابراین، پیامی به نیروهای مسلح دایر بر اینکه با هم بمانند، برای کشور کار کنند و از حکومت جدید حمایت کنند، بسی سودمند بود. او از ژنرال قره‌پاچی خواست به قصر نیاوران برود و او را در تهیه پیام یاری کند...

وقتی نوبت گزارش فعالیت‌های روز به وزیر دفاع رسید، او گفت فرانسویها می‌گوشند خمینی را از زود حرکت کردن بسوی ایران منصرف کنند. به او هشدار می‌دهند اگر بازگردد، خون‌ریزی بغایت شدید خواهد شد...

مشکل گل

در 15 ژانویه، شیوه جدیدی از مبارزه عمومیت پیدا کرد. حمله جدیدی به ارتش در کار آمد و سلاحی که بکار رفت دوستی و مهربانی بود. راه پیمایان با خود سبدهای گل حمل می‌کردند و بر دهانه‌های لوله تفنگ سربازان می‌گذاشتند. تانک‌ها را گل باران می‌گردند. با سربازان بغایت مهربان و مؤمن بودند.

فن برادری کردن با ارتشیان، بخصوص با سربازان جوان، تهدید جدیدی بود زیرا آنها را مجنون می‌ساخت... یکی از کسانی که با نثار گل تبلیغ برادری می‌کرد، پرسیده بود: «از این بدتر چه می‌شود که با پول ایران اسلحه بخرند و آنها را در ریختن خون جوانان افتخار آفرین ایرانی، بکار برند؟ بدین ترتیب آمریکا پول ما را از ما گرفته و خون مردم ما را در توطئه‌های استعماریش می‌ریزد. ننگ بر هر ایرانی که از اینگونه دستورها پیروی کند.

در شهرهای شیراز و تبریز و اصفهان به مراکز ساواک نیز حمله شد. این حملها با گل توأم گشت. گروه امرای ارتش با وجود این حملها، نیاز بیشتری به کمک

واشنگتن پیدا نکردند. ربیعی و طوفانیان استدلال می‌کردند که با این اوضاع، با رفتن شاه باید کودتا کرد. اما قره‌پاچی می‌گفت این امر ضرورت ندارد... عنوان شد که حزب توده دعوت به قیام مسلحانه کرده است. امرای ارتش اعتیالی به این دعوت نداشتند و در عوض حمله با گل نیروهای خمینی، قرار از آنها ربوده بود.

از قره‌پاچی پرسیدیم می‌توان ترتیب ملاقاتی را با رهبران مذهبی داد؟ او گفت ژنرال مقدم ممکن است آنها را ملاقات کند. اما نگفت چه وقت و کجا... دو تاکتیک جدید، یکی حمله با گل و دیگر حمله به مقر ساواک در شهرها، ابتکار عمل را از کف بختیار بدر برده بود و نیاز فوری به مخالفان را بوجود آورده بود. سلیوان گفت رهبران مذهبی هنوز خواستار ملاقاتند و ارتشها باید به دیدار مذهبی‌ها بروند. به او گفتم بار دیگر خواهم کوشید به اینکار و ادارشان کنم.

یزدی آمدن خمینی را به تأخیر می‌اندازد:

ساعت 10 شب، برای دادن گزارش، از راه تلفن امن، با براون Brown وزیر دفاع ارتباط برقرار کردم. غیر از وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک، دکتر برژینسکی نیز بود. برژینسکی می‌پرسید آیا نظامیان طرحهای کودتا رتبه‌بندی کرده‌اند و اگر حکومت بختیار فروافتاد، می‌توانند وارد عمل شوند؟ گفتم: بله اما... غیر از کمبود لایس گرم و... بخصوص گازوییل و بنزین، کمبود وقت دارند. اگر امروز شاه برود و فردا خمینی بیاید تمامی نقشه‌های ما نقش بر آب خواهند شد. در اینجا، وزیر دفاع گفت خبرهای خوبی دارد: بر اثر کوششهای ما و همکاری فرانسه، یکی از افراد خمینی (که او را ابراهیم یزدی یافتیم) به خمینی فشار آورده است تا سفر خود را به ایران به تأخیر بیندازد.

من به براون Brown گفتم باید بیشترین اطلاعات از تحریکات خمینی تحصیل و در اختیار ما قرار گیرند. همه عاملها باید بکار گرفته شوند تا از او و کسان او بیشترین اطلاع را تحصیل کنند...

از حرفهای برژینسکی آشکارا می‌فهمیدم که وی جانبدار انتخاب سوم، یعنی کودتای فوری است. او می‌خواهد مطمئن بشود ما آمادگی این کار را داریم. بعد نوبت به سلیوان رسید تا با مقامات وزارت خارجه ارتباط بگیرد. از واشنگتن به او گفتند امیدواریم شما در اطاق تنها هستید. آنچه می‌خوانید، برای چشمهای شما است. چشمهای ژنرال هویزر نباید به آن بیفتند... پنداری ما را دو نماینده از دو کشور می‌دانند!...

در 16 ژانویه، در جلسه گروه باز از کودتا در همان شب که شاه کشور را ترک میگفت و مشکل خمینی و از اینکه شاه گفته است از شما اطاعت کنیم، صحبت به میان آوردند. از آنها پرسیدیم آیا طرح این کودتا را تهیه کرده‌اید؟ گفتند: ما تنها عناصر یک طرح را مشخص کرده‌ایم اما هنوز طرح را آماده نکردیم. به من اطمینان دادند که همان شب کودتایی نخواهند کرد. قره‌پاچی گفت حقیقت اینست که آمادگی نداریم. بختیار نخست وزیر است و ما باید از او حمایت کنیم...

رفتن شاه، مرحله اول بود!:

شب هنگام، به وزیر دفاع از حمله با گل و بوسه گزارش دادم و قول قره‌پاچی را گفتم که بلافاصله بعد از رفتن شاه، کودتایی انجام خواهد شد... به آنها گفتم وقتی می‌توانم احسلس کنم مأموریت خود را با موفقیت انجام داده‌ام که ببینم حکومت بختیار اقدامات مثبتی را انجام می‌دهد. ما طرحهایی را تهیه کرده‌ایم و باید بعضی از آنها را به اجرا بگذاریم. رفتن شاه مرحله اول از مراحل مأموریتی بود که رئیس جمهوری به من سپرده بود. اکنون من آمادهم مسئولیت انجام مرحله دوم را بر عهده بگیرم. با این سخن مخالفتی اظهار نکردند.

بار دیگر از اثرات حمله با گل، بخصوص نزد افراد جوان ارتش، حرف زدم و اصرار ورزیدم و واشنگتن با خمینی ارتباط مستقیم بگیرد. برژینسکی به اصرار و تاکید به من می‌گفت، انتخاب کودتا باید در دستور بماند. ارزش طرح ریزی به اینست که امکان کودتا را قطعی بگرداند. ما باید مخالفان را ناگزیر کنیم میان حکومت بختیار یا کودتا یکی را انتخاب کنند. این امر ممکن است آیت الله را وادار کند پیش از اقدام، دو بار فکر کند...

به براون Brown گفتم حیات حکومت بختیار به دو امر بستگی دارد: خمینی نیاید و او بتواند چرخهای دستگاههای اداری و اقتصادی را بکار بیندازد. خمینی باید سفر خود را یک تا دو ماه به تأخیر بیندازد. اگر خمینی بلادرنگ بیاید، قطعاً جنگ داخلی روی خواهد داد...

به انتظار آمدن خمینی:

در 17 ژانویه 1979، در جلسه گروه 5 نفری امرای شرکت کردیم. صحبت از این شد که اگر با رهبران مذهبی به توافقی برسند، تشخیص اخلاص گران آسان می‌شود. می‌توان آنها را منزوی ساخت.

ژنرال بدره‌ای گفت از زمان حمله با گل و بوسه، فرار از ارتش زیاد شده است. اما مسئله‌ای جدی نیست.

در 18 ژانویه، در جلسه، ژنرال مقدم نیز شرکت کرده بود. خمینی اعلام کرده بود که شورای انقلاب را در داخل کشور تشکیل داده است. گروه بر این عقیده بود که لحظه حقیقت رسیده است. در تهیه طرحها بقدر کافی پیشرفت کرده‌اند و می‌توانند بلادرنگ دست بکار اقدام نظامی بشوند. اما ارتش سوخت نداشت.

بختیار سید جلال تهرانی را به پاریس می‌فرستد:

بختیار، سید جلال تهرانی، رئیس شورای سلطنت، را به پاریس می‌فرستد تا با خمینی گفتگو کند. از قرار سید جلال تهرانی در دوره شاه، جان خمینی را نجات داده بود و احتمال می‌رفت باب گفتگو را با او بگشاید. پیام اصلی که تهرانی حامل آن بود، این بود که خمینی باید از «دسته سوم» بترسد. ضدیت او با حکومت می‌توانست راه قدرت را برای کمونیستها بگشاید. جلو این کار، تنها با همکاری خمینی با حکومت و ارتش ممکن بود گرفته شود...

نزدیک نیمه شب بود که ارتباط با واشنگتن با تلفن امن برقرار شد. من به براون Brown، وزیر دفاع گزارش روز را دادم و درباره تظاهرات فردا (19 ژانویه) گفتگو کردیم. وقتی به او گفتم آقای تهرانی برای گفتگو به پاریس رفته است، او پاسخ داد که موافق گزارشها که دریافت کرده است، سید جلال تهرانی از ریاست و عضویت شورای سلطنت استعفا کرده است...

وی نظر مرا درباره بختیار پرسید. من پاسخ دادم او مهارت و شجاعت زیادی از خود بروز داده است. از میان کسانی که از پس این موقعیت بتوانند برآمد، وی بهترین کس است... وی پرسید آیا در میان نظامیان، لیدری وجود دارد و من پاسخ دادم که قره‌پاچی مرد این میدان نیست. و اگر پای کودتا بمیان آید، از عهده برنخواهد آمد. در عوض خسروداد، طوفانیان، بدره‌ای و بیشتر از اینها ربیعی به اینکار توانا هستند. راجع به دربار حبيب اللهي نیز نظرم بر لزوم احتیاط است چرا که هیچ بعید نیست که وی با کودتا موافق نباشد.

در 19 ژانویه، تظاهرات مردم تهران انجام گرفت. جمعیت 300 تا 500 هزار نفر بیشتر نشد. طوفانیان و ربیعی که برای ملاحظه جمعیت با هلی کوپتر بر فراز تهران پرواز کرده بودند، با روحیه‌های خوبی باز آمدند و مشاهدات خود را گزارش کردند... در این وقت قره‌پاچی نیز با خبرهای خوب آمد: بختیار با تصرف و اداره گمرک توسط ارتش موافقت کرده است...

تفاهم میان حکومت بختیار و مذهبی‌ها مفید است!:

شب هنگام با براون Brown به گفتگو نشستیم. براون Brown گفت به امرای پنجگانه و از طریق آنها به بختیار بگویم که آمریکا نگران آنست که رژیم بدست چپ بیفتد. در بیان مبهمی گفت: واشنگتن نمىخواهد بختیار را به ائتلاف با مخالفان خود مجبور کند. اما نوعی ایجاد همراهی و هماهنگی میان گروه‌های مذهبی و حکومت، کار خوبی خواهد بود. و بروز داد که رئیس جمهوری فردا تعلیمات جدیدی به من و سلیمان ابلاغ خواهد کرد. رئیس جمهوری شخصاً روی این دستورات دارد کار می‌کند. بمحض اینکه آماده کرد، ابلاغ خواهد کرد. تغییر اساسی در تعلیمات سابق نمی‌دهد. تنها آن تعلیمات را با شرائط روز سازگار می‌کند.

در 20 ژانویه، بعد از صرف صبحانه، به ستاد ارتش رفتم و خواستم پیش از جمع شدن گروه، قره‌پاچی را ببینم. قره‌پاچی مرا پذیرفت. سوال اول من این بود. کار اجرای طرح در دست گرفت گمرکات به کجا رسید؟ او پاسخ داد رها شد!

به من حالت شوک دست داد. آنچه را می‌شنیدم باور نمی‌کردم. گفتم: «شما ژنرالها را به اجرای آن امر کردید و خود اجرای آن را موقوف کردید؟». پاسخ او این بود که مخالفان از فشار خود کاسته‌اند و مهار خود را بر گمرکات شل کرده‌اند. اجازه داده‌اند کالاهایی که از مرز ترکیه وارد می‌شوند، ترخیص شوند. از اینرو ژنرالها لازم ندیدند طرح را به اجرا بگذارند.

من بیش از اندازه عصبانی بودم و البته خیلی مودب نبودم. خواستم تحقیق بشود تا معلوم گردد آیا برآستی از فشار و مهار بر گمرکات کاسته شده است یا نه؟ چطور مخالفان به این نتیجه رسیده‌اند که مهار را شل کنند. آیا بر حسب اتفاق بوده است؟ قره باغی به این پرسش پاسخ نداد. پرسیدم آیا رها کردن اجرای طرح را با بختیار در میان گذاشته است و او با این امر موافقت کرده است؟ باز پاسخ نداد. من هنوز پاسخ این پرسش را نمی‌دانم اما هرگز باور نکرده‌ام بختیار با آن موافقت کرده باشد. وارد کردن مواد غذایی، یکی از هدفها بود. بهمان اندازه مهم بود که وارد کردن تفنگ و تجهیزات. اما مهمتر از همه اینها، این بود که به ملت نشان داده شود آقای بختیار توانایی حکومت کردن را دارد...

آنقدر عصبانی بودم که دیگر مایل نبودم نزد قره‌پاچی بمانم. به او گفتم می‌روم و نزدیک ظهر برای شرکت در جلسه امرای باز می‌گردم.

قره‌پاچی استعفا می‌کند:

به دفترم بازگشتم، تازه شروع کرده بودم به خواندن روزنامه‌ها که اطلاع دادند دو ژنرال، طوفانیان و ربیعی بیدارم آمده‌اند. دیدارشان غیر عادی بود و به نمایندگی آمده بودند. وقتی وارد شدند، هر دو قیافه‌هایی شکسته داشتند. گفتن قره‌پاچی استعفا کرد. این فکر بصرم آمد که الخیر فی مواقع. گفتند دیشب بختیار مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داده و در آن گفته است تمام سعی خود را می‌کند که حکومت در اداره امور کشور موفق شود. اما اگر کوشش‌های بجایی نرسیدند، کشور تحت اداره ارتش در خواهد آمد. گفتند این اظهارات سبب استعفا قره‌پاچی شده است... از من خواستند نزد قره‌پاچی بروم و از او بخواهم استعفا خود را پس بگیرد.

به آنها گفتم بهتر نیست استعفا او را معتنم بشماریم؟ آنها گفتند با دربار حبيب اللهي و ژنرال بدره‌ای نیز صحبت کرده‌اند. حتی با خسروداد نیز گفتگو کرده‌اند. همه اتفاق نظر دارند که باید قره‌پاچی را واداشت استعفا خود را پس بگیرد. گفتم شاید یکی از شما رئیس ستاد بهتری باشد؟ اما با کمال تعجب دیدم هر دو از قبول این مقام سرباز زدند.

پذیرفتم با قره‌پاچی صحبت کنم و هر سه به محل کار او در ستاد مشترك ارتش رفتیم و بدون تشریفات وارد دفتر شدیم. پرسیدم آیا بواقع استعفا کرده است؟ او پاسخ داد بطور رسمی نه... او نمی‌تواند با چشم انداز حکومت نظامی مواجهه کند و نیز نمی‌تواند مسئولیت رهبری اقدام نظامی را بپذیرد.

به او گفتم استعفا عملی بکلی غیر مسئولانه و بی وفایی به شاه است. وفا نکردن به کشور خود او است. و گمان نمی‌کنم خدا از اینکار او راضی باشد... احساس نمی‌کردم که حرف‌هایم اثری در او می‌گذارند. با خود نیز در دعوا بودم. زیرا نزد خود فکر می‌کردم استعفا او حسن اتفاق است.

سخنان بختیار بسیار عاقلانه بود. او برای خمینی روشن کرده بود که آلترناتیو دیگری وجود ندارد و باید میان او و کودتای ارتش، انتخاب کند. تردید دارم که قره‌پاچی درک می‌کرد آقای بختیار تحت چه فشارهایی تصمیم‌هایی از اینگونه را اتخاذ می‌کرد.

واشنگتن با دولت ائتلافی مخالف است:

سلیمان پیشنهاد می‌کرد دولت ائتلافی با خمینی تشکیل شود. و واشنگتن با این مخالف بود. با مذاکره با خمینی موافق بود اما با بیشتر از این نه! امر دیگری که مرا نگران می‌ساخت، پیام سفارت به وزارتخارجیه در ارزیابی ارتش ایران بود. بنا بر این ارزیابی، ارتش بیر کماغذی بود. ارتش کفایت نداشت و در حال متلاشی شدن بود... اما تاریخ می‌گوید برای مهار يك کشور لازم نیست نیروهای بزرگ در اختیار داشت. نقشه‌ها که طرح شده بودند برای مهار کشور با مطمئن‌ترین نیروها بود. استراتژی این بود که تأسیسات کلیدی دفاع شوند. قصد نداشتیم بر تمامی شهرها مسلط شویم. اینکار به تلفات بسیار و به هدر رفتن نیروها و امکانات می‌انجامید. بنابراین ارزیابی سفیر نادرست بود...

بر آن شدم به وزیر دفاع گزارش کنم. در واشنگتن نبود، با معاون وزارت دفاع، شارل دانکن صحبت کردم. موضوع استعفا قره‌پاچی را گفتم، پرسید اگر او بر استعفا خود بماند چه کس دیگری می‌تواند از عهده ریاست ستاد برآید؟ گفتم آمادگی پاسخ به این پرسش را ندارم. بلافاصله بعد از اینکه دانستم سلیمان چه کرده است، به شما تلفن می‌کنم و پاسخ این پرسش را می‌دهم.

وقتی سفیر از نزد بختیار باز آمد، از قیافه‌اش پیدا بود که موفق بوده است. آقای بختیار پذیرفته بود که استعفای قره‌پاچی را پس بدهد و خود، نیز او را متقاعد کند استعفایش را پس بدهد.

خمینی تصمیم گرفته است به سوی ایران حرکت کند:

در 12 ژانویه، وقتی وارد دفتر رئیس ستاد شدم، گروه 5 نفر برگرد ریعی حلقه زده بودند و او روزنامه‌ای در دست داشت. قیافه‌ای شکسته داشت. روزنامه را بطرف من تکان داد و عنوان بزرگ آن را نشان داد:

امام خمینی جمعه وارد می‌شود. روزنامه تهران جورنال بود... از قرار آقای یزدی روز حرکت را معین کرده بود...

آقای یزدی همچنین گفته بود يك شورای انقلاب 5 نفری، جایگزین شورای سلطنت خواهد شد. از ملاقات آقای تهرانی، رئیس شورای سلطنت با آقای خمینی، که برای گفتگو با او به پاریس رفته بود کلمه‌ای نبود. در عوض گزارش داده بود که رمزی کلارك Ramsey Clarck برای دیدار خمینی به پاریس می‌رود. ژنرال ریعی جدی می‌گردد که ما باید خمینی را بکشیم... اما من به آرامی به او گفتم اینکار از اصول کار دستگاه دولت آمریکا نیست. اگر بر ارتشیان روشن است که چاره کار کشتن خمینی است، چرا خود این کار را نمی‌کنند؟ پاسخی نداد و من گفتم گفتگو در این باره‌ها دیگر کافی است. چرا به سر وقت کار خود نرویم؟... رو کردم به قره‌پاچی و گفتم فکر می‌کنم از شما توضیحی درباره علت استعفایتان طلبکارم... قره‌پاچی گفت علت استعفایم آن بود که نخست وزیر بدون کمتر شوری با من، بدون اینکه پیش از ایراد آن اظهارات با نظامیان در این باره هماهنگی بوجود بیاید، آن اظهارات را کرد...

از میزان آمادگی طرحها پرسیدم. گفتند بهترین موقع برای بازیبن آنها است زیرا همان شب جلسه شورای امنیت ملی تشکیل می‌شود. بختیار از آنها خواسته بود پاسخ دو پرسش را بیاورند: وضعیت نیروهاشان و وضعیت طرحهاشان... می‌گفتند اگر خبر تهران جورنال راست باشد، ما باید سریعتر عمل کنیم. شب هنگام به وزیر دفاع گزارش دادم. گفتم واشنگتن باید بداند که تهدید واقعی و فاجعه‌آمیز، بازگشت زود خمینی است... نظامیان می‌پندارند بازگشت خمینی بمعنای پایان قطعی کارشان است.

چند سناریو را عنوان کردم. از دلپذیرترین و در عین حال محتمل‌ترینشان شروع کردم: خمینی به مثابه يك رهبر دینی باز می‌گردد و در صدد نمی‌شود که در دم صندلی را از زیر بختیار بکشد. در این صورت نیز نمی‌توان واکنش نظامیان را واضح کرد اما گمانم اینست که بر موضع خود پابرجا می‌ماند. سناریو دیگر اینست که خمینی بلادرنگ با حکومت بختیار گلاویز مشود. در این فرض، واکنش نظامیان به مقیاس وسیع به نوع پاسخ بختیار بستگی دارد. اگر دستور بدهد که به حمایت او وارد عمل شوند، باورم اینست که اطاعت خواهند کرد. فکر می‌کنم اگر چنین کنند، موفقیت قابل ملاحظه‌ای را در تأمین امنیت عناصر حیاتی قدرت، نفت، مخابرات، آب و گمرکات بدست می‌آورند. احتمال خون ریزی بزرگ نیز می‌رود.

اگر آقای بختیار نظامیان را بکار نگیرد، کنار برود و به نظامیان بگوید، کودتا کنید، واکنش دیگر خواهد بود. احتمال می‌رود، ژنرال قره‌پاچی از اینکار سرباز بزند اما روسای سه نیرو در اینکار هر چه در قوه دارند، بکار خواهند برد و تنها اقلی از امرای ارتش از قره‌پاچی پیروی خواهند کرد. اما مسئله واقعی اینست که تازه اگر نظامیان با موفقیت مهار کشور را بدست بیاورند، بعد چه بایدشان کرد و چه خواهد شد؟ آیا کسی را دارند که در رأس حکومت، کشور را از لحاظ سیاسی و اقتصادی اداره کند؟

شاه در مصر به انتظار است!:

در 22 ژانویه، صبح، هنگام صرف صبحانه، روزنامه‌ها را می‌خواندم. مطلبی از پروادا مورخ 20 ژانویه چشمان مرا بخود گرفت. مقایسه‌ای با کودتای 1953 کرده و نوشته بود آن زمان هم شاه کشور را بطور موقت ترك کرد تا کودتا بشود و بازگردد.

این نوشته مرا به فکر فرو برد. زیرا شاه هنوز در مصر بود و بنا بر قرار، حرکت نکرده بود. نمی‌دانستم او مجذوب مهمان نوازیهای پرزیدنت سادات شده و در آنجا درنگ کرده بود و یا به امید بازگشت به کشورش مانده بود؟ گرچه ژنرالها انکار می‌کردند اما مطمئن بودم که وی با اینها در تماس بود... مطمئن بودم که خط تلفنی مستقیم با شاه دارند و او بدون شك می‌داند که خمینی قصد مراجعت دارد و فکر می‌کند اگر اوضاع خواست از مهار بیرون برود، او باید در دسترس باشد. وقتی وارد دفتر کار شدم، روزنامه تهران جورنال را دیدم. در بالا، با عنوان درشت از قول بختیار نوشته بود که من از تمامی نخست وزیران ایران قوی‌تر هستم و در زیر آن باز از قول او نوشته بود: من قصد ندارم استعفا بدهم...

در اجتماع امرا، ژنرال مقدم نیز شرکت کرده بود. قره‌پاچی گفت در جلسه شورای امنیت ملی درباره آمدن خمینی گفتگو شده است. بختیار می‌گفت به خمینی هشدار خواهد داد که اگر بخواهد بعنوان رهبر سیاسی به کشور بازگردد، بر خلاف قانون اساسی است. خمینی گفته است تنها بمنابۀ يك رهبر مذهبی به ایران باز می‌گردد و بوظیفه نظارت بر کار دولت بسنده می‌کند. اما این حرف هیچکس را قانع نکرد. ژنرال ریعی گفت به بختیار پیشنهاد کرده است هوایمای خمینی را در هوا در میان بگیرند و ناگزیر کنند در جنوب کشور، فرود آید. این بهترین راه حل برای مهار کردن مردم و بازداشتن خمینی از چنگ انداختن بر دستگاه دولت است. بحث طولانی در این باره شده اما تصمیمی اتخاذ نشده بود.

در این جلسه که چهار ساعت بطول انجامید، ژنرال مقدم حرف زیادی نزد. از او پرسیدم از گفتگوها با عوامل مذهبی چه حاصل؟ گفت بطور روزمره تماس دارد اما به نتیجه‌ای مشخص دست نیافته است...

در مراجعت به دفترم، پیامی از ژنرال هیگ Haig رسیده بود که خواندم: اساسی است که الف - بختیار و نظامیان با هم تدابیر سخت اتخاذ کنند و کشور را از افتادن در هرج و مرج نگاهدارند و یا، ب - نظامیان بطور يك جاتبه وارد عمل شوند. در این صورت ما باید به حالت آماده باش در آیم تا پیام روشنی باشد برای روسیه، متحدان اروپایی و کشورهای همسایه ایران. باید برای همه روشن شود که هر اقدامی از سوی بختیار و یا نظامیان از حمایت کامل آمریکا برخوردار است... شب هنگام با وزیر دفاع به گفتگو نشستیم. به او گفتم زمان می‌گذرد و متقاعد نشده‌ام که گروه قدهم‌های اساسی برای شکستن اعتصابها برداشته باشد.

طرفداران خمینی از آمدن او احساس نگرانی می‌کنند!:

روزنامه‌ها نوشته بودند که طرفداران آیت الله از آمدن او در روز جمعه و خطرها که داشت، نگران شده و به او توصیه کرده‌اند مراجعت خویش را با تأخیر بیاتادزد. دلیل آنها این بود که به اندازه کافی در جلب حمایت نظامیان پیشرفت نکرده‌اند و از آن بیم دارند که نظامیان کودتا کنند...

مشاوران او می‌پندارند وی باید صبر کند تا دولت بختیار و شورای سلطنت استعفا کنند و شورای انقلاب در کار مستقر شود و بعد بیاید... جای تردید نبود که مهندس بازرگان و جبهه ملی بر این نظر بودند و به خمینی پند می‌دادند که در آمدن شتاب نکند.

در 23 ژانویه، بهنگام صرف صبحانه درباره توانایی ارتش با سفیر گفتگو بمیان آمد. با هم موافق نبودیم. جز اینکه درباره توانایی قره‌باغی با او هم نظر بودم.

قاعده‌ای را بیاد آوردم که ژنرال، جان. د. ریان John.D. Ryan

یکی از روسای گرانقدر ستاد هوایی آمریکا، بیان کرده بود: اگر کسی استعفا کرد و بعد آمد استعفا نامه خود را پس بگیرد، نباید آن را به او پس داد. زیرا نیت اولی او در ژرفای دل و دماغ او برجایند و هر بار که بحران پیش آید، روی می‌آیند. این آدم بکار لحظه‌های بحران نمی‌آید. قره‌باغی بطور روشن و قاطع نیت خویش را آشکار کرده بود. بنابراین اگر ناگزیر از اتخاذ تصمیمی مهم شود، بار دیگر استعفا خواهد کرد.

در جمع امرای پنجگانه ارتش حاضر شدیم و بحث رفت بر سر آمدن خمینی. ژنرال ربیعی همچنان بر این نظر بود که سه راه بیشتر نیستند:

هوایمی حامل او و همراهانش را باید سرنگون کرد و یا بر فراز کشور ثالثی منفجر ساخت و یا فرودگاه را بست که نیاید...

شاه حالا به مراکش رفته و رفتن خود را از آنجا به آمریکا به تأخیر انداخته است. شنیده‌ام که به انتظار بازگشت نشسته است. از گروه پرسیدم اطلاعی از مقصد او دارند!... آیا فکر بازگشت به ایران را در کله دارد؟ جوابی ندادند. من گفتم فکر می‌کنم بازگشت او مثل بازگشت خمینی فاجعه‌آمیز است... و وقتی آنها را تحت فشار قرار دادم که چرا بختیار طرحها را به اجرا نمی‌گذارد و اعصابها را نمی‌شکند، پاسخ آنها این بود که وی می‌خواهد از ارتش تنها بعنوان آخرین علاج استفاده کند. شاید اشتباه می‌کردم اما باورم این بود که از فرصت استفاده از ارتش بعنوان آخرین علاج، چند روزی گذشته بود...

بار دیگر از نتیجه تماسهایش با رهبران مذهبی پرسیدم. حالا به این موضوع توجهی خاص پیدا کرده بودم. زیرا یکی از راههای جلوگیری از آمدن خمینی، استفاده از این مجاری بود. نمی‌شد او را تهدید کرد که اگر بیاید کشته خواهد شد. وی گفت تهدیدشان کرده است که اگر خمینی بخواهد حکومت را سرنگون کند، عملی غیرقانون اساسی مرتکب می‌شود و ارتش به تماشای او خواهد نشست.

دلایل شکست: نقشه استقرار در خوزستان و نقشه‌های دیگر انجام نمی‌شوند

حرفهای ربیعی و طوفانیان به من کمک کرد تا موضوعی را که در پیام وزیر دفاع بود، روشن بسازم: ژنرال جم، وقتی رئیس ستاد بود، نقشه‌هایی آماده کرده است برای وقتی که نظم و قانون از کشور بر می‌خیزد. بنابر طرحها - که شاه تصویبشان کرده است - دولت و نیروی مسلح به خوزستان منتقل می‌شوند. مناطق نفت خیز را در تصرف می‌گیرند و سر پلی برای همکاری با غرب بوجود می‌آورند. بتدریج در قسمت‌های دیگر کشور حکومت و نظم و قانون را برقرار می‌کنند. منابعی بروز داده‌اند که جم بتازگی از شاه پرسیده است آیا آن طرح هنوز وجود دارد. شاه پاسخ داده است بی شک وجود دارد اما کسی بر این نظر نیست که در شرایط امروز قابل اجرا باشد. من درباره این طرح، در 11 ژانویه، در دیدارم با او، گفتگو کردم. وی آن را بیاد نمی‌آورد و می‌گفت بی شک آنقدر کهنه است که هیچ بکار امروز نمی‌آید. وزیر دفاع گزارشی درباره این نقشه می‌خواست. بر آن شدم پیش از پاسخ به او، موضوع را با گروه امرای در میان بگذارم. در انتظار جلسه امرای، گزارشی برای ژنرال هایگ Haig تهیه کردم و فرستادم: درباره شکستن اعصابها در گمرکات و نفت و بانکها توسط ارتش، پیشرفتهایی کرده‌ایم اما هنوز راه درازی در پیش داریم. درباره کودتا، دارم آن را آماده می‌کنم اما تحت رهبری بختیار. قصدم آنست که حکومتی را مستقر کنم و نه خراب. نظامیان نمی‌توانند حکومت کنند... قتل خمینی جنگ داخلی در پی می‌آورد. اما اگر خمینی این هفته نیاید... خاطر جمع‌تر می‌شود.

در اجتماع امرای، گزارش کردم که در جلوگیری از آمدن خمینی موفقیت چندانی بدست نیاورده‌ام. به آنها گفتم نباید کاردانی خود را از دست بدهیم. ما به استفاده از تمامی 400 هزار افراد ارتش نیاز نداریم. با یک نیروی زبده و 20 هزار نفری می‌توانیم هر کار می‌خواهیم بکنیم. آنها پرسیدند فکر می‌کنم چه می‌شود اگر شاه به کشور باز گردد؟ پاسخ دادم تنها شانس پیدایش ثبات اینست که شاه و خمینی هیچیک به ایران نیایند. بختیار جوهر دارد و می‌تواند با قدری تنبیه، مهار کشور را بدست آورد و بر جا بماند. اما در حیرتم که چرا از توانایی خود رد شکستن اعصابها و بدست گرفتن زمام کشور استفاده نمی‌کنند...

به تأخیر انداختن مراجعت خمینی حتی برای 24 ساعت، مغتنم بود. می‌دادم بهترین راه حل اینست که اعلام کنیم فرودگاه بسته است...

در مراجعت به دفتر کارم، پاسخ پرسش وزیر دفاع را درباره طرح جم تهیه کردم: کارهایی که برای زنده کردن این طرح و بعمل در آوردنش انجام داده‌اند، از من مخفی می‌کنند. اما همانطور که ژنرال ربیعی می‌گوید بعضی تجهیزات را به جنوب منتقل کرده‌اند...

در 24 ژانویه، شب هنگام، بنا بر معمول به دادن گزارش به براون (Brown)، وزیر دفاع، پرداختم. حرف وزیر دفاع مرا لرزاند. گفت: باید به بختیار و نظامیان بگوئید ما پشت آنها هستیم... به او گفتم ما تا وقتی نتوانسته‌ایم سوخت در اختیار ارتش بگذاریم چگونه می‌توانیم به آنها بقبولانیم که در همه حال از آنها حمایت می‌کنیم و می‌توانند به اتکای این حمایت وارد عمل شوند؟

دو طرح برای جلوگیری از آمدن خمینی:

در 25 ژانویه، به اتفاق ژنرال گاست Gast برای شرکت در جلسه امرای ارتش به ستاد ارتش رفتیم. دو تصمیم کلیدی درباره مراجعت خمینی گرفته بودند. یکی این بود که وضعیت قرمز یعنی آماده باش کامل اعلان کنند و آماده هر اتفاقی بشوند. اگر خمینی با هوایمی افرانس بیاید، هوایمی را به جزیر کیش می‌برند و به او می‌گویند بخاطر امنیت او چنین کرده‌اند و او را بطور نامحدود در آنجا نگاه می‌دارند. و دیگری این بود که اگر مردم از مهار بیرون بروند و یا بازرگان حکومت خویش را تشکیل بدهد، کودتا می‌کنند و قدرت را در دست می‌گیرند. نفت، گمرکات و بانکها و تمامی نقاط حساس کشور را به اشغال خود رد می‌آورند. و خبر آمد که خمینی مراجعت خویش را به تأخیر انداخته است... وقتی وزیر دفاع را از موقوف آگاه کردم، به او گفتم توقع نظامیان اینست که شما خمینی را در پاریس نگاهدارید و در آنجا کنترلش کنید. اگر شاه و خمینی را در خارج نگاهدارید، حکومت بختیار این اقبال را دارد که استقرار پیدا کند.

ارتشبد فردوست به روسها اطلاعات می‌داد!:

جمعه 26 ژانویه رسید و مسلم گشت خمینی امروز نمی‌آید... پروادا مقاله‌ای نوشته بود. به بختیار نیز حمله برده بود که او امر ژنرال هایزر را اجرا می‌کند. مطمئن بودم که مقاله پروادا به مطبوعات ایران راه پیدا می‌کند و مشکلات بسیاری را پدید می‌آورد. مخالفان می‌گفتند که ارتش در مهار کامل من است. تردید نداشتم که هر اتفاقی می‌افتاد، مخالفان و مسکو به پای من می‌گذشتند. کامل تریب گزارش درباره فعالیت‌های مرا، خبرگزاری تسن و پروادا و رادیو مسکو می‌دادند. هر روز خبرهایی صحیح درباره فعالیت‌های روزانه‌ام منتشر می‌کردند. نه مطبوعات آمریکا و نه مطبوعات ایران این اطلاعات را پیدا نمی‌کردند و انتشار نیز نمی‌دادند. این امر سخت فکرم را

به خود مشغول کرد. می‌دانستم در جایی از ستاد ارتش، باید کسی را داشته باشند و این کس باید در جریان گفتگوها و فعالیتهای گروه 5 نفر باشد. وگرنه از کجا توانستند بدانند در کدام جلسه ژنرال مقدم شرکت می‌کند و یا من با قره‌پاچی، دو بدو گفتگو کرده‌ایم... هماغونه که گفتم، باورم اینست که ارتشبد فردوست که محل کارش اطاق مجاور قره‌پاچی بود، اطلاعات را به روسها می‌داد. اینطور به نظرم رسید که بهتر آنست بختیار به پاریس برود و با آیت الله گفتگو کند. اگر نه، باید فرودگاه را همچنان بست. قرار شد هر دو پیشنهاد را با بختیار در میان بگذارند.

بختیار به خمینی تلگرام می‌کند و بنا بر رفتن بختیار به پاریس می‌شود:

در 27 ژانویه، مهندس بازرگان با قره‌پاچی تماس گرفته و خواستار دیدارش شده بود. قصدش این بود که بداند آیا ارتش در حمایت از بختیار پابرجاست یا خیر؟ قره‌پاچی محکم بر این نظر بود که باید ملاقات در دفتر کار بختیار باشد. پرسیدم آیا بختیار همچنان احساسات خصمانه نسبت به مذهبی‌ها دارد؟ قره‌پاچی جواب داد دیروز دیداری با آیت الله بهشتی داشته است و بهشتی دیگر حکومت را غیرقانونی نمی‌خواند. وقتی به براون Brown گزارش فعالیتهای روزنامه را می‌دادم، او دو تلگرام را برای خواند. یکی بر این بود که فرانسویها برنامه پرواز ارفرانس را لغو کرده‌اند و دیگری تلگرام بختیار به خمینی بود که از وی خواسته بود سه هفته آمدن خویش را به ایران تأخیر بیندازد.... خمینی پذیرفت بختیار را بعنوان نخست وزیر بپذیرد. اما بعد در جلسه با سران نظامی بودیم که به قره‌پاچی تلفن شد و به او گفتند خمینی از پذیرفتن بختیار سرباز زده است. گفته است نخست باید استعفا کند و بعد به نزد او برود. تصمیم این شد که ارتش باید از استعفا بختیار جلوگیری کند. او باید خمینی را وادار کند در فعالیتهای خود، پا از دایره مذهب بیرون نگذارد و تا می‌تواند آمدن او را به ایران به تأخیر بیندازد. شاه هنوز در مراکش بود. گروه امرا به من گفتند بچه هایش به نزد او رفته‌اند یعنی اینکه برای مدتی می‌خواهد در آنجا بماند. شایع بود که قصد دارد به مصر بازگردد اما گروه بعدی می‌دانست به خاطر بازگشت به ایران تن دهد. بختیار موافقت کرد فرودگاه دو روز دیگر بسته بماند. ما به این نتیجه رسیدیم که اتمام حجت خمینی آنقدر غیرقابل قبول و موضع بختیار معقول است که وی باید آن شب یا فردا صبح در تلویزیون برود و وضعیت را برای مردم توضیح دهد... بار دیگر از گروه با ظرافت پرسیدم، آیا با شاه در ارتباط هستند یا نه؟ ژنرال قره‌پاچی بلادرنگ پاسخ داد هیچگونه رابطه مستقیمی وجود ندارد. فقط شنیده‌ایم قصد دارد در مراکش بماند و بسیار خسته است. بسیار ساکت و غمگین است. به خواب نمی‌رود و دوره‌های کزکردگی عمیق او طولانی هستند... ژنرال قره‌پاچی گفت آقای بختیار با حسن نرّیه، یک وکیل دادگستری که دوست او است و در پاریس بسر می‌برد، در تماس است. نرّیه دوست خمینی نیز هست. وی پیام نخست وزیر را به یزدی رسانده است که خمینی بخاطر سلامت ورود خویش و همراهانش، باید مسافرتش را به تأخیر بیندازد و یزدی پاسخ داده است، بسیار دیر است. آیت الله تصمیم خود را گرفته است و دیگر هیچ چیز تصمیم او را تغییر نمی‌دهد. نرّیه بر این نظر شده است که بختیار بهتر است استعفا کند و بگذارد خمینی به کشور بازگردد. وی به بختیار گفته است بعد از گفتگوهای مفصل با خمینی به دو نتیجه رسیده است: یکی اینکه آیت الله با هیچ حکومتی که سلطنت را ملغی نسازد، کنار نخواهد آمد و دیگر اینکه بطور مسلم وی، برای خود خواهان هیچ مقامی در دولت نیست... به سفارت بازگشتم و با سلیوان دیدار کردم. او گفت نیروهای مخالف چندان موافقتی با شرایط خمینی ندارند. چهاردهای مخالف مثل بازرگان و آیت الله بهشتی به خمینی فشار آورده‌اند شرایط خود را تعدیل کند. بسیاری از آنان خواستار آنند که مذاکراتی انجام بگیرند. اما ما با آیت الله 79 ساله‌ای سروکار داریم که مطلقاً انعطاف ناپذیر است. و هنوز مواد سوختی که باید به ارتش تحویل می‌دادم، تخلیه نشده است! اینکار نیز مثل تصمیمها و ابتکارهای دیگر، سرانجام نمی‌گیرد..

قرار بر باز شدن فرودگاه شد:

در 29 ژانویه 1979، وقتی در دفتر قره‌پاچی گرد آمدم، اول مسئله‌ای موضوع بحث قرار دادیم، مقاصد بختیار بود. او تصمیم گرفته بود به پاریس نرود و استعفا نیز نکند. گروه با بختیار درباره بازگشت خمینی و رفتاری که باید بهنگام بازگشت او در پیش بگیرند، گفتگو کرده بود. تصمیم بر این شده بود که نظامیان از میان مردم بیرون برده شوند. تنها از نقاط حساس و حکومت بختیار حفاظت کنند. گروه تصمیم گرفته بود ملاقاتی در عالیترین سطح با مخالفان بعمل آورد و وضعیت را از هر لحاظ روشن بسازد و قرار ملاقات با بازرگان در همین روز گذاشته است. خبر آمد که خمینی مسافرت خود را برای دو تا سه روز دیگر به تأخیر انداخته است. قیافه‌های امرا حاضر در جلسه، باز شدند.. به سفارت بازگشتم. نگران بودم که نتیجه ملاقات سلیوان با آقای بختیار چه شده است. او گفت بختیار بیشتر از دیدار پیشین، کسل بود. صحبت رفت روی توانایی ارتش و سلیوان همچنان بر این نظر بود که بمحض ورود خمینی، ارتش تسلیم او می‌شود. بعد درباره امکان کودتای نظامی در صورتی که بختیار ارتش را بدان بخواند، به بحث پرداختیم. در این باره نیز اختلاف نظر داشتیم. من بر این نظر استوار بودم که اگر بختیار از ارتش بخواد، ارتش اطلاعات می‌کند و دست به کودتا می‌زند. سفیر متقاعد بود که چنین نخواهد کرد. وزیر دفاع در واشنگتن نبود، به شارل دانکن Charles Duncann گزارش کردم که قرار بر باز شدن فرودگاه شد و خمینی هر زمان بخواد، می‌تواند به ایران مراجعت کند...

شاه: آمریکا به او فشار آورده بود استعفا کند:

در 30 ژانویه، بهنگام صرف صبحانه، نخست پیام ژنرال هایگ Haig را خواندم. او گفته بود، تحول درام را لحظه به لحظه، پی می‌گیرد. گزارشی فرستاده شده بود درباره مقاله پروادا که مرا نایب سلطنه و فرمانده کل قوای ایران خوانده بود. در مقاله‌ای نیز، شاه اطرافیان خود و کارتر را مسبب پیش آمد شمرده و انتقاد کرده بود. گفته بود آمریکا به او فشار آورده بود و سیا دستور سرنگون کردن او را صادر کرده بود. او گفته بود از رفتار کارتر در قبال خلیج فارس و دکترین او مبنی بر اینکه آمریکا نیازی به ژاندارمی در منطقه ندارد، وحشت کرده بود. از قرار نزد پرزیدنت سادات نیز شکایت کرده بود که آمریکا ابعاد بلند پروازیهای روسیه را درک نمی‌کند.

در جمع امرای ارتش، قره‌پاچی گفت دیروز با بازرگان ملاقات کرده است. ملاقات بسیار خوب به انجام رسیده است. درباره آمدن خمینی گفتگو کرده‌اند و او به بازرگان حالی کرده است که ارتش از بختیار حمایت کامل می‌کند.

بنا بر شایعه‌ها، آیت الله تا پنجشنبه اول فوریه باز نمرگردد. امام‌سلم بود که آخر هفته باز خواهد گشت. بختیار اعلام کرده بود که موانع فنی فرودگاه بر طرف شده است... بحث شد در این باره که با خمینی و همراهانش چه باید کرد؟ بعضی می‌گفتند باید پیش از آمدن خمینی کودتا کرد و بعضی دیگر می‌گفتند باید او را بمحض فرود آمدن کشت. ژنرال قره‌پاچی و دریدار حبیب‌اللهی می‌گفتند تصمیم‌گیری را بر عهده نخست وزیر باید گذاشت.

در این میان، بر اثر رفتاری که با یک سرتیب ژاندارمری شده و بر اثر آن نظامیان بروی تظاهرکنندگان آتش گشوده بودند، قره‌پاچی، عصبانی، مرا سرزنش می‌کرد که گفته‌ام باید بسوی تظاهرکنندگان تیراندازی کرد. با انگشت مرا نشانه گرفت و گفت: دستهای شما به خون آلوده است...

به سفارت بازگشتم. در گفتگو با سفیر، معلوم شد که رهبران نیروهای مخالف با به تأخیر افتادن مراجعت خمینی موافقتند. سلیمان بر این نظر بود که باید نظامیان را از قید حمایت از حکومت بختیار رها ساخت و گذاشت با خمینی به موافقتی برسند. اما انتخاب من بختیار بود. نه تنها بدان خاطر که بدان باور داشتم بلکه به این دلیل که مأمور بودم ارتش را در حمایت بختیار نگاهدارم. فکر می‌کردم کودتای نظامی نیز از قبول حکومت خمینی بهتر است...

در 31 ژانویه، در جمع امرا، درباره پی آمدن‌های قتل خمینی گفتگو کردیم. به این نتیجه رسیدیم که ممکن است هرج و مرج کلی در پی بیابورد و حتی جنگ داخلی برآید. بیادازد... نفت و سوخت هنوز نرسیده بود و روحیه نظامیان خراب بود... کارتر تصمیم خود را تغییر داد و به من دستور داد در ایران بمانم...

آیت الله مراجعت می‌کند:

در اول فوریه، خمینی وارد شد. خمینی از فرودگاه به بهشت زهرا رفت و آنجا را با هلی کوپتر ترک گفت.... آیت الله گم شد. به دانکن Duncann گزارش می‌دادم که خبر آمد خمینی پیدا شده است. به منزل دوستی رفته بود...

در دوم فوریه، بوقت صرف صبحانه، سلیمان گفت دیگر مانند شما مفید نیست و جان آمریکاییان را نیز به خطر می‌اندازد. شب هنگام به وزیر دفاع گزارش کردم. وی می‌خواست بداند آیا این حرف را باور می‌کنم که اگر خمینی تشکیل شورای انقلاب و حکومت خود را اعلام کردند، بختیار آنها را توقیف می‌کند. گفتم آنها تنها وقتی توقیف می‌شوند که بخواهند بزور مقامهای خود را بر عهده بگیرند. ادامه دادم که ما در موقعیت خاصی بسر می‌پریم. قوه مادی، از جمله نیروهای مسلح جانبدار بختیار هستند و هنوز مجسم و با یکدیگرند. و خمینی از طریق اعتصابها، اقتصاد کشور را در قبضه خویش دارد و بخش قابل ملاحظه‌ای از توده‌ها با او هستند. بختیار نیز بخشی دیگر از مردم و به احتمالی اکثریت مردم را با خود دارد. اما این بخش از جامعه ساکت است و بدرستی نیز دانسته نیست چه میزان است!...

رنیس ستاد، ژنرال جونز Jones پرسید شما اگر کشور را ترک بگویید، ارتشیان با هم می‌مانند و اگر بختیار دستور بدهد، می‌توانند عمل کنند؟ گفتم هیچکس نمی‌تواند حس درستی در این باره بزند. اما باور من اینست که متحد می‌مانند و اگر بختیار دستور بدهد، عمل می‌کنند. و افزودم سفیر عقیده‌ای مخالف این نظر دارد. در سوم فوریه، در جمع امرا حاضر شدیم. همه بر این باور بودند که باید محکم از بختیار حمایت کنند. به سنجش وضعیت نیروها پرداختیم. ربیعی می‌گفت از نیروهای هوایی خوب مواظبت کرده است و اگر بنا بر عمل شود، 75 تا 80 درصد این نیرو بدون چون و چرا وارد عمل می‌شوند. قوی‌ترین نیروها، لشکر گارد شاهنشاهی بنظر می‌رسید. بعد نیروی دریایی. ژنرال برده‌ای می‌گفت وضع نیروی زمینی، بخصوص پیاده نظام خوب است. 70 تا 80 درصدشان محکم هستند. در توپخانه که افراد تعلیمات روسی دیده‌اند، ممکن است مشکل داشته باشیم. با همه اینها، اگر بنا بر اقدام نظامی باشد، نیروی کافی تحت فرمان وجود دارد. این ارزیابی با ارزیابی هیأت کارشناسی نظامی امریکا در ارتش ایران، می‌خواند.

من در جمع امرا گفتم اگر می‌خواهید بختیار بماند، گمرکات را در دست بگیرید. و تا دیدید حکومت بختیار دارد فلج می‌شود، دست به کودتا بزنید. ربیعی گفت من حاضریم. دو ژنرال دیگر، طوفانیان و برده‌ای نیز آمادگی داشتند... و این آخرین دیدار من با گروه بود. وقتی به وزیر دفاع گزارش دادم، او بار دیگر از قابلیت ارتش پرسید. جواب دادم از زمان آمدن خمینی به اینسو، افت نکرده است. وزیر دفاع پرسید اگر بنا بر کودتا شود، چه کسی رهبری این کار را برعهده می‌گیرد؟ پاسخ دادم: قره‌پاچی دل این کار را ندارد... و همان شب ایران را ترک گفتم...

دیدار با کارتر

در چهارم فوریه، پیش از سفر با واشنگتن توانستم چند ساعتی را با خانواده خود بسر ببرم. از تهران خبر گرفتم که بختیار محکم سر جای خود ایستاده است و می‌گوید هر کس را بخواهد بعنوان حکومت عمل کند، توقیف خواهد کرد و خمینی نیز حکومت بختیار را غیرقانونی خوانده است.

ژنرال گاست Gast با گروه پنج نفر دیدار کرده و آنها همچنان بر حمایت از بختیار جازم بوده‌اند...

در 5 فوریه، بدیدار کارتر، رئیس جمهوری رفتم. رئیس جمهوری مستقیم در من نگرست و گفت بنظر شما با سلیمان چه باید بکنم؟ گفتم وی مردی با کفایت و قوی است. شما باید به او تعلیمات بدهید. رئیس جمهوری گفت سلیمان همان تعلیمات را دریافت کرده است که به شما نیز داده شده بود. چرا به آن عمل نکرده است؟ گفتم آقای رئیس جمهوری شاید متوجه نشده‌اید چه می‌گویم. شخص شما باید به او دستورهای خود را ابلاغ کنید. من مطمئن نیستم تعلیماتی که او از طریق وزارت خارجه دریافت می‌کند، همان‌ها هستند که شما صادر می‌کنید... تازه فهمیدم که احساسات دوستانه‌ای نسبت به سفیر وجود ندارد.

گفتگوی دو بدو را تمام کردیم و به اطلاق مجاور رفتیم. چندتن از اعضای دولت حاضر بودند. معاون رئیس جمهوری، وزیر دفاع، وزیر خارجه، برژنسکی، رئیس ستاد ارتش، رئیس سیا و دو تن دیگر. من در دست چپ و وزیر خارجه در دست راست رئیس جمهوری نشستم. من گفتم در دو مورد میان من و سفیر اختلاف آشکاری وجود داشتند: یکی قابلیت ارتش و دیگری حمایت از بختیار و یا رها کردن او و تفاهم جستن با خمینی.

بعد از جلسه، پیامی برای سلیمان فرستادم مبنی بر اینکه نظر خود را به رئیس جمهوری اینطور دادم که اگر خمینی موفق بشود و جمهوری اسلامی را تشکیل بدهد، کشور از راست به چپ متحول می‌شود. اگر خمینی با دولتی بینابینی موافقت کند، ممکن است از خطر پرهیز شود. وگرنه رشته امور کشور پاره می‌شود و احتمالاً به زیر نفوذ کمونیسم می‌رود. به رئیس جمهوری گفتم که سلیمان با این نظر موافق نیست...

رفتار خمینی با بختیار و سران نظامی:

در 6 فوریه، باتفاق معاون وزیر دفاع با ژنرال گست Gast در تهران از طریق تلفن امن گفتگو کردیم. خمینی بازرگان را به نخست وزیر نصب کرده بود. ژنرال گست Gast گزارش کرد که سرتیپ بخش جار Bakshejar به او گفته است دوستی دارد که با خمینی نیز دوست است. او با خمینی صحبت کرده و خمینی به او گفته است، بختیار مرد خوبی است که باید در سیاست بماند و کار کند، نه اینکه به زندان برود. اما اگر در نخست وزیر ماندن سماجت کند، او و همه سران نظامی به استثنای قره‌باغی، دستگیر و مجازات خواهند شد. این گزارش مرا مجذوب کرد زیرا همواره نسبت به قره‌باغی شك داشتم...

بخش جار Bakhshjar به دوستش گفته بود این ژنرال هویرز بود که مانع از کودتایی به رهبری ژنرال ربیعی و ژنرال بدره‌ای شد. ژنرال گست Gast که در تمامی دیدارها با جمع، همراه من بود و می‌دانست که این سخن مطلقاً دروغ است.

هر سه بر این نظر شدید که باید چشم از قره‌باغی برداشته و نگذاشته خمینی فکر کند که طرح و مجری کودتا، بدره‌ای و ربیعی بوده‌اند...

در هفتم فوریه، ژنرال هیگ Haig را بطور کامل در جریان رویدادها و کم و کاستهای سیاست آمریکا گذاشتم. خاطر ژنرال هیگ Haig به فقدان مرکزیت تصمیمگیری در واشنگتن، مشغول شد.

در 8 فوریه، گزارش مکتوبی از واشنگتن دریافت کردم. حاوی گفتگوهای وزارت دفاع با ژنرال گست Gast بود: گروه امرا 5 گانه اجتماعی بدون حضور او تشکیل داده و تصمیم گرفته بودن بختیار را ببینند. تظاهرات میلیونی به جاتباری خمینی و بازرگان در تهران بعمل آمده بود... اما در عمل، هیچگونه پیشرفتی در اجرای برنامه‌ها روی نداده بود. در شگفت بودم که ارتش چرا گمرکات را تصرف نمی‌کند؟ امروز (زمان نگار کتاب) می‌فهمم که درباره نیروی‌های مسلح ایران بیش از اندازه خوش باور بوده‌ام...

پوسته‌ای که واقعیتهای درون ارتش را پوشانده بود:

در 9 فوریه، ژنرال قره‌باغی اظهار تأسف و تعجب کرده بود از گزارشهایی که بنا بر آنها، آمریکا مشغول گفتگو با مهندس بازرگان است. یکی از مقامات سفارت نیز به روزنامه نگاران گفته بود، محور بازرگان - خمینی به سرعت قوت می‌گیرد و حکومت بختیار دارد می‌افتد. گروه امرای پنجگانه سخت به اظهارات مقامات رسمی آمریکا حساس بودند. آنها اینطور تشخیص داده بودند که آمریکا سر خود را برگردانده است و دیگر اعتمادی به قول و قرارهای واشنگتن نیست.

اما هنوز بد و بدتر در راه وقوع بود: شب، ساعت 8 و 30 دقیقه در تهران، نظامیان بجان هم افتادند. تلویزیون فیلم آمدن خمینی را به تهران نمایش می‌داد. در پایگاه دوشان تپه، جاتباران خمینی دست به ابزار احساسات زدند. میان آنها و افراد گارد شاهنشاهی زد و خورد شد...

آن انسجام که تصور می‌رفت و آن آمادگیها که خیال می‌شد، واقعیت نداشتند... در 10 فوریه، زود خوردهای مسلحانه ادامه پیدا کردند و در 11 فوریه ژنرال ربیعی ناگزیر شد تسلیم شود و امرای ارتش با صدور اعلامیه‌ای، بی طرفی ارتش را اعلام کردند...

دلایل شکست در جمع

بقراری که ژنرال هایزر می‌نویسد، هیچیک از طرحها تا به آخر پی‌گیری نمی‌شدند. یا به اجرا در نمی‌آمدند و یا در مراحل اولیه رها می‌شدند. در واشنگتن و تهران و پاریس، يك دستگاه و يك سیاست وجود نداشته و عمل نمی‌گرده است. چند دستگاه و چند سیاست وجود داشته و عمل می‌کرده‌اند. قاعده‌ای را که در انجیل نیز بیان شده است فراموش کرده بودند: قدرتی که بر ضد خود گرفتار تضاد و اختلاف می‌شود، محکوم به شکست می‌گردد. الا اینکه هیچ قدرتی نمی‌تواند بر ضد خود گرفتار تضاد و اختلاف نشود.

آیا فقدان يك مرکزیت و يك سیاست، تنها دلیل شکست سیاست آمریکا و سقوط رژیم شاه شد؟ البته که نه. نخست ببینیم ژنرال هویرز، کسی که بطور روزمره شاهد دنبال نشدن طرحها و فلج عمومی بوده است و این بی تحرکی عمومی مانع از خوش بینی افراطی او نبوده، دلایل شکست را کدامها می‌داند:

دولت آمریکا مرا به ایران فرستاده بود تا ارتش را به حمایت بختیار برانگیزم. آنسان که بختیار بتواند بیاری ارتش مهر امور کشور را بدست آورد. پاره‌ای مفسران بر این نظر شده‌اند که من اگر تنها مسنول شکست نبودم، بمقیاس وسیع عامل شکست شده‌ام. با این نظر مخالفم زیرا من یکپارچگی ارتش را حفظ کردم اما دولت آمریکا نتوانست آقای بختیار را مطمئن کند که می‌تواند این نیرو را بکار برد. و البته نتیجه برای ایران و غرب فاجعه‌آمیز شد. سلیمان، سفیر آمریکا در تهران، بر این نظر بود که من بیش از اندازه خوش بین هستم. نظر او تا حدودی درست از آب درآمد. اما آنچه گاری سیک Gary Sick در All Fall Down گزارش می‌کند، حقیقت دارد. سیک Sick می‌نویسد که در 3 ژانویه 1979، سلیمان در گفتگو با رهبران مخالفان به توافق رسیده بود. فهرستی از یکصد افسر ارشد که باید با شاه کشور را ترک می‌گفتند، تهیه شده بود. این امر، خود توضیح آنست که چرا سلیمان وقتی شنید رئیس جمهوری می‌تواند مرا به ایران بفرستد، مخالفت کرد. در واقع مأموریت من این بود که نگذارم همین افسران بوقت رفتن شاه، ایران را ترک گویند.

بعضی مقامات بلند پایه وقت آمریکا گفته‌اند من با تصور خلاف واقعیتی که از قابلیت ارتش به حکومت آمریکا می‌دادم، این دولت را گرفتار اشتباه فاجعه‌آمیزی کرده‌ام. با این نظر مخالفم زیرا هر بار که ارتش به مهر جمعیت تظاهرکننده، خیابانهای نافرمان، تظاهرات توده‌ای، حمایت از ستاد ارتش و تأسیسات نظامی و حتی از خمینی بهنگام ورودش، فراخوانده شد، بمثابه يك ارتش حرفه‌ای و آزموده عمل کرد...

توضیح: خوانندگان این مجموعه، می‌توانند این دلایل را که ژنرال هایزر بر آمادگی ارتش اقامه می‌کند و از آن نتیجه می‌گیرد که آمادگی کودتا را نیز داشته است، در ترازوی عقل، سبک و سنگین کنند و ببینند چه اندازه سبک هستند. هنوز بهنگام نقل قولهای دیگران، بیشتر متوجه سبکی این دلایل می‌شوند. در اینجا نظر خوانندگان را به این امر جلب می‌کنم آقای ژنرال بطور واضح اعتراف می‌کند بنابر رفتن شاه بوده و او به ایران آمده است تا حکومت بختیار را مستقر کند.

با اینحال باید بگویم ارتش ایران يك ضعف اصلی داشت و آن اینکه بخلاف ارتشهای غربی، به يك رهبری متمرکز سخت وابسته بود. من از این امر آگاه بودم و می‌دانستم که از رده‌های پایین تا بالاترین رده‌ها توسط شاه چنان تعلیم و تربیت شده بودند که از او فرمان ببرند.

آری، ارتش از پا درآمد. ده روز بعد از ورود خمینی به ایران و هفت روز بعد از مراجعت من از ایران. چرا؟ زیرا مخالفان از ضعف اصلی ارتش آگاه بودند. نخست ژنرال بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی کشته شد. بعد به ستاد نیروی هوایی حمله شد و ژنرال ربیعی از ابزار فرماندهی محروم گشت. بنظر من علت فلج شدن و از پا در آمدن ارتش فقدان رهبری مرکزی از سوی بختیار بر ارتش بود. ارتش که سالها توسط شاه اینسان شکل گرفته بود، خواستار اعمال این نوع رهبری از سوی او بود. در نظر

من، پرسش اصلی هنوز - که هنوز تاریخ دانان پاسخ روشنی به آن ندادند - اینست: چرا بختیار اهرمی را که داشت، برای بدست آوردن مهار امور، بکار نبرد؟

توضیح: این ارزیابی او از بختیار و ناتوان شمردن او، با ارزیابیهای پیشین ناسازگار است. و البته پاسخ پرسش را در بررسی این کتاب و تحلیل اسناد سفارت آمریکا و بررسی کتابهای دیگر، داده‌ام و بهنگام نقل قولهای دیگر، پاسخ پرسش ژنرال هایزر هنوز از روشنایی بیشتر برخوردار خواهد شد.

سلیوان خمینی را آدمی مثل گاندی می‌پنداشت. بنا بر این به قدرت رسیدن او بهترین سیاستی بود که آمریکا می‌توانست پی بگیرد. و هدف کارتر این بود انتلافی میان نظامیان و بختیار بوجود بیاورد. اما اینکار آسان نبود. بختیار و نظامیان بیکدیگر اعتماد نداشتند. با وجود این کار شد. سلیوان در کتاب خود می‌نویسد هر روز بختیار را ملاقات می‌کرد. برای من، این حرف تازه است. زیرا در طول مدت اقامت، از دو ملاقات آگاه شدم. یکی از مشکلات این بود که من ایران را ترک کردم بدون اینکه بدانم سفیر خط رئیس جمهوری آمریکا را نمی‌خواند. در 4 ژانویه که رئیس جمهوری مرا به ایران فرستاد، شاید فکر می‌کرد اقبالی وجود دارد که سفیرش را به مهار آورد... آشفتگی در دستگاه رهبری آمریکا یکی دیگر از دلایل شکست بود. مشاور امنیتی رئیس جمهوری و وزارت خارجه آمریکا رأی‌هایی مخالف یکدیگر داشتند. در نتیجه میان آنها تنازع بود و همکاری نبود....

2- موضوع مأموریت ژنرال هایزر از دید مقامات امریکایی و ایرانی وقت

در همین مجموعه، قولهای برژنسکی، سلیوان و استمیل را درباره این مأموریت می‌خوانید. این قولها صراحت لازم را ندارند. بناگزی قولهای سیروس و انس، وزیر امور خارجه وقت آمریکا و گاری سیک، مسنول امور ایران در شورای امنیت ملی و نیز قولهای شاه سابق، ارتشبد قره‌پناغی، گفتگوهای امرای ارتش و یزدی را در این باره می‌آوریم:
از قول سیروس و انس در کتاب او، «انتخاب‌های سخت» (1) شروع می‌کنیم:

تصمیم به «توصیه» به شاه دائر بر ترک ایران، پیش از کنفرانس گوادلوپ گرفته شد: (1)

سلیوان گزارش کرد که بنظر او شاه مانع تحرك و تحول است. می‌کوشد راه‌های اجرای انتخاب‌های خود را بازنگاهدارد. این رویه کوششهای بختیار را عقیم می‌کند. زیرا تنها امید بختیار به اینست که مخالفان را قانع کند که شاه قدرت سیاسی را رها کرده است و او در موقعیتی است که مهار آن را در دست بگیرد. سلیوان هشدار می‌داد که تعطل شاه بطور اجتناب‌ناپذیر سبب می‌شود که وقتی تن به شورای سلطنت بدهد که برای بختیار و هر راه حل سیاسی میانه روانه دیگری بسیار دیر باشد روز بعد، در سوم ژانویه، سلیوان پیامی شخصی برای من فرستاد با این قید که غیر از «چشمهای من» به آن نیفتد. او در این پیام، می‌گفت برای ایالات متحده «لحظه حقیقت» در ایران فرا رسیده است. او گزارش می‌کرد که تمامی عناصر میانه رو، در درون و بیرون حکومت، موافقت که شاه باید بفوریت ایران را ترک بگوید. و البته گروهی از افسران ارتش هستند که به شاه فشار می‌آورند بختیار را رها کند و مشت آهنین در کار آورد. دیگر امرای ارتش در صدند کودتایی بکنند و اگر شاه ظرف چند روز آینده تصمیم روشنی نگیرد، از سلطنت خلش کنند. من با نظر سلیوان موافق شدم که منافع آمریکا و نیز منافع ایران، اقتضا می‌کنند که شاه بلادرنگ کشور را ترک کند. مشکل اینجا بود که بقول سلیوان شاه تنها وقتی حاضر بود ایران را ترک کند، که رئیس جمهوری از راه اندرز او را به اینکار بخواند. سلیوان اصرار می‌ورزید که اگر رئیس جمهوری می‌خواهد به شاه اندرز را بدهد، باید بفوریت شاه را به ترک کردن کشور بخواند. اگر نه، تا چند روز آینده، يك کودتایی نظامی واقع خواهد شد. در 4 ژانویه، رئیس جمهوری و مشاوران او گرد آمدند تا درباره نظر پیشنهادی سلیوان بحث کنند. ما پذیرفتیم که پیشنهاد سلیوان را باید بپذیریم. من بلادرنگ پیام رئیس جمهوری را برای سلیوان فرستادم:

رئیس جمهوری قصد دارد به تردید شاه پایان ببخشد و اقبالیهای بختیار را در تشکیل حکومت و استقرار آن تقویت کند. اما از استقرار يك حکومت غیرنظامی تحت ریاست بختیار و از کوشش او در حفظ استقلال، ثبات و تمامیت ارضی ایران، حمایت می‌کنیم. رئیس جمهوری با قصد شاه دایر بر تشکیل شورای سلطنت و ترک کشور، موافق است و به او اطمینان می‌دهد مقدم او را به ایالات متحده گرمی می‌درد. رئیس جمهوری بر اهمیت بقای وحدت رهبران ارتش و حفظ مهار و انسجام ارتش، تاکید می‌کند. به سلیوان تعلیم دادم که قسمت آخر پیام را بطور مستقیم به امرای ارتش ابلاغ کند.

روز بعد تلگرامی برای سلیوان فرستادم تا بداند آیا او مقصد رئیس جمهوری را خوب درک کرده است یا نه؟ به او گفتم بختیار، در واقع يك ملی گرای میانه رو جاتبدار غرب است که حکومت را بر عهده مگیرد. ما يك حکومت غیرنظامی را تحت شورای سلطنت که در مدت غیبت موقتی شاه از کشور تشکیل می‌شود، ترجیح می‌دهیم. ما می‌خواهیم بختیار از حمایت يك ارتش متحد برخوردار شود. اما باور ما اینست که نظامیان باید طرحهای عملی تهیه و آماده کنند تا اگر حکومت غیرنظامی ناکام گشت، به اجرا بگذارند. به سلیوان تصریح و تاکید کردم که این طرحهای اجرا شدنی، باید برای استقرار مجدد نظم باشند. وحدت نظامیان مطلقاً حیاتی شده بود. رئیس جمهوری، بعد از بحث درباره آلترناتیوها با هارولد برون Harold Brown، ژنرال داوید جونس David Jones و من، تصمیم گرفت يك نظامی آمریکا باید به محل برود و بطور مستقیم با امرای ارتش ایران کار کند. وظیفه او این می‌شد که نظامیان را به تهیه طرحهای واقع بینانه برانگیزد و وحدت امرای ارتش را با هم تأمین کند و حمایتشان را از حکومت که بر وفق قانون اساسی تشکیل و مشغول کار می‌شود، جلب نماید. طرحهای واقع بینانه برای اینند که پیشاپیش، آمادگی لازم برای جلوگیری از فلج کامل دولت در صورت شکست دولت غیر نظامی، بوجود آمده باشد. افسری که انتخاب شد، ژنرال روبرت هایزر، معاون آلکساندر هیگ Alexander Haig، سرفرماندهی قوای آتلانتیک شمالی در اروپا بود. ژنرال هایزر که معرف بسیاری از ژنرالهای ایرانی بود، در 5 ژانویه وارد ایران شد. سلیوان بحق از حضور، بدون اطلاع قبلی، ژنرال هایزر آشفته خاطر شد و با عصبانیت خواست که به ژنرال دستور داده شود فعالیت‌های خود را با او هماهنگ کند. اینکار انجام شد. در پیام خود اصرار ورزیدم که سلیوان و هایزر، باید بهر اقدام ممکن دست بزنند تا ارتشیان ایران را به حمایت از حکومت غیرنظامی جاتبدار غرب وادارند. تا که این حکومت موفق شود نظم را برقرار کند و چرخهای اقتصاد کشور را بچرکت درآورد. با اینهمه، اگر حکومت در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفت، ما باید طرح قابل اجرایی برای پایان بخشیدن به بی نظمی، خون ریزی و فخر، داشته باشیم.

در 5 ژانویه، عصر هنگام، سلیوان با شاه ملاقات کرد تا با او درباره پیام رئیس جمهوری گفتگو کند. شاه همچنان در باره اقبالیهای موفقیت بختیار بدبین بود. وی از

نو با تأکید گفت قصد دارد ایران را ترك بگوید. اما هنوز نمی‌داند چه وقت؟

سلیوان به شاه گفت از افسران شنیده‌ایم که آنها «شورایی» بوجود آورده‌اند و قصد دارند شاه را در جایی تحت حمایت و مراقبت قرار بدهند. مانع از رفتن وی از کشور بشوند و پس از آنکه کشور را «پاکسازی» کردند، وی را به کار بازگردانند. سلیوان خاطر نشان ساخت که افسران از ما تقاضای معاضدت کرده‌اند. آیا اعلیحضرت از وجود این «شورا» آگاه هستند و وجود و طرحشان را تأیید می‌کنند؟ شاه پاسخ داد به دستور او امرای ارتش مأمور شده‌اند طرح قابل اجرایی تهیه کنند تا اگر حکومت بختیار شکست خورد، دست به اقدام نظامی بزنند. وی گفت این سخن که میخواهند او را در جایی تحت مراقبت قرار بدهند، بی معنی است. او بزودی کشور را ترك خواهد گفت. وی موافقت کرد که ما باید با نظامیان کار کنیم و آگاهشان کنیم که تا وقتی حمایت کامل آمریکا از طرحهای نظامی به ژنرالها ابلاغ نشده، نباید دست به اینکار بزنند. شاه همچنین گفت که در 6 ژانویه، بختیار به نخستوزیری منصوب خواهد شد و قصد خود را به تشکیل شورای سلطنت و ترك کشور به بختیار خواهد گفت. به داورى من، ما در فشار به شاه برای تشکیل شورای سلطنت و تشکیل يك دولت انتلافی و ترك کشور، بسیار تأخیر کردیم...

توضیح: بدینقرار، پیش از تشکیل کنفرانس 7 کشور صنعتی در گوادولوپ، دولت آمریکا، بقول وانس با تأخیر بسیار، تصمیم خود را گرفته بود: شاه باید می‌رفت. بختیار باید به حکومت می‌رسید و ارتش باید انسجام خود را حفظ می‌کرد. ژنرال هایزر مأموریت داشت تا رفتن شاه، ارتش را از اقدام باز بدارد. و پس از آن به حمایت از حکومت بختیار بگمارد. و اگر حکومت بختیار شکست خورد، به اجرای طرح کودتای نظامی فرمایش بخواند.

هایزر ژنرالهای ارتش را در گجی و ابهام یافت. آنها از وهم بدر می‌آمدند و بیش از پیش، پی می‌بردند که شاه دیگر قادر به ماندن نیست. جمعی از آنان به صراحت می‌گفتند باید با خمینی و نیروهای مذهبی تماس برقرار کرد. بعضی از ژنرالها به هایزر می‌گفتند که به باور آنها ضدیت با کمونیسم که ارتشیان و مذهبی‌ها راست، زمینه تفاهم این دو می‌تواند شد. گزارشهای سلیوان با گزارشهای هایزر می‌خواندند. سلیوان می‌افزود که ژنرالها از ما می‌خواهند که با خمینی بطور مستقیم تماس بگیریم و او را متقاعد کنیم که به بختیار فرصتی بدهد تا بعد از رفتن شاه نظم را برقرار کند و مانع از آن شود که با رفتن شاه، کمونسیتها و دیگر گروههای چپ گرا، از پیشانی اوضاع بهره برداری کنند. استدلال سلیوان این بود که وقتی شاه کشور را ترك گفت، به یقین خمینی ترجیح می‌دهد در دوران انتقالی از آن رژیم به رژیم جمهوری اسلامی، يك ارتش منسجم امنیت خارجی و داخلی کشور را حفظ کنند...

رئیس جمهور بانظر من مبنی بر اینکه تئودور الیوت Theodor Eliot، افسر بازنشسته وزارت خارجه، مأمور گفتگوی مستقیم با خمینی بشود، موافقت نکرد. در 10 ژانویه، بعد از گفتگوی طولانی با ماندل Mondale، برژنسکی و، براون Brown، پاول Powell، آرون Aaron و من، کارتر تصمیم گرفت با والرئیس کارستن، رئیس جمهوری فرانسه تماس بگیرد و از او بپرسد آیا حکومت فرانسه متواند از جانب او از خمینی بخواهد فرصتی به بختیار بدهد تا نظم را برقرار کند؟ او پذیرفت این کار را انجام دهد. در این گردهم آیی، تصمیم گرفته شد هویزر در تهران بماند و نظامیان را به حمایت از بختیار تشویق کند. در همان حال، سلیوان به بختیار به تأکید بگوید که از حمایت ما برخوردار است. سلیوان باید به شاه بگوید که به باور دولت ایالات متحده آمریکا وی باید به سرعت شورای سلطنت را تشکیل دهد و کشور را ترك بگوید. تعلیمات ما به سلیوان و هایزر درباره طرح ایجاد يك دولت نظامی در صورت شکست حکومت غیرنظامی، از نو تأیید و به آنها ابلاغ شد... سلیوان در 12 ژانویه گزارش کرد که بر وفق تعلیمات، نظر رئیس جمهوری را به شاه گفته است و شاه گفته است در 16 ژانویه، بعد از آنکه حکومت بختیار بطور رسمی شروع به کار کرد، ایران را ترك خواهد کرد. سلیوان گفت آمریکا باید این واقع را بپذیرد که احتمالاً شاه هرگز به ایران باز نخواهد گشت و باید تمامی کوشش خود را جمع حمایت از بختیار و ایجاد همکاری میان ارتش و حکومت بختیار کند. سلیوان باز دیگر سفارش کرد که به فوریت باید میان خمینی و نظامیان توافق پدید آوریم. در 13 ژانویه من با تلفن امن، با سلیوان صحبت کردم و به او اطمینان دادم که رئیس جمهوری و من، نگرانی او را درباره نتایج نزاع میان خمینی و ارتش، درک کرده‌ایم. سلیوان گزارش کرد که برژنسکی می‌گوید ژنرال هایزر را بر آن دارد که با نظامیان دست به کودتا بزنند.

و هنوز برای اینکه موضوع مأموریت هایزر روشنتر شود، از کتاب گاری سیک، مسنول امور ایران در شورای امنیت ملی، قول او را در این باره می‌آوریم:

هایزر 3 یا 4 مأموریت داشت؟ (2)

شاه به سلیوان گفته بود که ژنرال جم وزارت دفاع را نپذیرفته است. این خبر، بواقع بد بود زیرا از آن اینطور برداشت می‌شد که جم باور ندارد که حکومت بختیار موفق می‌شود. اما امری که شاه به سلیوان نگفته بود، اینکه وی تقاضای جم را به این نتیجه رسانده بود که حکومت بختیار اختیار و امریت لازم را برای اینکه به نحو موثری انجام وظیفه کند، ندارد. شاه به سلیوان گفته بود قصد دارد برود اما تاریخ رفتن را معین نکرد بود. ترجیح می‌داد صبر کند حکومت قانون و نظم برقرار شود و آنگاه به سفر برود! شاه به وضوح، امیدوار و منتظر بود که بختیار در استقرار حکومت قانون و نظم شکست بخورد و او از نو به سروقت دو انتخابش برود. دو انتخابی که بر ارزیابی اعتبار باخته‌ای بنا شده بودند: مشت آهنین و یا تشکیل شورای سلطنت برای تصدی وظایف مقامش در مدتی که از کشور خارج می‌ماند. سلیوان بر این نظر بود که اگر شاه سفر خویش را همچنان از امروز به فردا بیاندازد، در ده روز آینده، کودتایی توسط اردشیر زاهدی و حامیان نظامی سخت سرش بوقوع خواهد پیوست.

کارتر، رئیس جمهوری، در ظهر 3 ژانویه شورای امنیت ملی را تشکیل داد... هارولد انکن Harold Duncan که در غیاب هارولد براون Harold Brown، وظایف او را بعنوان وزیر دفاع انجام می‌داد، پیشنهاد کرد ژنرال هویزر، معاون سرفرماتدهی قوای اتلانتیک شمالی در اروپا به ایران فرستاده شود. پیشنهاد دانک Duncan بمثابة بخشی از اقداماتی پذیرفته شد که با رفتن اجتناب‌ناپذیر شاه از ایران، باید بعمل می‌آمدند. این اقدامات باید در حمایت از دولت قانونی و وفادار نگاهداشتن ارتش نسبت به این حکومت، بعمل می‌آمدند.

آن شب، دو پیام فرستاده شد. یکی از قول رئیس جمهوری و از طریق سلیوان خطاب به شاه. در آن از اقدام او در تشکیل دولت غیرنظامی و... حمایت شده بود و تدبیر شاه را بر تشکیل شورای سلطنت و ترك بلاد رنگ کشور، تأیید کرده بود... در پیام بر لزوم حفظ انسجام ارتش تأکید شده و خواسته شده بود که امرای ارتش بمانند و با رفتن شاه، ایران را ترك نگویند.

پیام دوم خطاب به هویزر بود. وی مأمور می‌شد که امرای ارتش را وادار کند در ایران بمانند و تضمین بسپارد که دولت ایالات متحده با آنها و در حمایت آنها می‌ماند...

طرح سلیوان - بهشتی و مأموریت هایزر:

در اواخر دسامبر و اوائل ژانویه، سلیوان، سفیر آمریکا در ایران، به این نتیجه رسید که با توجه به برنامه شاه دایر بر ترک کشور، که در حکم استعفا است، زمان آنست که طرحی به اجرا گذاشته شود. همان طرح که در پیام اوائل نوامبرش به آن «اندیشیدن درباره ناندیشیدنی» عنوان داده بود. سلیوان مقاصد خود و یا جزئیات طرح خویش را به هیچکس در واشنگتن بروز نداد. بر خلاف پیام 29 دسامبرش، که در آن استدلال می‌کرد نباید با آیت الله یا مخالفان بختیار، تملس گرفت، وی در همان تاریخ هم با آیت الله محمد بهشتی که یکی از سردستیاران خمینی در تهران بود و دیگر مخالفان تملس برقرار کرده بود.

سلیوان بر این باور بود که باید با خمینی تملس مستقیم برقرار شود و ترتیب انتقال قدرت بدون خونریزی داده شود. اگر طرح او اقبال موفقیت کمی هم داشته باشد، برای امریکا کار اساسی اینست که پیش از حرکت شاه از ایران، رابطه برقرار کند. شاه قرار بود در 6 ژانویه، پس از آنکه بختیار از مجلس رأی اعتماد اخذ کرد، کشور را ترک کند.

توضیح: این همان ایام است که بهشتی به پاریس آمد. مهندس بازرگان و دکتر سنجابی نیز آمده بودند. با خمینی درباره وحدت گروه‌های سیاسی صحبت کردم. قرار شد با مهندس بازرگان و دکتر سنجابی گفتگو کنم و این دو در اعلامیه‌ای توافقی خود را اظهار کنند. خمینی خواست بهشتی نیز در این گفتگوها باشد. قرار بر جلسه‌ای در اطاق بهشتی شد. وقتی به هتل او در نوفل لوشاتو رفتم، از مهندس بازرگان و دکتر سنجابی اثری نبود. بهشتی گفت بازرگان امروز به ایران بازگشت و با دکتر سنجابی هم آب ما به يك جو نرفت. پرسیدم چطور؟ گفت با او صحبت کردم، حاضر نیست در خط ما عمل کند! گفتم با دکتر سنجابی صحبت می‌کنم ببینم. بی‌تجرب از آنکه میان «میانه روها» و سفیر آمریکا بر سر طرحی موافقت شده است!

اما فردای آن روز، بهشتی در حیاط اقامتگاه خمینی به نزد من آمد و گفت من کارهایم را با امام تمام کردم و دارم به ایران می‌روم. پرسیدم کدام کارها؟ گفت همان کارها که بخاطرشان به پاریس آمده بودم! گفتم از ایجاد توافق میان گرایشهای مختلف چه کارهای واجب‌تری وجود دارند که شما بخاطرشان آمدید و حالا هم باز بخاطرشان باز می‌گردید؟ پاسخ داد کارهای مهمتری وجود دارند!...

نه از او و نه از خمینی و نه از هیچکس دیگر نتوانستم دریابم که بهشتی بخاطرشان به پاریس آمد، کدامها بودند! و امروز در نوشته‌های مقامات آمریکایی باید بخوانیم که میان او و سلیوان بر سر طرحی موافقت حاصل شده و «کارهای مهمتر» جلب موافقت خمینی نسبت به این طرح بوده است. اما گاری سیک می‌نویسد برژسکی این طرح را بر هم زد، به سخن دیگر موضوع دیگر مأموریت هایزر به ایران، این بوده است که مراقب سلیوان و طرحهایش باشد. بدین‌قرار، در امریکا نیز مراکز متعدد تصمیم‌گیری وجود دارند و هر يك سیاستی را پیش می‌زنند. بهررو، قرار بر آمدن تئودور الیوت Theodor Eliot، افسر بازنشسته وزارت خارجه امریکا که فارسی را نیز می‌دانست، به پاریس، بعد از مراجعت بهشتی به تهران، گذاشته شده است ما برژسکی طرح سلیوان را بر هم زده است. بختیار روی کار آمده و هایزر روانه ایران شده است:

سلیوان بلافاصله با شاه ملاقات کرد و برایش قرار تملس مستقیم در پاریس با خمینی را شرح داد. سلیوان بعدها نوشت که شاه با «قیافه‌ای موقر و اخم کرده و بدون شوق» به حرفهایم گوش داد. اما هیچگونه اعتراض و مخالفتی با اینکار اظهار نکرد. در نتیجه، وانس از نو، با رئیس جمهوری در گوادولوپ صحبت کرد و به او گفت شاه نظر ما را پذیرفته و توصیه کرده است که الیوت Eliot به مأموریت فرستاده شود. کارتر، رئیس جمهوری، در عاقلانه بودن تقرب رسمی به خمینی، تردید داشت و از نو با برژسکی مشورت کرد. برژسکی استدلال کرد که موضوع پیش از آن اهمیت دارد که شتاب زده و در گفتگوی تلفنی نسبت به آن نظر داده شود. هرگونه تصمیمی باید از روی قرار و قاعده بیشتری، پس از مراجعت به واشنگتن و پس از بررسی جوانب آن، اتخاذ شود. رئیس جمهوری موافقت کرد و همان شب به سلیوان ابلاغ شد که مأموریت الیوت Eliot ملغی شود.

وقتی سلیوان پیام را دریافت کرد، خشمی شدید به او دست داد... در واقع گفتگوی او با اطرافیان خمینی از کلیات پا فراتر نهاده بود. وی با آنها درباه انتلافی به توافق رسیده بود که بیاور او بعد از رفتن شاه می‌توانست بر سر پا بماند. او امید قطعی داشت که شاه تا چند روز دیگر کشور را ترک بگوید و متقاعد بود که تملس مستقیم و از پیش با خمینی، برای توفیق توافق ضرور است.

وی پیش از آن، سفیر امریکا در لانوس و فیلیپین بود. عادت کرده بود با حداقل ارتباط با واشنگتن، اطلاع دادن و تعلیمات گرفتن، به ابتکار شخصی مسائل را در محل حل کند. در ایران نیز از همین رویه پیروی کرد. در این مورد، تاکتیکهای او بطور فاجعه‌آمیز ناکام شدند.

این طرح که با تغییر بنیادی موضع سیاسی آمریکا ملازمه داشت، بدون اطلاع رئیس جمهوری تهیه شده بود و در آخرین لحظه، وقتی وضعیت مایوس کننده شده بود، بمتابه «امر انجام شده» به رئیس جمهوری ارائه شد.

آیا طرح سلیوان قابل اجرا بود؟

پیشنهاد تملس مستقیم با خمینی در پاریس، البته خود هدفی بشمار نمی‌رفت. بلکه آغاز جریانی بود. قصد نهایی این جریان، تقویت موقع گروه میانه روها بزیان نیروهای اسلامی رادیکالی بود که خمینی و اطرافیانش معرفی شده بودند.

«میانه روها» عبارت می‌شدند از مهدی بازرگان و همکاران او در نهضت آزادی ایران. جمعیتی که قوت حزبی نداشت اما نفوذ داشت. طرح سلیوان این بود که میان این میانه روها و نظامیان توافقی بوجود بیاورد. ایالات متحده باید با بکار بردن نفوذ خود، ارتش را به خط می‌آورد و دو طرف را به این امر راضی می‌کرد. اگر این توافق به انجام می‌رسید و ارتش تا حرکت شاه و بعد از آن دست به کاری نمی‌زد، انتقال قدرت با حداقل خون ریزی، به انجام می‌رسید. و يك رهبری بالنفسه لیبرال قوت می‌گرفت. از راه وحدت آنها با ارتش، مواضع افراطی خمینی و اطرافیان بلاواسطه‌اش، تعدیل می‌شدند. و از آنجا که ارتش همچنان به حمایت‌های فنی و قطعات یدکی نیازمند می‌ماند، امریکا می‌توانست بخشی از نفوذ خود را نگاهدارد و بتدریج آن را توسعه بدهد.

آیا این طرح می‌توانست موفق شود؟ برای توفیق آن شرایط چندی باید جمع می‌آمدند:

1- خمینی باید با همان قالب و محتوایی که از لحاظ امریکا قابل قبول بود، موافقت می‌کرد؛

2- «میانه روها» باید به اجرای طرح توانا می‌تواند؛

3- باید فکری هم برای شاهپور بختیار، نخست وزیر در چشم انداز می‌شد. وی در طرح محلی نیافته بود؛

4- دولت ایالات متحده باید اطمینانهای لازم را می‌داد که تمامی نفوذ خود را برای تأمین همکاری ارتش بکار خواهد برد.

این چهار شرط را يك به يك بررسی کنیم: در باره شرط نخست، باید گفت: خمینی مثل بازرگان و دیگران نگران برخورد مستقیم با ارتش نبود. و بطور قطع خواستار چشم پوشی امریکا از حمایت شاه و عدم مداخله در امور ایران می‌شد. و نیز شاه از نظر سیاسی فلج بود و برای ایالات متحده بغایت مشکل بود از او بخواهد يك جانبی از امریت خویش چشم ببوشد.

و حتی اگر امریکا با خواست اساسی خمینی موافقت می‌کرد، در عوض چه نوع تضمین‌هایی می‌توانست از خمینی انتظار برد... حداکثر قول و قراری که می‌شد داد و

گرفت، تضمینهای عمومی درباره انتقال صلح‌آمیز قدرت و روابط دوجانبه «صحیح» بعد از انتقال کامل قدرت بود...

درباره شرط دوم: درباره رهبری «میانه رو» که سلیوان بر آن تکیه می‌کرد، محل سنوآل بود. بازرگان و دیگران در میانه روانه کردن تاکتیکهای خمینی در جریان بحر آنها کاملاً غیر مؤثر بودند... غیر قابل فهم بود که این جانبداران حقوق بشر و عدم قهر بخواهند و یا بتوانند بر ضد خمینی نیروی نظامی را بکار اندازند. تازه رهبران میانه رو متحد نیز نبودند. در همان حال که سلیوان با رهبران نهضت آزادی درباره مواد توافق گفتگو می‌کرد، گروه سیاسی مهم دیگری با وزارت خارجه و کاخ سفید رابطه برقرار کرده بود و پیشنهادهای دیگری می‌داد. و بخصوص اصرار می‌ورزید از تماس مستقیم با خمینی خودداری کنیم زیرا اینکار معامله مشکل آنها را با آتیه برهم می‌زد.

درباره شرط سوم: یعنی بختیار: واشنگتن بطور روشنی به بختیار می‌گفت که در او به بمثابة وسیله‌ای می‌نگرد برای بردن شاه از کشور همین و بس -؟ اما معلوم نبود بختیار، جاه طلب، مغرور و لجوج، فرمانبرانه کنار بکشد و بگوید وظیفه خود را انجام دادم. چه پیش می‌آمد اگر بختیار با بعضی از امرای ارتش که موافق طرح، باید کشور را همراه شاه ترک می‌گفتند، می‌ساخت؟

اما درباره شرط چهارم: آیا باید ایالات متحده عهد خود را می‌شکست و ارتش را تسلیم می‌کرد؟ سلیوان بدون اینکه به کسی در واشنگتن خبر بدهد، در گفتگو با رهبران مخالفان بسی دور رفته بود. در سوم ژانویه، وی فهرستی در اختیار داشت که نام 100 تن از افسران ارتش که باید با شاه ایران را ترک می‌گفتند، در آن، آمده بود. جانشین این افسران توسط رهبران انقلاب تعیین می‌شدند. در مقابل لاین گذشت، رهبران میانه رو متعهد می‌شدند پای توفیق‌ها و دیگر اعمال انتقامی به میان نیاید. بدین سان، این طرح مفری سخت و تنگ بود. با وجود این، رئیس جمهوری، کاخ سفید، وزارت خارجه و وزارت دفاع از چند و چون این معامله بر سر آینده، کمتر اطلاع‌ی نداشتند. و این امر خود می‌گوید چرا سلیوان از ورود ژنرال هایزر به تهران، آشفته خاطر شد. هایزر بنا بر تعلیماتی که از رئیس جمهوری دریافت کرده بود، باید رهبران ارتش را وادار می‌کرد در ایران بمانند و به آنها اطمینان بدهد که آمریکا پشتیبان آنها می‌ماند. و می‌گوید چرا سلیوان واپسین کوشش خود را بکار برد تا از راه وانس از تماس و گفتگوی هایزر با سران نظامی جلوگیری کند. و نیز می‌گوید چرا سلیوان اصرار می‌ورزید آمریکا بلادرنگ و پیش از حرکت شاه از کشور با خمینی تماس برقرار کند. از جمله او باید دقت می‌داشت برای 100 افسری که باید همراه شاه ایران را ترک می‌گفتند، در هوایمی او جا پیدا می‌کرد! نه تنها عملیات سلیوان بطور کامل، ابتکار شخصی او بود، بلکه در تناقض مستقیم با سیاست ملی آمریکا بود. بعد از گذشت چند ماه، رئیس جمهوری، کارتر، به این نظر رسیده بود که سلیوان با صداقت و امانت داری معرف سیاست آمریکا نزد شاه و دیگران نیست. در این مورد، سوء ظن‌های رئیس جمهوری ثابت شده و بطور کامل موجه بودند.

غیر از مسئله صداقت و امانت داری، طرح سلیوان گریز از واقعیت سیاسی بود. سخت غیر محتمل بود که رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا مجری طرحی شود که بنا بر آن، باید تمامی رهبران نظامی یک کشور خارجی بر کنار شوند و مسئولیت تعیین جانشینان آنان به گروهی از رهبران انقلابی گذاشته شود...

روز 10 ژانویه، بعد از بازگشت از گوادولوپ، رئیس جمهوری، کارتر، در اطاق بیضی، با معاون رئیس جمهوری، والتر ماندل Walter Mondale، وزرای خارجه و دفاع و برژنسکی و داوید آرون David Aron ملاقات کرد. بعد از استدلالات تلخ و کینه‌آمیز، طرح سلیوان بطور قطعی رد شد. در عوض قرار شد غیرمستقیم از طریق فرانسه با خمینی تماس گرفته شود و او وادار شود به بختیار فرصتی بدهد تا وی نظم را اعاده کند و مانع از پاره پاره شدن رشته امور کشور بگردد. به سلیوان دستور داده شود که از کوششهای بختیار در کسب رأی اعتماد از مجلسین حمایت کند. و به ژنرال هایزر که قرار بود چند روز پیش در ایران نماند، امر شود که در ایران بماند و به تماسهای خود با امرای ارتش ادامه بدهد. امکان کودتای نظامی نباید از نظر بیفتد. سلیوان باید شاه را وادار کند تا به جریان تشکیل دولت غیرنظامی و شورای سلطنت شتاب ببخشد و همانسان که توافق شده است، ایران را ترک گوید.

سلیوان در دل شب پیام را دریافت کرد. در پاسخ، پاسخی سخت خشمگین و توهین‌آمیز داد و از جمله تصمیم رئیس جمهوری را «بی‌معنی» خواند... در 11 ژانویه، جلسه محدودی از اعضای شورای امنیت ملی تشکیل شد و به ارزیابی وضع ایران پرداخت. در همان روز، وزیر دفاع با ژنرال هایزر با تلفن بامن، گفتگو کرد. وزیر دفاع تعلیماتی که در 28 دسامبر برای سلیوان فرستاده شده بود و نیز تعلیماتی که در 3 و 4 ژانویه به هایزر داده شده بود را در سه اصل زیر خلاصه و به او خاطر نشان کرد:

الف - تشویق ارتشیان ایران بحمايت کردن از حکومت غیرنظامی بختیار؛

ب - طرحی برای وارد عمل شدن نظامیان و در دست گرفتن قدرت، در صورت شکست حکومت غیرنظامی؛

ج - حمایت از کودتای نظامی اگر رشته نظم عمومی بکلی از دست رفت.

همانطور که در هفته‌های پس از آن، وضعیت تحول می‌کرد «سه اصل الف و ب و ج، در حلقه مشاوران رئیس جمهوری، یعنی وانس و براون Brown و برژنسکی، حکم اصول مرجع را پیدا کرده بودند.

توضیح: بدینقرار پیش از تشکیل کنفرانس گوادولوپ، رئیس جمهوری و مسولان سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، بر اساس رفتن شاه، دو طرح تهیه کرده بودند: طرحی که سلیوان با بهشتی و بازرگان بر سرش به توافق رسیده بودند و طرح دیگری که برژنسکی در شورای امنیت ملی تهیه کرده بود. طرح دوم دو محور مداخله است: حکومت بختیار و کودتای نظامی. برژنسکی جانبدار کودتای نظامی بوده است. در گوادولوپ، کشورهای دیگر با طرح محور قرار دادن حکومت بختیار و اگر شکست خورد، کودتای نظامی، موافقت می‌کنند. بدینخاطر است که در جلسه 10 ژانویه کاخ سفید، طرح سلیوان بطور قطع رد می‌شود. کارتر و مشاوران او می‌پندارند وقتی موافقت کامل در ایران به اجرا بگذارند. از اینرو به هایزر دستور می‌دهند در ایران بماند و کارتر از طریق ژیسکاردستن به خمینی اخطار می‌کند.

گاری سیک تحققی شرایط چهارگانه راه حل سلیوان را محتمل نمی‌یابد، وی از توجه به واقعیت‌های مهمی غفلت می‌کند:

1- اگر رهبران «میانه رو» جدا جدا با آمریکا تماس نمی‌گرفتند و با وحدت عمل می‌کردند و

2- اگر با رفتار بختیار، جبهه ملی بدانحد ضعیف نمی‌شد و

3- اگر کودتا سبب نمی‌شد که ارتش از هم بپاشد، خمینی در موقعیتی قرار نمی‌گرفت که با «افراطی‌ها» انطباق بجوید. با توجه به هنر او در انطباق با نیروهای غالب، میانه روترین میانه روها می‌گشت.

بدیهی است که این نظر بهیچرو موافقت با کار «میانه روها» در موافقت با مراکز متعدد تصمیم‌گیری در ایالات متحده نیست، بلکه نشان دادن غفلت‌های آشکار مسولان و حتی کارشناسان امریکایی از واقعیت‌های کشور ما است. وگرنه اگر رهبران سیاسی بر وفق موازنه عدمی عمل می‌کردند، کجا رهبری در شخص خمینی به انحصار مستقر می‌شد؟ در این باره‌ها به این رهبران نوشتیم و هشدارها دادیم. افسوس...

بهر رو، در دستگاه حاکمه آمریکا، بر سر طرحی که ژنرال هایزر مأمور اجرایش شده بود، نیز وحدت نظر نبود: گروهی می‌خواستند بر محور بختیار، دولتی را جانشین دولت شاه کنند و گروهی دیگر اینکار را بی‌نتیجه و بلکه خطرناک می‌شمردند و موافق کودتای نظامی فوری بودند:

شاه سابق: مأموریت شگفت‌انگیز ژنرال هایزر (3)

در اوایل بهمن ماه خبری حیرت‌انگیز به من گزارش شد که ژنرال هایزر چند روزی است در تهران اقامت دارد. من در هفته‌های اخیر، از هیچ چیز تعجب نمی‌کردم. ولی ژنرال هایزر، شخصیت کوچکی نبود. وی در مقام معاونت فرماندهی کل نیروهای پیمان آتلانتیک شمالی چند بار به تهران آمده و هر بار از من تقاضای ملاقات می‌کرد. مسافرت‌های ژنرال هایزر به ایران جنبه تشریفاتی نداشت؛ او برای دیدار با فرمانده فوای مسلح ایران که یکی از کشورهای عضو پیمان مرکزی بود، به ایران می‌آمد. رفت و آمدهای ژنرال هایزر، همواره از چند هفته قبل برنامه ریزی میشد. ولی این بار جنبه‌های اسرارآمیز داشت. نظامیان آمریکا، با هواپیماهای خود مأمندند و می‌رفتند و طبیعتاً تابع تشریفات معمول نبودند. از امرای ارتش درباره مسافرت ژنرال هایزر سوال کردم. آنها هم چیزی نمی‌دانستند. حضور او در ایران واقعاً شگفت‌انگیز بود و نمی‌توانست اتفاقی و بدون دلایل بسیار مهم باشد.

حضور وی در ایران، کم‌کم علنی شد و روزنامه‌های شوروی نوشتند که ژنرال هایزر برای تدارک يك کودتای نظامی به ایران آمده است. در حقیقت درج این مطلب، یکنوع اخطار بود. اندکی بعد، روزنامه هرالد تریبون، چاپ پاریس، به شورویها و سایر دول اطمینان داد که ژنرال هایزر، نه برای تدارک يك کودتا، بلکه برای جلوگیری از آن به ایران سفر کرده است و سرانجام روشن شد که نگرانی اصلی رهبران آمریکا وقوع يك کودتای نظامی در ایران است.

آیا چنین خطری وجود داشت؟ تصور نمی‌کنم. زیرا افسران ارتش ایران به دفاع از تاج و تخت و حفظ قانون اساسی سوگند یاد کرده بودند و مسلماً تا هنگامیکه از این قانون تخلف نمی‌شد، دست به هیچ اقدامی نمی‌زدند. احتمالاً سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا می‌دانستند که برنامه زیر پا گذاشتن قانونی اساسی در پیش است. پس باید از بروز عکس العمل در ارتش ایران جلوگیری کنند. هدف مسافرت ژنرال هایزر به ایران، جز این نبود.

بالاخره من يك بار ژنرال هایزر را به اتفاق سفیر آمریکا، آقای سلیمان، ملاقات کردم. تنها چیزی که مورد علاقه هر دوی آنها بود، دانستن روز و ساعت حرکت من از ایران بود. ژنرال هایزر، از ارتشبد قره‌پاچی، رئیس ستاد ارتش خواست که ملاقاتی بین او و مهدی بازرگان ترتیب دهد. ارتشبد قره‌پاچی این تقاضا را به من گزارش داد. نمی‌دانم در این ملاقات چه گذشت. می‌دانم که ارتشبد قره‌پاچی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش ایران را از هرگونه اقدام و تصمیمی باز دارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطلب اطلاع دارد زیرا فرماندهان و امرای ارشد ارتش ایران یکی پس از دیگری به قتل رسیدند و تنها ارتشبد قره‌پاچی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت؟

پس از آنکه من ایران را ترک کردم، ژنرال هایزر باز چندین روز در ایران اقامت داشت. در این هنگام چه گذشت؟ تنها چیزی که می‌توانم بگویم اینست که ربیعی فرمانده نیروی هوایی ایران طی «محاکمه‌اش» به «قضات» گفت: ژنرال هایزر شاه را مثل يك موش مرده به خارج از کشور پرتاب کرد.

توضیح: مقایسه نوشته شاه، با نوشته‌های مقامات آمریکایی و ایرانی، راست و دروغها را آشکار می‌کند. برای کامل شدن مقایسه، در پی نوشته شاه سابق، آنچه را درباره این مأموریت در دو کتاب «حقایق درباره بحران ایران» و اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران و کتاب «مثل برف آب خواهیم شد» آمده است، می‌آوریم:

«کمیتة بحران» (4)

یکی از تجارب مهم خدمتیم از نظر اصول مدیریت، کار شورایی است... باید بگویم این روش یکی از مهمترین دلایل موفقیت من در پیشبرد مسئولیت‌های بسیار مهمی که داشتم بوده است... در تعقیب این رویه در ستاد بزرگ ارتشداران هم، بمحض شروع بکار، پس از بررسی و مشورتها، با فرماندهان نیرو، شورایی بنام «کمیتة بحران» بمنظور ایجاد هماهنگی بین نیروها تشکیل دادم... اعضای کمیتة بحران عبارت بودند از: ارتشبد حسن طوفانیان، جانشین وزیر جنگ و رئیس سازمان صنایع نظامی، سپهبد عبدالعلی بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی و سرپرست گارد شاهنشاهی، سپهبد امیر حسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی، دریاسالار کمال الدین حبیب‌اللهی فرمانده نیروی دریایی شاهنشاهی، سپهبد ناصر مقدم، معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور و سرلشکر پرویز امینی افشار، رئیس جدید اداره دوم ستاد بزرگ ارتشداران.

توضیح: بدینسان پیش از ورود هایزر، دو «کمیتة بحران» وجود داشته‌اند: یکی کمیتة‌ای که ارتشبد قره‌پاچی تشکیل داده بود و یکی کمیتة‌ای که مخفی بوده و کودتا را تدارک می‌کرده است. همانطور که در کتاب ژنرال هایزر آمده، دو تن از اعضایش، افراد کمیتة را به او شناسانده‌اند. اما نیک که بنگری این دو يك کمیتة پیش نبوده‌اند.

قره باغی ادامه می‌دهد:

ساعت 11 روز شنبه 23 دیماه 57، با فرماندهان نیرو در کاخ نیاوران بودیم. روشن بود چنین جلسهای که تا آن تاریخ سابقه نداشت، بنا به تقاضای آقای بختیار صورت گرفته است. پس از رسیدن نخست وزیر به کاخ، شرفیاب شدیم. حاضرین در جلسه عبارت بودند از آقایان بختیار نخست وزیر، ارتشبد طوفانیان، سپهبد بدره‌ای، سپهبد ربیعی، درباردار حبیب‌اللهی و من.

... اعلیحضرت فرمودند: «بعلت وقایع اخیر کشور، خیلی خسته شده‌ایم و احتیاج به استراحت داریم. قبلاً هم قرار بود برای معاینه مسافرتی بکنیم. حالا که دولت جدید برابر قانون اساسی تشکیل شده، در نظر داریم بعد از تشکیل شورای سلطنت، به خارج از کشور مسافرت بنماییم، لذا لازم بود که با حضور آقای نخست وزیر دستوری به ارتش بدهیم. چون آقای نخست وزیر و دولتی که تشکیل داده‌اند، پشتیبان قانون اساسی است، ارتش شاهنشاهی وظیفه دارد که از دولت قانونی پشتیبانی نماید...» در این جلسه، اعلیحضرت با احضار مقامات مذکور خواسته بودند علاوه بر ابلاغ امر پشتیبانی ارتش از دولت قانونی، دو نکته خیلی مهم را نیز برای حاضرین روشن نمایند. یکی عدم حضور وزیر جنگ در جلسه و دیگری حضور فرماندهان نیروهای سه گانه در آنجا. عدم حضور وزیر جنگ... برای این بود که نشان بدهند که وزیر جنگ مانند گذشته اجازه دخالت در امور ارتش را ندارد. و اما حضور فرماندهان نیرو در این جلسه، بدین منظور بود که حاضرین را متوجه کنند که تغییری در روش جاری ستاد بزرگ حاصل نشده و فرماندهان نیروها مستقل بوده و فقط اوامر اعلیحضرت را اجرا می‌نمایند.

در اینجا لازم است نکته بسیار مهمی که روشنگر حقایق مربوط به وقایع بحران ایران می‌باشد و آقای بختیار تلاش کرده بعد از گذشت 4 سال موضوع را تحریف و از آن سوء استفاده کند، با اشاره به مدارک مسلم توضیح داده شود.

آقای بختیار ضمن افسانه‌های خود در مصاحبه‌های مندرج در کتاب «37 روز بعد از 37 سال» در صفحه 51... دروغ بزرگ دیگری را نیز که بهیچوجه ارتباطی با موضوع تشکیل آن جلسه نداشته و ندارد، ساخته و چنین گفته است: «در مدتی که من آنجا بودم، اطلاع نداشتم يك ژنرال آمریکایی بنام هایزر به ایران آمده، و برایم مهم نبود يك ژنرال آمریکایی آمده باشد...»

وی در صفحه 204 کتاب يك رنگیش چنین نوشته: «نه اعلیحضرت و نه فرمانده ستاد مشترک، هیچکدام حضور این ژنرال آمریکایی را به من اطلاع نداده بودند». در صورتیکه آمدن ژنرال هایزر به ایران از يك هفته قبل از جلسه شرفیابی مذکور که در روز 23 دیماه 57 در صفحات اول اغلب روزنامه‌های کشور با خطوط بسیار

درشت درج و حتی مأموریت وی را در ایران «پشتیبانی از آقای بختیار» عنوان نمودند. نویسنده متن‌های روزنامه‌ها را می‌آورد و سخنان هاینر را در کمیته بحران اینطور نقل می‌کند:

امریکا دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کند:

دیگر دولت امریکا از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کند! و برای برقراری آرامش در مملکت، همانطور که ملت ایران می‌خواهد، مسافرت اعلیحضرت ضروری است! ما متوجه شدیم که چرا آقای بختیار شرط قبولی تشکیل دولت را مسافرت اعلیحضرت قرار داده است. و این مسافرت، مسافرت موقت نیست. زیرا ژنرال هاینر اضافه می‌کند: «نه تنها دولت امریکا، بلکه دولتهای اروپای غربی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌نمایند.

در جلسه بعد که کمیته بحران با حضور ارتشید طوفانین، سپهبد ریعی، دریاسالار حبیب‌اللهی و سپهبد مقدم تشکیل شده بود، اظهار کردم: بطوریکه قبلاً به اطلاع تیمساران رساندیم، اعلیحضرت در جواب اصرار من درباره خودداری از مسافرت، به ملاقات و اظهارات آقای سلیمان، سفیر امریکا و ژنرال هاینر، اشاره فرمودند. در مذاکرات قبلی ملاحظه کردید که ژنرال هاینر اظهار نمود: «دولت امریکا و دولتهای اروپای غربی هم دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌نمایند و برای برقراری آرامش، بنا به خواسته ملت ایران، مسافرت اعلیحضرت ضروری است» و همچنین اضافه کرد که دولت امریکا از دولت بختیار پشتیبانی می‌کند. ارتش نیز لازم است از آقای بختیار پشتیبانی نماید». بنابراین، بنظر من ضرورت داد در این جلسه، این مسائل مهم مورد بحث و بررسی قرار داده تا پس از عرض گزارش نتیجه به اعلیحضرت، در ملاقات بعدی جواب ژنرال هاینر داده شود و از تیمساران می‌خواهم که نظرات خودشان را در اینمورد اظهار نمایند... پس از بررسی همه جانبه مسائل به اتفاق آراء به نتایج زیر رسیدیم:

- درباره مسافرت اعلیحضرت، اگر چه آقای بختیار نخست وزیری را قبول و دولت را تشکیل داده است، با وجود این چون قطعی است که با مسافرت اعلیحضرت از کشور نه تنها آرامش برقرار نخواهد شد، بلکه با موفقیت مخالفین، بی نظمی بیشتری در کشور حکمفرما و بی انضباطی و تضعیف روحیه در نیروهای مسلح شاهنشاهی بحد اعلا خواهد رسید. با توجه به اینکه اعلیحضرت در موقع تشکیل دولت آقای بختیار فرموده‌اند: «... اگر این استراحت در خارج از ایران باشد...». علیهذا هر کدام از ما در شرفیابی تا آنجا که مقدورمان است، در انصراف اعلیحضرت تلاش کنیم.

در مورد پشتیبانی ارتش از دولت آقای بختیار، نیز به این نتیجه رسیدیم که در حقیقت تنها راه امکان عملی پشتیبانی از دولت قانونی و برقراری آرامش در کشور عبارت است از: جلوگیری از آمدن آقای خمینی به ایران، ممانعت از تحریکات بخصوص رادیو بی‌بی‌سی و ورود اعلامیه‌ها و کاست‌های مشکوک به کشور. و مقرر شد که بعد از گزارش نتیجه بررسی کمیته بحران بحضور اعلیحضرت و کسب اجازه، این نکات بطور صریح به ژنرال هاینر ابلاغ گردد.

در اولین شرفیابی مراتب را به شرح مذکور بعرض رساندیم، مورد تصویب قرار گرفت. در مذاکره بعدی که با مستشاران داشتیم، ژنرال هاینر مجدداً ضمن اشاره به لزوم مسافرت اعلیحضرت، مسئله پشتیبانی دولت امریکا از دولت بختیار و همچنین ضرورت پشتیبانی ارتش از ایشان را تکرار نمود

...

چند روز بعد از مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور، در جریان یکی از ملاقاتها که با نخست وزیر داشتم، موقعیکه صحبت از وضعیت عمومی کشور بود، من بر حسب معمول هر ملاقات، از آقای بختیار در مورد نتیجه اقدامات و مذاکراتش سنوال کردم که به کجا انجامیده است؟ در جواب اظهار نمود: «راستی تیمسار، ژنرال هاینر و مستشاران آن چه می‌گویند؟ آیا واقعاً قول پشتیبانی از دولت را می‌دهند؟»

از اینکه نخست وزیر چگونگی پشتیبانی هاینر را که بنا به اعلام سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا برای پشتیبانی دولت او به ایران آمده بود، از من سنوال منمود، خیلی متعجب شدم! زیرا از يك طرف ژنرال هاینر منگفت در منزل سفیر امریکا اقامت داد و آقای بختیار هم اظهار منمود که با آقای سلیمان مرتباً در تماس میباشد و از طرف دیگر سپهبد مقدم که بعنوان معاون آقای بختیار در جلسات «کمیته بحران» حضور و از جزئیات مذاکرات و بحثهاییکه با ژنرال هاینر مشد، اطلاع کامل داشت. با روابط نزدیکی که با نخستوزیر دارد، قطعاً ایشان را از نظریات هاینر آگاه می‌سازد.

شاه: برنامه و طرحی وجود دارد:

در یکی از شرفیابیهای روزهای آخر در کاخ نیاوران، در اطاق انتظار، مجاور دفتر نشسته بودم که مدت انتظار بیش از معمول طول کشید. چگونگی را از آجودان کشیک روز سنوال نمودم، اظهار کرد اعلیحضرت میهمان خارجی دارند و آقای لرد جورج براون، وزیر اسبق امور خارجه انگلیس (از دوستان قدیمی اعلیحضرت) شرفیاب است. بعد از مدتی برای شرفیابی خبر کردند، موقعیکه می‌خواستیم وارد دفتر بشوم، آقای جرج براون از دفتر اعلیحضرت خارج می‌شد.

... بعد از گزارش مسائل فوری و عادی، بر حسب معمول، صحبت به موضوع مسافرت کشیده شد. عرض کردم: «با توجه به اخبار روزنامه‌ها و شعارهاییکه بطور مداوم در تظاهرات و راه پیمایی‌ها بر علیه مقام سلطنت داده می‌شود، بنظر می‌رسد که در صورت مسافرت، نمی‌توان امیدوی به مراجعت داشت». يك مرتبه اعلیحضرت برخلاف همیشه فرمودند: «شما که در جریان همه کارها نیستید! برنامه و طرحی وجود دارد. شما که همه مطالب را نمی‌دانید!» و مطابق موقعیکه نمی‌خواستند بحث ادامه یابد سنوال فرمودند: «مطلبی نیست؟»

از جمله «شما در جریان نیستید و طرحی است» خیلی متعجب شدم چون اعلیحضرت فوق العاده ناراحت بودند، فهمیدم که دیگر مسافرتشان قطعی شده و با توجه به بیانات اعلیحضرت معلوم بود که مسلماً وعده‌هایی داده شده ولی مورد قبولشان نمی‌باشد...

توضیح: برای شرکت در يك رشته سخنرانی در اجتماعات عمومی ایرانیان به انگلستان رفته بودم. يك عراقی ایرانی الاصل، از طریق آقای دکتر تقی زاده اطلاع داد که آقای جرج براون، عضو مجلس لردان، خواستار ملاقات با من است. در خانه همین شخص، با حضور آقایان دکتر تقی زاده و علی امیر حسینی، ملاقاتی دست داد. لرد نخست پرسید هدف شما از انقلاب چیست؟ پاسخ دادم می‌خواهیم بازگردیم و از روز پیش از 28 مرداد 1332، شروع به ساختن ایران پیشرو و آزاد و آباد و مستقل بکنیم. حدود 10 دقیقه خطابه خواند که اینکار بازگشت به گذشته است... و بناگهان پرسید پس اگر دولتی به ریاست یکی از مصدقی‌ها، برای مثال بختیار تشکیل شود، مخالفتی نخواهید کرد؟ پاسخ دادم این پیشنهاد با خطابه شما درباره ضررهای بازگشت به گذشته تناقض دارد. در واقع این پیشنهاد شما بازگشت به گذشته است. زیرا می‌خواهید مهره‌ای را جای مهره‌های مستعمل پیشین بگذارید و گذشته یعنی همان وابستگی را نگاهدارید.

فردای آن روز به ایران رفت، وقتی مراجعت کرد که حکومت بختیار تشکیل شده بود. و لرد گفته بود «راه حل بختیار» را او پیدا کرده و به عمل درآورده است!... و نتیجه نشان داد که انگلیسی‌ها نیز دیگر آن هوش افسانه‌ای را از دست داده‌اند.

قره‌باغی شرح می‌دهد که چگونه کوشیده است تکلیف ارتش را بعد از رفتن شاه از شاه بپرسد او از دادن پاسخ روشن طفره رفته است. تا اینکه:

در جلسه شرفیابی بعدی، بعضی رساندم که با توجه به مسافرت اعلیحضرت، اوامر همایونی در مورد ارتش بعد از مسافرت چیست و چنانچه اتفاقات غیر منتظره‌ای پیش بیاید، چه باید کرد؟... بر خلاف گذشته، شروع به قدم زدن نموده و اوامری در مورد ارتش فرمودند که خلاصه آن چنین بود: «خوب می‌دانید که ارتش ما بعد از وقایع شهریور 1360، چه بود و در این مدت چه زحماتی برای تکمیل و توسعه آن تحمل شده و بالاخره امروز به وضعی رسیده است. همه شماها هم در پیشرفت آن سهمی دارید. این ارتش برای حفظ استقلال کشور ضروری است. تلاش کنید از ایجاد دوستگی در آن جلوگیری شود و بهر قیمتی شده ارتش را حفظ کنید.» ضمناً اضافه فرمودند که این دستور را به ارتشید شفقت وزیر جنگ نیز خواهم داد... چون فرمایشات اعلیحضرت جواب سوال من نبود. مجدداً عرض کردم... اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت اتفاقات پیش بینی نشده‌ای بروز کرد، که خلاف قانون اساسی بود، چه باید بکنیم؟ در حالیکه به قدم زدن ادامه می‌دادند، بعد از قدری تأمل و سکوت فرمودند: «ما که نمی‌دانیم چه می‌شود؟ هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید.»

در گوادولوپ تصمیم گرفته شده است شاه برود و بختیار بیاید:

قره‌باغی پس از اینکه شرح می‌دهد چسان شاه سابق برخلاف معمول، اختیارات معمول را به رئیس ستاد بزرگ ارتشداران نداده بود و او دیگر امرای ارتش، امضاء بختیار را جانشین امضاء شورای سلطنت نمی‌شناختند، گفتگوهای جلسه شورای سلطنت را درباره تغییر «دو ماده از قانون اساسی»؛ نقل می‌کند:

آقای بختیار اظهار کرد: «دو راه بیشتر وجود ندارد، یکی اینکه رفراوند بکنیم تا مردم نظرشان را بدهند! و یا اینکه اگر در این اوضاع و احوال که مواجه با اشکالات هستیم، انجام رفراوند مقدور نباشد و نتوانیم از این راه رفع مشکل کنیم...» «آقای سجادی ضمن قطع صحبت آقای بختیار، دنباله موضوع را ادامه داده و اظهار داشت: «بلی مجلسین سنا و شورا دعوت بشوند برای یک جلسه مشترک که دو ماده از قانون اساسی را اصلاح بکنیم!» آقای بختیار تکرار کرد: «بلی دو ماده از قانون اساسی را تغییر بدهیم تا به این آشوبها و اغتشاشات خاتمه داده شود.» (منظور تغییر دو ماده مربوط به رژیم سلطنت در قانون اساسی می‌باشد) و اضافه نمود: «چون هر دو راه حل صورت قانونی دارد، دیگر هیچگونه اشکالی در بین نخواهد بود. ولی من احتیاج بقدری زمان دارم تا این کارها را انجام بدهم.»

می‌نویسد برای اینکه ارتشیان بدانند که غرب بختیار را بعنوان محور جانشین شاه کرده است، در جلسه 6 بهمن ماه 1357 شورای امنیت ملی، احمد میرفندرسی، وزیر خارجه او، گزارش کنفرانس گوادولوپ را می‌خواند:

در پایان مذاکرات همین جلسه، آقای احمد میرفندرسی، وزیر امور خارجه گزارش جریان کنفرانس گوادولوپ را به شورا ارائه و آن را قرانت کرد. منظور این بود که به اعضای شورای امنیت ملی نشان بدهد، تصمیم خروج اعلیحضرت از ایران، در گوادولوپ با توافق چهار دولت آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان اتخاذ شده و بازگشتی در بین نیست!

... در آن موقع فرماندهان و من به این نتیجه رسیده بودیم که آقای بختیار طرح خارجیها را به موقع اجرا می‌گذارد. تا اینکه بعداً، وقتی متن پیام کارتر، رئیس جمهور آمریکا، به آقای خمینی منتشر شد، معلوم گردید که نتیجه‌گیری ما در آن زمان صحیح بوده زیرا کارتر در همان موقع که آقای بختیار شرط تشکیل دولت خود را مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور قرار داده بود، در پیام خود به آقای خمینی چنین نوشته است: «خروج شاه قطعی است که در آینده نزدیکی رخ خواهد داد.»

توضیح: ارتشید قره‌باغی بتازگی (ژوئن 1989) کتاب دیگری زیر عنوان «اسرار مأموریت ژنرال هایزر در بحران ایران» انتشار داده است. وی مأموریت‌های ژنرال هایزر را همانها که آشکار عنوان می‌شد، نمی‌داند. بر اینست که هایزر مأموریت‌های سری می‌داشته است و دو مأموریت آشکارش، پوشش مأموریت‌های سری او بوده‌اند. مأموریت‌های سری او را اینسان اشاره می‌کند:

مأموریت‌های سری هایزر (5):

و اما مأموریت سوم و مهم ژنرال هایزر، «وادار ساختن نظامیان به ترک سوگند و وفاداری به اعلیحضرت...»
- یکی دیگر از مأموریت‌های سری و مهم که ژنرال هایزر درباره آن نیز توفیقی حاصل نکرده، عبارت از مأموریتی است که آن هم مانند سایر مأموریت‌های سری و حتی در دستورالعملی که او به آقای سولیوان نشان داده دیده نشده است و آن عبارت از انتقال اختیارات فرمادهی کل قوای نیروهای مسلح شاهنشاهی از شخص اعلیحضرت به آقای بختیار می‌باشد...

- برابر مدارکی که بعدها بدست آمد، معلوم گردید که طرح خروج اعلیحضرت از ایران، جلوتر تهیه شده بود. بدین شرح که آقای کنت الکساندر دومارانش، رئیس سابق سازمان‌های اطلاعاتی فرانسه، در صفحه 248 کتاب خود، «اسرار فرمانروایان»، که در سال 1365، در پاریس منتشر گردید، وقتی مذاکرات خود را با اعلیحضرت در روزهای سخت بحرانی ایران شرح مدهد، در این مورد چنین منویسد: «من روزی صراحتاً اسامی کسانی را که در امریکا مأموریت تهیه مقدمات خروج شاه از کشور و استقرار یک سیستم جایگزینی را بعهده گرفته بودند، در اختیار شاه قرار دادم. من حتی در کمیسیونی شرکت کردم که دستور جلسه آن، عبارت از این بود که برای خارج کردن شاه از ایران چه باید کرد؟...»

با بررسی مدارک مربوط به خروج اعلیحضرت از ایران... بخوبی روشن می‌گردد که طرح مزبور از جلوتر تهیه شده بود و به ترتیب زیر به موقع اجرا گذاشته شده است:

- 1- آقای بختیار خروج اعلیحضرت از کشور را شرط قبولی نخست وزیری خود قرار داد... خمینی و مخالفین نیز در تظاهرات، خواستار خروج اعلیحضرت از کشور گردیدند.
- 2- خبرگزاری رویتر، یونایتد پرس از واشنگتن اطلاع داد که: «امریکا با تغییر بزرگی در سیاست خود نسبت به شاه ایران، آشکارا اعلام کرد که شاه ایران باید هر چه زودتر کشور را ترک کند... و هشدار داد که کودتای نظامی، مشکلات ایران را حل نخواهد کرد...»
- 3- به آقای سولیوان سفیر امریکا در ایران، رسماً از واشنگتن ابلاغ گردید که همراه هایزر بحضور اعلیحضرت رفته و خواستار روز و ساعت خروج ایشان از ایران

بشود...

4- ژنرال هایزر، در حضور اعضای کمیته بحران اعلام کرد که نه تنها دولت امریکا بلکه دولتهای اروپای غربی مهم دیگر از شاه پشتیبانی نمی‌نمایند و مسافرت اعلیحضرت به خارج از کشور ضروری است و باید انجام بگیرد...

5- آقای جیمی کارتر پیامی بوسیله دو نفر از مأمورین سیاسی عالیرتبه فرانسه (آقایان شاییت و ژاک دوکنت) با اطلاع رئیس جمهور وقت فرانسه، آقای والرئیسکارلسنن به خمینی فرستاده و اعلام نمود که «خروج شاه قطعی است و به زودی صورت خواهد گرفت و از خمینی خواست که حملات خود را علیه دولت بختیار قطع نماید».

6- بالاخره دادن ترتیب خروج اعلیحضرت از کشور، توسط ژنرال هایزر با هماهنگی آقای بختیار...

توضیح: بدینقرار، تا اینجا مأموریت هایزر این بوده است که شاه را ببرد و بختیار را جایگزین او کند. شاه را وادارد اختیارات فرماندهی کل قوا را به بختیار تفویض کند و ارتش را وادار کند از قید سوگند وفاداری به شاه درآید. اما وسیله کار ژنرال هایزر چه بوده است؟ ارتشید قریباغی نوشته هایزر را آنجا که منویسد، امرای ارتش به او گفتهاند شاه به آنها گفته است از او اطاعت کنند، تکذیب میکند. اما آیا متوجه تناقضی که در بنیاد سخنش هست، نمیشود؟ در واقع اگر مأموریت هایزر بردن شاه بوده است، پس فرمانده واقعی ارتش، رئیس جمهور آمریکا بوده است. وگرنه، یک افسر آمریکایی چگونه میتواند شاه را «مثل موش مرده» از کشور به بیرون بیاورد؟ اگر قریباغی صبر میکرد تجربه رومانی و رفتار ارتش این کشور را میدید، این کتاب را نمینوشت. زیرا واقع این امر این است که در خود او و افسران دیگر عرق ملی بوده است و حاضر نشدهاند ارتش را آماده کودتا کنند. بهر رو، هدف های سه گانه بالا، محرمانه نیز نبوده‌اند. مأموریت چهارمی نیز داشته است و آن کودتا بوده است. ارتشیان زیر بار فرمانده کل قوا شدن بختیار نمی‌روند. زیر بار کودتا نیز نمی‌روند. و اگر این منطق را تا به آخر می‌رفتند، به مردم می‌پیوستند.

همچنان هایزر نظر سپهبد ریعی، فرمانده نیروی هوایی را درباره ارتش، ضمن شرح وقایع روز 16 دیماه 1357، در صفحه 35 کتاب خود چنین ذکر می‌کند: «ریعی به شدت از اینکه ارتش کنترل را از دست داده، ناراحت بود» و حتی نظر خود را در مورد ارزیابی وضعیت عمومی ارتش در تاریخ 20 دیماه.. در صفحه 69 کتابش چنین بیان می‌کند: «رهبری ارتش ایران در حالت کاملاً از هم پاشیده‌ای قرار داشت». ولی بر خلاف تمام این نظرات.. (با وجود اینکه) در بین نیروهای مسلح آشفتگی و تزلزل فوق العاده بوجود آمده بود، در صفحه 259 کتابش... در مورد مذاکرات تلفنی خود با ژنرال جونز، رئیس ستاد مشترک آمریکا، درباره وضعیت ارتش آمریکا چنین می‌نویسد: «ژنرال جونز سپس پرسید آیا ارتش بدون حضور من قادر به کودتای نظامی هست یا خیر؟ گفتم هر کس می‌تواند حنسی بزند، اما من فکر می‌کنم که قادر به این کار هستند و اگر بختیار به آنها دستور بدهد، به این کار اقدام خواهند کرد»

در صورتی که وضعیت عمومی نیروهای مسلح و همچنین روحیه ارتش شاهنشاهی از نظر امکان اجرای کودتای نظامی، بفرص سقوط اجباری دولت بختیار، حتی قبل از آمدن خمینی به ایران، برابر اظهارات صریح فرماندهان نیروهای مسلح شاهنشاهی، در جریان بحث و مذاکرات سری شوراها فرماندهان، که از نوارهای ستاد بزرگ ارتشداران پیاده و در کتاب «مثل برف آب خواهیم شد» ذکر گردیده است...

توضیح: پس از ذکر اظهار نظرهای فرماندهان ارتش، حاصل سخن را اینسان آورد:

پس با توجه به اظهارات فرماندهان نیروهای مسلح، مسلم می‌شود که اظهارات و گزارشات ژنرال هایزر به مقامات آمریکایی، درباره وضعیت ارتش ایران کاملاً برخلاف حقیقت بوده است!

توضیح: قریباغی قولهای دیگر، از جمله قول دریسالار حبیب الهی را، در باره فروپاشی ارتش، می‌آورد. هایزر را انتقاد می‌کند که چرا وضعیت ارتش را کاملاً بر خلاف حقیقت به مقامات آمریکایی گزارش کرده است. و امرهای واقع، حکایت می‌کنند چنان:

- شاه می‌رود و خمینی می‌آید و ارتش در وضعی نبوده است که بتواند مانع از رفتن شاه و آمدن خمینی بشود،
- حمایت از حکومت بختیار و تهدید خمینی به انتخاب میان کودتای نظامی و حکومت بختیار،
- و چون تهدید به نتیجه نمی‌رسد، قول و قرار میان سفیر آمریکا و بهشتی و بازرگان یعنی ایجاد دولتی بر پایه وحدت ارتشیان و روحانیان، در کار می‌آید. در این موقعیت، هنوز، این امکان بود که این وحدت راه حل شود. و اگر می‌شد، حتی حفظ ظاهر منسجم ارتش کارساز شده بود. اما بختیار و برژنسکی با وارد عمل کردن لشکر گارد و شکست این لشکر، مانع از به نتیجه رسیدن این راه حل می‌شوند...

پس از شکست این کارها، زمان راه حل وحدت «ارتشیان - روحانیان» نیز می‌گذرد... با وجود این، او دوباره ارتش را منسجم می‌خواند و مأموریت هایزر و بختیار را متلاشی کردن می‌شمارد:

بدیهی است مقصود ژنرال هایزر و آقای بختیار و سایر عوامل داخلی و خارجی از تلاش مداوم برای خروج اعلیحضرت از کشور، آمدن خمینی به ایران، همبستگی پرسنل نیروهای مسلح با خمینی و همچنین عدم جلوگیری از تظاهرات و اعتشاشات مخالفین و سایر اقدامات از این قبیل که در آن زمان صورت می‌گرفت، بطوریکه در کتاب حقایق بحران ایران، مشروحاً ذکر کرده‌ام، تماماً بمنظور متلاشی کردن ارتش شاهنشاهی با هدف سقوط رژیم سلطنتی ایران بود.

اگر چه هماغونه که گفته شد منظور ژنرال هایزر و آقای بختیار، هر دو سقوط رژیم ایران بود. ولی هدف آنها با هم مغایرت داشت. بدین ترتیب که هدف ژنرال هایزر و سایر عناصر خارجی و مخالفین داخلی از سقوط رژیم، اعلان جمهوری و به قدرت رسیدن خمینی بود. بهمین دلیل میباشد که هایزر بعد از وارد شدن و استقرار خمینی و اعلام همبستگی هستمتهایی از پرسنل نیروهای مسلح، بخصوص نیروی هوایی با خمینی و انتخاب آقای بازرگان، بطور رسمی از تلویزیون ایران به نخست وزیری یعنی پایان مأموریت خود، بلافاصله ایران را ترک نمود. ولی چون منظور بختیار از سقوط رژیم، اعلان جمهوری و رسیدن به مقام ریاست جمهوری ایران بود، بهمین جهت وی تلاش خود را تا بعد از ظهر روز 22 بهمن ماه 57، ادامه میداد... حقیقت مسلم در این مورد اینست که بختیار بعثت دشمنی دیرینه که با رژیم سلطنت، بخصوص سلسله پهلوی و در نتیجه با ارتش شاهنشاهی داشت و هنوز هم دارد، از همان ابتدا با قصد و نیت متلاشی کردن ارتش، بمنظور ساقط کردن رژیم و اعلام جمهوری در ایران، با استفاده از بحرانی که از مدتها قبل با همکاران سابقش، بخصوص مخالفین مانند طالقانی، مطهری و بهشتی و... برای کشور ایجاد کرده بودند، در پوشش طرفداری از قانون اساسی، ضمن تحمیل شرط خروج اعلیحضرت از کشور، مقام نخست وزیری را اشغال منماید و با همکاری نزدیک و کمک ژنرال هایزر، ترتیب خروج فرمانده کل قوا را از ایران میدهد. و در ارتش شاهنشاهی تزلزل ایجاد میکند و در حقیقت بدین ترتیب مقدمه متلاشی شدن ارتش را فراهم منماید. سپس به شرحی که جلوتر گفته شد با وجود استعفا من، برای جلوگیری از آمدن خمینی به ایران، با انجام فعالیتهای پنهانی، با همکاری ژنرال هایزر، فردگاه را باز میکند و خمینی را ضمن گفتن تبریک و

تهنیت با تشریفات بی سابقه، مانند یک رئیس کشور، وارد ایران منماید و به این ترتیب روحیه ضعیف ارتش را ضعیفتر نیز می‌کند.

توضیح: و اما بختیار به چه وسیله نخست وزیر شد؟ اگر شاه توانایی داشت، چرا به نخست وزیری او تن می‌داد؟ وسیله کار هایزر و بختیار، غیر از نیروهای مسلح، چه بود؟ پنهانی از نیروهای مسلح، چگونه می‌توانستند فرودگاه را باز کنند؟ و مگر قریباغی، خود استدلال نمی‌کند که هایزر دروغ می‌گفت و ارتش از درون متلاشی بود و اگر هم خمینی به ایران نمی‌آمد، ارتش به درهم کوبیدن انقلاب و انجام کودتا توانا نبود؟ قریباغی نمی‌داند که جای علت و معلول را عوض کرده است؟ رفتن شاه، معلول بود. علت انقلاب ایران بود که وی به لجابت آن را «بحران» می‌خواند. این انقلاب جهان را دگرگون ساخت هر ایرانی باید بدان افتخار کند. حق اینست که ارتشیان ایران نخواستند بسود سیاست آمریکا و به زیان ملتی در انقلاب وارد عمل شوند و این افتخاری برای آنها است. قره باغی می‌داند و در همین کتاب از قول سلیمان می‌نویسد و می‌پذیرد که: «تعداد قابل ملاحظه‌ای از افسران ارشد که بعضی از آنها پسته‌های حساس هم دارند، نه فقط با برنامه‌های مخالفان موافقت، بلکه بین آنها ارتباطاتی هم برقرار گردیده و نهضت آزادی که بیش از همه گروه‌های مخالف با افسران ارشد ارتباط دارد، از همین طریق از تصمیمات و برنامه‌های نظامی مطلع می‌شود». بنابراین این حق اینست که ارتشیان گرفتن جانب ملت را بر گرفتن جانب قدرت مسلط خارجی رجحان دادند. آنچه در «مثل برف آب می‌شویم» آمده است، هنوز این واقعیت را روشنتر می‌گرداند:

ما در آستانه سقوط هستیم، کودتا کنیم یا از دولت بختیار حمایت کنیم؟ (6):

هم از جلسه اول (25 دیماه 1357) امرای ارتش، طرح کودتا موضوع بحث بوده است. مواد اصلی این طرح همانها هستند که ژنرال هایزر در کتاب خود آورده است:

- 1- سربه نیست کردن آقای خمینی و تمامی کسانی که در رهبری انقلاب نقش اول را داشته‌اند و توقیف 100 تا 200 هزار نفر. پیش از این جلسات، صحبت از توقیف کردن ده هزار نفر بوده است. بختیار به امرای ارتش می‌گوید شما باید جا تهیه کنید برای توقیف 100 تا 200 هزار نفر.
- 2- در دست گرفتن صنایع نفت و برق؛
- 3- در دست گرفتن پست و تلگراف و تلفن؛
- 4- در دست گرفتن مایحتاج عمومی؛
- 5- در دست گرفتن وسایل ارتباط جمعی، بخصوص رادیو و تلویزیون.

در جلسه عمومی 25 دیماه، امرای ارتش، سپهبد صناعی، معاون فرمانده نیروی زمینی می‌گوید: «هر کس متواند این را تشخیص بدهد که (اگر) پای اعلیحضرت شاهنشاه از مملکت خارج بشود، اینجا قطعاً جنگ و خون ریزی داخلی بوجود خواهد آمد... بنده فکر می‌کنم که تیمسار ریاست ستاد بزرگ ارتشداران از پیشگاه بزرگ ارتشداران، از پیشگاه مبارک همایونی استدعا کنند که تشریف بردنشان را موکول کنند به اینکه طرح ستاد بزرگ ارتشداران قادر بشود که:

- 1- قیل از اینکه اعلیحضرت همایونی شاهنشاه تشریف ببرند یا اگر صبح تشریف می‌نهند، آن شب حتماً بایستی که رؤسای مخالفین دستگیر بشوند... روزی که اعلیحضرت همایونی شاهنشاه اراده می‌فرماید تشریف ببرند، شب آن روز، تمام رؤسا و سرکردگان مخالفین در هر لباس و در هر موقعیتی که هستند، باید دستگیر بشوند. ولو 20 هزار نفر و این طرح را ما باید آماده کنیم و جای آنها را هم تعیین کنیم.

بلافاصله ضرورت دارد که ما برق و سوخت مملکت را در اختیار بگیریم. تیمسار سپهبد جعفریان، استنادار خوزستان، برای اینکار طرحی دارند. ایشان هفته پیش اینجا شرفیاب بودند و به شرف عرض همایونی رسانده‌اند... بلافاصله ما باید برق و سوخت مملکت را در دست بگیریم نه با حرفها و کاغذها، بلکه با زور گلوله و سرنیزه. قسمت سوم: بلافاصله باید دستگاه تبلیغاتی مملکت را در اختیار بگیریم، تا همه افراد مملکت در تمام گوشه و کنار بفهمند که وضعیت چیست. اسمش را کودتا می‌گذارید، بنده نمی‌دانم... بایستی روز «منهای یک» (یک روز پیش از تاریخ سفر شاه) ما کشور شاهنشاهی را با قدرت نظامی به این ترتیبی که من گفتم اشغال بکنیم. و معصومی، شورای امرای ارتش را شورای انقلاب می‌خواند و می‌گوید: «سران مخالفین و اعضای شورای انقلاب که آقای خمینی تشکیل داده و فعالان را توقیف باید کرد... شورای انقلاب بمحض اینکه تشخیص دادید، همه را دستگیر کنید. شورای انقلاب تشکیل شده است دیگر. بنده در مدت فرمانداری نظامی یک دفتر درست کردم. اسامی 30 هزار نفر (با استفاده از) اطلاعات ساواک و واحد هایمان، از خارج و داخل، در این دفتر نوشته شده است. یعنی این 30 هزار نفر را بگیرند، مملکت آرام می‌شود.»

توضیح: بدینقرار امرای ارتش سه دسته بوده‌اند: یک دسته بقول قریباغی با خمینی ارتباط گرفته بودند و یک دسته مخواستهاند بلادرنگ کودتا کنند. شاه نمخواست است بختیار موفق بشود. بختیار حکومت پیش مرگ بوده و باید به استناد شکست حکومت او، کودتا از نظر بین المللی موجه منگشته است. و نیز گروهی مخواستهاند بر وفق نظر ژنرال هایزر عمل کنند و اگر اقدامات آمریکا و بختیار در رام کردن خمینی بجایی نرسید، بسود او کودتا کنند. ژنرال هایزر و بختیار، از این امر مهم غافل بوده‌اند که ارتش ممکن است بسود حاکمیت مستقیم خود، با شاه یا بدون شاه وارد عمل شود اما اگر قرار مرشد سلطنت برود و ارتش موقعیت خود را در نظام سیاسی کشور از دست بدهد، دیگر حاضر نمیشد 100 تا 200 هزار نفر را توقیف کند و شهرها را به حمام خون بدل سازد. وقتی انقلاب روی مدهد، ارتش ولو یکپارچه، نمیتواند از پس آن برآید. با وجود این، وجود تضاد، میان دو محور سیاسی شاه و بختیار و نیز وجود سه تمایل در سران ارتش و عدم توجه ژنرال هایزر و بختیار به واقعیتی که توضیح داده شد، سبب شد که سرانجام در روزهای 21 و 22 بهمن 1357، طرحی به اجرا گذاشته شود که پیشاپیش شکست خورده بود. یک دلیل دیگر ناتوانی این ارتش آن بود که خود را ملی نمی‌دانست، شاهنشاهی می‌دانست:

در سوم بهمن جلسه عمومی دومی تشکیل می‌شود. جر و بحث درباره اینکه ارتش، ارتش ملی است و یا «ارتش شاهنشاهی» به «کمیتة بحران» را می‌پردازد.

ارتش ملی یا شاهنشاهی؟

و شمگیر: ... تیمسار در میان فرمایشاتتان فرمودید ارتش ملی است.

قره‌پاغی: من کی گفتم؟ من کی گفتم؟

و شمگیر: الان فرمودید، قربان!

قره‌پاغی: بنده عرض نکردم ملی است. (گفتم) وظیفه ملی.

و شمشگیر: ارتش ملی است یا شاهنشاهی؟

قره‌پاغی: وظیفه ملی!

و شمشگیر: مگر وظیفه ملی...

قره‌پاغی: من تا امروز کلمه ارتش ملی... من نگفتم و خوب است که ضبط کردیم!

محققی (با گریه): آنها که می‌گویند ارتش ملی می‌خواهیم، غلط کردند! ما ارتش ملی هستیم. آن پدرسوخته خائن، نوکر کمونیست است که آن مزخرف را می‌گوید.

قره‌پاغی: خوب او خواسته يك کلمه‌ای بگوید که دو جنبه داشته باشد.

محققی: بله ما را از ملت نباید جدا کرد. بله ما ملی هستیم. شاهنشاه هم رئیس این ملت است و محبوب‌ترین فرد این ملت است و توی فرودگاه هم باز صحبت از ملت کردند.

توضیح: این در جریان جنگ بود که ارتش ایران، ارتش ملی شد. وظیفه پیشین خود را بمثابه ستون فقرات قدرتی متکی به «ایدئولوژی شاهنشاهی» از دست داد. برای نخستین بار در تاریخ خود، ارتش ملی شد و وظیفه دفاع از کشور و ملت را پیدا کرد که وظیفه يك ارتش است. در همین جنگ، سپاه پاسداران بتدریج از ملت و وظیفه‌های که بخاطرش بوجود آمده بود، جدا شد و به خدمت «ولایت فقیه» درآمد. یعنی همان ارتش «شاهنشاهی» شد. در نتیجه در جنگ يك نسل را به قربانگاه برد و قربانی کرد و امروز خودش را دارند، «قربانی صلح» می‌کنند! آیا از دو شکست، یکی شکست «ارتش شاهنشاهی» از ملت و دیگری «سپاه پاسدار ولایت مطلقه فقیه»، این درس را نمی‌گیریم که ارتش برای کشور و دفاع از موجودیت ملت و کشور در قبال خطرهای خارجی بوجود می‌آید و باید ملی باشد؟
بهر رو، این جلسه عمومی امرای ارتش نیز بجایی نمی‌رسد. در جلسه 9 بهمن 1357، بار دیگر به طرح کودتا باز می‌پردازند:

مثل برف آب خواهیم شد:

در این جلسه صحبت بر سر «بعد از بختیار» است. سپهبد رحیمی می‌گوید اگر بختیار «خدای نکرده استعفا داد» باید يك نخست وزیر نظامی داشته باشیم. و محقق می‌گوید: «الآن 200 نفر آخوند که در دانشگاه تحصن کرده‌اند و خوب، حالا فرودگاه را باز کردیم. آقا تشریف می‌آورند. باز کنیم تشریف بیاورند، توی هوا آقا را بگیرند، آقا را زندانش کنند با همه نفراتش. مگر افغانستان که کرد چطور شد؟ به خدا همه مسلمانها برمی‌گردند طرف شما، شما را پیش نماز می‌کنند.» و رحیمی بار دیگر با تاکید می‌گوید تنها راه، راه نظامی همراه با کار سیاسی سیاسی است و تنها ارتش می‌تواند کشور را نجات بدهد.
اما سپهبد مقدم می‌گوید که اگر ارتش جلو مردم بایستد جز نابودی ارتش و مردم نتیجه عاید نمی‌گردد. سپهبد نجمی نانینی می‌گوید شورای سلطنت و مجلس مثل حباب صابون از بین می‌روند و: «بنا بر این، تیمسار! ما با این مسائل رو به رو هستیم. حقیقتاً استراتژی لازم داریم. چکار می‌خواهیم بکنیم؟... در دنیا چنین مسئله‌ای وجود نکرده است. حقیقت اینست که می‌خواهند رژیم را عوض کنند...» و هم او ادامه می‌دهد: «حالا خمینی... اگر بیاید، باید تجزیه و تحلیل کنیم. باید تیمسار (قره‌پاغی) و تیمسار مقدم يك راه‌هایی را جلوی پای ما بگذارید. اگر بیاید بیاید چطور می‌شود؟ تیمسار! این مرد غیر ممکن است يك قدم جلو بیاید و يك قدم از حرف خودش پایین بیاید. چرا؟ خیلی واضح است يك مردی 78 ساله است، شاید يك سال دیگر بیشتر عمر نکند. در دنیا تاریخ ایران، این تاریخ 2500 ساله را دارد عوض می‌کند. او الآن دیگر نمی‌آید با شاهپور بختیار حرف بزند و حرف او را قبول کند! این است که اگر کشته هم بشود، می‌آید و نمی‌ترسد و دنبال حرف خودش است. این هم که اگر کشته هم بشود، می‌آید و نمی‌ترسد و دنبال حرف خودش است. این هم که اگر کشته هم بشود، می‌آید و نمی‌ترسد و دنبال حرف خودش است. این هم که ما فکر می‌کنیم دست خارجی است، من زیاد قبول ندارم. خارجی‌ها هم ابروی خودشان را در نظر دارند... ولی این مرد دنبال فکر خودش هست... ما باید، تیمسار! استراتژی خودمان را روشن کنیم و بر اساس آن جلو برویم. والا همانطور که تیمسار فرمودند، خرده، خرده ناپود خواهیم شد و آنوقت... مثل برف، آب خواهیم شد. مثل برف آب خواهیم شد...»

سه تمایل که در مواضع امرای ارتش آشکار می‌شوند، خود یکی از اسباب فلج ارتش می‌شوند:

قره‌پاغی گفتگوها را جمع بندی می‌کند:

«از لحاظ عمل به این نتیجه رسیدیم که عمل نظامی نه امکان دارد و نه مصلحت است. این نتیجه فرمایشات آقایان است. پس به عقیده من، می‌رسیم به این مسئله که مهمتر از همه اینست که ما حیثیت ارتش را حفظ کنیم... وظیفه دوم این است که دنبال راه کار سیاسی باشیم.»

توضیح: همانطور که ملاحظه می‌شود، در این شورا، از ژنرال هایزر و مأموریت او، بسیار کم و به اشاره سخن می‌آید. تنها بخشی از مأموریت او، یعنی خطوط اصلی طرح کودتا - بر فرض پیدا نشدن راه حل سیاسی - موضوع بحث واقع می‌شود. پیش از اینکه به سراغ کتاب ژنرال هایزر بازگردیم و در آن خطوط طرح جانشین کردن دولت بختیار بجای دولت شاه و رژیم انقلاب را پی بگیریم، پیام کارتر به خمینی را از کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها» نوشته آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌آوریم:

شاه می‌رود و شما باید میان بختیار و کودتا، یکی را انتخاب کنید: (7)

چگونگی انتقال این پیام به امام از این قرار است که در 18 دیماه 57 (هشتم ژانویه 79)، دو نفر از جانب ژنرال‌دست، رئیس جمهور فرانسه، برای دیدار امام به نوفل لوشاتو آمدند...

در این ملاقات که من نیز حضور داشتم، بعد از مبادله تعارفات معمولی، یکی از آنها شروع به صحبت کرد و گفت:

هدف از دیدار پیغامی است که برای آیت‌الله دارند. این پیغام از طرف پرزیدنت کارتر برای امام می‌باشد. وی در مکالمه تلفنی از پرزیدنت رئیس‌کارستن درخواست نموده است که آیت الله تمامی نیروی خود را برای جلوگیری از عدم مخالفت با بختیار بکار برد. حملات به بختیار خطرات بسیار زیادی دارد و قمار است که به تلفات زیادی منجر خواهد شد. بنظر پرزیدنت کارتر، احتراز از هرگونه انفجاری در ایران به نفع همه خواهد بود. خروج شاه قطعی است و در آینده نزدیکی رخ خواهد داد. بنظر کارتر مناسب خواهد بود که وضعیت را تماماً زیر کنترل خود بگیرد تا آرامش باشد. آنچه لازم است بگویم اینست که بدانید خطر دخالت ارتش هست. وقوع این خطر، اوضاع را بدتر خواهد نمود. آیا بهتر نخواهد بود که یک دوره سکوت و آرامش بوجود آید؟ پرزیدنت کارتر آرزو دارد این پیغام کاملاً مخفی و محرمانه بماند. یک وسیله ارتباطی مستقیم با آیت‌الله باید فراهم گردد تا مرتب در جریان حوادث گذاشته شوید. و این بنفع کشور و شما و خصوصاً آیت‌الله می‌باشد.

واقعیت و مجاز در نوشته‌های شاه و قره‌پاچی و سیک (8):

شاه در «پاسخ به تاریخ» می‌نویسد:

اکنون می‌توانم صریحاً بگویم که هفته قبل از این وقایع، من احساس می‌کردم که کار از کار گذشته است. از نزدیک به دو سال پیش، من تغییری در روحیه امریکاییها احساس می‌کردم. می‌دانستم که بعضی از آنها با برنامه‌های تسلیحاتی ایران موافق نیستند و بیم دارند که افسران و متخصصین که در خدمت ارتش ایران بودند، روزی گروگان شورویها شوند.

توضیح: همانطور که تحلیل اسناد سفارت نشان داد، این بیم وجود داشته است. ملاحظه کودتای نظامی در حبشه و افغانستان، امریکا را متقاعد کرده بود که نباید ارتش تنها تکیه گاه رژیم دست نشانده‌اش باشد و بماند. هاینر نیز می‌نویسد کارتر می‌خواست انتلافی میان بختیار و ارتشیان بوجود بیاورد. سلیمان نیز می‌خواسته است انتلافی میان روحانیان و ارتشیان و تمایلهای سیاسی «میانه رو» بوجود بیاورد. بنا بر این در اینحد، سخن او واقعیت دارد. اما خود وی از ارتش بیشتر از امریکاییان هراسان بوده است. در این مجموعه، چند نوبت این ترس موضوع بحث قرار گرفته است. با وجود این قول ارتشبد قره‌پاچی نیز واقعیت دارد و حجتی دیگر بر این ترس است. زیرا شاه کشور دستخوش انقلاب را ترک می‌کند و حاضر نمی‌شود همان اختیارات را که بنا بر رویه به رئیس ستاد ارتش می‌داده است، به قره‌پاچی بدهد: در جلسه 23 دیماه 1357، شاه بختیار و فرماندهان نیروهای سه گانه را بحضور می‌خواند. قره‌پاچی در این باره می‌نویسد:

در این جلسه اعلیحضرت با احضار مقامات مذکور خواسته بودند علاوه بر ابلاغ امر پشتیبانی ارتش از دولت قانونی، دو نکته خیلی مهم را نیز برای حاضرین روشن نمایند: یکی عدم حضور وزیر جنگ در جلسه و دیگری حضور فرماندهان نیروهای سه گانه در آنجا. عدم حضور وزیر جنگ بطوریکه بعداً در این مورد توضیح داده خواهد شد برای این بود که نشان بدهند که وزیر جنگ مانند گذشته اجازه دخالت در امور ارتش را ندارد. و اما حضور فرماندهان نیرو در این جلسه، بدینخاطر بود که حاضرین را متوجه کنند که تغییری در روش جاری ستاد بزرگ حاصل نشده و فرماندهان نیروها مستقل بوده و فقط اوامر اعلیحضرت را اجرا می‌نمایند.

توضیح: بدینسان اگر بختیار توانایی بکار بردن ارتش را در بدست آوردن مهار کشور داشت، نمیتوانست زیرا ارتش از دولت مستقل بود. اما خود ارتش نیز به تنهایی نمیتوانست کاری بکند زیرا فرماندهی واحد نداشت. شاه احتیاط را بکمال رعایت کرده و اختیار تصدی امور جاری را نیز به رئیس ستاد نداده بود. در این باره قره‌پاچی می‌نویسد:

ولی با توجه به عدم صدور فرمان اختیارات رئیس ستاد و عدم علاقه اعلیحضرت به صحبت درباره مسائل بعد از مسافرت و جوابهای کوتاه ایشان در هر زمینه، وضعیت برای من ناراحت و نگران کننده شده بود. تا اینکه بالاخره تصمیم گرفتم هر صورت شده مجدداً موضوع را مطرح و کسب دستور نمایم. اگر چه اعلیحضرت ناراحت بشوند. در جلسه شرفیابی بعدی بعرض رساندیم که با توجه مسافرت اعلیحضرت، اوامر همایونی در مورد ارتش بعد از مسافرت چیست و چنانچه اتفاقات غیرمنتظره‌ای پیش بیاید، چه باید کرد؟

...

در حالیکه به قدم زدن ادامه می‌دادند، بعد از قدری تأمل و سکوت فرمودند: «ما که نمی‌دانیم چه می‌شود؟ هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید». در ساعت 10 صبح روز 26 دیماه 1357، مشایعت کنندگان در پایوبن سلطنتی فرودگاه مهرآباد، در انتظار اعلیحضرتین بودند. در مورد برقراری ارتباط ستاد بزرگ ارتشداران با اعلیحضرت در مدت مسافرت، از سپهبد بدره‌ای خواسته بودم که مجدداً موضوع را بعرض برساند. لذا بمحض رسیدن نامبرده، نتیجه را سنوال کردم. جواب داد: «فرمودند لازم نیست» ضمناً پاکت حاوی فرمان مربوط باتاکید حفظ انضباط در نیروهای مسلح را هم، بدون اینکه امضا شده باشد، بمن داد! من با توجه به مطالبی که در چند جلسه بعرض رسانده بودم، خلی نگران شدم. چون آخرین لحظات بود و نمی‌توانستیم وقت تلف شود. خوشبختانه اعلیحضرتین در اطاق تنها و کسی در حضورشان نبود، بلافاصله کسب اجازه کرده شرفیاب گردیدم. اعلیحضرت ضمن قدم زدن مشغول صحبت با علیاحضرت بودند. بعد از ورود من هم مدتی مذاکراتشان ادامه داشت. ولی اعلیحضرت میل نداشتند که در آن لحظات کسی گفتگوهایشان را با علیاحضرت بشنود. پس از پایان صحبت، علیاحضرت به اطاق مجاور رفتند. اعلیحضرت در مورد مذاکراتشان با شهبانو فرمودند: «این مطالب نزد خودتان باشد، تکرار نکنید». بهمین دلیل مجاز نیستم درباره گفتگوهای خصوصی اعلیحضرتین مطلبی بیان نمایم. من ابتدا فرمان تأکید انضباط در نیروهای مسلح شاهنشاهی را بعرض رساندم که بعد از قدری بحث، بالاخره توشیح فرمودند.

ضمناً اعلیحضرت مجدداً به موضوع حل مشکل مملکت بوسیله دولت از طریق سیاسی اشاره فرموده و در مورد جلوگیری از خون ریزی تأکید نمودند و اوامری که قبلاً فرموده بودند تکرار کردند: «مواظب باشید که فرماندهان یکوقت دیوانگی نکنند و بفکر کودتا نیفتند». چند روز بعد از خروج اعلیحضرت از کشور، در روز دو بهمن 1357، روزنامه‌ها چنین نوشتند: «نیوزویک نوشته است قبل از خداحافظی، شاه به یک ژنرال بلندپایه گفته بود که مایل نیست ارتش پس از او به کودتای نظامی که موجب برهم خوردن برنامه بازگشت وی به ایران باشد، دست بزند...»

در پایان دستور ایشان بعرض رساندیم که از سپهبد بدره‌ای در مورد ارتباط با اعلیحضرت در مدت مسافرت سنوال کردم، اظهار نمود که او امری نفرموده‌اید. درباره گزارشات فوری چه می‌فرمایید؟ یکمرتبه ناراحت شده فرمودند: «چه گزارشی؟ چه کاری خواهید داشت؟» و دیگر تأمل ننموده از اطاق خارج و وارد سالن مشایعت کنندگان گردیدند.

توضیح: بدین‌قرار، شاه با کودتایی که به سلطنت او نیز پایان می‌بخشید، بهیچ‌رو موافق نبود. حاضر نبود به رئیس ستاد ارتش کمتر اختیاری را بدهد و نداد. در همان حال که امریکاییان می‌گوشیدند بختیار را بر قدرت استوار سازند و برای موقعیت سخت طرح کودتایی به زعامت او تدارک می‌گردند، شاه و امرای مورد وثوقش نیز طرح کودتای دیگری می‌داشتند. شاه و بختیار یکدیگر را به قربانگاه می‌پرده‌اند.

گاری سیک نیز ترس شاه از ارتش را از عوامل شکست می‌شمارد. هم در انتخاب از هاری بعنوان نخست‌وزیر و هم در ترکیب فرماندهی ارتش به‌نگام سفر، این ترس را بروز داد. او می‌خواست ارتش تحت امر او و بسود او بکار رود اما هیچگاه رقیب او نشود.

و بختیار می‌خواست در وسط قرار بگیرد و از دو طرف کسب نیرو کند و بر قدرت مستقر شود و اگر کارتر با نخست‌وزیر انقلاب شدنش موافقت کرده بود، احتمال داشت موفق شود اما وی موافقت نکرد. از دو طرف زیر حمله قرار گرفت و سقوط کرد:

بختیار در میان آمریکا، ارتش، شاه و خمینی:

از سفر بختیار به پاریس بقصد دیدار با خمینی و از کتاب «حقایق درباره بحران ایران» نوشته قره‌پاچی شروع می‌کنیم:

بختیار و خمینی و چرا استعفا کردم (9):

چون ادامه رویه نخست‌وزیر که در واقع چیزی جز اجرای تمام خواسته‌های مخالفین نبود، هر روز بیش از روز قبل، هرج و مرج در مملکت گسترش و نامبرده هیچ‌گونه توجهی به نتایج بررسی‌ها و پیشنهادات «کمیته بحران» و من که تنها راه عملی جلوگیری از شورش و خون‌ریزی و امکان برقراری آرامش در کشور را ممانعت از آمدن آقای خمینی مدانستیم، نداشت و مکرراً در مصاحبات و اظهارات خود میگفت: «آنچه مورد احترام ماست، تصمیمی است که شخص حضرت آیت الله خمینی مسگیرند». و در صحبت‌های خود اظهار مکرر: «اگر ایشان بخواهد به ایران برگردد، مانعی ندارد». لذا تنها راه جلوگیری از آمدن آقای خمینی که بنظر رسید، استعفا از مقام ریاست ستاد بزرگ ارتشداران بود. نتیجه این کار از دو حال خارج نبود، یا در شورای سلطنت با نظر من مبنی بر جلوگیری از ورود آقای خمینی موافقت می‌شد و یا من از قبول مسئولیت کناره‌گیری و شاهد حوادث ناگوار و از هم پاشیدگی مملکت نمی‌شدم. بنا بر این متن استعفا خود را تهیه و صبح روز 30 دیماه 57 به سرلشکر جناب، رئیس دفترم دستور دادم اعضای کمیته بحران را برای تشکیل جلسه فوق العاده به ستاد دعوت نماید..

در جریان مذاکره با اعضای کمیته بحران، رئیس دفتر اطلاع داد که ژنرال گست به اتفاق ژنرال هایزر تقاضای ملاقات دارند... آنها هم مانند فرماندهان از موضوع استعفا ناراحت و سعی داشتند مرا از تصمیم خود منصرف نمایند. من بطور خلاصه مشکلات را برای آنها تشریح و بر حسب معمول در یاسالار حبیب‌اللهی ترجمه می‌کرد. مجدداً مسئله آمدن آقای خمینی به ایران و اتفاقات بعد از آن و همچنین قرآن مربوط به تلاش آقای بختیار برای تغییر رژیم یادآوری نمودم. هیچک جواب قانع‌کننده‌ای نداشتند و تنها در مورد انصراف من از استعفا تأکید می‌نمودند. در پایان ژنرال هایزر با ناراحتی مطلبی را عنوان نمود که خیلی قابل توجه بود. وی اظهار کرد: «اثر استعفا ژنرال در این موضع، ضررش برای ارتش بیش از خروج شاه از ایران است!» با این ترتیب ژنرال هایزر بطور غیر مستقیم صدمات وارده به ارتش را پس از خروج اعلیحضرت از ایران مورد تأیید قرار می‌داد...

توضیح: این توضیح درباره استعفا، با نوشته‌های سلیوان و ژنرال هویزر نمی‌خواند. این قسمت از نوشته او «تلاش آقای بختیار برای تغییر رژیم» را می‌توان در نوشته‌های این سه یکی دانست جز اینکه هویزر تهدید بختیار را تدبیری عاقلانه می‌خواند. گاری سیک نیز می‌نویسد بمحض اینکه بختیار گفت اگر دولت او موفق نشود، کار را به نظامیان خواهد سپرد، قریباً استعفا کرد که حاضر نیست کودتا کند.

اما انعکاس این استعفا در پاریس، این بود که توپ بختیار توخالی است. تردید ندارم که اگر آقای خمینی این استبداد تبهکار را برقرار نکرده بود، قره‌پاچی همان را می‌نوشت که حقیقت داشت: سران ارتش حاضر نبودند طرح امریکاییان را در ایران به اجرا بگذارند. شاه و به احتمال زیاد سلطنت برود. ارتش نقش دوم پیدا کند و رژیم به ریاست بختیار و بسود آمریکا برقرار بشود. اگر هایزر گفته است استعفا او بیشتر از رفتن شاه از ایران زیان می‌رساند، در واقع خواسته است بگوید، با این استعفا رهبری انقلاب فهمید که توپهای آنها توخالی است. در واقع نیز این استعفا، فرمان مرگ حکومت بختیار بود و شد.

وقتی می‌نویسد بختیار از سوی امریکاییان و از سوی دیگر خمینی و مردم را به رخ ارتش می‌کشیده است، همانطور که ارتش و امریکا را به رخ خمینی می‌کشیده است، یک دلیل شکست همین بازیگری سیاسی او بوده است. زیرا سبب می‌شده هیچ طرف به او اعتماد نکند. حتی طرف امریکایی. قره‌پاچی به اشاره و به تصریح می‌نویسد که ارتش به بختیار راه مداخل در امور خود را نمی‌داد. و قول بختیار را می‌آورد که ارتش را متلاشی کردم:

«ایجاد تزلزل در ارتش را که بدون هیچ‌گونه دلیل و مدرکی به من نسبت می‌دهد، در حقیقت مأموریت بوده است که خارجیان از خود آقای بختیار خواسته‌اند و نامبرده ابتدا با مجبور کردن اعلیحضرت به خروج از کشور و سپس با ایجاد هرج و مرج در نیروهای مسلح که مشروحاً با ذکر دلیل و مدارک در قسمت‌های بعد خواهد آمد، آن را انجام و خود نیز چهار سال پیش، ضمن مصاحبه بدین شرح به آن اقرار کرده است: «با خروج شاه، ارتش را از یکپارچگی ساقط کردم، تا کشتار نشود».

توضیح: این جمله را از مصاحبه بختیار با خبرنگار باشگاه مطبوعات پاریس در 30 سپتامبر 1979، نقل کرده است. نیک پیداست که بختیار برای جلوگیری از کشتار ارتش را از یکپارچگی ساقط نکرده است. زیرا همانطور که در کتابهای هایزر و گاری سیک و «مثل برف آب خواهیم شد» شرح شده، وی با کشتار و دستگیری حتی 100 هزار نفر نیز موافق بوده است. الا اینکه می‌دانسته است ارتش حاضر نیست بخاطر او کودتا کند. نمی‌خواست است بر ضد او و بسود شاه کودتا کند و نیز می‌خواست است از ارتش بمثابه وسیله تهدیدی در معامله با رهبری انقلاب استفاده کند. شاه نیز خواهان شکست بختیار بوده و آن را شرط مقدمی می‌دانسته است برای توجیه کودتای ارتش بسود بازگشت خودش به سلطنت، در این باره گاری سیک می‌نویسد:

«واضح بود که شاه امیدوار است بختیار در اعاده نظم و قانون شکست بخورد».

توضیح: بدینسان، پاسخ پرسشی که هویزر طرح می‌کند، پیدا می‌شود: امریکاییان و شاه از ارتش می‌ترسیدند. در پی تألیف سیاسی جدیدی بودند. اما حتی بختیار نیز نمی‌توانست با شاه تألیفی سیاسی بوجود بیاورد و شرط نخست‌وزیری خود

را خروج شاه از کشور قرار داده بود. سه تمایل در امریکا، هر يك می‌خواست ارتش را با يك جریان سیاسی تألیف کند:

- 1- ارتش با حفظ شاه و میانه رو
 - 2- ارتش با روحانیان و میانه روها
 - 3- ارتش با با بختیار یا میانه روهای لائیک. آنها که در رژیم شاه بودند و آنها که به این ائتلاف می‌پیوستند.
- بدینسان ارتش میدان کشمکش شد. این کشمکشها تضادهای درونی آن را تشدید کردند و زیر فشارها از درون و بیرون، فلج شد. و چون بختیار می‌دانست که نمی‌تواند ارتش را بسود خود بکار برد- شکست 21 و 22 بهمن بهترین دلیل - در صدد بود با رهبری انقلاب سازش بکند. قره‌پاچی شرح می‌دهد که در جلسه اول شورای سلطنت، بختیار گفته است:

با آقای تهرانی که به پاریس رفته، مذاکرات تلفنی داشته و موافقت نموده است که نامبرده بمنظور ملاقات با آقای خمینی (که بنا بخواست آقای خمینی بود) از ریاست شورای سلطنت استعفا بدهد و اطمینان دارد با اقدامات آقای سید جلال تهرانی در پاریس و ملاقاتها و مذاکراتی که خودش با جبهه مخالفین در تهران دارد، بزودی اغتشاشات و ناآرامی‌ها خاتمه پیدا خواهند کرد...

در جلسه دوم و آخرین جلسه این شورا، شورا موافقت نمی‌کند فرامین نظامی راجع به ارتش را بختیار امضاء کند. در این جلسه، چند نفر از اعضای شورا از اوضاع اظهار نگرانی می‌کنند و محمد سجادی، رئیس مجلس سنا و اردلان وزیر دربار می‌گویند اگر باید با سفرای امریکا و انگلیس و اگر لازم است روسیه، بطور جدی صحبت کرد و دید واقعاً چه می‌خواهند تا ترتیبی داده شود که زودتر این جریانات و آشوبها خاتمه پیدا کند.

آقای بختیار اظهار کرد: «من مشغول مذاکره با آنها هستم. دو راه بیشتر وجود ندارد. یکی اینکه فراندوم بکنیم تا مردم نظرشان را بدهند و یا اینکه اگر در این اوضاع و احوال که مواجه با اشکالات هستیم سرانجام فراندوم مقدر نباشد و نتوانیم از این راه رفع مشکل کنیم... آقای سجادی ضمن قطع صحبت آقای بختیار، دنباله موضوع را ادامه داده و اظهار داشت: «بلی مجلسین سنا و شورا دعوت بشوند برای يك جلسه مشترک که دو ماده از قانون اساسی را اصلاح بکنیم!» آقای بختیار تکرار کرد: «بلی دو ماده از قانون اساسی را تغییر بدهیم تا بدین آشوبها و اغتشاشات خاتمه داده شود.» (منظور تغییر دو ماده مربوط به رژیم سلطنت در قانون اساسی می‌باشد) و اضافه نمود: «چون هر دو راه حل صورت قانونی دارد دیگر هیچگونه اشکالی در بین نخواهد بود! ولی من احتیاج بقدری زمان دارم تا این کارها را انجام بدهم.»

توضیح: بدینقرار از این سو می‌خواست است زمینه را با خاتمه بخشیدن به سلطنت پهلوی آماده کند و از آن سو، زمینه سازش را با خمینی و گروه بازرگان و بهشتی و ... فراهم آورد. در این باره‌ها، نوشته قره‌پاچی با نوشته سلیمان می‌خواند. الا این قسمت که قره‌پاچی می‌نویسد، «بختیار متعهد گردیده بود که با آمدن آقای خمینی موافقت نخواهد کرد» و سلیمان می‌نویسد بلافاصله بعد از رفتن قره‌پاچی، بختیار به او گفته است پس از آمدن خمینی به ایران اوضاع بسود حکومت او تحول خواهند کرد! بهر رو، بختیار برای اینکه توی دل نظامیها را خالی کند، در جلسه شورای امنیت ملی، گزارشی بنام گزارش گوادولوپ می‌خواند: «منظور این بود که به اعضای شورای امنیت ملی نشان بدهد تصمیم خروج علیحضرت از ایران، در گوادولوپ با توافق چهار دولت امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان اتخاذ شده است.»

مقایسه این گزارش با نوشته هایزر و کتابهای دیگر، جای تردید نمی‌گذارد که تهیه گزارش توسط میرفندرسکی، وزیر خارجه بختیار، بقصد ناگزیر کردن سران ارتش از قبول «راه حل بختیار» بوده است.

قره‌پاچی تماسهای بختیار با خمینی و رهبران جناحهای سیاسی و مذهبی را در تهران اینطور شرح می‌کند:

بعد از آنکه آقای سید جلال تهرانی از ملاقات خود با آقای خمینی نتیجه‌ای نگرفت، آقای بختیار، در مصاحبه‌ای که با مخبرین مطبوعات بعمل آورد، اظهار کرد: «آماده است منویات آیت الله را به موقع اجرا بگذارد» و سپس نامه‌ای برای آقای خمینی فرستاد و در آن نوشت: «اجازه فرمایید که هر تغییری در نظام مملکت از راه صلح و سلم و آرامش بر طبق سنن دمکراتیک معمول در تمام جهان انجام بگیرد.»

چون آقای بختیار از ارسال نامه هم نتیجه نگرفت، پس از مذاکره با نمایندگان آقای خمینی در تهران تصمیم گرفت که شخصاً به ملاقات وی به پاریس برود... ضمناً در آنموقع که آقای بختیار برای ملاقات با آقای خمینی در پاریس تلاش می‌کرد، بمن اظهار نمود که: «نمایندگان ایشان در تهران پیشنهاد می‌کنند که من استعفا بکنم و اطمینان می‌دهند که مجدداً آیت الله مرا به نخست وزیری منصوب نماید.» و اضافه کرد: «ولی نمی‌شود بحرفهای اینها اعتماد نمود.»

وقول مهندس بازرگان را نیز می‌آورد:

«... باتوجه به اعتصابات کمرشکن، دولت بختیار در وضعی قرار گرفت که تا حدودی تسلیم عقل سلیم و توصیه‌های طرفداران امام گردیده، راضی به مسافرت پاریس برای رسیدن به خدمت امام و مذاکره حضوری و احياناً استعفا و دریافت مأموریت یا اجازه تشکیل کابینه مورد قبول امام و زیر نظرات شورای انقلاب شد. قول و قرارهایی با دکتر بختیار در مشورت و تبادل نظر سه طرفه، بختیار - شورای انقلاب - پاریس، در ظرف دو روز صورت گرفت و اعلامیه‌ای به امضای دکتر بختیار داور به تجلیل و تمکین از امام که آخرین تمکین مصوب آن بخط یکی از آقایان شورای انقلاب است، از رادیو و تلویزیون پخش شد. ولی امام در ساعات آخر شب، بنا به توصیه و اعتراض بعضی از آقایان روحانیان تهران اعلام انصراف از پذیرفتن دکتر بختیار فرمودند...»

و این یکی از آقایان شورای انقلاب، علی اکبر هاشمی

رفسنجانی بوده است! (10)

«یکی از آقایان شورای انقلاب» هاشمی رفسنجانی بوده است و نوشته قره‌پاچی با نوشته گاری سیک جور در می‌آید. وی می‌نویسد:

سلیمان از واشنگتن پرسید چه نقشی را در تملس با جناحهای مختلف باید بازی کند؟ در 2 فوریه دستورالعمل به او ابلاغ شد. روز بعد، جون استمپل John Stempel، رئیس قسمت سیاسی سفارت، با یکی از اعضای نهضت آزادی ملاقات کرد. این شخص به استمپل گفت: افراد ما عصر روز پیش با بختیار دیدار و بمدت دو ساعت گفتگو کرده‌اند. بختیار با هر يك از این دو پیشنهاد موافقت کرده است: یا بختیار نخست وزیر بماند و بلادرنگ فراندومی ترتیب بدهد و در آن مردم میان سلطنت یا جمهوری اسلامی انتخاب کنند. یا بختیار از نخست وزیری استعفا بدهد اما بعنوان کفیل دولت تا پایان کار فراندوم امور کشور را تصدی کند. خمینی

و از آنجا که تدارک مقدمات سفر بختیار به پاریس و سرانجام نگرفتن آن، در جهت یابی تحول انقلابی کشور، اثر تعیین کننده‌ای داشت، به سراغ کتاب «آخرین تلاشها در آخرین روزها» نوشته دکتر ابراهیم یزدی می‌رویم:

چرا با انتقال قدرت از طریق شورای سلطنت مخالفت شد:

فرمولی که در مذاکرات گسترده میان جناحهای مختلف، پس از بحثهای زیاد، موافقت شده و برای تصویب امام به پاریس ارسال گردید، این بود که افرادی از سیاسیون در شورای سلطنت شرکت کنند و شورا پس از تشکیل خود، بلافاصله، اولاً نام خود را به «شورای ملی» تغییر بدهد. ثانیاً با استفاده از اختیاراتی که قانوناً بعنوان جانشین شاه دارا است، مجلسین را منحل نماید، ثالثاً شاهپور بختیار، نخست وزیر منصوب شاه را معزول سازد. رابعاً، هر فردی که مورد نظر و تصویب امام باشد به سمت نخست وزیر منصوب نماید و بالاخره در پایان این جریان و پس از انتصاب نخست وزیر مورد نظر امام، خود را نیز منحل سازد و به این ترتیب انتقال قدرت از نظام شاهنشاهی به نظام جدیدی که مورد قبول و تائید امام باشد بصورت قانونی و بطور مسالمت‌آمیز صورت خواهد گرفت.

این فرمولی بود که هم مراجع و فقهای قم و روحانیون شورای انقلاب آن را پذیرفته بودند و هم ظاهراً برای مقامات امریکایی نیز قانع کننده بوده است. این فرمول همراه پیشنهاداتی توسط یکی از فقهای قم جهت کسب تکلیف و نظر، برای امام ارسال و با ایشان مطرح گردید. پس از اطلاع و بررسی این راه حل با آن شدیداً مخالفت نمودیم. مخالفت عمده و اساسی نویسنده این بود که مطابق این فرمول نظام جدید مشروعیت قانونی خود را از نظام سلطنتی دریافت می‌کند... اما واقعیت خطرناک در این فرمول که آن را غیرقابل قبول ساخت آن بود که اگر رهبر انقلاب آن را می‌پذیرفت و شخص مورد نظر را معرفی می‌کرد هم ایشان و هم کسی که مسئولیت نخست وزیری را از جانب چنین شورایی می‌پذیرفت و هم مردم و هم ملتی که به این برنامه گردن می‌نهند، عملاً مشروعیت و قانونی بودن رژیم و اختیارات غاصبانه محمد رضا را پذیرفته بودند و این بهیچوجه قابل قبول نبود.

توضیح: اما آن «جناحهای مختلف» کدامها و این فقیه چه کسی بود؟ نویسنده کتاب مصاحبه‌ای از دکتر سنجابی نقل می‌کند و پس از نقل مصاحبه فرمول را می‌آورد. فرض کنیم قصدش اینست که بگوید تنها رهبران نهضت آزادی و گروه بهشتی و رفسنجانی و... نبودند. دکتر سنجابی بعنوان رهبر جبهه ملی با آن موافق بوده است. می‌فاند این واقعیت که طرح در مذاکره با امریکاییها و به آنها ارائه شده است و بنا بر قاعده ابتکارش با کسانی بوده که طرح را با امریکا در میان گذاشته‌اند و پس از کسب «موافقت امریکا» فقیهی را به پاریس فرستاده‌اند. آنچه را یزدی نمی‌نویسد، گاری سیک می‌نویسد:

در این میان: تماسهای میان سفارت آمریکا و بعضی از عناصر مخالف فزونی گرفتند. در آخر نوامبر، رهبران نیروهای سیاسی و مذهبی مخالف در تهران، از احتمال وقوع خون ریزی در محرم، بسیار ناراحت بودند. در یک رشته دیدارها با نمایندگان سفارت آمریکا، آنها طرح شورای سلطنت با عضویت رهبران ملی و نظامی برخوردار از احترام عمومی را ارائه کردند. شاه از کشور می‌رفت. شاید بعنوان «مرخصی» و شورا یک دولت ائتلافی بر سر کار می‌آورد و این حکومت انتخابات ملی را برگزار می‌کرد.

نمایندگان امریکا روشن ساختند که آنها نمی‌توانند معامله از این نوع را انجام بدهند. تنها شاه می‌تواند این طرح را بپذیرد و یا رد کند. نقش امریکاییها این بود که پیشنهاد را به واشنگتن و شاه می‌رسانند. دست آخر آیت الله حسین علی منتظری معین شد که به پاریس برود و این طرح را بمثابة وسیله‌ای برای جلوگیری از برخورد و خونریزی به خمینی ارائه کند. خمینی آن را نپذیرفت و آن را حيله برای عقیم گرداندن انقلاب خواند.

توضیح: و این راست است که در پاریس، هم برای آقای منتظری و هم برای روحانیان دیگری که از ایران آمده بودند، استدلال شد که پس از قبول «مشروعیت نظام» وقتی جامعه از جوشش فروافتاد و انتخابات وحدتها را به جدایی‌ها بدل ساخت، رژیم مانده است و رهبران انقلاب رفته‌اند. و وقتی آقای دکتر یزدی می‌نویسد او بر اساس این استدلال با پیشنهاد مخالفت کرده است، لاجرم بهمان دلیل نباید می‌توانست با آمدن آقای دکتر بختیار بعنوان نخست وزیر به پاریس و ملاقاتش با آقای خمینی موافق می‌شد. خود او می‌نویسد:

بختیار از خمینی می‌پرسد: بروم یا بماتم؟:

در 26 دیماه 57، یعنی همان روز خروج شاه از ایران، آقای مهندس بازرگان از تهران، به نویسنده، تلفن زدند و اطلاع دادند که:

بختیار مع‌الواسطه (توسط مهندس حسینی) با ایشان تماس گرفته و پیغام داده است که: «آقا چه امری دارند. بروم یا بماتم؟ خدمتی که باید انجام بدهم دادم، چه مصلحت می‌دانند... وقتی این پیغام را با امام در میان گذاشتم، ایشان پاسخ ندادند. منم پیگیری نکردم و مسئله مسکوت ماند. در 2 بهمن 57، آقای بازرگان در تماس تلفنی خود با پاریس، مجدداً یادآور شدند که: «در تهران در شورای انقلاب، راجع به پیغام بختیار صحبت و موافقت شده است که بختیار به پاریس بیاید. اگر آقا اصل مسئله را بپذیرند، او مایل است همراه با برخی از وزراء خود بیاید». آقای مهندس بازرگان گفتند: «بختیار از اینکه او را «خان» خوانده‌اند، ناراحت است و می‌خواهد که به صورتی از او اعاده حیثیت بشود». آقای مهندس بازرگان سپس سوال کردند که: «آیا با این وضعیت امام بختیار را خواهند پذیرفت؟»

من مطالب را عیناً به امام گزارش کردم. ایشان گفتند که: «پذیرش بختیار مشروط به استعفای او خواهد بود. آنهاً حالاً صلاح نیست. بماند برای بعد».

اگر بختیار استعفا می‌کرد، کودتای نظامی می‌شد و:

نویسنده کتاب، «حالا صلاح نیست» را به استعفای بختیار راجع می‌داند و نه آمدن وی به پاریس و می‌نویسد:

چرا در آن شرایط صلاح نبود بختیار استعفا بدهد؟ با توجه به اوضاع و احوال سیاسی مملکت دلیل ظریفی داشت. اگر بختیار در آن موقع استعفا می‌داد، به احتمال زیاد کودتای نظامی از جانب ارتشیان بوقوع می‌پیوست. البته کودتای نظامی قطعاً شکستی می‌خورد. اما بدون شك موجب جنگ مسلحانه دراز مدت و خونریزیهای فراوانی می‌شد. بدون آنکه آینده آن کاملاً مشخص باشد و امام هم بارها نظر خود را درباره جنگ مسلحانه در آن شرائط ابراز کرده بودند...

استعفای بختیار در چنین شرایطی خلانی را بوجود می‌آورد که به نفع جناح خشونت طلب و زمینه ساز کودتای امرای ارتش شاه بود. بنابر این امیدوار ساختن بختیار به اینکه بماند و بعداً برای دیدار امام به پاریس بیاید، تاکتیکی بود که به شورای انقلاب در تهران، که هنوز اعضایش کامل نشده بود، فرصت مدد تا بسرعت هم اعضای شورا را تکمیل کنند و هم شخصی را برای نخست وزیری دولت موقت به امام معرفی نمایند. علاوه بر تاکتیک بالا و به موازات آن، ارتباط مستقیم با سران ارتش پس از خروج شاه و جلب نظر موافق آنان، به انقلاب و دلگرم و امیدوار نگهداشتن آنان مفید و لازم بود. به پاریس هم خبر داده بودند که این تماسها برقرار شده است.

تا آنجا که من شخصاً در جریان بودم، مرحوم دکتر بهشتی در اواخر دیماه 57، طی يك مکالمه تلفنی تماس با نظامیان را مطرح ساخت و با صراحت اظهار داشت که آن را «بطور قطع مفید و عدم تماس را مضر تشخیص می‌دهم...»

به این ترتیب تاکتیک رهبری در آن مرحله عبارت بود از اولاً برقراری تماس با هر دو طرف یعنی هم با بختیار و هم با سران ارتش (البته با طرف اصلی، یعنی خود امریکاییها و نمایندگان سایر دول غربی تماسهایی برقرار شده بود) ثانیاً هر دو طرف را امیدوار نگهدارند تا در حالت خوف و رجاء اقدام تند و شدیدی نظیر کودتا از جانب نظامیان رخ ندهد و یا بختیار جا نزند که بطور زودرس کنار برود و زمینه را برای کودتای نظامیان فراهم سازد. با توجه به این نکات بود که امام در پاسخ سنوال آقای بازرگان و مرحوم دکتر بهشتی ضمن تائید ضرورت این تماسها، گفتند که استعفای بختیار، فعلاً زود است و بماند برای بعد.

صحت و سقم این ادعا را از خود کتاب می‌پرسیم:

در 2 بهمن، استعفای بختیار مصلحت نیست و در 3 بهمن صلاح است؟!:

می‌نویسد:

در 3 بهمن 57، آقای مهندس بازرگان در تماس خود مجدداً گزارشی از تماسهای بختیار با شورای انقلاب دادند. بختیار، بموجب گزارش آقای مهندس بازرگان، سه مسئله را از شورای انقلاب خواسته بودند:

- 1- حداقل دو ماه به او مهلت داده شود و امام سفرشان را به تهران به تأخیر بیندازند.
- 2- چند پست وزارتخانه‌ها خالی است. حاضر است آنها را در اختیار (شورای انقلاب) بگذارد تا هر کس را مایل باشند، منصوب نمایند.
- 3- نظارت نسبی شورای انقلاب را هم (بر دولت) می‌پذیرند

... در حالیکه شاه از ایران رفته بود و ارتش در حال از هم گسیختگی بود و فرودگاهها بمنظور جلوگیری از بازگشت امام به ایران، بسته شده بود، بختیار برای تحکیم موقعیت متزلزل خود، سرگرم چانه زدن با اعضای شورای انقلاب بود و...

در چنین شرایطی، نمایندگان دولت فرانسه با پیامی از جانب بختیار به دیدار امام آمدند. (و به نوشته او نیز، نزیه به نمایندگی از بختیار آمده بود) نمایندگان دولت فرانسه در این دیدار، علاوه بر پیام بختیار، مواضع دولت متبوعه خود را نیز باطلاح رساندند.

این دیدار که گزارش کامل آن به شرح زیر می‌باشد در 23 ژانویه 79، برابر با 3 بهمن 57، توسط مسیو شایه، همراه فرد دیگری از اعضای وزارت امور خارجه فرانسه صورت گرفت. وی مطلب خود را از روی نوشته‌ای چنین خواند: «.. آمدن حضرت آیت الله بعد از اعلامی که فرموده‌اند که دولت ایران غیرقانونی است، دولت را مجبور می‌کند که از شخصیت حقوقی خود دفاع کند و به این بدان معناست که تمام قدرت خود را بکار خواهد برد که ایشان را منزوی کند. دولت فرانسه باید این را بداند که من مقام خود را به کسی که ناشناس باشد، نمی‌دهم»

... مسیو شایه گفت: «بختیار در این پیغام خود اضافه کرده است که من اولین نفری می‌پویم که از ایشان استقبال کنم. اگر نمی‌گفتند که آمدن من به ایران، برابر از بین رفتن او خواهد بود. چون این تهدید از طرف ایشان يك اعلام قدرت است، من مقاومت خواهم کرد».

... و نیز مصاحبه آقای مهندس بازرگان را در همان روز 3 بهمن 1357 نقل می‌کند. تعجب آدمی کامل می‌شود وقتی می‌خواند آقای مهندس به صراحت می‌گوید بختیار قصد استعفا ندارد، خود را نخست وزیر قانونی می‌داند و او استعفای بختیار را عین مصلحت و صواب می‌داند:

گمان می‌کنم عاقلانه‌ترین راه، یعنی استعفا را در برابر امام خمینی بکار نبرد. در مورد غیرقانونی بودن دولت باید بگویم، نخست وزیر فکر می‌کند دولت او صد در صد قانونی است و امام خمینی آن را صد در صد غیرقانونی می‌داند... من فکر می‌کنم مردم غیرقانونی بودن دولت را به دفعات اعلام کرده‌اند. ... اتکاء دولت فقط می‌تواند به ارتش باشد و این ارتش نیز بگفته رئیس ستاد آن قصد کودتا و یا رویارویی با مردم را ندارد».

و نیز قول آقای خمینی را می‌آورد:

چند روز بعد، امام نیز سخنان در پاریس توصیه‌های مشابهی را به بختیار نمودند و گفتند که: «اگر عاقل باشد استعفا می‌کند... اگر سرسختی بکند، همان است که بود و پیشیمان خواهد شد...»

توضیح: بدینسان آن توجیه در خود کتاب تکذیب می‌شود. بفاصله يك روز، در روز سوم بهمن، استعفای بختیار ضرورت پیدا می‌کند. «ارتش در حال از هم گسیختگی است» و «قصد کودتا ندارد» و...

پس این توجیه سازی که در صفحات بعد تکذیب می‌شوند، از چه روست؟ يك دليل آن، تکمیل اعضای شورای انقلاب و تعیین نخست وزیر و تحصیل موافقت آقای خمینی با اعضای جدید آن شورا و نخست وزیر پیشنهادی بوده است. وگرنه بختیار، به استناد دو پیغام، یکی از طریق آقای مهندس بازرگان و دیگری از طریق دولت فرانسه، نه تنها آن زمان قصد استعفا نداشته بلکه قصد مقابله داشته است. اما دلایل دیگر را با شرحی که از چگونگی تدارک سفر بختیار به پاریس می‌دهد، بدست می‌دهد. پیش از آن و برای تشخیص حقیقت از مجاز، از اشاره نویسنده درباره «تماس با طرف اصلی، یعنی خود امریکاییها» و «تمس دکتر بهشتی با ارتشیان» پرسیم، این تماسها از چه راه برقرار می‌شده‌اند؟ چه گفتگوهایی در میان می‌آمده‌اند؟

5 تماس از طریق دکتر یزدی، میان دولت امریکا و آقای خمینی و تماسهای دوجانبه بهشتی با امریکاییها و ارتشیا (11):

فهرست کامل دیدارهای پاریس میان نماینده دولت امریکا و آقای دکتر یزدی را گاری سیک بدست می‌دهد. از قول او آوردیم که:

سلیوان با بهشتی مرتب در تماس بود. طرح وحدت ارتش و روحانیت را باتفاق او تهیه کرد. سفر بهشتی به پاریس برای آن بود که طرح سلیوان پیش از آنکه شاه کشور را ترک کند، به اجرا درآید. برژنسکی موافقت سلیوان با بهشتی را بر هم زد.

در 14 ژانویه، رئیس جمهوری اجازه می‌دهد ملاقاتی میان وارن زیمرمن Warren Zimmerman، رئیس قسمت سیاسی سفارت امریکا در پاریس، با دکتر یزدی، دستیار خمینی که نماینده آیت الله در ایالات متحده بود، انجام بگیرد. در همان وقت نظامیان را تشویق می‌کرد تماس مستقیم با رهبران مذهبی برقرار کنند تا اطمینان حاصل شود خطوط ارتباطی قابل استفاده‌اند و از این راه بتوان به مقاصد دو نیروی مخالف پی برد.

در تهران، آیت الله بهشتی که بمثابة یکی از سازماندهان مذهبی‌های مخالف، سربرآورد، به يك مقام سفارت امریکا گفت: «ما مطلقاً اطمینان داریم که ترس از برخورد مستقیم با ارتش هیچ محل ندارد. زیرا تمامی افراد ارتش از سرگرد به پایین در مهار ما هستند». در 14 ژانویه خمینی نیز در مصاحبه با بی.بی.سی گفته بود: «بخش بزرگ ارتش به نیروهای مخالف وفادارند».

در همان زمان که برون و برژنسکی با هاینر گفتگو میکردند، گفتگویی دیگر و کاملاً متفاوت در پاریس جریان داشت. زیرمن اظهارات رسمی مقامات امریکا را که بیاتنگر موضع دولت امریکا درباره مسئله ایران بود، به یزدی داد و یزدی اظهارات شب پیش خمینی را به او داد. یزدی گفت يك «شورای انقلاب» در ایران در کار فراهم آوردن مقدمات برای استقرار يك دولت انتقالی است که انتخابات مجلس مؤسسان را انجام خواهد داد.

یزدی سخت علاقمند بود درباره تماسهای امریکا با ارتش ایران بداند. بسیار نگران گزارشهایی بود که بنابر آنها، نظامیان در تدارک کودتایی هستند که بهنگام حرکت شاه از ایران یا بعد از رفتن او، انجام دهند. گفت برای مردم ایران مشکل می‌شود بپذیرند که چنین کودتایی بدون کمک امریکا انجام شدنی باشد. این امر وضعیت را «رادیکالیزه» می‌کند و خطر بکار رفتن قهر را بر ضد امریکاییان مقیم ایران، افزایش می‌دهد. بنام خمینی خواستار آن شد که امریکا هر کار را ممکن می‌یابد بکند و مانع این اقدام بشود. یزدی خواستار برنامه و مسیر حرکت شاه نیز شد. اما زیرمن آن را نداشت. ملاقات بعد از 20 دقیقه، دوستانه خاتمه یافت.

روز بعد، شاه ایران را ترک کرد. برژنسکی به هویزر به تأکید گفت: «آماده کردن ارتش و تهدید به کودتای ارتش برای مهار خمینی لازم است».

در عصر 16 ژانویه، ملاقات دومی به مدت 50 دقیقه میان یزدی و زیرمن، روی داد. یزدی گفت تا آنجا که وی اطلاع دارد، خمینی قصد مراجعت فوری به ایران را ندارد. وی تعجب کرد که چرا باید مراجعت خمینی نظامیان را به واکنش وادار. این واکنش، بنوبه خود «ملت را بر می‌انگیزد». زیرمن نظر شخصی خود را درباره این مراجعت گفت: «اگر با دقت تدارک نشود و از پیش با نظامیان تفاهمی انجام نگیرد، به واکنش نظامیان شتاب خواهد بخشید».

یزدی می‌پرسد معنی جمله «حمایت از مشروعیت چیست» اگر مراد نجات سلطنت است، مشکل بزرگ است. اگر منظور حفظ تمامیت ارتش است، مسئله‌ای نیست. یزدی اصرار ورزید که انقلاب قصد ندارد ارتش را ویران بسازد. و در آخر، یزدی گفت گزارشهایی رسیده‌اند مبنی بر اینکه امریکاییها در ایران تجهیزات نظامی دارای فنون بسیار پیشرفته را با خراب می‌کنند و یا می‌پزند. خمینی گفته است این تجهیزات متعلق به ایران است و ارتشیان باید آنها را حفظ کنند. یزدی می‌پرسد سیاست امریکا چیست؟ زیرمن گفت هر سه سوال را به امریکا گزارش خواهد کرد.

دو نماینده بار دیگر در 18 ژانویه با یکدیگر دیدار کردند. یزدی در بیانی طولانی اهمیت تماسها میان دو طرف را خاطر نشان کرد و نیز زیرمن بر ضرورت رعایت محدوده قانون اساسی تأکید کرد. با او از خطر قدرت رو به رشد حزب توده و این خطر که چه تنها نیرویی است که از نزاع ارتش و مذهبی‌ها سود می‌برد، سخن رفت. جواب دو سوال او را تنها ایرانیان می‌توانند بدهند و نه امریکاییها. الا اینکه دولت ایالات متحده خود را در ثبات کشور و عمل از طرق معین در قانون اساسی، ذینفع می‌بیند. پیام بر سود امریکا در توانایی ایران به دفاع از خودش تأکید می‌کرد و هرگونه ویران سازی و یا بازکردن و بردن تجهیزات را تکذیب می‌نمود.

وی گفت: به خطر حزب توده توجه کامل مشود اما جنبش اسلامی بیش از آن قوی است که «بلیسویکها» بتوانند کنارش بزنند. خاطر نشان کرد که خمینی به طرفداران خود در تهران گفته است با ارتش تماس برقرار کنند. اما درباره قانون اساسی، باید بگویم که خمینی خواستار يك قانون اساسی جدید است و نه تجدید نظر در قانون اساسی. در این قانون اساسی، حقوق اقلیتهای مذهبی رعایت خواهد شد.

صبح 19 ژانویه، زیرمن بار دیگر یزدی را ملاقات کرد. یزدی پاسخ‌های پاره‌ای پرسشهای امریکا را آورده بود: «از نظر اقتصادی، بعد از برقرار کردن ثبات ایران، تقدم با جان و توان دادن به کشاورزی است، شاید با کمک امریکا. ایران نفت خود را بهر کس که به قیمت قابل قبول بخرد، غیر از اسرائیل و افریقای جنوبی، خواهد فروخت».

در سیاست خارجی، بی طرفی کامل، همان سیاست را رویه خواهد کرد که امریکا در گذشته با انزوآگرینی از جناح بندیها داشت. در پی آن نیست که بنای ثبات کشور را بر پایه ارتش استوار کند. وی اصرار ورزید که مردم ایران انزجار عمیقی از امریکا بمناسبت حمایتش از شاه از 1953، برخلاف قانون اساسی، دارند. اما او احساس می‌کند روابط دوستانه میان دو کشور ممکن است بشرط آنکه امریکا از دخالت در امور ایران دست بردارد. وی گفت: ایران از روسها خاطره بهتری ندارد. با وجود این، با روسها نیز خواهیم کوشید روابط دوستانه برقرار کنیم اما بخاطر خدانشناسی و سیاستهای ضد مذهبی روسها، این کار پیچیده است... ایران قصد صدور انقلاب را ندارد...

در 24 ژانویه، زیرمن بار دیگر با یزدی دیدار کرد تا پیمایی را به وی تسلیم کند که بختیار نیز با آن موافقت کرده بود. ایالات متحده امریکا، و بنا بر فرض، خمینی در يك ایران مستقل و باتیبات و رها از مداخله خارجی، سود مشترک دارند. مجاری قانونی در خور وجود دارند برای اینکه نیروهای سیاسی عمده، بتوانند با مسالمت در تعیین آینده سیاسی کشور شرکت کنند. اگر از این مجاری عمل نشود، رویارویی مستقیم در بیرون مرزهای قانون اساسی، عواقب فاجعه‌آمیزش برای همه، از جمله برای عناصر مذهبی و پیروان آنها، اجتناب‌ناپذیر می‌شود. پیام با این ملاحظه پایان می‌پذیرفت که در این اوضاع و احوال، مراجعت خمینی به ایران «ناسنجیده» است.

یزدی در پاسخ، «برخورد مستقیم در ماورای قانون اساسی» را فکر کانونی شمرد که پیام بر محور آن تنظیم شده است. آن را تعبیر کرد و گفت: هر عملی توسط ارتش، عملی از سوی امریکا بر ضد انقلاب تلقی می‌شود. وی گفت علاقه خمینی به مراجعت به ایران بر این اعتقاد او مبتنی است که تنها او می‌تواند به آشوب پایان

ببخشد و کشور را بحال عادی بازگرداند. یزدی دولت ایران را غیرقانونی خواند و اظهار امیدواری کرد که ایالات متحده به حمایت از وی پایان ببخشد. در 27 ژانویه، یزدی و زیرمن دیدار کردند. این دیدار، آخرین دیدار از دیدارهای سری آنها شد. یزدی اولین پیام شخص خمینی را به دولت ایالات متحده آمریکا، به زیرمن داد. خمینی میگفت که فعالیتهای بختیار و رهبران نظامی نه تنها برای ایران زیان بخش است بلکه برای دولت آمریکا و آینده امریکاییان در ایران نیز مضر است. خمینی هشدار میدهد که اگر این فعالیتهای قطع نشوند، وی ناگزیر «دستورهای جدید» صادر خواهد کرد که ممکن است «فاجعه بزرگی» ببار آورند. تنها من می‌توانم ثبات را به ایران بازگردانم و مانورهایی از قبیل بستن فرودگاهها تنها وضعیت را بی ثباتتر می‌کند. من تا بحال در برابر اصرار پیروانم دایر به مقابله با نظامیان و گشودن فرودگاهها به زور مقاومت کرده‌ام و ترجیح داده‌ام مشکل بدون استفاده از قهر حل شود.

بختیار از طریق فرستاده‌ای، پیامی فرستاده و پیشنهاد کرده بود در پاریس ملاقاتی با خمینی انجام دهد و درباره راه حل قانونی بحران با وی گفتگو کند. خمینی از پذیرفتن واسطه خودداری کرده بود اما پیام کتبی را پذیرفته بود. بگفته یزدی، خمینی به بختیار اطلاع داده است که اگر می‌خواهد ملاقات کند باید پیش از آن استعفا بدهد. اگر بختیار استعفا کند، خمینی آماده است بلافاصله او را عضو دولت موقت بگرداند.

گاری سیک تصریح می‌کند:

«فرمولی» که در پاریس به خمینی ارائه شد، در ملاقات یک عضو نهضت آزادی مهندس بازرگان با بختیار تهیه شده بود. همین یزدی به زیرمن نیز، فرمول دومی بود که در همان گفتگوی دوساعته پیدا شد. اما خمینی هر دو پیشنهاد را رد کرد.

توضیح: تاریخ انتشار کتاب گاری سیک 1985 است و تاریخ انتشار کتاب آقای دکتر یزدی 1363 (1984)! اگر در خود کتاب تناقضها راه حل نمی‌یافتند، در کتاب گاری سیک راه حل می‌یافتند. بهر رو، اینک که واضح شد قصد بختیار کدام بوده و خمینی نیز حاضر نبوده است او را پیش از استعفا بپذیرد، پرسیدنی است پس چه پیش آمد که خمینی پذیرفت بختیار را بعنوان نخست وزیر بپذیرد؟

خمینی موافقت می‌کند بختیار بعنوان نخست وزیر به ملاقات او برود: (12)

یزدی می‌نویسد:

در 7 بهمن 57، آقای مهندس بازرگان متن بیانه تهیه شده بختیار را به شرح زیر خواندند: «من بعنوان یک ایرانی وطن دوست که خودم را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت آیت‌الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راه گشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفتم که ظرف 48 ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظمله نائل آیم و با گزارش اوضاع فعلی خلص کشور و اقدامات خود، ضمن درک فیض، درباره آینده کشور کسب نظر نمایم.»

...

علاوه بر شورای انقلاب، علمای مهاجر به تهران نیز مورد شور و مشورت اعضای شورای انقلاب قرار گرفته بودند... آقای مهندس بازرگان در رابطه با نظر علمای مهاجر، طی همین مکالمه تلفنی گفتند: «علمای مهاجر به تهران نیز این متن را دیده‌اند و با آن موافقت. منتها نظر داده‌اند که در پایان بیانه بجای «کسب نظر» بیاید؛ در باب آینده کشور و وضع دولت کسب تکلیف نمایم.

همان شب، بعد از دریافت متن فوق الذکر، در جلسه‌ای که در حضور امام و مرحوم اشراقی و حاج احمد آقا تشکیل شد، گزارش تهران را عیناً خواندم. امام اصل مسئله را پذیرفتند و اصلاح عبارتی علمای مهاجر به تهران را تائید کردند.

نظر امام این بود که اگر بختیار بیاید تا استعفا ندهد، اجازه دیدار نخواهد داشت. نظر ما هم آن بود که با بختیار عیناً نظیر سیدجلال تهرانی رفتار شود. اما اعلام این مسئله در حالیکه بختیار هنوز در تهران بود، ضرورتی نداشت. انتشار بیانه بختیار نیز، همانطور که آقای مهندس بازرگان اشاره کرده بودند، تعهدآور نبود. همان شب با تهران تماس گرفتم و مراتب را به آقای مهندس بازرگان اطلاع دادم.

توضیح: راستی این فکر می‌توانسته است به دماغ خمینی و سه نفر دیگری که با او بوده‌اند، خطور کند؟ مرجع تقلید، رهبر یک انقلاب، با پادرمیانی شورای انقلاب منصوب خودش و با صلاحدید روحانیان شهرهای ایران، با متنی موافقت می‌کند و موافقت می‌کند که بر اساس آن متن بختیار برای دیدار او به پاریس بیاید و قصدش فریب دادن او بوده است؟ او بعنوان «نخست وزیر» بیاید و در پاریس به او گفته شود تا استعفا نکند، ملاقات نخواهی کرد؟ و اگر چنین می‌شد، بختیار از پاریس نه تنها نخست وزیر باز می‌گشت بلکه مردی راستگو و قول شناس نبود که گروهی قول شناس و فریبکار به پاریس کشانده بودند؟ او پیروز شده بود و رهبری آن انقلاب شکست خورده بود. و قطعی است که خمینی آنقدر بی هوش نبود که به این پی آمد فکر نکند.

اما متن اصلی که بختیار تهیه کرده بود، با این جمله تمام می‌شد که سرنوشت دولت خود را نیز به اراده حضرت آیت الله می‌گذارم. این جمله جای خود را به جمله‌ای که در متن آمده است، سپرد و...

و تکذیب این ادعا، در خود کتاب آمده است:

«بعد از نیمه شب همان شب، حاج احمد آقا به اطاق من در مسافرخانه نوفل لوشاتو آمد و گفت متنی صادر کرده‌اند و به تهران هم اطلاع داده شده است. مبنی بر اینکه بختیار تا استعفا ندهد، نمی‌تواند به دیدن امام بیاید. حاج احمد آقا که در تمامی مذاکرات با امام حضور داشت و از مکالمات تهران و برنامه مطلع بود، از اینکار ابراز ناراحتی کرد. اماگفت که خوب، کاری است شده و دیگر نمی‌شود کاری کرد.

روشن بود که بختیار نمیتوانست در تهران استعفا علنی بدهد و بعد به پاریس بیاید. اگر او استعفا میداد، دیگر نخست وزیر نبود و آنوقت دیگر دیدارش با امام فایده و معنایی نداشت؟... اگر بختیار در تهران استعفا خود را منتشر می‌ساخت و بعد می‌خواست از تهران خارج شود، به احتمال قوی در تهران کودتا می‌شد.

...

روز بعد، در 8 بهمن 57، آقای مهندس بازرگان تلفن زدند و از بیانیته امام اظهار ناراحتی کردند. ناراحتی ایشان بیشتر از این بود که اولاً چرا خلاف عهده شده است و در دستگاه امام زیر قول و قرار می‌زنند و آبروی خودشان و ما را می‌پزند؟ ثانیاً چرا فرصت و یک امکان عالی پیروزی بدون خون ریزی را از دست دادیم؟

...

... ناراحتی و نگرانی ایشان را با امام مطرح ساختم و نظر خود را نیز، به شرحی که در بالا اشاره کرده‌ام، برای امام توضیح دادم.

آقا توضیحات مرا پذیرفتند و گفتند به آقای مهندس بازرگان پیغام بدهم که: «فقط در صورت اعلام استعفای بختیار قبل از دیدار، خواه در تهران، خواه در پاریس، ملاقات امکان پذیر است. صحیح نبود نخست وزیر (بختیار) را بپذیریم و درست هم نبود بیاید و نپذیریم. با شما هم اگر می‌آمد و نمی‌پذیرفتم، بدتر می‌شد. لذا ملزم بودم که بنویسم...»

همان روز، آقای مهندس عباس امیرانتظام، تلفن زد. شاید این اولین و آخرین مکالمه تلفنی ایشان با نویسنده در پاریس بود.

آقای امیرانتظام در مکالمه تلفنی خود اطلاع داد که او رابط شورای انقلاب با بختیار می‌باشد و گفت در مذاکرات قبلی، سخن از استعفای بختیار در کار نبوده است. بلکه موافقت شده بود که بختیار این نامه را بنویسد و سپس به پاریس بیاید. او همچنین تأکید کرد که در تعقیب تماسها و مذاکرات فی مابین بختیار و شورای انقلاب، متن بیانیه بختیار به تصویب شورای انقلاب نیز رسیده است. حالا می‌گویند که تا استعفا ندهد، پذیرفته نخواهد شد.

توضیح: بدینسان قرار نبوده است که بختیار به پاریس بیاید و در اینجا بگویند تا استعفا ندهی، خمینی را ملاقات نخواهی کرد و قرار بوده است که بعنوان نخست وزیر با خمینی دیدار کند.

در همان شب، به ترتیبی که نوشته‌ام، وقتی به خانه رسیدم، گوینده تلویزیون در برنامه پخش خبر، با قطب زاده مشغول مصاحبه بود. تا این زمان، يك كلمه نیز از آمدن بختیار به من گفته نشده بود. از زبان آن شهید شنیدم که آقای بختیار بدون اینکه از نخست وزیری استعفا کند، به پاریس می‌آید و با خمینی ملاقات می‌کند. بلادرنگ به نوفل لوشاتو تلفن کردم. احمد نبود، توسط فردوسی به آقای خمینی پیغام دادم که مردم شما را مرجع تقلید می‌شناسند و نه سیاست باز. اگر بختیار، کسی که حاضر نشد از نخست وزیر شاه استعفا کند و نخست وزیر انقلاب بشود، بعنوان نخست وزیر به نزد شما بیاید، وقتی از نزد شما می‌رود او نخست وزیر مانده است و شما رهبر نامده‌اید. کمی بعد احمد تلفن کرد، درباره توجیه‌های گوناگون پرسید، پاسخ دادم. گفت قانع شدم، حق با شماست. چند دقیقه بعد دوباره تلفن کرد و گفت: آقا گفتند حق با آقای بنی صدر است. مردم مرا مرجع قبول دارند. و اعلامیه او را خواند.

اعلامیه را خانم سودابه سدیفی ترجمه کرد و به خبرنگاریها داد. هنوز از اینکار نیا سوده، احمد تلفن کرد که اگر اعلامیه را منتشر نکرده‌اید، دیگر منتشر نکنید. گفتم به خبرنگاریها داده شد.

ساعتی از نیمه شب گذشته بود که برادرم از تهران تلفن کرد و گفت: اینها می‌گویند با آمدن بختیار به پاریس مخالفت نکنید. گفتم «اینها» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد، آقای مهندس بازرگان و حاج احمدآقا صدر و دیگران. ماجرای آمدن عباسقلی بختیار از طرف بختیار به نزد خود را برایش شرح کردم. گفتم آقای خمینی پذیرفت که اگر بختیار استعفا نکند، او را نخست وزیر انقلاب بگرداند. روز بعد پاسخ آورد که می‌گوید نمی‌توانم نظامیها نمی‌گذارند! حالا چطور خمینی بتواند بختیار را بعنوان نخست وزیر منصوب شاه بپذیرد و او نماند و انقلاب نرود؟

بهر رو، حق همان است که استمپل نوشته است: اگر خمینی بختیار را در سمت نخست وزیری می‌پذیرفت، او می‌ماند و خمینی و انقلاب می‌رفتند!

بخاطر قولی که خمینی داده بود، از 5 راه حل که شورای انقلاب در گفتگو با بختیار و سران ارتش پیدا کرده بود و به نوشته یزدی، مهندس بازرگان در 6 بهمن 57 و از راه او به خمینی گزارش کرده است، خمینی با راه حل چهارم موافقت کرده است:

«حرکت چهارم؛ بختیار بیاید پاریس استعفای کتبی بدهد. اما آقا استعفای او را بپذیرند و مجدداً او را تا اتخاذ تصمیمات بعدی، بطور موقت بکار بگمارند...»
«... تمام همانطور که انتظار می‌رفت گفتند هیچک از فرمولها قابل قبول نیست. اما چهارمی قابل بحث و تحت شرایطی قابل قبول است!»

اما آقای یزدی در کتاب خود، قسمتی را تحت عنوان «استعفای بختیار» نوشته است که نه تنها با قسمتهای دیگر نمی‌خواند، بلکه پرسش تاریخی و سیاسی تعیین کننده‌ای را بر می‌انگیزد. از قول آقای صدر حاج سیدجوادی می‌نویسد: «پنج شنبه پیش از کشتار تهران» یعنی 5 بهمن، بختیار استعفای خود را بخط خود می‌نویسد. نگران بوده است که خمینی او را به نخست وزیری نصب نکند. و آنها بوی قول می‌دهند اگر خمینی او را به نخست وزیری نصب نکند، استعفانامه او را به او باز بگردانند. اما وقتی متن را می‌پذیرند و باز می‌گردانند تا بختیار امضاء کند، از اینکار سرباز می‌زنند. متنی را که آقای احمد صدراعظم سیدجوادی در 13 اسفند 1357، در اختیار مطبوعات گذاشته است، اینست:

«از آنجا که نهضت اسلامی ملت ایران با ایثار خود جوانان خود به آستانه پیروزی رسیده است، از آنجا که اکثریت قاطع ملت ایران به رهبر عظیم الشان خود، امام خمینی ابراز اعتماد کامل نموده است، از آنجا که دولت اینجانب شاهپور بختیار فعلاً از طرف اکثریت ملت ایران مورد توجه و علاقه نمی‌باشد، لذا این دولت استعفای خود را به پیشگاه ملت عزیز ایران به رهبری امام خمینی تقدیم می‌دارد و با توجه به خدماتی که این دولت در عمر بسیار کوتاه خود در راه رسیده به اهداف عالی ملت ایران انجام داده است، امیدوار است که بعد از این نیز همراه و همگام سایر احاد و افراد ملت ایران بتواند بقیه راه طولانی موفقیت را ببیماید.»

توضیح: بگفته آقای صدر حاج سیدجوادی گویا متن اولیه استعفا در شورای انقلاب تهیه شده بود و بعد از اصلاح دو سه کلمه که توسط خود بختیار روی آن صورت گرفت، متن نهایی به شکل بالا درآمد.

یزدی می‌نویسد که به پاریس از این استعفا جز این نگفته بودند که «بختیار از برنامه‌های امام در مورد معرفی دولت موقت مطلع شده و می‌دانسته که بایستی استعفا بدهد تا بتواند با امام ملاقات کند.

و آن پرسش تاریخی و سیاسی مهم اینست که چرا خمینی را از این امر مهم مطلع نکرده‌اند؟...

با توجه به این پرسش، آیا یکی از دلایل شکست، و در شمار مهمترین دلایل، این نبوده است که در رهبری‌ها، همه با همه بازی می‌کرده‌اند؟ شکست امروز، استحاله رهبری انقلاب به رهبری استبداد فراگیر، از جمله بدلیل وسطبازیها و بازی زورپرستان با یکدیگر نبود؟ در پرتو، دلایلی که از قول نویسندگان کتابهایی نقل شد که مقامهای مسنول وقت نیز بوده‌اند، که در رابطه‌ها بازی می‌کردیم، به يك قاعده بزرگ پی می‌بریم: وقتی اصل روابط قوا است، اتصالها با انفصالها همراه هستند. همانطور که کرده روابط میان دستگاه ریاست جمهوری آمریکا با دستگاه شاه و دستگاه خمینی، و روابط درون هر دستگاه، نشان می‌دهد، اتصالها با انفصالها همراه بوده‌اند. از اینرو است که تضادها پیدا شده‌اند و رشد کرده اند. بر این اساس، در آن دوران، آن بخش از فعالیتهای رهبری انقلاب مفید افتاده که توانسته است زوری را که بر ضد انقلاب بکار می‌رفت، به دستگاه شاه و کارتر بازگرداند. در نتیجه اتصالها و انفصالها عامل فلج آن دستگاه شدند و رژیم شاه با همه حمایت آمریکا، نه با شاه و نه بدون شاه، نتوانست برجا بماند.

1- فصل 15، 334-348، Cyrus Vance, Hard Choices, Edi Simon and Schuster

New York, 3891

2- فصل 7، صص 130-156، Gary Sick, All Fall Down/ Edi Random House

New York 5891

3- محمدرضا پهلوی؛ پاسخ به تاریخ، چاپ پاریس، بهار 1980، صص 272-274

4- ارتشبد عیسی قره‌پاچی: حقایق درباره بحران ایران، صص 147-148، 153-154، 157-158، 206-208، 275، 280، 300 و 301

5- ارتشبد قره‌پاچی: اسرا مأموریت ژنرال هابزر در بحران ایران، انتشار مادویک 1989، لوس آنجلس، صص 27-39 و 97-117 و 118-125

6- ... مثل برف آب خواهیم شد: مذاکرات «شورای فرماندهان ارتش» دی - بهمن 1357، تهران 1366 - چاپ دوم - انتشارات «نشر نی» صص 85-89، 114-121، 161-162 و 205-242

7- دکتر ابراهیم یزدی، آخرین تلاشها در آخرین روزها (مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران) ص 92

8- پاسخ به تاریخ ص 269 و حقایق درباره بحران ایران ص 157، 158، 208، 207، 236 و 233، All Fall Down صص 131 و 147 و ...

9- حقایق درباره بحران ایران صص 250، 261، 280، 304، 305 و 328، All Fall Down صص 131 و 146

10- All Fall Down صص 101 و 105 و آخرین تلاشها در آخرین روزها صص 125-127، 137-139، 146-150 و 152-155

11- All Fall Down صص 141، 143، 144، 146، 147، 150

12- آخرین تلاشها در آخرین روزها صص 152-154، 156-158، 159-162 و 170-171

سیر تحول سیاست آمریکا در ایران

کتاب اول

آمریکا و انقلاب

قسمت پنجم

زیگنیف برژنسکی: اصل و قدرت

سقوط شاه

پیش آمد ایران بزرگترین شکست دستگاه کارتر بود... سقوط شاه تراژدی فاجعه آمیزی برای آمریکا و از لحاظ سیاسی برای کارتر بود. شاید این فاجعه از لحاظ تاریخی غیرقابل اجتناب و موج مسلمانان بنیادگرا که بحرکت درآمده بود مقاومت‌ناپذیر و شاید شاه از جنون خود بزرگ بینی و فلج ناشی از بیماری اش هیچگاه علاج نمی‌یافت با وجود این، باور من اینست که از سوی ما آمریکاییها کارهای بیشتری ساخته بود. جبری تاریخی تنها بعد از وقوع واقعه، واقعیت دارد.

بحران ایران، مقامات تصمیم گیرنده آمریکا را با دو سنوال روبرو ساخته بود:

1- مصلحت واقعی ما در ایران کدام است به سخن دیگر آن امری که برآستی دفاعش برای ما از تقدم برخوردار می‌باشد، کدام است؟

2- چگونه ثبات سیاسی را (و چگونه و از چه راهی باید دلگرمی داد) در کشوری سنتی که بسرعت متجدد شده است، باید حفظ کرد آنهم در کشوری که قدرت مطلقه درگیر وضعیتی انقلابی شده است؟...

دو خط سیاسی

پاسخ من به سوال اول به مقیاس وسیع بر موقعیت ژئوپولیتیک ایران مبتنی بود. ایران از لحاظ حفظ منافع آمریکا و همه غرب در منطقه نفتی خلیج فارس، اهمیت اساسی دارد. من اغلب احساس می‌کردم که وزیر خارجه سیروس وانس و معاون او کریستوفر و معاون کریستوفر، داوید نیوسام David Newsom، با آنکه با این نظر مخالف نبودند، در مباحثات، جانبدار سوق دادن رژیم ایران به دموکراسی بودند و اظهار نگرانی می‌کردند که عمل آمریکا، اثر معکوس برجا بگذارد. این اختلاف نظر درباره پاسخ به سوال دوم شدت می‌گرفت. من همانند کران برینتون Crane Brinton، عالم تاریخ انقلاب بر این باور بودم که از لحاظ تاریخی انقلابهای موفق کمیاب هستند. این انقلاب بعد از واقع شدن بنظر می‌رسد که اجتناب‌ناپذیر بوده است. وگرنه رهبری سیاسی که زمام امور را در دست دارد، با نشان دادن اراده و خرد، با ترکیبی از سرکوب و امتیاز، میتواند مخالفان را خلع سلاح کند. با توجه به اینکه در نظام قدرت، شاه نقش اصلی را داشت و مدار امور تقریباً بر گرد قدرت شخصی او بود، فشار آمریکا بخاطر دادن امتیاز بیشتر در زمینه آزادیها، بر شاهی که خود خویشتن را تضعیف می‌کرد، سبب بی ثباتی و بلکه مایه بیار آمدن فاجعه شد... نظر مخالفان من این بود که راه حل مشکل اینست که از قدرت شاه کاسته گردد و رژیم ایران به سرعت به رژیم مشروطه تحول کند (و من هیچگاه ندانستم چگونه منقلب کردن شاه به شاهی از نوع پادشاه سوئد و انگلیس می‌تواند توده‌های برپا خاسته را آرام گرداند) و از راه تشکیل دولت ائتلافی با جناحهای مخالف آشتی کند.. بنظر من سیاست سازش و امتیاز دادن دو یا سه سال زودتر از شروع بحران ممکن بود نتیجه بدهد. اما وقتی بحران بشکل مخالفت با اراده و قدرت حاکم درآمد، آشتی و سازش، معنایی جز بازیچه شدن در دست کسانی که مصممند بحران را به يك انقلاب کامل راه برند، ندارد. سیاستی را که سفیر ما در تهران برای شاه بیان و تفسیر می‌کرد، ابهام‌آمیز بود و شاید وزارت خارجه ما این سیاست را با تعبیر و عبارات مبهمتر و شلتری و سفیر آمریکا در ایران ابلاغ می‌کرد. وی هیچگاه به صراحت به شاه نگفت محکم بایستد. گفت: شرط حمایت آمریکا اینست که به دموکراسی تمایل جوید و از ائتلاف با مخالفان، به مثابه هدفی مطلوب، سخن بمیان آورد. با وجود این، این سخن که ایران را وزارت خارجه آمریکا از دست داد، نادرست است. کارتر و من بقدر کفایت به شاه دلگرمی می‌دادیم تا هر کار را برای تثبیت وضع لازم می‌بیند انجام دهد. اما باید به او فشار سخت وارد می‌گردیم تا کاری را می‌کرد که نکرد و آن اینکه اول قدرت خویش را اعمال می‌کرد و پس از برقرار کردن ثبات، به اصلاحات مورد نیاز می‌پرداخت. آنچه روی داد، تراژدی شخص شاه و نیز فاجعه‌ای استراتژیک برای آمریکا و سیس برای رئیس جمهوریش بود.

... در دهه‌های 60، بعد از آنکه دولت انگلستان پایگاه‌های «شرق سونز» را تخلیه کرد، ایران بزرگترین دستیار استراتژیک ما در منطقه گردید. سیاست آمریکا بر این بود که خلانی را که در خلیج فارس بوجود آمده بود، در درجه اول با بوجود آوردن قدرت نظامی ایران و در ثانی با بنای قدرت نظامی عربستان سعودی و با افزودن بر منزلت سیاسی این دو دولت، بمثابه دو ستون منکی به حمایت آمریکا، پر کنیم...

در ریاست جمهوری کارتر، با قبول همان موقعیت استراتژیک برای ایران، ما همان سیاست را ادامه دادیم و با فروش عظیم اسلحه به ایران و ادامه ارسال آن در جریان سال 1978 موافقت کردیم. در عین حال شاه را تشویق کردیم کوششهای عظمت طلبانه خود را در زمینه نوسازی کشور با پیشرفتی سریعتر بسوی نظام مشروطه، همراه سازد... وقتی بحران بوجود آمد، خواست ما دانه به رفتن بسوی دموکراسی، سبب شد که ناتوانی شاه در تشخیص اولویتها و حتی در درک صحیح معنای نصایح ما دانه بر ایجاد يك رهبری قوی، تشدید گردد.

باری، سیاست داخلی آمریکا در زمینه قیمتها، سخت کارتر و ماندل Mondale را بخود مشغول گرداند و تا بحران گروگانگیری در نوامبر 1979، افکار عمومی آمریکا از تحولی که در نتیجه آن، شاه غیر محبوبی رفته و گروهی «اصلاح طلب» باحمایت آیت الله خمینی بر سر کار آمده، نگران نبود... امیرال ترنر Amiral Turner، رئیس سیا، که ابتدا نظر کارشناسان سیا را دایر به توانایی شاه به حفظ رژیم بازگو میکرد و بر این باور بود که آینده رژیم شاه روشن است، اینکه تغییر عقیده داده و با نظر وزارت خارجه موافق گردیده و اظهار امیدواری می‌کرد که بعد از رفتن شاه، شانس تشکیل يك دولت ائتلافی متمایل به آمریکا زیاد است... از نابخشودنی در زمانی که تمرکز حواس بر روی بحرانی که به يك فاجعه استراتژیک و سیاسی بزرگ بدل شد، آسان و سریع بود، بعمل نیامد... (فصل 10 صص 358-354)

توضیح: توضیح درباره دو نظر مشاور امنیتی آقای کارتر ضرورت دارد: یکی اینکه می‌گوید، از لحاظ تاریخی انقلابهای موفق کمیاب هستند. اگر تاریخ را به سالها و بلکه دهه‌های بعد از انقلاب محدود کنیم، این نظر صحیح است. اما اگر تاریخ را طولانی‌تر در نظر آوریم، حتی يك انقلاب غیرموفق وجود ندارد. انقلاب بمعنای آست که ساختمانهای اجتماعی و سیاسی جامعه چنان سخت شده‌اند، که اصلاحات قابل اجرا نبوده و تغییرات اساسی در آنها ایجاد نمی‌شوند. وقتی انقلاب روی می‌دهد، بلافاصله ساختهای اجتماعی - سیاسی و ساختهای ذهنی تغییر نمی‌کنند، مقاومتها از نو سر برمی‌دارند و تغییرهای اساسی را به تأخیر می‌اندازند. با وجود این، گرایش به تغییرات بنیادی قوت می‌گیرد و این تغییرات سرانجام صورت می‌گیرند.

سخنی که سخت در خور توجه تاریخ شناس محبوب آقای مشاور امنیتی است، اینست که در تاریخ، هیچ کشوری از راه اصلاحات تدریجی، تحول نکرده است. همواره تحولهای بنیادی که راه رشد انسانها را هموار کرده‌اند، از راه انقلاب انجام گرفته‌اند. تنها بعد از وقوع انقلاب، راه برای اصلاحات هموار گشته است. شگفت اینکه برژنسکی مشاور امنیتی رئیس جمهوری آمریکا، کشوری است که کوششهای بسیار مردمش برای انجام اصلاحات بی نتیجه ماند و سرانجام بر ضد سلطه انگلستان، انقلاب کردند و بعد از این انقلاب بود که راه ایجاد آمریکای امروز هموار شد. نظر آقای برژنسکی هر چه باشد، انقلاب اسلامی به تغییرات اساسی در بخش بزرگی از جهان انجامید. انقلاب در انگلستان و سپس در فرانسه، به استقرار دموکراسی در اروپا انجامید، انقلاب اکتبر برغم استیلای استالینیسیم، به تغییرات اساسی مهمی در روسیه و بخش مهمی از جهان انجامید... و مجموع این انقلابها هستند که رشد کنونی را ممکن کرده‌اند و در جهان پراضطراب کنونی، امید به فردای روشن را نوید می‌دهد. دوم اینکه مگوید قبل از وقوع انقلاب، اگر فلان کار و بهمان عمل انجام نم‌گرفتند و بجایش این تدابیر بعمل در می‌آمدند، انقلاب واقع نم‌شد. به سخن دیگر انقلاب قابل پیشگیری است. نویسنده متوجه تناقض در بیان خود نشده است، در حقیقت خود او نیز بعد از وقوع انقلاب درباره آن دستگاه حاکمه آمریکا و بیماری جسمانی و ضعف اراده شاه، بعمل در نیامده‌اند و انقلابی که او آن را فاجعه بزرگ برای آمریکا میخواند، وقوع یافته است. معنای این سخن این نیست که در رژیم شاه و ساخت روابطش با آمریکا، این تدابیر قابل اتخاذ و اجرا نبوده‌اند؟ مگوید که این تدابیر به ذهن کسی نرسید و مگوید و در صفحات آینده کتابش بیشتر اصرار میکند که این تدابیر به نظر شخص او و بسیاری دیگر رسیدند، اما مورد قبول قرار نگرفتند و با وجود کم و کیف روابط آمریکا با رژیم شاه که بنا بر آن، تصمیمهای اصلی را آمریکا باید اتخاذ می‌کرده است، با وجود اختلاف در رهبری آمریکا و ابهام و تردید در سیاست آمریکا، هرگونه اصلاح غیرممکن بوده است. به همان سخن می‌رسیم که وقتی در رژیمی تدابیر لازم قابل اجرا نشدند، انقلاب اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. چنانکه برغم تمام تلاشهای آمریکا و اصرار شاه به ضرورت سرکوب هر چه خونینتر، انقلاب بزرگ و دوران ساز ایران، سرانجام تحقق یافت.

بحران برخواست

بساعت 6 صبح دوم نوامبر 1978، من شورای امنیت ملی را به تشکیل جلسه دعوت کردم. شورا باید درباره پاسخ آمریکا به تلگرام سفیر آمریکا در تهران تصمیم می‌گرفت. سفیر گزارش می‌کرد که با توجه به وخیم و وخیمتر شدن وضعیت در ایران، شاه می‌گوید یا باید استعفا کند یا باید حکومت نظامی بر سر کار آورد. در این جلسه کریستوفر بجای وانس که نیامده بود و هارولد براون Harold Brown و ژنرال داوید جونز David Jones و امیرال استنفیلد ترنر TurnerStansfield، رئیس سیا و نیز داوید آرون David Aaron و ژنرال گاری سیک Gary Sick (که هر دو عضو شورای امنیت ملی و مسئول امور ایران بودند) شرکت داشتند. سفیر بلامقدمه و بخلاف رویه‌اش 48 ساعته جواب خواسته بود و ما جمع شده بودیم تا این جواب را تهیه کنیم. تا این زمان سلیوان سفیر ما در ایران، تقاضای رهنمود نکرده بود. تلگرام او مرا متقاعد کرد که کار به بحران کشیده است و ما با بحران روبرویم و اقتضای حل مشکل آنست که شورای امنیت ملی خود به آن بپردازد.

سیا، تا سال 1978 و حتی وقتی بحران برخاسته و قوت می‌گرفت، خیالها را آسوده می‌کرد که رژیم ایران با ثبات بوده و دوام می‌یابد. نظر سفیر ما سلیوان نیز همین بود. سلیوان پیش از آنکه در ایران سفیر شود، در لائوس سفیر بوده و آن کشور را هم از دست داده بود. تا 27 اکتبر، یعنی تا 5 روز پیش از فرستادن تلگرام اخیر، هنوز گزارش می‌کرد: «شاه تنها عنصری است که با دستی می‌تواند نظامیان و با دست دیگر گذار به دموکراسی را مهار کند. با هر گونه فتح باب بروی خمینی بجد مخالفم. سرنوشت ما در کار کردن با شاه است. شاه انعطاف شگفت انگیزی از خود درباره استقرار رژیمی دموکراتیک نشان می‌دهد و بنظر من آماده قبول این رژیم در صورتی که تحول از روی مسنولیت‌شناسی انجام بگیرد، می‌باشد».

پیش از این زمان، من به ابتکار خود با اردشیر زاهدی سفیر ایران در آمریکا تماس گرفتم. از او خواستم شامی با هم بخوریم. مدانستم او به شاه نزدیک است بخصوص بخاطر نقشی که در کنار پدرش در نجات تاج و تخت شاه در سال 1953 بازی کرده است. به زاهدی گفتم احساس من اینست که شاه جامعه ایرانی را تغییر داده است و این امر سبب رو آمدن نیروهای جدید شده است. اما چهارچوب سیاسی که بتواند این نیروها را در میان بگیرد و در جهت سازندگی راه برد، بوجود نیامده است. در میان تعجب من، در عین اینکه به این نظر من تن می‌داد، می‌گفت فساد در تهران بغایت است و حتی اعضای خانواده شاه نیز بفساد آلوده‌اند. می‌گفت شاه باید پاکسازی را از خانه خود شروع کند و به کار درام آلود فسادزایی تن بدهد. و خود را آماده گفت و شنودی مستقیمتر با مردم بگرداند، بلکه رهبری سیاسی شخص خود را در نظر مردم موجه بگرداند... به نظر، زاهدی در این باور بود که در واقع شاه آدم چنان مصممی نیست.

یک هفته و شاید بیشتر بعد از شام مزبور، در 8 سپتامبر خشونت در میدان ژاله در تهران روی داد. نیروهای نظامی به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند و بسیاری را کشتند. وانس و من موافقت کردیم که بجاست به رئیس جمهور توصیه کنیم تلفنی به شاه بکند و بطور شفاهی از او حمایت نماید. این مکالمه تلفنی در 10 سپتامبر بین ساعت 7:56 و 8:20 صبح انجام گرفت. در این مکالمه شاه اطمینان داد که آزادی بیان و آزادی اجتماعات و آزادی تظاهرات و آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات موافق قانون برقرار خواهند شد. بعد گفت خوب است که رئیس جمهوری از کوششهای او با قوتی هر چه تمامتر حمایت کند و گر نه دشمنانش از عدم حمایت وی بهره خواهند برد. منافع آمریکا و ایران چنان یکسانی جستند که حمایت آمریکا ارزش به تمام دارد. رئیس جمهوری قول داد که حمایت کند.

در این میان، از راه خبرنگار تایم که دو روز بعد از این مکالمه با شاه مصاحبه کرده و او را رنجور یافته بود، تازه مطلع شدیم که شاه بیمار است. باید بگویم که تا این زمان نه من و نه هیچکس دیگر از بیماری شاه آگاه نبود. در گزارشهایی که از تهران برای ما فرستاده می‌شدند، کمترین اشاره‌ای به این موضوع نمی‌شد. ما باید زودتر از این بیماری آگاه می‌شدیم و بی تردید این اطلاع در نوع تدابیر و سیاستی که اتخاذ می‌کردیم مؤثر می‌شد.

در ماه اکتبر، وانس با افشار وزیر خارجه ایران ملاقات کرد و به او اطمینان داد که سیاست آمریکا بر این نیست که از مخالفان رژیم شاه حمایت کند. یک هفته بعد از این ملاقات، سلیوان گزارش کرد که ملاقاتی با شاه داشته است و طی آن شاه گفته است با نظامیان مشکلاتی دارد. بگفته شاه، ژنرالها نگرانند که اغتشاش به ارتش نیز سرایت کند و اصرار دارند که با قاطعیت و شدت، آشوب گران سرکوب گردند. ژنرالها هنوز وفا دارند. اما بظاهر فکر می‌کنند که شاه نرمش بخرج داده و می‌دهد. کار تظاهرات بالا گرفت و در اواخر اکتبر کارگران و کارمندان صنعت نفت نیز اعتصاب کردند. طی یک هفته، تولید نفت از 8/5 میلیون بشکه در روز 9/1 میلیون بشکه کاهش پیدا کرد.

در این میان، وزارت خارجه آمریکا تحلیلی درباره وضعیت ایران تهیه کرد که در آن ضمن تأکید بر ضرورت حمایت آمریکا از رژیم شاه، به این نظر رسیده بود که آمریکا باید بدون تزلزل با رژیم نظامی در ایران مخالفت کند. این سند را برای اظهار نظر به سفارت ما در تهران فرستاد. ارسال این سند سبب شد که سلیوان گزارشی بفرستد و بر لزوم حمایت از شاه و خودداری از تماس با خمینی تأکید کند. در 31 اکتبر و اول نوامبر سلیوان همراه با سفیر انگلستان با شاه ملاقاتی کرد و بدنبال این ملاقات بود که به ما تلگرام زد و کسب تکلیف کرد.

برای اینکه نسبت به وضعیت ایران ذهن روشنتری پیدا کنم، تصمیم گرفتم پیش از تشکیل جلسه به سلیوان و به اردشیر زاهدی و ژان فرانسوا پونسه Jean Francois Poncet، که مشاور رئیس جمهور فرانسه بود و بعد وزیر خارجه او شد، تلفن کنم. و نیز نلسون راکفلر Nelson Rockefeller به من تلفن کرد و خواست آمریکا وضع روشن و قاطعی در حمایت از شاه اتخاذ کند، می‌گفت بخش رو به ازدیادی از افکار عمومی آمریکا بر این باور است که دولت آمریکا هیچ کاری نمی‌کند و تعجب می‌کند چرا آمریکا تنها نظاره گر امور است؟ از تماسهای تلفنی به این نتیجه رسیدیم که مقدم بر هر کار اینست که روحیه و اراده شاه را تقویت کنیم. درباره دستورالعملی که باید برای سفیر بفرستیم، بحث طولانی شد و بالاخره به تصمیم زیر رسیدیم:

با موافقت وزیر خارجه سیروس وانس و بنام عالیترین مقام «رئیس جمهوری» شما هر چه زودتر شاه را ملاقات کنید و به او بگویید:

- 1- دولت ایالت متحده بدون قید و شرط در بحران کنونی از او حمایت می‌کند.
- 2- ما به داوری شاه درباره شکل و ترکیب حکومتی که تشکیل ممکن است ضرورت پیدا کند، اطمینان داریم. ما همچنین نیاز به عمل و رهبری قاطع برای استقرار نظم و آمریت شاه را لازم می‌دانیم. ضمن احترام به نظر خودمان درباره اترناتیو دولت انتقالی، آن را به نظر شاه می‌گذاریم که اگر مصلحت دید اقدام کند. برای این منظور ما به او فشاری وارد نمی‌کنیم. بکار بستن راه حل تشکیل دولت نظامی را نیز به تصمیم شاه می‌گذاریم. هر راه حلی را او برگزید از تصمیم او حمایت کامل می‌کنیم (در پاسخ به سوال شما: حکومت نظامی بدون شاه بهتر است).
- 3- امیدواریم وقتی نظم و آمریت برقرار گردید، شاه کوششهای احتیاطآمیز برای برقراری آزادیها و مبارزه با فساد بعمل آورد.

در 3 نوامبر با اجازه رئیس جمهوری، از ساعت 05/9 تا ساعت 11/9، خود با شاه صحبت کردم. به شاه گفتم که: «اولاً در بحران کنونی، آمریکا بطور کامل و بدون هیچ قید و شرط از شما حمایت می‌کند. شما از حمایت کامل برخوردارید. ثانیاً شما را به هیچ راه حل خاصی بر نمائیم. تکرار میکنم شما کار بکنید، از آن پشتیبانی میکنیم.» برای اینکه اثر توصیه سلیوان و سفیر انگلیس را درباره احترام از تشکیل دولت نظامی بزدایم، افزودم امیدوارم موضوع کاملاً برای شما روشن شده باشد که ما نه توصیه و نه اصرار میکنیم که شما این یا آن راه حل را انتخاب کنید.» شاه پاسخ داد که به این پیام بسیار ارجح منهد اما «وضعیت خاص است» و احساس او اینست که اگر هنوز دیر نشده باشد باید تدابیر سخت اتخاذ کرد. به او پاسخ دادم بدینسان نظر شما اینست که برای اعاده قدرت و آمریت دولت، عمل معینی لازم است؟ شاه پاسخ داد:

بله، من افزودم: وضعیت حساس است امتیاز دادن به مخالفان وضعیت را انفجار آمیزتر می‌گرداند. شاه خواست که جمله آخر را تکرار کنم و من چنین کردم. شاه با لحنی کنجکاوانه پرسید: آیا سفیر خود را توجیه کرده‌اید؟ به او اطمینان دادم که سفیر دستورالعملی با همین مضمون دریافت کرده است و هم اکنون نیز به او تلفن می‌کنم و او را از این مکالمه آگاه می‌نمایم و باز تأکید می‌کنم.

وزارت خارجه از این حمایت عظیم آمریکا اظهار نگرانی سخت کرد. وزارت خارجه در پیش نویس جوابی که تهیه کرده بود تا در صورت تصویب برای سلیمان فرستاده شود، بر این نظر بود که ما باید به شاه فشار بیاوریم تا به تشکیل دولتی ائتلافی تن بدهد. حتی باید به او فشار آوریم تا به رفرااندومی درباره سلطنت رضا دهد و یکی از رهبران مخالفان را نخست وزیر گرداند و در نظر من فرستادن این دستورالعمل، چرخش ناگهانی در سیاست آمریکا و بی اعتباری کامل این سیاست بود. شاه از نو با سلیمان و آنتونی پارسونز Anthony Parsons، سفیر انگلستان در ایران، ملاقات کرد. در این ملاقات، شاه به سلیمان گفت که ژنرالها به او اطمینان می‌دهند که با توقیف عده‌ای و اتخاذ تصمیمات محکم می‌توانند نظم را برقرار کنند و به او فشار می‌آورند که با این امر موافقت کند. دو روز بعد شاه دولت نظامی را تشکیل داد و در پیامی که خطاب به ملت ایران کرد گفت، بعد از استقرار نظم، سیاست استقرار دموکراسی را از سر خواهد گرفت. این خبر که شاه بالاخره حکومت نظامی را تشکیل داده است، امرا را سخت بحال آورد. طی هفته آینده بعد از اینکار، در چند نوبت به اردشیر زاهدی گفتم که شاه باید از لحاظ سیاسی فعالتر شود و...

در این میان، سلیمان تقاضا می‌کرد که آمریکا بطور جدی به سرنوشت آمریکاییان مقیم ایران بپردازد و پیشنهاد می‌کرد که ایران را ترک کنند. با این نظر مخالف بودم چرا که معنایی جز این نداشت که آمریکا رژیم شاه و ایران را رها کرده است. بحثهای بیحاصلی هم پیرامون مخالفان رژیم شاه با امیرال تورنر Turner رئیس سیا بمیان آمدند. وی گفت به لحاظ ترجیح دادن به حداقل تماس با مخالفان، اطلاعی درباره آنها ندارد تا در دسترس بگذارد. چند روز بعد در 9 نوامبر با یک سرمایه دار آمریکایی دیدار کردم که شناخت وسیعی از ایران داشت با شاه نیز در رابطه بود. ترتیب مسافرت او را به ایران دادم بدان امید که ما را از واقعیت وضع ایران مطلع گرداند. این مأموریت به وانس و سفارت آمریکا در تهران اطلاع داده شد. در ضمن از کارتر درخواست کردم نامه سرزنش آمیزی به وزیر خارجه و رئیس سیا بنویسد. کارتر در 11 اکتبر یادداشتی به ماها نوشت و گفت از سیاست سیا راضی نیست و خواست هر چه سریعتر گزارشی درباره تواناییهای ما برای عمل در مهمترین منطقه جهان یعنی ایران تهیه کنیم و پیشنهاد مشخصی درباره آنچه باید کرد و آنچه نباید کرد به او بدهیم.

فرستاده شخص من با شاه ملاقات کرد و شاه با اصرار از او خواست به آمریکا فشار بیاورد تا از او در استقرار نظم و ثبات حمایت قاطع کند. فرستاده در مراجعت به من گفت که شاه دیگر به کسی اعتماد ندارد و حتی اعتماد بنفس و باور به درستی تصمیماتی را که می‌گیرد نیز از دست داده است. در 9 نوامبر تلگرامی از سلیمان دریافت کردیم که کار مقامات تصمیم گیرنده یعنی ما را مشوشتر ساخت. در این تلگرام سلیمان وضع را در صورتی که شاه کنار برود، اینطور برآورد می‌کرد: اگر نخواهد کشور را به خون بکشد و کنار برود، قوای ارتش و خمینی ضد کمونیست و ضد روس هستند. افسران جوان اغلب جانبدار غرب هستند. وابستگیهای اقتصادی ایران به غرب ادامه می‌یابد و ارتش ایران می‌تواند تمامیت ارضی ایران را حفظ کند. بنابراین پیش بینی سلیمان، روحانیان ناگزیر ارتش را حفظ خواهند کرد چرا که خود وسیله دیگری برای حفظ نظم ندارند. بدینسان خمینی می‌تواند در پی توافق روحانیان و نظامیان به ایران بازگردد و «گاندی مانند» نقشی را ایفا کند. به احتمال زیاد در پی انتخابات، یک جمهوری اسلامی تحت نفوذ قوی غرب، ایجاد می‌گردد. بدینسان سلیمان نظری صد در صد مخالف نظر پیشین خود پیدا کرده بود. با گذشتن روزها، در ایران وضع بدتر می‌شد. شاه گاه می‌گفت نظامیان چنین و چنان خواهند کرد و نظم و ثبات را برقرار خواهند کرد و هنوز این اطمینان را نداده تغییر رأی داده و می‌گفت نمی‌خواهد خون ریزی کند... مندل Mondale، معاون رئیس جمهوری، پیشنهاد کرد سلیمان از سفارت برکنار گردد. گفت او لانوس را هم از دست داد...

گزارشهای دیگر تصاویر ضد و نقیضی از شاه بدست می‌دادند: وزیر خزانه داری که شاه را ملاقات کرده بود، در 21 نوامبر گزارش داد که شاه کز کرده و حواس خود را از دست داده است. در وسط گفتگو سکوت می‌کند و مدتها بهت زده و خیر می‌ماند و... روز بعد، سیا گزارشی فرستاد که بنا بر آن «شاه سالم است، بر اعصاب و اندیشه خود مسلط است و قوه تصمیم‌گیریش فلج نیست و...» با خواندن گزارش، این احساس را پیدا کردم سیا خود را با وضعیتی روبرو می‌بیند که از آن سر در نمی‌آورد.

در هفته سوم نوامبر، بحران ایران برای نخستین بار جنبه بین المللی بخود گرفت. شاید بخاطر اظهارات علنی مقامات آمریکا در حمایت از شاه، این جنبه را به خود گرفت. در 18 نوامبر، پیامی از برژنف برای رئیس جمهوری رسید. در این پیام آمده بود که آمریکا نقشه دخالت نظامی یا غیر آن را در ایران طرح می‌کند و تذکر می‌داد که این امر، پای امنیت روسیه را به میان می‌آورد. بعد از بحثها، باتفاق وانس پاسخی تهیه کردیم که بنا بر آن آمریکا قصد مداخله در ایران را ندارد و بر این عقیده است که آمریکا و روسیه هر دو باید حاکمیت ایران را محترم بشمرند. در ضمن ما حمایت خود از ایران و شاه را مورد تأکید قرار می‌دهیم.

ترتیبی دادم که رئیس جمهوری، زاهدی را بحضور بپذیرد. ملاقات در 21 نوامبر انجام گرفت. زاهدی تصمیم گرفته بود برای کمک به شاه در این روزهای سخت به ایران بازگردد. این سخن که رئیس جمهوری یا من اصرار ورزیده‌ایم که او اینکار را نکند، راست نیست. ابتکار از خود زاهدی بود. رئیس جمهوری فرصت را مغتنم شمرد و از او خواست خاطر شاه را از حمایت کامل آمریکا مطمئن گرداند...

توضیح: بنا بر شرحی که مشاور امنیتی کارتر می‌دهد، اطلاعات سیا در باره رژیم شاه و تواناییهایش و درباره مخالفان این رژیم، ناچیز و غلط بوده‌اند. مقامات تصمیم گیرنده بزرگترین قدرت جهان، بدون در دست داشتن اطلاعات صحیح، تصمیماتی درباره حمایت از شاه اتخاذ می‌کرده‌اند. این تصمیمات بجایی نمی‌رسیده‌اند و آقای مشاور آنها را به اختلاف نظرها میان مقامات تصمیم گیرنده آمریکا و ضعف شاه نسبت می‌دهد. هر چند این دو عامل وجود داشته و از اسباب مهم سقوط شاه بوده‌اند، اما عواملی مهمتر از اینها وجود داشتند که آقای مشاور امنیتی و دیگر تصمیم گیرندگان از آنها بی اطلاع بوده‌اند:

- یکی از عوامل مهم، بنا بر اسناد موجود اینست، که شاه از پیروی مصمم ارتش مطمئن نبوده است. بدین قرار عامل ضعف او تنها ضعف روحیه و تن نبوده است. سلیمان در کتاب خود با این امر و نیز غیر قابل مهار شدن جنبش مردم تکیه می‌کند و مدعی است کوششهایش برای اینکه مقامات تصمیم گیرنده از این واقعیتها آگاه شوند بجایی نرسیده‌اند. بنابراین یکی از عوامل اصلی اختلاف نظرهای فلج کننده، همین پیوستن بدنه ارتش به انقلاب و غیرقابل مهار شدن جنبش مردم بوده است. در جریان انقلاب، نافرمانی ارتشیان سبب شکست کودتایی شد که بختیار با صوابدید آمریکا انجام داد و بعد از انقلاب آشکار گردید که بدنه ارتش از رأس آن جدایی جسته و پیروی نمی‌کرده است.

- نظرهایی که آقای مشاور امنیتی بیان می‌کند، تحلیلهایی که می‌کند و شرح و بسطهایی که می‌دهد، همه گزارشگر روشنی هستند از این واقعیت که در نظر او مردم ایران، جمهور مردم ایران، در زمره عوامل نیستند. گمان می‌کند مشکل با مقدار زیادتری فشار و اختناق و کشت و کشتار و دستگیری و مقدار کمتری امتیاز حل می‌شد. نمی‌داند که جامعه وقتی مرحله تردید را پشت سر گذاشت، این تدابیر نتایج معکوس برجا می‌گذارند و سقوط را سریعتر می‌گردانند. چنانکه همه این کارها انجام شدند و به متلاشی شدن رژیم شاه شتاب بخشیدند.

- از عامل بسیار اساسی، یعنی کامل شدن بن بست رژیم شاه غافل است. نمی‌داند که سیاست پیشخور کردن، اقتصاد را فلج ساخته بود. انقلاب سفیدش به شکست انجامیده

بود. نیروهای عظیم اجتماعی که بر اثر متلاشی شدن نظم اجتماعی، بحال خود رها شده بودند، اینک بحرکت درآمده بودند. و بالاخره یا نموداند یا به روی خود نمآورد که رژیم پایدار متواند کرد که تکیه گاه آن در داخل مرزها باشد. رژیمی که به شهادت نوشتههای آقای مشاور امنیتی، آمریکا باید بجایش تصمیم بگیرد، در برابر فشار داخلی دوام نمآورد. و نکته سخت در خور اهمیت (نکتهای که پیش از انقلاب از آن آگاه نبودیم) اینکه نه شاه و نزدیکانش به آمریکا اعتماد میکردند و نه مقامات آمریکایی برای شاه شخصیتی قائل بوده‌اند. هنوز نیز رابطه عدم اعتماد متقابل و تحقیر متقابل، میان ضدانقلاب و آمریکا بر جاست. ضد انقلاب در دل می‌داند که آمریکا از آنها برای زد و بند با رژیم خمینی استفاده می‌کند وگرنه قادر به کارشان نمی‌داند.

تلاشی

در سومین هفته دسامبر، در روزهایی که ژنرال ازهارلی به حمله قلبی دچار گردید، وضع بوخامت گرایید. در این میان، شاه ایران زمانی از آمریکا حمایت محکم برای سیاستی می‌خواست که آن را صریح و واضح نیز نمی‌ساخت و زمانی دیگر از اینکه این حمایت از او دریغ می‌شود، شاک می‌بود. زمانی پیش گویی می‌کرد که فالجعه بزرگی رخ خواهد داد و وقتی خبر می‌داد که نظامیان برآند که حمام خون براه بیاندازند. روز به روز بیشتر روشن می‌شد که شاه می‌خواهد آمریکا مسنولیت تصمیم حفظ رژیم ایران و بیشتر از آن بکار بردن نیروی نظامی ایران را بر ضد مخالفان بر عهده بگیرد.

ما با مشکل سیاسی و اخلاقی پس شگرف روبرو بودیم. وانس و کریستوفر و مندل، رگ انسان دوستی کارتر را می‌چینانند تا او از قبول این مسنولیت سرباز زند. به او می‌گفتند این تصمیم سبب می‌شود که حمام خون براه بیفتد و به احتمال زیاد جنگ داخلی برپا کند. بر اساس تلگرامی که وانس از ایران دریافت کرده بود، استدلال می‌شد که با رفتن شاه یک دوره بی ثباتی پدیدار می‌گردد اما شانس معقولی وجود دارد برای اینکه عناصر میانه رو بتوانند بی ثباتی را به ثبات برگردانند. حمایت از دیکتاتوری نظامی (در صورت لزوم بدون شاه) علاوه بر تشدید خونریزی و قوت احتمالی جنگ داخلی، با ارزشهایی که کاخ سفید و وزارت خارجه از آن پیروی می‌کنند، ناسازگار است. با اینهمه این نظر پذیرفته بود که اگر دولت نظامی بهترین راه حل جلوگیری از جنگ داخلی ویرانگر و خونین باشد، باید بمثابه آخرین علاج مورد استفاده قرار گیرد. پذیرش این نظر کار وانس و کریستوفر و دیگران را در این نتیجه‌گیری آسان می‌کرد که زمان این راه حل پرمخاطره هنوز نرسیده است (صص 371-372)

سلیوان تلگرامی فرستاد که شاه را در 13 دسامبر ملاقات کرده است و با او درباره مشکل راه حل‌هایی که می‌تواند برگزیند، بحث کرده است. بنابراین تلگرام، شاه گفته است سه راه حل وجود دارند: 1- دولت ائتلاف ملی 2- تسلیم نظر مخالفان شدن و یک شورای سلطنت تشکیل دادن 3- یک دولت نظامی با سیاستی آهنین. سلیوان به شاه گفته است که راه حل اول منطقی‌ترین راه حل‌هاست و شاه را تشویق کرده است که به کوششهای خود برای دستیابی به سازش ادامه دهد.

در مراجعت به واشنگتن، در 12 دسامبر، درباره گزارش ژرژ بال George Ball بحث کردیم. خود وی این گزارش را در 15 دسامبر به رئیس جمهوری داد. بحث درباره این گزارش، بطور عمده بحثی میان او و من بود. من اصرار مورزیدم تحول سیاسی آرزو کردنی است اما موانعی پیش می‌آیند که یک حکومت نظامی که بتدریج غیر نظامی بگردد، مثل ترکیه و برزیل، بهترین راه حل‌ها می‌شود. بنابر نظر بال Ball، مسئله ساده بود: قدرت به طرف دیگر (یعنی مردم) منتقل می‌شد. اما من بر این باور بودم که ایران هنوز آمادگی (آنها از راه انقلاب) برای دمکراسی پیدا نکرده است. (صص 372-373).

رهبان جبهه ملی مایل نبودند تا وقتی شاه کشور را ترک نکرده است، در دولت شرکت کنند. شاه به سلیوان می‌گفت هنوز مایل نشده به یک دولت نظامی سختگیر تمکین کند، اما اینک دارد گرفتار جاذبه این پیشنهاد می‌شود که بعنوان «تعطیلات» از تهران دور گردد و بگذارد در غیاب او نظامیان با ابتکار و شیوه خاص خود، مشکل را حل کنند. سلیوان گزارش کرده بود که وی به شاه گفته است از قبول این راه حل خودداری کند. بهنگام بحث در این باره، پیشنهاد کردم که به سلیوان به تأکید و صراحت گفته شود وی باید با پیشنهاد شاه نه موافقت و نه مخالفت کند. این پیشنهاد به دنبال مباحثه‌ای داغ مورد قبول واقع شد و در 22 دسامبر به سفیر ابلاغ گشت (ص 374).

ضعف مداوم و بی تصمیمی شاه در ملاقات با سلیوان بگونه‌ای دردناک، آشکار گردید. در این ملاقات با صراحت پرسید آمریکا چه می‌خواهد تا او بکند؟ سلیوان جواب داد که آمریکا از کوششهای او (شاه) در استقرار قانون اساسی و نظم پشتیبانی می‌کند. شاه پرسید حتی اگر به او توصیه بشود مشت آهنین بکار برد و برای برقرار کردن مجدد قانون و نظم از خونریزی باکی بخورد راه ندهد؟ بنا بر گزارش سلیوان، وی به شاه جواب داده است که اگر شاه سعی دارد آمریکا را بر آن دارد مسنولیت اعمال او را بپذیرد، جای تردید است که آمریکا دستورالعملی موافق به او (سفیر) بدهد. این خود شاه و شخص خود اوست که باید تصمیم لازم را اتخاذ کند و مسنولیت آن را بر عهده بگیرد.

این پاسخها مرا راضی نگرداندند. احساس می‌کردم باید نیاز شاه را به راهبری برآورده سازیم. در 28 دسامبر، در این باره با رئیس جمهوری صحبت کردم و وی نظر مرا تأیید کرد. بعد جلسه‌ای با وانس، دنکن Duncan و براون Brown و ترنر Turner تشکیل دادیم و وانس را موافق کردیم تلگرام محکمی بکند که سبب تقویت روحیه شاه شود. متن زیر تهیه شد تا از سوی وانس به سلیوان تگراف شود: «من تازه از گفتگو با رئیس جمهوری فارغ شده‌ام و مایلیم پیام زیر را به شاه برسانید:

- 1- ادامه بی تصمیمی برای روحیه ارتش و اعتماد سیاسی (به رژیم او) مخرب است.
- 2- اگر یک دولت غیرنظامی میانه رو تشکیل شود که بتواند با آمریکا و شاه کار کند و نظم را برقرار سازد، بطور مسلم بهتر است.
- 3- اما اگر دربارہ مشی چنین دولتی یا تواناییش بر حکومت کردن، تردید وجود دارد و اگر این خطر وجود دارد که ارتش روی به تجزیه نهد، شاه باید بدون فوت وقت، یک حکومت نظامی قوی برگزیند. حکومتی که به بی نظمی و خشونت و خونریزی پایان بخشد. اگر شاه خود بر این باور است که راه حل اخیر نشدنی است، خود یک شورای سلطنت تشکیل دهد.
- 4- شما باید به شاه با بیانی روشن بگویید که حمایت آمریکا پیوسته و استوار است. بگویید اساسی و تکرار کنید اساسی است که باید به بی تصمیمی مداوم پایان بخشد (ص 375).

وقتی شاه این پیام را دریافت کرد، در جهت عکس عمل کرد. سلیوان گزارش کرد که وی از شاهپور بختیار یکی از رهبران جبهه ملی خواسته است دولت جدید را با تصویب مجلس تشکیل دهد. بختیار به روشنی گفته است که یکی از شرائط وی برای تشکیل دولت اینست که شاه کشور را ترک گوید...

اینکار شاه سبب شد که آمریکا تصمیم بگیرد: 1- حالا در سود آمریکا است که شاه ایران را ترک گوید و 2- آمریکا یک افسر عالی‌رتبه به اسم روبرت هایزر Robert Huyser را مأمور ایران می‌گرداند تا انسجام ارتش را بعد از رفتن شاه حفظ کند. این تصمیم سوم ژانویه در شورای ملی امنیت آمریکا که نخست بدون حضور رئیس جمهوری و بعد از نهار با حضور وی تشکیل شد، اتخاذ شد. بهترین کار اینست که گزارش این جلسه را از کارنامه خود نقل کنم:

...من به رئیس جمهوری گفتم ما باید نظامیان را بکودتا تشویق کنیم. او پاسخ داد نمی‌توانیم این کار را بکنیم. نه تنها بخاطر بازتاب تاریخی آن، بلکه یک رهبر نظامی که خواهد این کودتا را انجام دهد، سراغ نداریم. امید من اینست که رفتن هایزر Huyser به ایران با پیام اطمینان بخشی به نظامیان ایران مبنی بر اینکه آمریکا پشت سر آنها ایستاده است و آنها ضامن روابط نزدیک با آمریکا هستند، از سوی نظامیان به این معنی تعبیر خواهد شد که وقتی زمان عمل فرا رسید باید به یک اقدام قاطع دست بزنند... در تلگرام به نظامیان، این جملات را گنجاندیم: «برای منافع آمریکا حیاتی است که ملت ایران یک دولت قوی و با ثبات توأم با مناسبات دوستانه با آمریکا داشته

باشد. نیروهای ارتش امروز نقشی بس مهم در آینده ایران دارند. این نقش را وقتی خوب می‌توانند ایفا کنند که انسجام خویش را حفظ کنند و با یکدیگر همکاری داشته باشند...»

تشکیل دولت بختیار به این معنی بود که رژیم شاه تمام شده است... نظامیان ایران به سلیوان گفته بودند که آماده‌اند با قاطعیت عمل کنند و نمی‌خواهند شاه کشور را ترک کند. تدارک فراهم کرده‌اند تا به سرکوب گسترده‌ای دست زنند که سبب مقداری خونریزی خواهد شد. وانسن و ماندل به رئیس جمهور گفتند باید به نظامیان بگوییم از این راه حل پشتیبانی نمی‌کنیم. من بطور صریح به رئیس جمهوری گفتم: آنچه را باید کرد، باید کرد. شانه‌های ما زیر بار مسنولیت تاریخی سنگینی خواهد رفت اگر ما نظامیان و شاه را از کاری بازداریم که سرانجام بدان تصمیم گرفته‌اند. رئیس جمهوری نظر قاطعی اتخاذ کرد، به وانسن گفت: «سلیوان اگر دید نظر شاه بر ضربه قاطع زدن است، نباید پیامی را که در آن از شاه خواستاریم کشور را ترک گوید با او تسلیم کند. در واقع تا وقتی شاه بکلی از این فکر منصرف نشده است، ما باید آماده حمایت از او در صورت اتخاذ این راه حل باشیم... (صص 375-380)

چند روز بعد شاه تصمیم گرفت در اواسط ماه کشور را ترک گوید. این هنگام سران غرب در Guadeloupe جمع بودند. آنها به آمریکا توصیه کردند با خمینی تماس بگیرند. وانسن چند نوبت تلفن کرد و همین توصیه را به عمل آورد. گفت که سلیوان نیز با اصرار همین توصیه را می‌کند. با رئیس جمهوری در این باره گفتگو کردیم و در نتیجه از وانسن خواستیم از شاه پرسیده شود آیا با این کار موافق است یا خیر؟ وانسن تلفن کرد و اطلاع داد که شاه با این کار موافق است و آن را سبب تحصیل فرصت می‌شمارد. من با این کار مخالف بودم. نتیجه مباحثات سرانجام این شد که بنا بر تصمیم رئیس جمهوری، فرانسه از جانب آمریکا تماسهای محتاطانه‌ای با خمینی برقرار سازد.

سلیوان تلگرامی سراپا خشم آلود در مخالفت با این تدبیر مخابره کرد. در این تلگرام، تصمیم رئیس جمهوری را بی معنی خواند... من تلگرام را به رئیس جمهوری نشان دادم. او با لحن محکمی تصمیم متخذه را تأیید کرد و گفت وانسن تلگرامی به سلیوان مخابره کند و به او خاطرنشان سازد این تصمیم بر اساس توصیه‌ای اتخاذ شده است که مشاوران رئیس جمهوری باتفاق آراء بعمل آورده‌اند...

روابط من با وانسن بد و بدتر می‌شد. حتی رئیس جمهوری خلقتش تنگ شده بود و مرا بابت گزارش 12 ژانویه سرزنش می‌کرد. در این گزارش گفته بودم که من با این نظر که تنها شاه مسئله، و تنها مسئله است و وقتی او رفت جبهه ملی کشور را اداره خواهد و خمینی به مثابه یک روحانی محترم به ایران باز خواهد گشت و در امور مداخله نخواهد کرد، مخالف هستم. خمینی را مردی توصیف کرده بودم که اهل تفاهم نیست. نظامیان از جبهه ملی نفرت دارند و نفوذ چپ روی به ازدیاد خواهد گذاشت (صص 380-382)

توضیح: این نظر که در ایران به «راه حل امینی» معروف شده است، همانست که ماه‌ها پیش از شروع تظاهرات و اعتصابات، با مخالفان رژیم شاه در میان گذاشته شد. در حقیقت قرار بود امینی حکومتی تشکیل دهد و «آزادیهای بدهد» و خمینی به ایران بازگردد. امینی در پای پلکان دست خمینی را ببوسد اما ریش مملکت را به قیچی آخوند نسپارد. اسناد سفارت نشان می‌دهند که این فکر، پس از شکست امینی در تلاشهای خود، بفکر دیگری تحول کرد. بنا بر فکر جدید، باید بتدریج حساب میانه روها را از حساب خمینی و اطرافیان چپ رو او در پاریس جدا کرد و با منزوی کردن خمینی، کار او را ساخت. اسناد و نیز کتابهای سلیوان و استمپل نشان می‌دهند که اقدام دکتر سنجابی در صدور اعلامیه تاریخی در پاریس، بکلی این نقشه را بر هم زده است. پس از یس از نجات شاه از راه‌های بالا، سلیوان (بنا بر اسناد سفارت و کتاب خود او) این فکر را می‌پسندد که برای حفظ حاکمیت آمریکا، راه حل امینی بدون شاه و بدست بختیار قابل اجرا است. این نظر به عمل در می‌آید و به شکست می‌انجامد و ناگزیر جای خود را به نظر دیگری می‌دهد: وحدت چکمه و نعلین به شرحی که در زیر می‌خوانید.

فروپاشی

هایزر Huxyer گزارشی فرستاد. نوشته بود از تعلیماتی که دریافت کرده است اینطور می‌فهمد که کودتا آخرین علاج است: جریان امور ممکن است موفقیت دولت بختیار را به مخاطره بیفکند. دولت بختیار ممکن است یکجند با موفقیت بر سر کار بماند اما به احتمالی سقوط می‌کند. بعد دولتی غیرنظامی بر سر کار می‌آید که بیشتر باب طبع خمینی باشد. و اگر این دولت ثبات پیدا نکرد تنها در این وقت، باید دست به کودتا زد. من به رئیس جمهوری گفتم، هایزر Huxyer تعلیماتی را که به او داده شده خوب فهمیده و درست عمل می‌کند. اما ما نمی‌توانیم دست روی دست بگذاریم دولتهایی پشت سر یکدیگر بیابند و بروند. روحیه ارتشیان خراب خواهد شد. اگر دولت بختیار به نتیجه نرسید، بر ما است که برنامه کودتا را به اجرا بگذاریم.

شاه در 16 ژانویه ایران را ترک گفت. اینک سنوال این بود که آیا ارتش ایران قابلیت و دولت آمریکا تصمیم بدون تزلزل برای اجرای راه حل نظامی را دارند یا خیر؟ اما اجرای کودتای نظامی به دو چیز نیاز داشت 1- وجود تصمیم قاطع سیاسی در نظامیان و طرح و نقشه و وسایل تسلیحاتی و 2- دستور اجرا از سوی مقامی قابل قبول. با رفتن شاه، مقامی که می‌توانست علامت اجرای نقشه را بدهد، آمریکا بود.

بالابندترین گزارش هایزر در 9 ژانویه، یک هفته پیش از رفتن شاه رسید. هایزر اطلاع می‌داد که مهمترین مشکل ارتش اینست که افسران ارشد ممکن است با شاه بروند و با رفتن آنها، ارتش ناتوان می‌شود. نظامیان بخصوص از اثر برنامه‌های مخرب و ضد شاه بی. بی. سی در تحریک مردم نگرانند و از ما می‌خواهند دولت انگلیس را بر آن داریم که در این باره کاری بکند. باری افسران ارشد ارتش قبول دارند که برنامه شان در حمایت حکومت بختیار، ناپخته بوده است. هایزر Huxyer در گزارش خود می‌گفت که با آنها برای آماده کردن اسباب نظامی و غیر آن برای هرگونه اقدام احتمالی همکاری می‌کند.

توضیح: هر چند بهای مطلق دادن به سخن پراکنیهای بی. بی. سی از این بیماری روشنفکران تاریا مایه می‌گیرد که توده‌ها نادان و تحریک پذیرند، هر چند با وجود شکست حدود 30 فرستنده رادیویی، ضد انقلاب می‌پردازد، عمل توده‌ها نیست که باید خوراک فرستنده‌ها را تهیه کند، بلکه بعکس فرستنده‌ها هستند که توده‌ها را بازیچه خویش می‌گردانند، تاکید به نقش مخرب بی. بی. سی نشان دهنده مخالفت جناح جانبدار کودتا در دستگاه حاکمه آمریکا با راه حل «بختیار» است. برژنسکی در صفحات گذشته کتاب و در صفحاتی که خواهد آمد، مخالفت خود را با این راه حل چند نوبت اظهار می‌کند. این جناح آمریکایی و عمال ایرانی‌شان، این راه حل را، راه حلی انگلیسی می‌خواندند. در واقع نیز وزیر خارجه اسبق انگلیس لرد جرج براون George Brown در تهران با موافقت جناح دیگر آمریکایی آن را پیدا و به شاه پیشنهاد کرد. در 10 ژانویه براون Brown به رئیس جمهوری گزارش کرد که در این ایام نظامیان آمادگی برای اقدام به کودتا را ندارند. به نظر هایزر Huxyer بهتر است که نظامیان و روحانیان باهم شوند (براون Brown می‌گفت بنظر خود او این پیشنهاد غیر واقع بینانه است). در این هنگام باکمال شگفتی هایزر Huxyer گزارش کرد که سران نظامی، بظاهر متحد شده‌اند. رئیس جمهوری در حاشیه گزارش نوشت: امیدوارم راست باشد. (ص 383)

توضیح: وحدت چکمه و نعلین که در اینجا با اشاره از آن صحبت شده است، در کتاب سلیوان موضوع بحث مفصلی است. این راه حل که دنبال راه حلهای شکست خورده

قبلی بود، با موافقت خمینی به اجرا درآمد و تا امروز يك رشته فاجعه بیار آورده است. در کتاب سلیوان و اسناد سفارت آمریکا مخالفان و موافقان این راه حل شناسانده شده‌اند. در جای خود در این باره صحبت خواهیم کرد.

با نزدیک شدن رفتن شاه (16 ژانویه)، هایزر Huyser گزارش کرد که نظامیان بی قرار می‌شوند و آماده می‌گردند مقارن رفتن شاه کودتایی را به انجام رسانند. هایزر Huyser می‌گفت محکم از این فکر حمایت می‌کند که نظامیان باید به بختیار فرصت بدهند او دولتش را تشکیل بدهد. در 12 و 13 ژانویه، براون Brown به رئیس جمهوری نوشت: به هایزر گفتیم بسیار اهمیت دارد که ما به نظامیان هرگز نگوییم پشت و مایه‌ای برای يك اقدام نظامی قوی وجود ندارد یا که هر حکومت غیر نظامی بر کودتای نظامی مرجح است. تکرار کردم او باید از خط باریکی برود یعنی در عین اینکه نظامیان را از کودتا بر ضد بختیار باز می‌دارد، نظامیان را تشویق نکند که بهت زده ناظر وخامت بارتر شدن وضع بشوند.

در 14 ژانویه براون Brown به رئیس جمهوری گزارش کرد که هایزر از سران نظامی پرسیده است به نظر آنها زمانی که دیگر اقدام نظامی ممکن نخواهد شد، چه وقت خواهد رسید؟ نظر نظامیان اینست که این فاصله زمانی را نمی‌توان درست برآورد کرد. هر روز 500 تا 1000 تن از نظامیان به مخالفان می‌پیوندند. البته این تعداد بزودی به ارتش 500 000 نفری صدمه جدی نمی‌زند. روز بعد، من به براون Brown و جونز Jones پیوستم. در گفتگویی از هایزر پرسیدم: آیا نظامیان نقشه‌ای ریخته‌اند که اگر حکومت بختیار به نتیجه نرسید، به اجرا بگذارند؟ هایزر پاسخ داد نظامیان چهار پنج روزی است که به اینکار مشغول شده‌اند. اما باید دانست که قابلیت اینان اندک است. از او درباره روحیه و طرز فکر افسران از سرتیپ به پایین پرسیدم، جواب داد آنها با ملاحظه این امر که افسران ارشد با وحدت کامل عمل می‌کنند، وحدتی که هرگز سابقه نداشته، قوت می‌گیرند.

در پنج فوریه، هایزر Huyser به رئیس جمهوری تلفنی گزارش داد که با سلیوان اختلاف نظر پیدا کرده است. به نظر سلیوان ارتشیان توانایی اقدام موفقیت‌آمیز به کودتا را ندارند. سلیوان بر این نظر است که بگذاریم غیرنظامیان با یکدیگر مبارزه کنند. ارتش را در کنار نگاه داریم و هر دسته پیروز شد، بحکومت بشناسیم. هایزر Huyser می‌گفت به نظر سلیوان اگر خمینی جمهوری اسلامی برپا کند، جهت تحول این رژیم احتمالاً بسوی دموکراسی خواهد شد. بنظر خود من جهت تحول بسوی کمونیسم خواهد شد. در پایان گفتگو من از هایزر Huyser پرسیدم آیا نظامیان نقشه کودتا را وقتی آمریکا علامت بدهد، اجرا خواهد کرد؟ پاسخ او مثبت بود (صص 384-385)

در این میان، برای اینکه مطمئن شوم هایزر Huyser و سلیوان با هم کار می‌کنند، دستورالعملی تهیه کردم و موافقت و انس و براون Brown را نسبت به آن جلب کردم. این دستورالعمل را در 19 ژانویه برای هر دو فرستادم:

- 1- موضع آمریکا تغییر نکرده است، ما از کوشش حکومت بختیار در استقرار در محدوده سلطنت مشروطه حمایت می‌کنیم.
- 2- تا به آخر حمایت ارتش از این حکومت ضرورت است. ارتش باید به حمایت از بختیار ادامه دهد.
- 3- وحدت ارتش برای حمایت از حکومت موجود و حفظ نظم و ثبات داخلی و حراست از امنیت ایران و نیز برای مسائلی که در آینده می‌توانند بروز کنند، ضرور است.
- 4- موفقیت حکومت بختیار در این است که با ارتش کنار بیاید و با نیروهای کمونیست کنار نیاید. ما می‌پذیریم که بختیار بدان نیاز دارد که حمایت نیروهای دیگر از جمله نیروهای مذهبی را جلب کند. از اینرو گفتگوهای واپسینی با گروه‌های مختلف، از جمله کسانی مثل بازرگان، ضرور است. به نظر ما پیشنهاد این گفتگو برای این نیست که طبیعت حکومت بختیار را دیگر کند و آن را به انتلافی با خمینی برگرداند. بلکه بخاطر آن است که پایه مردمی و وسیعتری برای این حکومت خصوص در میان روحانیت و گروه‌های مهم دیگری فراهم آورد که از سلطنت مشروطه حمایت می‌کنند.
- 5- هرگونه کوشش برای شرکت دیگران در حکومت بختیار، باید با توجه به اثرش نه تنها بر ثبات و توانایی حکومت در اداره امور بلکه بر رفتار حکومت نسبت به غرب و وحدت ارتش، بعمل آید. ما مایلیم از افتادن در سراسیمه‌ی احتراز کنیم که به ایجاد حکومتی مخالف منافع غرب بیانجامد و یا سبب متلاشی شدن ارتش گردد. بدینجهت بختیار و نظامیان باید در آوردن مخالفان حکومت، بغایت محتاط باشند (صص 386-387).

در این دوره، با فزونی گرفتن گزارشهای سراپا اعلام خطر که از سوی هایزر Huyser و سلیوان فرستاده می‌شدند، و انس و براون Brown و من و بنا بر فرصت ماندل Mondale و گاه نگاه رئیس جمهوری، جلسه‌هایی پی در پی درباره ایران تشکیل میدادیم. در 19 ژانویه، بهنگام صرف صبحانه، رئیس جمهوری گفت ما باید به بختیار بگوییم دیگر هیچ تمایل به چپی را تحمل نخواهیم کرد. ما از موضع ارتشیان در کوشش آنها برای حفظ ثبات حمایت می‌کنیم. اما موافق وارد کردن خمینی و طرفدارانش در حکومت نیستیم. و انس پرسید: معنی این سخن این نیست که ما با گسترش پایگاه حکومت موافق نیستیم؟ و کارتر جواب داد ما تنها ارتشیان و آن دسته از حامیان شاه را که برجا مانده‌اند در کنار خود داریم و دیگر نباید بی حمایتشان کنیم... ماندل Mondale گفت: بختیار با وارد کردن کسان خمینی به حکومت، پایگاه اجتماعی حکومت خویش را توسعه می‌دهد و ما این امر را می‌پذیریم که خمینی معرف عمده‌ترین نیروهای سیاسی ایران است. از این بیانش اینطور استنباط کردم که او و و انس در يك خط هستند. من از پاسخ رئیس جمهوری بسیار شاد و سپاسگزار شدم وقتی گفت: «قرار ما این باید باشد که هرگز تن به حکومت انتلافی نمی‌دهیم و حال آنکه در خارج باید وانمود شود که ما مشغول ایجاد يك حکومت انتلافی هستیم. ما باید نظامیان را در حمایتشان از بختیار پشتیبانی کنیم، اما خواهان کمترین تمایلی به چپ نباشیم. حربه کودتای نظامی، بهترین راه جلوگیری از دست یابی خمینی به قدرت است. (ص 387)

توضیح: برای اینکه خوانندگان سر از کار این اشاره‌ها در آورند، اطلاعات دیگری درباره ترکیب حکومت بختیار می‌آوریم. می‌دانیم که بختیار فراوان به بنی صدر ناسزا می‌گوید که چرا نگذاشت او به پاریس بیاید و با خمینی «تفاهم» کند. اما او ضعف حقیقت یعنی بزرگترین دروغها را می‌گوید: در حقیقت در همین ایام که در آن برژنسکی از حکومت انتلافی حرف می‌زند، بختیار وزیر صنایع خویش را در پاریس به نزد من فرستاد تا مرا به لزوم حمایت از بختیار قانع کند. پس از گفتگوهای بسیار، پیشنهاد کردم بختیار از نخست وزیر رژیم شاه دست بشوید و نخست وزیری رژیم انقلابی را بپذیرد. قول دادم با خمینی در این باره صحبت کنم. قرار به روز بعد گذاشتیم. فرستاده بختیار رفت با بختیار صحبت کند و من به نزد خمینی رفتم. خمینی به قید سوگند پذیرفت که در صورت استعفا بختیار، او را بمثابة نخستین نخست وزیر جمهوری اسلامی بپذیرد. روز بعد، دکتر عباسقلی بختیار آمد. گفتیم موافقت آقای خمینی حاصل است، جواب شما چیست؟ او پاسخ داد که دکتر بختیار می‌گوید نمی‌شود، نظامیان زیر بار نمی‌روند. کودتا و خونریزی خواهند کرد.

پس از این ماجرا، گفتگو برای آمدن بختیار به پاریس ادامه یافت. سران نهضت آزادی از طریق برادر من با من تماس گرفتند که با آمدن بختیار به پاریس مخالفت نکنم. من ماجرای فرستاده بختیار و قول خمینی را گفتم. آنها تعجب کردند و خودشان در صدد شدند بختیار را با این پیشنهاد موافق گردانند. اقداماتشان به نتیجه رسید. متن تلگرافی (این سند موجود و محفوظ است) که تهیه گشت، با این مضمون تمام می‌شد: «سرنوشت دولت اینجانب در دست حضرت آیت الله... است». درباره زمینه گفتگوهایی که در پاریس میان بختیار و خمینی باید انجام می‌گرفت، سلیوان گزارشی در 28 ژانویه برای وزارت خارجه فرستاده است: «انتظام عضو نهضت آزادی معتقد است که بختیار باید يك معامله سیاسی در پاریس انجام دهد. چون اگر توافق به تهران موکول شود، او اسیر ارتش خواهد بود. يك ترتیب اینست که بختیار وانمود کند از خمینی حرف شنوی دارد و رضایت آیت الله را مبنی بر این که تا زمان برگزاری انتخابات نخست وزیر باشد جلب کرده (3 تا 4 ماه دیگر) و همراه با آیت الله در يك هوایما برگردد. و ترتیب دیگر اینست که بختیار با امام توافق می‌کند و پیش از او برای آرام کردن ارتش و استقبال از امام بر می‌گردد.»

اینکه به شرحی که از قول برژنسکی (و از قول سلیوان و کارتر و...) می‌توانید، در حقیقت آمریکا اجازه موافقت با این پیشنهاد را به اختیار نداد و در آخرین لحظه جمله بالا را قلم زدند. بدینسان مردم ایران از روی کمال هوشیاری او را نوکر بی اختیار خوانده‌اند.

طرح بختیار برای سرکوبی نیروهای خمینی

در 22 ژانویه، براون Brown گزارش کرد که هایزر Haysler نظر او را درباره طرحی که بختیار برای مقابله با خمینی تهیه کرده، پرسیده است. بنا بر این طرح، بهنگام مراجعت خمینی، هوایما وادار به فرود اجباری می‌گردد و خمینی توقیف می‌شود. مسئله ما این بود که آیا با این طرح موافقت کرده و از بختیار پشتیبانی کنیم تا او تصمیم خود را به اجرا بگذارد یا خیر؟ در این باره من و وانس و براون دو روز بحث کردیم. تلگرامی که هایزر و سلیوان در 23 ژانویه کردند و از ما خواستند دستورالعمل خود را تغییر دهیم و اجازه بدهیم دولت انتلافی میان نظامیان و مذهبیها، تشکیل شود، وضع را بغرنجتر ساخت. با پیشنهاد هایزر و سلیوان، وانس سخت موافق و من سخت مخالف بودم...

در 23 و 24 ژانویه ما چند جلسه برای گفتگو درباره طرح بختیار و پیشنهاد هایزر و سلیوان تشکیل دادیم. در این جلسات گاه رئیس جمهوری نیز شرکت می‌کرد. واکنش اولیه رئیس جمهوری وقتی طرح بختیار را به اطلاع رساندیم این بود که با لحنی پر از تحسین و شگفتی گفت: «عالی است...» در جلسه 24 ژانویه براون Brown و من استدلال کردیم که اگر بختیار می‌خواهد خمینی را توقیف کند باید او را تشویق کنیم که اینکار را بکند و اشتباه بزرگی از سوی ما خواهد بود اگر علام مخالفی نشان بدهیم... سرانجام موافقت کردیم به بختیار چراغ سبز بدهیم تا کاری را که پیشنهاد می‌کرد، اجرا کند. از بخت بد، خمینی مراجعت را به تأخیر انداخت و این تأخیر در اولین کشمکش، پیروزی روانی محدودی برای بختیار بود. اما مسئله هنوز مفردی پیدا نکرده بوده (صص 388-389).

در روزهای آخر حکومت بختیار، سه راه حل پیش روی ما بودند: نخست اینکه به ارتشیان بگوییم با بازرگان که از سوی خمینی بجانشینی بختیار به نخست وزیری معین شده بود، از در تفاهم درآیند. راه حل دوم این بود که از ارتشیان ایران بخواهیم انتقال قدرت را بپذیرند و با جمع و جور کردن اطراف کار خود در سرپازخاته بمانند و متحد. راه حل سوم این بود که به اقدام مستقیم دست بزنند و نظم را برقرار بسازند و مهار وضعیت سیاسی را در دست بگیرند. بشرط اطمینان از اینکه توانایی و خواست اینکار را دارند. در 11 فوریه، از گزارشها اینطور دستگیرم شد که نظامیان تصمیم گرفته‌اند که در اوضاع و احوال آن روز هیچ کاری نکنند و نمی‌خواهند از حکومت بختیار حمایت کنند. اما آیا این بدان معنی است که آنها می‌خواهند از حکومت خمینی حمایت کنند؟ کریستوفر Christopher گفت که بازرگان انتخاب اول نظامیان نیست، با اینهمه او بهتر از آنهاست که طرف چپ او قرار گرفته‌اند. او متذکر شد که نظامیان نمی‌خواستند از بختیار حمایت کنند. چطور می‌توانستند از او حمایت کنند و حالا که بختیار در رفته است، خود را حفظ کنند (صص 390-391).

در ساعت 10 و 10 دقیقه گزارشی مطبوعاتی دریافت کردیم که بلحاظ واپس نشینی تانکها، رادیو و تلویزیون تصرف شده‌اند. بعد از يك دقیقه یا بیشتر، افسر مخابرات اطلاع داد که تملس ما با هیئت مستشاری نظامی در تهران قطع شده است. من به رئیس جمهوری و وانس که در کمپ دیوید بودند، تلفن کردم تا آنها را در جریان تحول اوضاع ایران قرار دهم. آن دو در کلیسا بودند و دسترسی به آنها ممکن نبود.

به جلسه بازگشتم. گفتم در همه گفتگوهایی که با سلیوان و هایزر انجام گرفتند، آنها به این پرسش که آیا راه حل کودتای نظامی ممکن است، می‌گفتند: آری. باید از آنها بپرسیم اثر حرکت تجهیزات نظامی دریایی بسوی بندرعباس چیست و مراجعت هایزر به ایران چقدر مصلحت است؟ من اصرار ورزیدم که اگر اجرای طرح «س» (کودتا نظامی) ناشدنی است، دست زدن به آن احمقانه است اما اگر شدنی است، باید بعمل درآوریم.

در ساعت 10 و 37 دقیقه رئیس جمهوری تلفن کرد. من او را در جریان امر قرار دادم و گفتم اگر ارتش با بازرگان از در تفاهم درآید، متلاشی می‌شود. با تمام عواقب داخلی و خارجی اش... گفتگو با کارتر تازه تمام شده بود که شارل دانکن Charles Duncan به مکالمه تلفنی با هایزر فراخوانده شد. هایزر به او گفت که اجرای طرح «س» بدون حمایت همه جانبه آمریکا شدنی نیست. ارتشیان ایران محتاج تشویق بزرگی هستند (صص 396-393)... شاه عمل نکرد، نظامیان جنبش نکردند، و اشنگتن هیچگاه دستور کودتا نداد. آیا ایران می‌توانست نجات بیابد؟ چه کسی ایران را از دست داد؟... وقتی ما شاه را تشویق کردیم تصمیم بگیرد و بعضی از ما حتی او را سوگ می‌زدیم عمل کند، انتخاب او این بود که نکند. شاید صحیحتر اینست که بگوییم او آدم ضعیفی بود و قادر نبود خودش تصمیم بگیرد (و بهتر این دید که آمریکا را سرزنش کند به این بهانه که حرفهای سلیوان مبهم و دو پهلو بوده است)... (صص 396-393). قضاوت من اینست که تنها مسئله، اشتباه فاجعه‌آمیز کارتر در مشکل ایران بود. هر چند نمی‌توانیم بگوییم با وجود شاهی لرزان با کوشش تنهای کارتر ممکن بود از شکست جلوگیری کرد (ص 522).

گروگان گیری

برژنسکی در فصل 13 کتاب خود از مسئله گروگانگیری صحبت می‌کند. مطالب عمده این فصل بدینقرارند:

دو شنبه دو آوریل با رئیس جمهوری درباره مکالمه تلفنی با کیسینجر در 7 آوریل با من کرده بود، صحبت کردم. کیسینجر با لحنی عصبانی پرسیده بود مثل اینکه دستگاه شما نمی‌خواهد شاه برای معالجه به آمریکا بیاید. رئیس جمهوری از این سخن عصبانی شد و با لحنی خشک پرسید اگر رئیس جمهوری بودید چه می‌کردید؟ به او گفتم بنظر من این موضوع، موضوعی نیست که آن را از جنبه عملی بسنجیم و اثر تصمیم خود را بر حسن (پادشاه مراکش) و سادات ارزیابی کنیم، بلکه موضوع اصولی است. ما باید کسانی را که دوست ما بوده‌اند، یاری کنیم.

بر من مسلم بود که رئیس جمهوری از عکس العمل من خشنود نشده است و بر سر دوراهی اقتضای سیاست و انسانیت گیر کرده و آزار می‌کشد. کمی بعد رئیس جمهوری بمن گفت داوید راکفلر David Rockefeller در این باره به او تلفن کرده است. باز احساس کردم که رئیس جمهوری از این موضوع پریشان است. در 23 ژوئن به وانس و براون Brown اطلاع دادم مانند اظهار نظر کرده است که زمان تجدید نظر در سیاستمان در باره اقامت شاه در آمریکا رسیده است... (ص 474). در اواخر ژوئن 1979، کیسینجر و شلسینگر Schlessinger از نو از من خواستند اسباب تجدید نظر در تصمیم دولت آمریکا را درباره آمدن شاه به آمریکا فراهم کنم. کیسینجر به روش ظریف و ماهرانه خود به من حالی کرد اگر چنین کنیم او از تصویب قرارداد سالت SALT در سنا حمایت خواهد کرد... رئیس جمهوری و وانس از فشار مستمر راکفلر و کیسینجر و مک کلی Mc Cloy، بخشش آمدند. رئیس جمهوری گفت این سه تن فشار می‌آورند و زیگ (برژنسکی) چنانکه خواهد بچاهای را به کاری وادارد، هر روز در من القاء می‌کند اینکار را بکنم.

موضوع به مدت چندین هفته مسکوت ماند. در اواسط اوت، شاهزاده اشرف، خواهر شاه، نامه بلندبالایی به رئیس جمهوری نوشت و از او خواست با آمدن شاه به

آمریکا موافقت کند... در اواسط اکتبر، کار صورت غم آلودی بخود گرفت. گزارشها حکایت می‌کردند که حال شاه وخامت بار می‌گردد. در 18 اکتبر وانس به کارتر نظر داد که شاه از مرض بدفراجمی رنج می‌برد و باید در آمریکا تحت معاینه و درمان قرار بگیرد... وانس گفت از دولت ایران درباره تأمین امنیت سفارتان در صورت آمدن شاه به آمریکا پرسیده‌ایم و جواب رسمی دولت ایران مثبت بوده است. در 19 اکتبر بدنبال بحثهای اولیه میان رئیس جمهور و وانس، کارتر چنین گفت ما باید روشن بگردانیم که «تا وقتی به معالجه نیاز است، مقدم شاه را گرامی می‌داریم».

شاه در 23 اکتبر وارد آمریکا شد. روز پیش از آن، وانس گزارش کرد که عکس العمل اولیه حکومت ایران (نسبت به آمدن شاه به آمریکا) ملایم بوده است (صص 375-373).

یک هفته بعد، در اول نوامبر، من در رأس هیأت نمایندگی آمریکا برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سالگرد انقلاب در الجزیره بودم. در طی مدت اقامت، مهدی بازرگان نخست وزیر ایران از من تقاضای ملاقات کرد و من پذیرفتم و ما در اقامتگاه او، با یکدیگر دیدار کردیم. دکتر یزدی، وزیر خارجه و دکتر چمران، وزیر دفاع نیز حضور داشت.

توضیح: نشریه داخلی شماره 1 نضبت آزادی فروردین ماه 62 این موضوع را که ملاقات به تقاضای مهندس بازرگان صورت گرفته است، تکذیب می‌کند و بر آنست که ملاقات به تقاضای برژنسکی انجام شده است.

و در سندی از اسناد منتشره سفارت آمریکا در این باره اینطور آمده است: (سری، تهران 3025 مورخ 3 اکتبر 79 از سفارت آمریکا در الجزیره به وزارت خارجه و سفارت‌های آمریکا در پاریس، تهران، ریاض، طرابلس):

«ایران: کاردار ایران در الجزایر امروز به من اطلاع داد که با تهران تماس خواهد گرفت تا امکان تمایل بازرگان یا یکی دیگر از هیأت دولت ایران را برای ملاقات با برژنسکی یا مقامات دیگر آمریکایی که از الجزایر دیدن می‌کنند، سنوال کند».

بدینسان روشن می‌شود که اقدام کاردار ایران، اگر بنا بر دستورالعمل انجام نگرفته باشد، یا مسبوق به مراجعه مقامات آمریکایی بوده و یا به ابتکار شخصی انجام گرفته است و بهر صورت، در صلاحیت مقام مسول هر کشوری است که هر وقت مصلحت کشور اقتضا کرد، با مقامهای کشورهای دیگر، حتی اگر دشمن باشند، ملاقات کند.

یزدی موضوع آمدن شاه را به آمریکا پیش کشید. نخست از حمایت پریمیهای ما از رژیم شاه صحبت کرد و بعد گفت حضور شاه در آمریکا «ما را مشوش می‌گرداند». اگر خود وی فعالیت نکند، کسایش فعالیت خواهند کرد و این امر مردم ما را به این نتیجه می‌رساند که آمریکا عامل این فعالیتهاست. او همچنین آمدن شاه را به آمریکا برای معالجه، بهانه‌ای تمسخرآمیز شمرد. من با لحن محکمی به سخنان او پاسخ گفتم: این بحث اهانت‌آمیز و خارج از موضوع است. نمی‌دانم برای من که شنونده این حرفها هستم اهانت‌آمیز است و یا برای شما که آنها را بر زبان می‌آورید... (صص 376-375).

در 4 نوامبر، سفارت آمریکا اشغال شد. آمریکاییان به اسارت درآمدند و دو روز بعد از آن بازرگان استعفا کرد... بیرون رفتن شاه از آمریکا شرط حل مشکل گروگانها گشت. دولت مکزیك از پذیرفتن مجدد شاه عذر خواست (29 نوامبر). شاه که بطور روز افزون مایوستر میشد، چاره‌ای جز این نمیدید که دعوت مصر را برای رفتن به آن کشور بپذیرد. من با وانس موافق شدید که با وجود برانگیخته شدن احساسات اسلامی از کراچی تا طرابلس، رفتن شاه به مصر برای ثبات رژیم مصر مضر است و باید او را از قبول این دعوت منصرف کنیم. در دوم دسامبر وانس به من تلفن کرد که در این باره با رئیس جمهور صحبت کنم و از من خواست که بنویسه خود با او حرف بزنم. آورل هاریم Averell Haiman نیز در این باره به من تلفن کرد و نظر او که مسبوق به گفتگوهایش با وانس بود، با نظر ما مشابه بود. وانس مرا آگاه کرد که رئیس جمهوری بسیار عصبانی است. با اینهمه من انتخاب دیگری نداشتم جز اینکه به او در کمپ دیوید تلفن بزنم. وقتی به او گزارش کردم که در این باره با وانس و هاریم صحبت کرده‌ام و آنها نیز بر این نظر هستند، رئیس جمهور سخت از کوره بدر رفت. او مرا متهم کرد که با کیسینجر و راکفلر تباخی کرده‌ام تا شاه را بطور دائم در آمریکا نگاهداریم و گفت: وانس نیز نشسته است و هیچ کاری نمی‌کند و تلفن را قطع کرد... (صص 382-381).

در دومین جلسه شورای امنیت ملی که در 6 نوامبر درباره بحران گروگانها تشکیل شد، من یادآور شدم که برای ما سه راه حل نظامی وجود دارند:

1- عملیات نجات گروگانها

2- اقدام تلافی جویانه در صورتیکه یا همه آمریکاییان کشته شوند.

3- و اگر ایران بمتابه یک واحد سیاسی متلاشی شد، تصرف مناطق حیاتی نفت خیز.

هم براون Brown و هم ژنرال جونز Jones درباره مشکلات نظامی هر یک از این راه حلها صحبت کردند. وانس و کریستوفر نیز نسبت به راه حل نظامی آشکارا سرد بودند. رئیس جمهوری نیز در گفتگوی 9 نوامبر درباره انتخاب استراتژی برای حل بحران شرکت کرد... و گفت من می‌خواهم بمحض اینکه گروگانها آزاد شدند، آنها را تنبیه کنم.

در 4 نوامبر از نو جلسه تشکیل دادیم... من احساس می‌کردم که جان گروگانها نباید تنها محور کار ما باشد. ما باید ببینیم چه باید بکنیم تا منافع حیاتی خود را حفظ کنیم. هر چند رنج آور بود، اما می‌دیدیم که احتمالاً می‌تواند میان این دو انتخاب کنیم... سرانجام شاه به پاتام انتقال یافت. در یادداشت‌های 7 ژانویه 1980 خود نوشته‌ام که دیروز... رئیس جمهوری به والداهایم گفت: شاه را پس نخواهیم داد و اگر دولت پاتاما سعی کند شاه را پس بدهد، او شاه را به آمریکا دعوت خواهد کرد... (صص 385-384).

توضیح: توجه خوانندگان را به سه مطلب جلب می‌کنم:

1- اصرار راکفلر Rockefeller و کیسینجر به بردن شاه به آمریکا و نگاهداشتن وی در آن کشور برای مقصدی که در پی اکتبر سورپرایز و ایران گیت همگان از آنها آگاه شده‌اند.

2- نظر رئیس جمهوری منتخب مردم در این باره که جان گروگانها برای قدرت آمریکایی ارزشی ندارد و بردن شاه و گروگانگیری همه اسباب چینی برای اعاده سلطه آمریکا بر ایران است.

3- با آنکه در سناریویی که به امضای شخص کارتر رسیده است، پذیرفته شده بود که ایران با تسلیم شکایت به دادگاه پاتاما، حق استرداد شاه را دارد، اینک روشن می‌شود که بهیچ وجه نمی‌خواستند به تعهد خود عمل کنند و قصدی جز فریب نداشته‌اند همانطور که سرانجام نیز فریب دادند.

در این دوره نقش من بیشتر هماهنگ کردن کارهای شورای امنیت ملی بود و بطور مستقیم درگیر گفتگوها نبودم. جز اینکه کوشیدم از طریق رابط جدید الجزایری با آیت الله بهشتی تماس برقرار کنم... نسبت به نتیجه کار دو وکیل دادگستری چپ مآب پارسی بدبین بودم. باورم این بود که از دوستان چپ آنها (نظیر قطب زاده) کاری

ساخته نیست و ملایان بینادگرا مانع می‌شوند. برای دست یافتن به راه حلی که بعمل درآید باید با کسانی که قدرت واقعی را در دست دارند، نظیر آیت الله بهشتی گفتگو کرد... (ص 386).

نویسنده در فصلی که به نتیجه‌گیری و انتقادهای اختصاص داده است درباره دو نوع سیاست خارجی برای آمریکا و پی آمدهای گروگاتگیری و جنگ ایران و عراق، نکاتی را بیان می‌کند که اطلاع از آنها برای خوانندگان بی فایده نیست:

دو نوع سیاست ممکن

بطور کلی وقتی سیاست خارجیمان را از نظر می‌گذرانم، بنظر می‌رسد که 18 ماه بعد از دست گرفتن امور، ما با دو نوع الگو روبرو شدیم:

- 1- تکیه را بر روابط با روسیه شوروی بگذاریم و قرارداد SALT را از بهترین دست آوردهای سیاست خارجی خویش بشماریم و پیوسته روابط خود را با روسیه توسعه دهیم. این الگو، انتخاب دوم را که تکیه بر روابط تنگاتنگ با متحدانمان است، تاریک می‌کند. ما همچنین باید کوشش بزرگی برای مسئله خاورمیانه بکنیم. شاید تا حدودی این معنی درباره مشکل آفریقایی جنوبی نیز صدق می‌کند. روابط با چین باید از اهمیت کمی برخوردار باشد.
- 2- الگوی دوم بر این مبنی استوار است که تقدم را به همکاری با متحدان خود بدهیم. به روابط خود با چین بیشتر بها بدهیم و آن را کم و بیش همسطح با روابط خود با روسیه بگردانیم. مسئله خاورمیانه را حل کنیم. وانس تقریباً جانبدار الگوی اول بود. الگوی دوم همان الگویی است که ما اینک بکار می‌بریم (صص 519-520).

توضیح: بطوریکه خوانندگان ملاحظه میکنند بدنبال گروگاتگیری، استعفای وانس از وزارت خارجه آمریکا، نظریه دوم نظریه راهنمای سیاست خارجی آمریکا شده و هنوز هست. وقایعی نظیر جنگ عراق با ایران و حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و تمامی خاورمیانه و فاجعه لبنان و تحول اقتصاد نفت، پیامد این سیاست اند. نویسنده در دو مورد از این موارد اشاره‌های آشکار کرده است: در صفحات 528 و 569 دست آوردهای سیاست خارجی آمریکا را فهرست می‌کند و از جمله می‌نویسد: «ترتیب مجدد حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس و اقیانوس هند و ابتکار محدوده‌ای برای امنیت منطقه» و در گزارش کوتاهی که به مناسبت حمله عراق به ایران در 3 اکتبر 1980 برای رئیس جمهوری تهیه کرده نوشته است (صص 568-569):

«پی آمدهای بلند مدت جنگ ایران و عراق: احتمالاً جنگ، برخوردی است که عمومیت پیدا می‌کند و پای حکومت‌های دیگر خلیج را نیز بمیان می‌کشد. تهدیدی که متوجه خلیج می‌شود به ما فرصت منحصر به فردی می‌دهد تا موضوع خود را بعنوان مدافع امنیت منطقه تحکیم بخشیم. ما نیاز داریم که با ابتکارهای پرتزفیت به آن اندازه به ایران کمک کنیم که اگر توانست عراق را از تمامی خاک خود و اگر نه از قسمت عمده آن بیرون براند. و از نفوذ روسیه یا تجزیه داخلی حفظ شود...»

بدنسان آمریکا چه در دوران شاه و چه در دوران انقلاب و چه بعد از آن، بدست ایرانیان خان به کشور، با ایران هر چه خواسته، کرده است. ایرانیان باید از راه عبرت، این خلاصه‌ها را بارها بخوانند تا هرگز از یاد نبرند که آمریکا با مین ما کاری کرده و می‌کند که در نظام مستعمراتی نیز کم مانند بوده است. با نوکران ایرانی خویش همان رفتاری را داشته که یادگار برده‌داری در آن کشور بوده است. باشد که بهای استقلال را هر چه باشد تحمل کنند و دست آمریکا و آنها را که از راه خیانت و انواع جنایتها اسباب پیشبرد سیاست آمریکا شده‌اند، برای همیشه از سیاست کشور خود کوتاه گردانند.

فهرست

تذکر

تحول سیاست آمریکا از زبان اسناد در سالهای پیش از انقلاب

درباره اسناد منتشره

1- هدف و وسایل

الف - هدفها و وسایل

ب - وسایل

2- گروه بندی شخصیتها و

گروههای سیاسی پیش از انقلاب

الف - گروهها و شخصیتهای سیاسی ایران، از 80-1970

ب - گروهها و شخصیتهای سیاسی در دوره 76-70

ب 1 - سیاست آمریکا تا سال 1975

ب 2 - سیاست آمریکا در سالهای 76-77

3- سیاست آمریکا در دوران انقلاب

الف - ضرورت حفظ رژیم با شاه

ب - ضرورت بحساب آوردن خمینی

ج - شاه باید قربانی حفظ رژیم شود

د - نه شاه، نه خمینی، میانه روها

ه - ضرورت جدا کردن خمینی

از «همکاران چپی اش»
و - شاه باید برود و خمینی باید بیاید

4- بازسازی استبداد

الف - هدفها

ب - روشها

ج - محور شدن محور دولت موقت و

جانشین شدن محور خمینی

د - محور خمینی

1- عوامل تقویت قدرت خمینی در کوتاه مدت

2- عوامل تضعیف قدرت خمینی در درازمدت

ه - سنجش تمایلها به محک اصلها

حاصل سخن

مأخذها

مأموریت به ایران از ویلیام سلیمان

از انتصاب تا انقلاب

توقعات متقابل آمریکا و شاه از یکدیگر

از انقلاب تا بازگشت

حکومت نظامی و کشتار

تغذیه سوسمارها

دولت نظامی

از مانورهای سیاسی

تا روزهای آخر سلطنت شاه

راه حل خمینی

فرستاده‌های واشنگتن

اندیشیدن درباره نیاندیشیدنی

مأموریت الویت

از مأموریت هایزر تا بازگشت

رفتن هایزر و کودتای ناکام بختیار

از حمله به سفارت تا مراجعت

انقلاب ایران از درون

از جن. د. استمپل

امریکا در ایران 1907-1900

نخستین بیوندها: امریکا بمتابه پارسنگ

نفوذ امریکا بسط می‌یابد

کمکهای اقتصادی امریکا به ایران 1953-1966

کمک و فروش سلاح به ایران

تعداد امریکاییان در ایران

در سپیده دم دوران انقلاب

برخورد آغاز می‌گیرد (آوریل - ژوئن 1978)

مخالفان مبارزه جو اراده خود را تحمیل می‌کنند

راه حل‌های پراکنده و بدون دنباله حکومت

عامل خارجی

آهنگ فریبنده (ژوئن تا سپتامبر 1978)

مخالفان از روی علامتها دست شاه را می‌خوانند

آتش سوزی سینما رکس آبادان

موجب سقوط حکومت شد

شاه در نوسان و مخالفان در کار بسیج مردم

(سپتامبر و نوامبر 1978)

مخالفان قوت و استحکام می‌جویند

رشته کار از دست بدر می‌رود

در سرانجام سقوط
امواج قهر و آشوب از نو برمی خیزند
کوششهای محرمانه برای دستیابی به سازش
مشروعیت سلطنت هم سنگ خیال می‌گشت
گزینش بختیار، راه حلی که دیر بعمل درآمد
تسخیر قدرت (17 ژانویه تا 18 فوریه 1979)
بازگشت آیت‌الله بافره
دولتهای خارجی، با واکنش ندادن، واکنش نشان دادند
طلوع دولت اسلامی (از فوریه تا نوامبر 1979)
حکومت اسلامی چگونه تحول کرد
سیاستهای اسلامی در عمل
عامل خارجی
بن بست و قطع امید
انتخاب و تغییر انتخاب ایران:
انتخابهای ناروشن شاه
انتخابهای روشن آیت‌الله
تمکین ارتش
انتخابهای شاهیان
انتخابهای مخالفان
چه می‌شد اگر...
انتخاب و تغییر انتخاب آمریکا:
بازشناسی مسئله
تشریح وضعیت
انتخاب میان الترناتیوها
چگونه ساخت دیوان سالاری،
انتخاب دیوان سالاری را تباه می‌ساخت
اقدامات مبهم، وضعیت بد را بدتر کرد
حاصل این سیاستها، شکست سیاست خارجی آمریکا

مأموریت هایزر
و دلایل شکست آن

1- مأموریت به ایران از ژنرال هایزر
موضوع مأموریت
نظامیان خود طرحی برای کودتا داشتند
طرحی که هایزر در میان آورد
5 امری که امرای ارتش در آنها اتفاق نظر داشتند
اگر شاه بماند، بختیار موفق نمی‌شود
دولت آمریکا همه پیش بینی‌ها را کرده است
شاه با رهبری بختیار موافق نیست
شاه گفته است از شما اطاعت کنیم
سه انتخاب:
بختیار، اگر نشد بازرگان، اگر نشد کودتا
با رفتن شاه، مرحله اول مأموریت انجام می‌گیرد
دلایل شکست: ناتوانی‌ها و نارساییها
در دستگاههای شاه و کارتر
تهیه طرح‌ها در گرو مانده شاه در کشور
آیا ارتش میتواند مهار نفت و برق و... را
بدست آورد و توده‌ها را از خمینی جدا کند؟
دیدار با شاه و ترکیب شورای سلطنت
سلیوان با بختیار یکدل نبود
و شاه می‌خواست بازگردد
تماس با خمینی از طریق فرانسه
آیا امرای ارتش با خمینی تماس گرفته‌اند
دلایل شکست: تواناییهای رهبر انقلاب:
شاه می‌رود و بازرگان و بهشتی می‌توانند با نظامیان

دیدار و گفتگو کنند

مشکل گل

یزدی آمدن خمینی را به تأخیر می‌اندازد

رفتن شاه مرحله اول بود

به انتظار آمدن خمینی

بختیار سید جلال تهرانی را به پاریس می‌فرستد

تفاهم میان حکومت بختیار و مذهبی‌ها مفید است

قره‌پاغی استعفا می‌کند

واشنگتن با دولت ائتلافی مخالف است

خمینی تصمیم گرفته است بسوی ایران حرکت کند

شاه در مصر به انتظار است!

طرفداران خمینی از آمدن او

احساس نگرانی می‌کنند

دلایل شکست: نقشه استقرار در خوزستان و نقشه‌های دیگر انجام نمی‌شوند

دو طرح برای جلوگیری از آمدن خمینی

ارتشبد فردوست به روسها اطلاعات می‌داد

بختیار به خمینی تلگرام می‌کند و بنا بر رفتن بختیار

به پاریس می‌شود

قرار بر باز شدن فرودگاه میشود

شاه: امریکا به او فشار آورده بود استعفا کند

آیت الله مراجعت می‌کند

دیدار با کارتر

رفتار خمینی با بختیار و سران نظامی

پوسته‌ای که واقعیت‌های درون ارتش را پوشانده بود

دلایل شکست در جمع

2- موضوع مأموریت ژنرال هایزر از دید مقامات امریکایی و ایرانی وقت:

336

تصمیم به «توصیه» به شاه داور بر ترک ایران، پیش از کنفرانس گوادولوپ گرفته شد

هایزر 3 یا 4 مأموریت داشت؟

طرح سلیوان - بهشتی و مأموریت هایزر

آیا طرح سلیوان قابل اجرا بود؟

شاه سابق: مأموریت شگفت‌انگیز ژنرال هایزر

کمیته بحران

امریکا دیگر از اعلیحضرت پشتیبانی نمی‌کند

شاه: برنامه و طرحی وجود دارد

در گوادولوپ تصمیم گرفته شده است شاه برود و بختیار بیاید

مأموریت‌های سری هایزر

ما در آستانه سقوط هستیم،

کودتا کنیم یا از دولت بختیار حمایت کنیم؟

ارتش ملی یا ارتش شاهنشاهی!؟

مثل برف آب خواهیم شد

شاه می‌رود و شما باید میان بختیار و کودتا، یکی را انتخاب کنید

واقعیت و مجاز در نوشته‌های شاه و قره‌پاغی و سیک

بختیار در میان امریکا، ارتش، شاه و خمینی

بختیار و خمینی و چرا استعفا کردم

و این یکی از آقایان شورای انقلاب، علی اکبر هاشمی رفسنجانی بوده است!

چرا با انتقال قدرت از طریق شورای سلطنت مخالفت شد

بختیار از خمینی می‌پرسد: بروم یا بمانم؟

اگر بختیار استعفا می‌کرد، کودتای نظامی می‌شد

و در 2 بهمن، استعفای بختیار مصحلت نیست

و در 3 بهمن صلاح است؟

5 تملس از طریق دکتر یزدی، میان دولت آمریکا و آقای خمینی

و تماس‌های دوجانبه بهشتی با امریکاییها و ارتشیها

خمینی موافقت می‌کند بختیار بعنوان نخست وزیر

به ملاقات او برود

مأخذها

سقوط شاه
از کتاب اصل و قدرت
نوشته ر. برژنسکی

دو خط سیاسی
بحران برخاست
تلاشی
فروپاشی
طرح بختیار برای سرکوبی نیروهای خمینی
گروگانگیری
دو نوع سیاست ممکن

فهرست